

بنیاد تاریخ ترک  
سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی ایران

# سمپوزیوم روابط ترک-ایران از گذشته تا امروز



25-26 آذر 1381

قونیه



TÜRK TARİH KURUMU - İRAN KÜLTÜR VE İSLÂMÎ İLİŞKİLER KURUMU  
İŞBİRLİĞİYLE

# TARİHTEN GÜNÜMÜZE TÜRK-İRAN İLİŞKİLERİ SEMPOZYUMU



16-17 ARALIK 2002  
KONYA



مجموعه  
و یادنامه

۱۲

۵

۹

اسکن شد

سمپوزیوم روابط ترک-ایران

از گذشته تا امروز

25-26 آذر 1381

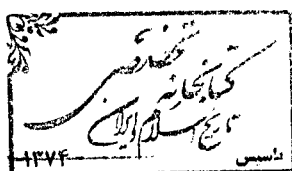
قونیه



بنیاد عالی فرهنگ و زبان و تاریخ آتاتورک

نشریات بنیاد تاریخ ترک

سری: XXVI شماره: 11



سمپوزیوم روابط ترک-ایران

از گذشته تا امروز

25-26 آذر 1381

قونیه

چاپخانه بنیاد تاریخ ترک - آنکارا



## فهرست مطالب

|           |                                                                            |
|-----------|----------------------------------------------------------------------------|
| ۷.....    | پرفسور دکتر یوسف خلیج اوغلو: سخنرانی افتتاحیه                              |
| ۱۱.....   | دکتر سید عباس نبوی: سخنرانی افتتاحیه                                       |
| ۱۵.....   | اردوغان مرچیل: ایران در عصر سلطان طغرل بیگ                                 |
|           | عطاءالله حسنی: عوامل بحران در روابط ایران و عثمانی از منظر مورخان ایرانی   |
| ۲۵.....   | (1049-975)                                                                 |
|           | فریدون م. امه جن: ظهور مسأله شرق در دولت عثمانی: روابط اولیه و بازتابهای   |
| ۴۹.....   | داخلی آن                                                                   |
| ۷۵.....   | محمد ایشیرلی: ایران در وقایع نامه های عثمانی (قرنهای 16 و 17)              |
| ۸۷.....   | اسماعیل آکا: مهاجرتهاى که از آناتولی به ایران صورت گرفت                    |
|           | محمد تقی امامی خویی: نفوذ فرهنگ و تمدن ایران به آناتولی در زمان حاکمیت     |
| ۹۹.....   | ایلخانان مغول                                                              |
|           | مهرنگیز مظاهری: روابط فرهنگی ایران و ترکیه از سده 9 تا 11هـ. (15 الی 17    |
| ۱۰۹.....  | میلادی)                                                                    |
|           | رضا شعبانی: مناسبات ایران و عثمانی در دوره های افشاریه و زندیه             |
| ۱۲۹.....  | (1210-1135 هـ. ق.)                                                         |
| ۱۴۳.....  | هادی وکیلی: گفتمان فرهنگی خاورمیانه در سالهای 1920-40 م.                   |
| ۱۷۹.....  | مرسل اوزترک: جایگاه زبان فارسی در فرهنگ ترک                                |
|           | عبدالرسول خیر اندیش: انتقال حماسه های ایرانی از خراسان به مرزهای آناتولی و |
| ۱۹۱.....  | تحول مضمونی آنها                                                           |
| ۲۰۳.....  | اسین کهیا: ارزیابی «تشریح الابدان» احمد بن منصور                           |
| ۲۱۵.....  | یوسف صارین آی: روابط ترک-ایران از منظر آرشیوها                             |
| 1-39..... | لوحا                                                                       |



## سخنرانی افتتاحیه

### پروفسور دکتر یوسف خلع اوغلو

جناب آقای استاندار، جناب آقای سفیر، رئیس محترم دانشگاه سلجوق، جناب آقای شهردار، دانشمندان ارجمند و مهمانان عزیز:

امروز در شهر قونیه یکی از مهمترین مراکز سلجوقیان ترکیه و بودگاه عارف بزرگی چون مولانا، دومین سمپوزیوم «روابط ایران و ترکیه در طول تاریخ» را برگزار می‌کنیم. از مهمانان عزیزی که در این نشست حضور دارند و از شما استادان ارجمند و دوستان دانشجو تشکر می‌کنم.

نخستین سمپوزیوم که در ایران ترتیب یافت به سبب اینکه اولین همایش علمی میان ایران و ترکیه در دوره اخیر به حساب می‌آمد، حائز اهمیت بود. در این نخستین گردهمایی منابع تاریخی ترک - ایران از سوی استادان دو کشور مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت و مقالات ارائه شده به همایش از سوی ایران در یک مجلد به زبانهای ترکی و فارسی انتشار یافت. دومین نشست نیز روابط تاریخی و فرهنگی دو کشور را از دیدگاه‌های مختلف در احتوا خواهد گرفت و مقالات ارائه شده به این سمپوزیوم از سوی ما به شکل کتابی مشترک انتشار خواهد یافت.

ترکیه و ایران به سبب موقعیت جغرافیایی خود، ایستار بسیار مهم سوق‌الجیشی در جغرافیای اروپا، آسیا، قفقاز و آسیای میانه دارند. به ویژه شکل جدید سیاسی که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی پای به میدان گذاشت، بیش از پیش بر اهمیت منطقه افزود و منابع بسیار ارزشمند زیرزمینی جمهوریهای ترک آسیای میانه، اشتهای کشورهای ممتاز ثروتمند جهان را برانگیخت. آنها برای اینکه از این پتانسیل عظیم اقتصادی در راه منافع خود استفاده کنند به خلق استراتژیهای جدید با این کشورها دست زدند و در امور کشورهای منطقه گاهی به نام استقرار، گاهی به نام مردمسالاری و گاهی نیز به نام تروریسم دخالت کردند. به عنوان نمونه تأمین کنترل گذرگاههای افغانستان - پاکستان و ایران - ترکیه که دو راه

اصلی برای حمل نفت آسیای میانه به شمار می‌آیند، تأثیرات منفی در اقتصاد، استقرار سیاسی، صلح اجتماعی و بافت این کشورها بر جای گذاشت. روابط تاریخی، فرهنگی، زبانی و دینی موجود میان ترکیه و جمهوریهای ترک‌نشین، کشورهایی را که در پی تسلط بر اقتصاد منطقه بودند، بیش از حد نگران کرد و در نتیجه طی ۲۵-۲۰ سال اخیر گروههای تروریست و در رأس آنها آسالا، حزب الله و پ.ک.ک. در ترکیه قدم علم کردند و منابع بسیار عظیم ترکیه برای حل این مشکل صرف شد. افزون بر آن ظهور عداوت غیرمنطقی میان ترکیه و کشورهای منطقه را می‌توان به عنوان دلیلی بر اجرای ماهرانه استراتژی ترسیم شده برای منطقه تلقی کرد.

مهمانان عزیز، استادان ارجمند

در فرهنگ شرق همیشه ذهنیتی متفاوت با ماکیاولیسم حاکمیت داشته است. اساس این فرهنگ بر ارزشی استوار است که به انسان داده می‌شود. ذهنیتی که در میان ترکان با بیلگه کاغان شروع شد و با محمود کاشغری ادامه یافت، نصیحت شیخ اده‌بالی در دوره احداث دولت عثمانی که می‌گفت «انسان را ارج بده تا دولت ترقی کند»، عبارت «انسان جوهر کائنات است. این موقوفه من برای انسانهاست» که در وقف‌نامه ایاصوفیه سلطان محمد فاتح جای گرفته و بالاخره دعوت مولانا از همه بشریت، زیباترین نمونه‌ها را در این خصوص تشکیل می‌دهند.

تاریخ شاخه‌ای از علم است که گذشته را به حال منتقل می‌کند. ملت‌هایی که از این ویژگی علم تاریخ بهره می‌گیرند و تاریخ را به عنوان یک تجربه تاریخی تلقی می‌کنند، به حفظ ارزشهای والای خود یعنی فرهنگهای خویش توفیق می‌یابند. این جوامع از توطئه‌ها و بازیهای دیگران متأثر نمی‌شوند و قربانی محاسبات کوچک نمی‌گردند. اگر روابط تاریخی ترک - ایران را از این بعد مورد توجه قرار دهیم، مشاهده می‌کنیم که این دو کشور بعضاً با یکدیگر به مخالفت برمی‌خاستند

و بعضاً به ایجاد روابط حسنه دست می‌زدند. اگر به بررسی جنگ میان سلطان سلیم و شاه اسماعیل در چالدران و نتایج آن پردازیم، مشاهده می‌کنیم که این جنگ نامیمون نتایج بیشتری از پیروزی یا شکست به بار آورد. زیرا از این جنگ دولتهای صفوی یا عثمانی سودی نبردند و دولتهای ثالث از آن منتفع شدند. وقتی دولت عثمانی در غرب مشغول جنگ بود، در شرق پیوسته با «تهدید دشمن» روبرو بود و متأسفانه مجبور می‌شد که نیرو و پتانسیل اقتصادی و سیاسی خود را علیه ایران به کار ببندد. اگر جنگهایی را که در این دوره علیه ایران صورت گرفت، از بعد دولت عثمانی مورد بررسی قرار دهیم، و برد و باخت‌ها را با یکدیگر مقایسه کنیم، نتیجه به دست آمده خوشحال‌کننده نخواهد بود. افزون بر آن تخم عداوت و رقابتی که در آن دوره انداخته شد، سالهای دراز ادامه یافت تا اینکه در سال ۱۶۳۹ از میان برداشته شد. در این دوره در هیأت‌های همراه سفیران که به دو کشور اعزام می‌شدند، تعداد اعضا بعضاً به ۱۵۰-۱۰۰ می‌رسید و مسئله شکل رقابت به خود می‌گرفت. از اسناد موجود در آرشیوها برمی‌آید در دوره‌ای که یاووز سلطان سلیم هنوز شاهزاده بود، هیأت‌های ایرانی همراه سفیر که به خاک عثمانی می‌آمدند، از مرز عثمانی به بعد مورد التفات قرار می‌گرفتند و همه مصارف آنان از مرز ایران تا پایتخت عثمانی از سوی دولت عثمانی پرداخت می‌شد. هرچند دوره صلح که در سال ۱۶۳۹ شروع شد و مدت ۳۶۳ سال است بدون انقطاع ادامه دارد و هرازگاهی شاهد صحنه رقابت می‌شود، از نوادر تاریخ دنیا به حساب می‌آید. مطالعه جدی این صفحات تاریخ ترک و ایران، بدون تمسک به پیشداوری، افق هر دو کشور را باز کرده، تجربه لازم را برای روشن‌ساختن آیینده وارد میدان خواهد کرد.

مخصوصاً تثبیت ارزشهای مشترک جوامع ما از سلجوقیان تا قاجاریان و از نظام‌الملک تا مولانا جلال‌الدین رومی، سبب خواهد شد که ترکیه و ایران، این دو کشور صاحب سنت دولت، به صورت عوامل تأمین استقرار منطقه و عناصر اساسی صلح جهانی درآیند.

به همین سبب بود که میان بنیاد تاریخ ترک و سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی ایران در ژانویه ۲۰۰۱ پیوندنامه همکاری به امضا رسید و در چهارچوب این پیوندنامه، به تشکیل این سمپوزیوم‌ها پرداخته شد. امیدوارم در این نشست که به طور مشترک ترتیب یافته است، نگرش‌های صمیمانه هردو طرف و ذهنیت ایجاد روابط حسنه فی‌مابین، ما را به نتیجه‌ای برساند که در بالا مورد اشاره قرار گرفت.

در این سمپوزیوم، ۷ استاد از ایران و ۱۵ استاد از ترکیه به ایراد سخنرانی خواهند پرداخت. پس از گشایش همایش سخنرانیها بلافاصله شروع شده، دو روز ادامه خواهد یافت و روز سوم یعنی روز چهارشنبه مهمانان از آثار تاریخی قونیه دیدار خواهند کرد. امشب نیز در مراسم شب عرس شرکت خواهیم کرد. از آقای عبدالرحمن قوتلی، رئیس بسیار ارجمند دانشگاه سلجوق به خاطر حمایتی که از ما به عمل آورد تا ناراحتیهای احتمالی ناشی از ترتیب سمینار در خارج از آنکارا را احساس نکنیم و از مسئولین اداره فرهنگ شهرستان سپاسگزارم. از استادان ترک و برادرانی که از ایران آمده و با مقالات ارزشمند خود در سمپوزیوم شرکت کرده‌اند و نیز از آقایان نبوی، معاون محترم سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، دولت‌آبادی، سفیر ایران و خلیج منفرد، رایزن فرهنگی نیز سپاسگزاری می‌کنم. ضمن تشکر از آقای احمدمرجانی که وظیفه ترجمه را عهده‌دار شده است، بر همه شما احتراماً درود می‌فرستم.

## سخنرانی افتتاحیه

دکتر سید عباس نبوی

حضار محترم، خانمها و آقایان، اساتید گرامی، دانشجویان عزیز

حضور یکایک شما فرهیختگان و دانشمندان و فرهنگ پژوهان، سلام عرض می کنم و برای شما آرزوی توفیق و سربلندی و سعادت دنیا و آخرت دارم. برگزاری این نشست علمی و فرهنگی صمیمی به دنبال نشست سال گذشته که در دانشگاه شهید بهشتی تهران برگزار شد، گویای عزم راسخ نخبگان علمی و فرهنگی دو ملت ایران و ترکیه برای تعسیق مناسبات فرهنگی دو کشور و بسط و توسعه همکاریهای علمی و فرهنگی فزاینده است. امروز نیز فرصتی دوباره فراهم شده است تا برخی از اندیشمندان و فرهیختگان دو ملت ایران و ترکیه، در نشستی صمیمی و پر بار، زوایای تاریخ و فرهنگ و مبادلات علمی و فرهنگی میان خود را بکاوند و با برافکندن پرده از غبار داوری های سطحی و زودگذر، عمق و ژرفای مناسبات تعامل فرهنگی و علمی دو ملت ایران و ترکیه را در درازای سده های اخیر نشان دهند و بر این واقعیت بسیار مهم و اعجاب انگیز تاریخی تأکید ورزند که به رغم اوج گیری پاره ای از رقابت ها و حتی تعارض میان ایرانیان و ترکان در پاره ای از مقاطع تاریخی، دانشمندان و مولدان فرهنگی دو کشور همواره در تکاپوی داد و ستد و تنویر فرهنگی و علمی فیما بین بوده اند و نشی ممتاز و بی نظیر در حفظ و انتقال میراث فرهنگی جهان اسلام اینها کرده و هم اکنون نیز می کنند.

اکنون با نگاهی دوباره به درسهای عبرت آموز تجربه های پیشین در تعاملات علمی و فرهنگی دو کشور و با عطف نظر به تحولات بسیار حساس و پرشتابی که فرهنگهای جوامع ملل مختلف در حال چالش با آنها هستند، فرصتی بسیار مغتنم و به موقع فراهم آمده است که دانشمندان و فرهیختگان دو ملت ایران و ترکیه یکدیگر را در کنار خود بیابند و دست صمیمیت و اخوت یکدیگر را در جهت بسط همکاری های فرهنگی بنشارند و دوشادوش یکدیگر، باری رسان هم در فراز و نشیب چالشهای فرهنگی و علمی جهان امروز شوند.

مروری فشرده و گذرا به موجودی و ذخیره فرهنگی و تمدنی دو ملت ایران و ترکیه نشان می دهد که:

اولاً، در طول چهارده قرن رشد و بالندگی فرهنگ و تمدن اسلامی، دانشمندان و فرهیختگان دو ملت، همواره نیروی عمده و اصلی تولید و پرورش و توزیع فرهنگ و تمدن اسلامی را تشکیل داده اند و از رهگذر تاریخ تکاپوی فرهنگی مشترک که دوره هایی از همفکری، رقابت و حتی پاره ای از تعارض ها را در خود جای داده است، امروزه دو ملت ایران و ترکیه بزرگترین میراث داران و حافظان فرهنگ و تمدن اسلامی اند و بجز اماکن و میراث فرهنگی و معنوی حاصل از پیامبر گرامی اسلام<sup>(ص)</sup> و اهل بیت عصمت<sup>(ع)</sup> و برخی صحابی برجسته آن حضرت، بخش بسیار بزرگی از ابعاد عظیم میراث فرهنگ و تمدن اسلامی، در حوزه تمدنی این دو کشور نهفته است و هم از این روست که ما و شما وظیفه خطیر و تاریخی حفظ و معرفی این میراث عظیم را برعهده داریم و بطور طبیعی، در جایگاه بهترین معرفهای وجوه گوناگون تمدن اسلامی در گذشته و حال قرار گرفته ایم.

ثانیاً، افزون بر آثار فرهنگی مشهود و مورد توجه و رغبت عموم مردم جهان، فرهیختگان دو ملت شمار قابل توجهی از حجم گسترده میراث مکتوب جهان اسلام را پدید آورده اند و با همکاری و تعامل پیوسته، دهها هزار اثر علمی و فرهنگی مکتوب به زبان فارسی و ترکی را به جامعه علمی و فرهنگی بشری تقدیم کرده اند؛ چنانکه کاتب چلبی در کشف الظنون و فؤاد شرکین در آثار خود به معرفی بسیاری از این آثار پرداخته و کتابخانه ها و نسخ خطی فراوان در ایران و ترکیه امروز و تأکید سازمان های فرهنگی بین المللی نظیر یونسکو، شواهدی آنچنان روشن بر این مدعا بدست می دهند که نیازمندی به هرگونه اجتماع و برهان و استشهاد دیگر را رفع می نماید.

ثالثاً فرهیختگان، دانشمندان، متفکران دینی و روشنفکران ایران و ترکیه معاصر، بیش از هر ملت دیگری در جهان اسلام، با مفاهیم دنیای مدرن و چالشهای نهفته در آن و فرصتهای برآمده از آن سروکار داشته و به این مفاهیم پرداخته اند، به گونه ای که امروزه، بزرگترین حجم مطالعه و بررسی و از همه مهمتر، مؤثرترین تجربه های عینی ناشی از این چالش ها و فرصتها را، عمدتاً در میان متفکران و روشنفکران و عالمان دینی دو ملت ایران و ترکیه می توان یافت و معتبرترین نتایج برآمده از این بررسی ها و تجربه ها را نیز نزد اندیشه وران و نخبگان ایران و ترکیه می توان سراغ گرفت. این وضعیت، بخش قابل توجهی از آینده فرهنگی و علمی جهان اسلام را در گرو چگونگی تعامل و گستره مناسبات حال و آینده ایران و ترکیه

فرار داده است و نه تنها برای جهان اسلام، بلکه برای بسیاری از جوامع بشری، چراغ پرتو افکن و راهگشایی بی بدیل افروخته است.

رابعاً، برپایه این پیشینه و میراث عظیم فرهنگی و تمدنی، امروزه نخبگان دو ملت ایران و ترکیه توانسته اند در بسیاری از سازمان های فرهنگی بین المللی به جایگاه ها و نقش های موثر و برجسته دست یابند و بدیهی است که این تأثیرها و نقش ها، مبتنی بر زمینه های واقعی و طبیعی دو ملت فرهنگ ساز ایران و ترکیه اند و صرفاً تصمیم گیریهای زودگذر و مقطعی به شمار نمی آیند. حضور قوی و برجسته فرهیخته گان و دانشمندان ایرانی در جایگاه های مختلف هدایت سازمان یونسکو، حضور مؤثر و راهبردار ساز فرهیختگان و دانشمندان ترکیه در آرسیکا و آیسسکو و نیز حضور مؤثر فرهیختگان فرهنگی دو کشور در قالب هدایت همکاریهای فرهنگی سازمان اکو و موارد متعدد دیگری از این دست، به طور فزاینده نقش و جایگاه تعیین کننده ایران و ترکیه را در عرصه تحولات فرهنگی جهان روز افزون کرده و در پرتو آن، بسط مناسبات فرهنگی و همکاریهای پژوهشی و علمی دو کشور را اجتناب ناپذیر ساخته است؛ اگرچه همگام با این فرایند اجتناب ناپذیر جهانی که معاضدت و هم اندیشی و همفکری نخبگان دو کشور را ضروری ساخته، امروزه در درون و باطن و قلب یکایک نخبگان ایرانی و ترک، علاقه و رغبت غیرقابل وصفی برای همفکری و به سامان کردن مسیر آینده فرهنگی دو ملت پدید آمده که جز لطف و برکت الهی نام دیگری نمی توان بر آن نهاد.

برپایه زمینه ها و عوامل چهارگانه فوق و نیز زمینه ها و عوامل متعدد دیگری که مجال بازگویی آنها در این فرصت اندک نیست این نشستها و همفکریهای و هم اندیشی ها، فرصتی تاریخی فراهم آورده است که یقیناً درمان کننده بخش هایی از نارسایی های مبتلا به دو ملت ایران و ترکیه و راهگشای آینده فرهنگی و علمی دو ملت است. اکنون با نگاهی به کارنامه فعال و پربار یکسال همکاری و همفکری و پژوهشی، وظیفه خود می دانم که از دانشمندان، فرهیختگان و دانشگاهیان ترکیه که بی وقفه در مسیر تعمیق و سرعت بخشیدن به این روند کوشش نمودند تشکر کنم و به ویژه مراتب قدردانی و تشکر خود از بنیاد تاریخ ترک و آقای پرفسور خلج اغلو رئیس بنیاد اعلام نمایم.

امروز ما در نقطه ای ایستاده ایم که به برکت این فرایند داهیان و استوار در جهت تعمیق مناسبت فرهنگی دو کشور، دومین نشست فرهنگی - علمی ما با مشارکت اساتید و دانشمندان ایرانی و ترک آغاز می شود، اولین نشریه مشترک میان سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی و بنیاد تاریخ ترک که ثمره نشست اول است منتشر شده و آماده توزیع است، پروتکل همکاری

های فرهنگی و علمی میان دو کشور به مرحله اجرا درآمده و مبادله دانشجو و فرصت‌های مطالعاتی اساتید دانشگاه‌های دو کشور به جریان افتاده در حال اجراست، پژوهش‌های مشترک پیش‌بینی شده در حال انجام است. با حضور رئیس جمهور محترم ترکیه جناب آقای سزر، کرسی زبان ترکی در دانشگاه علامه طباطبائی افتتاح گردیده و در حال اجرای برنامه آموزشی خود است، سامان دهی کرسی‌های زبان فارسی در پاره‌ای از دانشگاه‌های ترکیه در حال انجام است و مقدمات برگزاری نشست سوم در ایران، از هم اکنون فراهم گردیده است. ملاحظه می‌فرمایید که این کارنامه پربار در این مدت کوتاه، بسیار بیش از آنچه قابل تصور است، مطلوب و امید بخش است و من در اینجا وظیفه خود می‌دانم که از همه همکاران خود در دو کشور و به ویژه از مسئولان محترم بنیاد تاریخ ترک و رؤسای دانشگاه‌های ترکیه، مسئولان محترم وزارت فرهنگ ترکیه و سفیران دو کشور و وزارت خارجه ترکیه تشکر کنم. در پایان برای دو ملت ایران و ترکیه آرزوی توفیق و سربلندی روزافزون نموده و آینده‌ای سعادتمند و درخشان هردو ملت را از درگاه ایزد متان خواستارم.

با تشکر

سید عباس نبوی  
معاون پژوهشی و آموزشی  
سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی

## ایران در عصر سلطان طغرل بیگ

### اردوغان مرچیل

از حوادث مهم تاریخ ترک است که سلجوقیان پس از برپایی دولت، از سرزمین ایران عبور کرده به رمزهای شرقی آناتولی رسیدند. ببینیم در اثنای وقوع این حادثه که در عصر سلطان طغرل بیگ صورت گرفت، از نظر سلجوقیان چه اتفاقاتی در ایران رخ داده بود؟ سلجوقیان در جنگ سرخس (مه ۱۰۳۸) که طی آن نخستین گامها را در تاسیس دولت برداشتند، ابتدا غزنویان را مغلوب کردند و سپس به سوی نیشابور، مرکز خراسان روی آوردند. ابتدا ابراهیم ینال به نیشابور که تحت اداره غزنویان بود، وارد شد و در شعبان ۴۲۹ هجری (مه - ژوئن ۱۰۳۸) خطبه به نام طغرل بیگ خواند. طغرل بیگ نیز خود در ژوئن همان سال در نیشابور به چادر سلطان مسعود غزنوی فرود آمد و در تخت وی نشست. ولی بعداً در ۲۷ ربیع الآخر ۴۳۱ هجری (۱۱ ژانویه ۱۰۴۰) سلطان مسعود غزنوی، دوباره نیشابور را متصرف شد. طغرل بیگ برای بار دوم در اواخر سال ۴۳۱ هجری - اوایل سال ۴۳۲ هجری (اوت - سپتامبر ۱۰۴۰) وارد نیشابور شد.<sup>(۱)</sup>

متعاقب جنگ سرخس، به هنگامی که طغرل بیگ وظایفی به افراد خانواده محول می کرد، ابراهیم ینال را مأمور دهستان<sup>(۲)</sup> کرد.<sup>(۳)</sup> سلجوقیان پس از پیروزی در جنگ دندانتقان (۱۰۴۰) نشستی در مرو ترتیب دادند. براساس تصمیمی که در این مجمع در ارتباط با ایران گرفته شد، چغری بیگ بخش اعظم خراسان را با مرکزیت مرو، خود در اختیار گرفت و مناطق طبرس، کرمان و کوهستان را به پسرش قاورد داد.<sup>(۴)</sup> قرار بود که طغرل بیگ نیز به سوی عراق برود و ابراهیم ینال و یاقوتی و قتلش تحت اختیار وی باشند.<sup>(۵)</sup> زیاریها (۹۳۱- حدود ۱۰۹۰) صاحب و

متولی یکی از دولتهای محلی بودند که سلجوقیان در مسأله حاکمیت ایران با آنها مواجه شدند. انوشیروان بن منوچهر پس از آن که از مبارزه خانوادگی زیاریها که در منطقه گرگان واقع در جنوب شرقی دریای خزر حاکمیت داشتند، پیروز بیرون آمد، حکمرانی را به دست آورد (۱۰۴۰ / ۴۳۱). طغرل بیگ با استفاه از وضع آشفته گرگان، به رغم اینکه در برابرش مرداویج بن بشواز فرماندهان سابق غزنوی قرار داشت، منطقه را به دست آورد و مرداویج را در آنجا گذاشت (۱۰۴۱-۴۲ / ۴۳۳). در نتیجه انوشیروان و مرداویج تن به آشتی دادند و حکمرانی طغرل بیگ را قبول کردند و در شهرهای گرگان و طبرستان خطبه به نام وی خواندند. بدین ترتیب زیاریها تابع سلجوقیان شدند و موجودیت خود را ادامه دادند. (۶)

کاکوئیان (حدود ۱۱۴۱-۱۰۰۸)، یکی دیگر از خاندانهای محلی بود. وقتی ابوجعفر علاءالدوله محمد در محرم سال ۴۳۳ (اکتبر ۱۰۴۱) درگذشت، پسر بزرگش ابومنصور فرامرز در ری و اصفهان و دیگر پسرش ابوکالیجار، وابسته به برادر بزرگش در همدان و نهاوند حاکمیت خود را بر پا داشتند. در سالی که علاءالدوله درگذشت، ابراهیم ینال ری را محاصره کرد و متصرف شد؛ یک سال بعد یعنی در سال ۴۳۳-۱۰۴۲ / ۴۳۴ طغرل بیگ بدانجا آمد و حاکمیت را در دست گرفت و به آبادی این شهر که به عنوان پایتخت دولت سلجوقی انتخاب کرده بود، دستور داد. (۶)

ابراهیم ینال پس از تأمین و ایجاد نظم در شهر ری، به شهرهای اطراف حرکت کرد و حاکمیت بروجرد را در دست گرفت. وی بعداً به سوی همدان رفت و ابوکالیجار گرشاسب که از این حرکت مطلع شده بود، همدان را ترک کرد و راه شاپورخواست پیش گرفت. ابراهیم ینال بعد از او وارد شهر شد و حاکمیت را به دست گرفت (۴۳۳-۱۰۴۲ / ۴۳۴)؛ و چون شنید که طغرل بیگ به ری آمده است،

به حضورش رسید. ابوکالیجار نیز با استفاده از این فرصت، ضمن دفع اغزها، دوباره به همدان برگشت.<sup>(۷)</sup>

طغرل بیگ به هنگامی که در ری بود، قلعه طبرک را از ابوطالب مجدالدوله از خاندان آل بویه (بویه‌یان) گرفت.<sup>(۸)</sup> سپس ظرف همان سال به سوی قزوین هجوم برد و مردم با پرداختن ۸۰ هزار دینار با سلطان توافق کردند و حاکم شهر نیز اطاعت خود را بر زبان آورد. در میان کسانی که در سال ۴۳-۱۰۴۲ / ۴۳۴ پول و هدیه به طغرل بیگ فرستادند، ملک دیلم و سالار طارم (از سالاریها یا مسافریها) نیز قرار داشتند. سالار طارم احتمالاً جستان فرزند ابراهیم بود.<sup>(۹)</sup> طغرل بیگ همچنین پس از تأمین اطاعت کاکوئی ابومنصور فرامرز، حاکم اصفهان، به سوی همدان رفت. ابن الاثیر<sup>(۱۰)</sup> می‌نویسد که در این اوان ابوکالیجار گرشاسب به حضور سلطان سلجوقی شرفیاب شده بود. طغرل بیگ سپس همچنان که حاکمیت خود را بر ابهر و زنجان تسجیل کرد، همدان را نیز از ابوکالیجار گرفت و ناصرالعلوی را به عنوان فرماندار این شهر تعیین کرد. ولی دو سال بعد ابوکالیجار گرشاسب به همدان حمله کرد و نواب طغرل بیگ را از آن جا راند و خود حاکمیت شهر را به دست آورد. (۴۵-۱۰۴۴ / ۴۳۶).<sup>(۱۱)</sup> به همین سبب طغرل بیگ، ابراهیم ینال را مجدداً به منطقه جبال فرستاد و زمانی که او روی به سوی همدان گذاشت، ابوکالیجار شهر را ترک کرد و بدین ترتیب ابراهیم ینال همدان را مجدداً به سلجوقیان بست (۴۶-۱۰۴۵ / ۴۳۷).<sup>(۱۲)</sup>

در این اثنا ابوالشوک از آنازاریه در دینور بود که به جهت ترس از ابراهیم ینال به قرمیسین رفت و ابراهیم ینال به تصرف دینور، قرمیسین (رجب ۴۳۷ / فوریه - مارس ۱۰۴۶)، حلوان (اواخر ماه شعبان / مارس ۱۰۴۶) و شروان و خانتقین واقع در مرز خوزستان موفق شد.<sup>(۱۳)</sup> عباس اقبال<sup>(۱۴)</sup> در این مورد چنین می‌نویسد:

«در تاریخ چهار صد و دویست و هفت حدود دولت سلاجقه از طرف مغرب

به مرز عراق عرب رسید (۴۶-۱۰۴۵ / ۴۳۷).»

از دیگر سو سلطان طغرل بیگ که اقدامات خود را برای حاکمیت بر ایران ادامه می داد، در تاریخ ۴۳۸ هجری (۴۷-۱۰۴۶) به محاصره اصفهان برخاست؛ ولی در نخستین مرحله نتیجه ای به دست نیاورد. سپس ابومنصور فرامرز کاکوئی مقداری متاع به طغرل بیگ فرستاد و ترجیح داد که با خواندن خطبه به نام طغرل بیگ در اصفهان و حومه امنیت را تأمین کند.<sup>(۱۵)</sup> سال بعد یعنی در ۴۳۹ هجری (۴۸-۱۰۴۷) ابراهیم ینال به عکبر بن فارس فرمانده قلعه شهر کنگور که تحت تصرف ابوکالیجار گرشاسب بود، امان داد و این شهر را به سلجوقان بست.<sup>(۱۶)</sup>

نخستین حملات سلجوقیان به منطقه فارس نیز از سوی نیروهای تحت اداره ابراهیم ینال صورت گرفت. عمادالدین ابوکالیجار امیر آل بویه، که حاکم فارس بود در سال ۴۳۹ هجری (۴۸-۱۰۴۷) شکایت پیش طغرل بیگ برده بود که نیروهای سلجوقی به کشورش حمله کرده اند. طغرل بیگ بدین جهت نامه ای به ابراهیم ینال نوشت و از او خواست که متعرض کشور ابوکالیجار نشود.<sup>(۱۷)</sup>

خاندان حسنبویه یان که هرازگاهی بر منطقه جنوب ایران حاکمیت داشتند، حکومت خود را در قلعه سرماج واقع در نزدیکیهای بیستون ادامه می دادند. وقتی حاکم قلعه مزبور درگذشت، قلعه به دست ابراهیم ینال افتاد. در این اثنا ابراهیم ینال شهر زور را که تحت حاکمیت مهلهل بن محمد برادر ابوالشوک از آنازاریه بود، متصرف شد.<sup>(۱۸)</sup> سال بعد یعنی در ۴۴۰ هجری (۴۹-۱۰۴۸) مهلهل یکی از فرزندان را فرستاد و شهر زور را پس گرفت.<sup>(۱۹)</sup>

حاکمیت سلجوقیان بر منطقه کرمان که تحت اداره آل بویه بود در ۱۰۴۸ میلادی شروع شد. ملک قاورد در تاریخ شعبان ۴۴۲ (دسامبر ۱۰۵۰ - ژانویه ۱۰۵۱) سراسر منطقه کرمان را به تصرف خود درآورد.<sup>(۲۰)</sup>

ابومنصور فرامرز، حاکم اصفهان نیز هرچند تابع شده بود، سیاست

استقرارآمیزی را در مقابل طغرل بیگ دنبال نمی‌کرد؛ گاهی از او جدا می‌شد و به اطاعت ملک الرحیم از آل بویه درمی‌آمد. این رفتار سبب شد که سلطان سلجوقی علیه وی دست به کار شد. محاصره اصفهان یک سال طول کشید، تا اینکه مردم به طغرل بیگ گردن نهادند و شهر را تسلیم وی کردند. (مه - ژوئن ۱۰۵۱). طغرل بیگ که اصفهان را پسندیده بود، پایتخت سلجوقیان را از ری به این شهر منتقل کرد و شهرهای یزد و ابرکوه را به عنوان اقطاع به ابومنصور فرامرز بخشید. پس از این تاریخ، اعقاب ابومنصور، تابع سلجوقیان شدند و در یزد به حمایت خود از سلجوقیان ادامه دادند. (۲۱)

سالی که سلجوقیان اصفهان را متصرف شدند مهلهل بن محمد از آنازاریه به حضور طغرل بیگ شرفیاب شد و اطاعتش را از وی به زبان آورد. طغرل بیگ او را معزز داشت و اقطاعی چون شروان، دقوqa، شهرزور و سملغان را به وی سپرد. (۲۲)

مدتی بعد نیروهای سلجوقی قدم در فارس گذاشتند و تا شیراز پیش رفتند (۴۴۴ هجری / ۱۰۵۲-۵۳). سلجوقیان علاوه بر اقدامات نظامی برای به دست آوردن حاکمیت فارس، از عدم تفاهم موجود در میان آل بویه نیز استفاده کردند. کما اینکه امیر ابومنصور فولادستون زمانی که بر شیراز حاکمیت داشت، خطبه به نام طغرل بیگ خواند (شوال ۴۴۵ / ژانویه - فوریه ۱۰۵۴). ولی سپس ملک الرحیم، شیراز را به تصرف خود درآورد و نام طغرل بیگ را از خطبه حذف کرد (محرم ۴۴۷ / آوریل ۱۰۵۵). سلجوقیان حاکمیت واقعی خود را در شیراز به دست قاورد، فاتح کرمان فراهم کردند. ملک قاورد، ضمن اینکه فضلویه، امیر شبانکاره را مغلوب کرد، قدم در شیراز گذاشت و خطبه به نام طغرل بیگ خواند (رجب ۴۵۴ / ژوئیه - اوت ۱۰۶۲). (۲۳)

طغرل بیگ در سال ۴۴۶ هجری (۱۰۵۴) به آذربایجان و اران آمد و اطاعت

رهبران محلی را پذیرفت. و هسودان بن مملان اول از خاندان روادیان که در تبریز حکم می‌راند، یکی از این رهبران بود که خطبه به نام طغرل بیگ خواند و فرزندش را به عنوان گروگان پیش طغرل فرستاد. سلطان سلجوقی پس از تأمین اطاعت روادیان به سوی ابوالاسفار از خاندان شدادیان که حاکم گنجه بود، حمله برد. او نیز به همان شکل اطاعت خود را بر زبان آورد و خطبه به نام طغرل بیگ خواند. ظرف همین سال طغرل بیگ برای دستیابی به حاکمیت خوزستان، گروهی از ترکمانان را بدان منطقه فرستاد.

طغرل بیگ در سال ۴۵۰ هجری (۱۰۵۸-۵۹)، در آذربایجان ابونصر مملان بن وهسودان را به جای پدرش گماشت. ولی مملان یک سال بعد علیه حاکمیت ترک قیام کرد و طغرل بیگ در سال ۴۵۴ هجری (۱۰۶۲) مجدداً به آذربایجان آمد و با بستن خراج هنگفتی، روادیان را به اطاعت از خود مجبور کرد.<sup>(۲۴)</sup>

در سال ۱۰۶۲، جستان بن المرزبان از خاندان مسافریها در منطقه دیلم که با اختلافات خانوادگی مواجه شده بود، از طغرل بیگ خواست تا از وی در مقابل مسافرین ابراهیم دوم حمایت کند. بدین جهت سلطان سلجوقی به سوی قلعه گرم واقع در شمیران / طارم حرکت کرد. محاصره به طول انجامید، تا اینکه اهالی قلعه با دادن «۱۰۰ هزار طلا و هزار لباس» طغرل را از محاصره قلعه منصرف کردند. سلطان نیز که خواستش برآورده شده بود، از محاصره دست کشید (۴۵۴ / ۱۰۶۲)<sup>(۲۵)</sup>. بدین ترتیب بود که سلجوقیان در دوره طغرل تقریباً بر سراسر سرزمین ایران حاکمیت یافتند.

اگر نوشته‌های عباس اقبال را به یاد بیاوریم، سلجوقیان در سال ۴۳۷ هجری (۱۰۴۵-۴۶) از سوی غرب به مرز عراق عرب رسیده بودند. در سال بعد از این واقعه (یعنی در سال ۱۰۴۸) نیروهای سلجوقی در ساحل نهر زاب بزرگ واقع در منتهی الیه جنوب شرقی آناتولی با بیزانس‌ها مواجه شدند. از این حوادث استنباط

می شود که سلجوقیان در مسیر شرق - غرب به سرعت تمام از ایران گذشته بودند. چه دلایلی بر این امر مترتب بوده است؟

(۱) اغزها (ترکمانان عراق) وابسته به ارسالن یا بغو که از دست سلجوقیان فرار می کردند، ندانسته به صورت نیروی پیشرو برای سلجوقیان کار می کردند.

(۲) اگر به حوادثی که گفته شد توجه شود، ملاحظه می کنیم که ابراهیم ینال نقش موافقی در به دست آوردن حاکمیت ایران داشته است.

(۳) اگر غزنویان را به حساب نیاوریم، در دوره سلجوقیان، ایران بیش از آن که از سوی یک دولت نیرومند اداره شود، از سوی دولتهای محلی اداره می شد. وابسته کردن این دولتهای محلی - از قبیل مسافریها، روادیان، شدادیان، آل بویه، آنازاریه، کاکوئیان، حسنویهیان و زیاریها که در این مقاله از آنها یاد کردیم - به سلجوقیان آسان به دست آمد و سلجوقیان در دوره ای که ده سال طول کشید، به مرزهای آناتولی رسیدند.

### پاورقیها:

۱. نگاه کنید به: خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر، تاریخ بیهقی (نشر دکتر غنی و فیاض، تهران ۱۳۲۴، ص ۵۵۴-۵۵۵، ۵۷۰، ۵۸۹، ۶۰۳).

İnû'l-Esîr, İslâm Tarihi, el-Kâmil Fi't-Târih Tercümesi, çvr.A.Özaydın, IX. cilt, İstanbul 1987, s. 369; C.E.Bosworth, *The Ghaznavids Their Empire in Afghanistan And Eastern Iran 994/1040*, Edinburg 1963, s.176, 244-245, 251, 257, 268; Köymen, M., *Büyük Selcuklu İmparatorluğu Tarihi*, cilt1, Ank. 1979, s. 251-265; Merçil, E., *Gozneli Devleti Tarihi*, Ank. 1989, s. 68, 73-74.

عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، تهران، ۱۳۶۷، ص ۲۵۸، ۲۶۰، ۳۲۰.

۲. مرکزی در شمال آبسکون و در سواحل شرقی دریای خزر است. نگاه کنید به:

Barthold, W., *A Historical Geography of Iran*, Princeton 1984, s. 117-119.

3. Köymen, *aynı eser*, s.269.

۴. همان اثر. s.363-364; Merçil, E., *Kırman Selçukluları*, Ankara 1989, s.6.
۵. نگاه کنید به: s.364 Köymen, *Ayne eser*.
6. İbnü'l-Esîr, *Trk. trc.*, IX, s. 379; Merçil, E., *Ziyariler mad.*, *LA*, عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مفصل ایران، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۴۷ و ۳۱۱-۳۱۰.
- Madelung, W., "The Minor Dynasties of Northern Iran", *Cambridge History of Iran*, 4, Cambridge 1975, s. 216; Bosworth, C., "The Iranian World (A.D. 1000-1217)", *Cambridge History of Iran*, 5, Cambridge 1968, s. 26.
7. İbnü'l-Esîr, *Trk. trc.*, IX, s.387-388; Bosworth, C., "Dailamîs in Central Iran: The Kâkuyids of Jibâl and Yazd", *IRAN*, vol. VIII, 1970, 80-81; Köymen, M., *Tuğrul Bey ve Zamanı*, İstanbul 1976, s.33.
8. İbnü'l-Esîr, *Trk. trc.*, IX, s.387; Krş.Abbas İkbâl, *aynı eser*, s.312; Bosworth. *Dailamîs*, s.82.
۹. نگاه کنید به: s.388 İbnü'l-Esîr, *Trk. trc.*, IX.
10. İbnü'l-Esîr, *Trk. trc.*, IX, s.388-389; Abbas İkbâl, *aynı eser*, s.312; Madelung, *aynı eser*, s.226; Bosworth, *The Iranian World*, s. 31;
- احمد کسروی در «شهریاران گمنام - تهران: ۲۵۳۵ ص ۴۹، می نویسد که این خاندان جستانیان بوده اند.
11. İbnü'l-Esîr, *Trk. trc.*, IX, s.389; Bosworth, *Dailamîs*, s. 382; Abbas İkbâl, *aynı eser*, s.312
12. İbnü'l-Esîr, *Trk. trc.*, IX, s.400; Bosworth, *aynı eser*, s.82; Abbas İkbâl, *aynı eser*, s.313
13. İbnü'l-Esîr, *Trk. trc.*, IX, s.402; Bosworth, *aynı eser*, s.82; Abbas İkbâl, *aynı eser*, s.313
14. İbnü'l-Esîr, *Trk. trc.*, IX, s.402-403; Bosworth, *Dailamîs*, s.82; Abbas İkbâl, *aynı eser*, s.313
۱۵. نگاه کنید به: s.313 Abbas İkbâl.
16. İbnü'l-Esîr, *Trk. trc.*, IX, s.407; Bosworth, *Dailamîs*, s.83; Abbas İkbâl, *aynı eser*, s.313
۱۷. نگاه کنید به:
- İbnü'l-Esîr, *Trk. trc.*, IX, s.409; Huart, CL, "Kâkuyiler" mad., *LA*, s.109; Bosworth, *Dailamîs*, s.83.

18. İbnü'l-Esîr, *Trk. trc.*, IX, s.408; Krş. Merçil, E., *Fars Atabegleri Salgurlular*, Ankara 1975, s.2.

19. İbnü'l-Esîr, *Trk. trc.*, IX, s.409-410; Bosworth, *The New Islamic Dynasties*, Edinburg 1966, s.158.

20. İbnü'l-Esîr, *Trk. trc.*, IX, s.414

۲۱. نگاه کنید به: Merçil, E., *Kirman Selçukluları*, Ankara 1989, s.11-16

۲۲. نگاه کنید به:

İbnü'l-Esîr, *Trk. trc.*, IX, s.427; Abbas İkbâl, aynı eser, s.314-315; Huart, "Kâkuyiler" mad., *LA.*; Bosworth, "*The Iranian World*", s.38; Merçil, E., "Yezd Atabegleri", *TED*, sayı: XII, İstanbul 1982, s.368

۲۳. نگاه کنید به: İbnü'l-Esîr, *Trk. trc.*, IX, s.433

۲۴. نگاه کنید به: Merçil, *Fars Atabegleri Salgurlular*, s. 3-4

25. İbnü'l-Esîr, *Trk. trc.*, IX, s.454, 492; Madelung, aynı eser, s.239, 243; Bosworth, *The Iranian World*, s.22, 45; Ahmed Kesrevî, aynı eser, s.214, 216; Abdülhüseyn, *Tarih-i Merduun-ı İran*, s.319.

26. İbnü'l-Esîr, *Trk. trc.*, IX, s.39; Ali Sevim, "Sıbt İbnü'l-Cevzi'nin Mir'âtü'z-Zaman Fi Tarihi'l-Âyan Adlı Eserindeki Selçuklularla İlgili Bilgiler I. Sultan Tuğrul Bey Dönemi", *Belgeler*, sayı: 22, Ankara 1997, s.76; Bosworth, *The Iranian World*, s.31; Ahmed Kesrevî, aynı eser, s.63.



# عوامل بحران در روابط ایران و عثمانی از منظر مورخان

ایرانی (975-1049)

عطاءالله حسنی

چکیده:

روابط ایران و عثمانی طی ۲۴۲ سال سلطنت صفویان بعضاً دچار اختلال و بحران بوده است. علت جویی بحران در روابط بین دو کشور هدف اساسی نویسنده است. لذا به منظور یافتن پاسخ این سؤال که "چه متغیرهایی در پدیداری بحران در روابط بین ایران و عثمانی در سال‌های بین ۹۸۵ تا ۱۰۴۹ نقش داشته اند؟" فرضیه ذیل به آزمون گذاشته شد: "عواملی از قبیل طمع بیگانگان، نابسامانی اوضاع داخلی ایران، عصیان و روگردانی اقوام و حکومت‌های تابعه، عصیان حکام و دولتمردان و اظهار تبعیت ایشان از رومیه، دخالت و تصمیم‌سازی فرنگیان، نابسامانی اوضاع داخلی عثمانی، و مشیت الهی به عنوان عامل تعیین‌کننده جهت حوادث، در پدیداری بحران در این دوره از روابط ایران و عثمانی نقش اساسی داشته‌اند." در این بررسی از روش تحقیق تاریخی استفاده شده و جمع‌آوری داده‌ها براساس نوشته مورخان ایرانی عصر صفوی صورت پذیرفته است.

یافته اساسی تحقیق تایید فرضیه اشاره شده در فوق بوده است که نشان می‌دهد عوامل مذکور در پدیداری بحران در روابط بین ایران و عثمانی نقش اساسی داشته‌اند. وازگان کلیدی: روابط، ایران، عثمانی، صفوی.

\*\*\*

روابط بین ایران و عثمانی را، با توجه به گزارش مورخان ایرانی، به لحاظ شکلی می‌توان به هشت

دوره دوستانه یا خصمانه به دلالت صلح یا جنگ تقسیم کرد.

۱) دوره اول از نخستین سال تکاپوهای اسماعیل (۹۰۵) تا جنگ او با سلطان سلیم را شامل می‌شود که پانزده سال به طول انجامید.

۲) دوره دوم با جنگ چالدران (۹۲۰) شروع شد و تا صلح آماسیه (۹۶۲) به مدت چهل و دو سال دوام آورد.

۳) دوره سوم با صلح آماسیه آغاز شد و از سال ۹۶۲ تا ۹۸۵ به مدت بیست و چهار سال طول کشید

(۴) دوره چهارم با تصرف و تعمیر و تجهیز قلعه قارص به دست عثمانی ها و حمله سلطان مراد سوم به آذربایجان و شیروان شروع شد و از سال ۹۸۵ تا سال ۹۹۹ به مدت چهارده سال به طول انجامید.

(۵) دوره پنجم با صلح سال ۹۹۹ شروع شد و تا سال ۱۰۱۲ به مدت سیزده سال دوام آورد.

(۶) دوره ششم با تخریب قلعه نهاوند و آزادسازی تبریز از سلطه عثمانیان آغاز شد و از سال ۱۰۱۲ تا سال ۱۰۴۹ به مدت سی و هفت سال طول کشید (۱).

(۷) دوره هفتم با پیمان صلح زهاب شروع شد و از سال ۱۰۴۹ تا ۱۱۳۵ به مدت هشتاد و شش سال به طول انجامید (۲).

(۸) دوره هشتم با تصرف مناطق غربی و شمال غربی ایران توسط عثمانی آغاز شد و از سال ۱۱۳۵ تا سالهای پایانی سلطنت نادر شاه و انعقاد پیمان صلح سال ۱۱۵۹ به مدت بیست و چهار سال دوام آورد. هدف نویسنده در این مقاله، بررسی وضعیت بحرانی روابط ایران و عثمانی و چون و چرایی آن از سال ۹۸۵ تا سال ۱۰۴۹ است که سه دوره چهارم، پنجم، و ششم از دوره های هشتگانه فوق را شامل می شود.

در این بررسی صرفاً منابع دست اول مورخان ایرانی اساس کار قرار داده شده و منابع غیر ایرانی مورد توجه نبوده است.

سؤال اساسی تحقیق این است که "چه متغیرهایی در پدیداری بحران در روابط بین ایران و عثمانی در سال های بین ۹۸۵ تا ۱۰۴۹ نقش داشته اند؟" در یافتن پاسخ به این سؤال، فرضیه اساسی ذیل به آزمون گذاشته می شود:

متغیرهای ذیل عامل پدیداری بحران در روابط بین ایران و عثمانی طی سال های ۹۸۵ تا ۱۰۴۹ بوده

اند:

(۱) طمع بیگانگان (در اینجا عثمانی)،

(۲) نابسامانی اوضاع داخلی ایران،

(۳) عصیان و روگردانی اقوام و حکومت های تابعه،

(۴) سرکشی حکام و دولتمردان و اظهار تبعیت ایشان از رومیه ،

(۵) دخالت و تصمیم سازی فرنگیان ،

(۶) نابسامانی اوضاع داخلی عثمانی ،

(۷) تقدیر و مشیت الهی

طمع ورزی همسایگان نسبت به سرزمین ایران ، موجب بحران در روابط فیما بین می شده است. از دوست و چهل و دو سال سلطنت عصر صفوی ، نزدیک به نیمی از آن در خصومت بین ایران و عثمانی سپری شده است. این امر آثار منفی بسیاری در شئون مختلف حیات سیاسی، اقتصادی ، اجتماعی ، و فرهنگی دو طرف برجای گذاشته و توان هر دو را به سود بیگانگان تحلیل برده است.

مورخان ایرانی از بین متغیرهای یاد شده ، بر " طمع بیگانگان " تاکید اساسی دارند. اسکندر بیک ترکمان می نویسد: "... در اوایل سلطنت و فرمانروایی [ شاه طهماسب ] ... امور دولت از چند جهت اختلال پذیرفته بود و اعادی مخذول العاقبه که در آرزوی چنین روزی بودند شرقا و غربا طمع در ملک ایران ... نموده آغاز فتنه کردند ( ترکمان ، ج ۱ ص ۷۷). شاه عباس نیز در نامه ای که در سال ۱۰۰۵ به جلال الدین محمد اکبر شاه می فرستد همین مساله را برای اوضاع پیش آمده پس از مرگ شاه طهماسب عنوان می کند. وی می نویسد:

بعد از سnoch واقعه هایل حضرت اعلی خاقانی جنت مکانی [ شاه طهماسب ] و انتقال آن حضرت به ریاض رضوان انار الله برهانه ، اعیان هر فرقه و بزرگان هر طایفه به اراده بیش و پیشی مدعیات متخالفه و ارادات متضاده پیش گرفته کار آن جمع وفاکیش و مهم آن جم خیراندیش از وفا و وفای به شقاق و نفاق مبدل گشته مخالفت و عناد و فتنه و فساد و آتش آشوب و شین و مواد کدورت و معادات فیما بین لشتداد تمام یافته ، این سنی مهیج قوت طامعه اغیار و باعث هرج و مرج این دیار گردید. لسا طین سلاطین توران و روم که همیشه مطمحن نظر ایشان ساحت فسیح المساحت این مرز و بوم بود فرصت یافته ابواب خلاف گشودند ( بهار ، ج ۳ ص ۲۷۰)

پس از مرگ شاه اسماعیل دوم نیز همین وضع تکرار می شود. اسکندر بیک ترکمان می نویسد:

"... بعد از سnoch واقعه اسمعیل میرزا ، مخالفان از اطراف ، به مظنه آن که اساس سلطنت این دودمان اهدام پذیرفته و احوال قزلباش اختلال یافته ، پای از اندازه بیرون نهاده شروع در دست درازی کردند..." ( ترکمان، ج ۱ ص ۲۵۲ ) اوزبکان نیز با شنیدن خبر کشته شدن حمزه میرزا ونزاع و کدورت داخلی قزلباش و گرفتاری سپاهیان ایران در سرحدات روم "... فرصت را غنیمت دانسته به خراسان آمده مشهد مقدس معلى را محاصره نمودند..." ( بهار، ج ۳ ص ۲۷۳ ).

چنین اقداماتی ازسوی همسایگان امنیت مرزها، امنیت راه های تجارتی ، و امنیت سیاسی و فرهنگی ایران را مخدوش می کرد و بر آسایش فکری و امنیت اجتماعی، روانی تجارت بین دولت های شرق و غرب، و میزان درآمد دولت ایران آثار مخرب داشت و از آنجایی که برقراری امنیت ارضی، امنیت اقتصادی، و امنیت فرهنگی از طریق حفظ مرزهای طبیعی کشور، تامین و حفظ راههای تجارتی، و خودمختاری فرهنگی از اصول سنتی سیاست خارجی ایران بشمار می رفت ( فرمانفرمایان، ص ۹ )، اقدامات مزبور واکنش منفی دولتمردان ایران را برمی انگيخت و روابط فیما بین را دچار تیرگی می کرد. امبا به طوری که از شواهد نقل شده در سطور قبل برمی آید، برانگیخته شدن طمع همسایگان برای حمله به ایران در مواقع خاصی بروز و ظهور می یافته و وابسته به وجود متغیری داخلی بوده است ، یعنی نابسامانی اوضاع داخلی کشور. افزایش اختلافات داخلی، پدیداری اختلال در امور دولت را موجب می شده و اختلال در امور دولت، میزان طمع ورزی همسایگان را تشدید می کرده است.

دوره چهارم روابط ایران و عثمانی با نقض مفاد پیمان آماسیه (۱۵۵۵/۹۶۲) از جانب سلطان مراد سوم آغاز شد. حمله سپاهیان وان به خوی با مساعدت کردان در سال ۹۸۵ ؛ حمله سپاهیان ارزروم به شوره گل در همان سال ( روملو، ج ۱۲ ص ۵۰۴ و ۵۰۵)؛ اشتهاخبر استمداد شیروانیان از سلطان مراد اعزام لله پاشا برای مساعدت به ایشان در مقابله با قزلباش در سال ۹۸۶ ( ترکمان، ج ۱ ص ۳۵۸)؛ ممانعت از حرکت فرستادگان شاه سلطان محمد خدابنده به سوی استانبول در سال ۹۸۶ توسط پاشایان سرحد تا وصول لله پاشا به ولایت قارص ( ترکمان، ج ۱ ص ۳۵۸)؛ تصرف و تعمیر و تجهیز و تسلیح قلعه قارص توسط

ننه پاشا در سال ۹۸۷ که بنابر صلح آماسیه نقطه سرحد به شمار می رفت و هیچ یک از طرفین نباید متوجه آبادانی آن می شدند (قمی، ج ۲ ص ۷۱۷؛ ترکمان، ج ۱ ص ۳۵۸؛ حسینی استرآبادی، ص ۱۹۵)؛ تحریک حکام ایرانی از جمله عنوان پاشا دادن به امیره بیک بن شیخ حیدر توسط سلطان مراد سوم در سال ۹۹۱؛ و تفویض بیگلربیگی گری مراغه به او مشروط بر این که مراغه را از تصرف گماشتگان قزلباش بیرون آورد (بدلیسی، ص ۳۷۷). همه این ها اقداماتی بود که در جهت نقض پیمان آماسیه از سوی سلطان مراد صورت گرفت و همزمان بود با سال های بحرانی اوضاع ایران پس از مرگ شاه اسماعیل دوم و اوائل سلطنت شاه سلطان محمد خداپنده.

خسرو پاشا - حاکم قلعه وان - که برای حمله به خوی و سلماس توسط اکراد زمین دار مابین وان و آذربایجان تحریک و اغوا شده بود (ترکمان، ج ۱ ص ۳۵۶ - ۳۵۵)، به قصد تحریک سلطان مراد سوم، اوضاع بحرانی ایران در اوائل سال ۹۸۷ را اینگونه گزارش داد:

شاه اسماعیل (دوم) ... طبل رحیل کوفته و در معالک ایران نیران فتنه و فساد در هیجان آمده و ... از این جهت که پادشاهی به استیلا و خسروی به استقلال ندارند بین الامراء و حکام هر دیار و بلاد نایره ظلم و عناد اشتعال یافته ... کمال پریشانی و نهایت بی سامانی و آزار به عامه رعایا و اهالی آن بلاد و امصار میرسد و هر یک از ولایه در هر ولایت که بر مسند حکومت تمکن دارند دست تسلط و تغلب از آستین تعدی برآورده تحمیلات گران و حوالات بی کران بر متوطنان آن مکان می کنند و به هر کس گمان هر چه از اسباب دنیوی دارند به عنف و تعدی ازو می گیرند. بنابراین اکثر مردم از هم پلشیده، از مقام مالوف و مسکن معطوف جلا اختیار کرده بعضی در بیابان ها از استیلای جوع و عطش با اطفال و اهل و عیال تن به آن داده طعمه وحوش و ضیاع می شوند و جمعی که خود را به معموره ای رسانیده اند به گدایی و دریوزه سد رمقی به هم می رسانند. بنابراین بر ذمت همت پادشاهان دین دار ... لازم بلکه محتتم است که تکفل و تحفظ رعایا ... فرموده ایشان را در حفظ رعایت و حرز حمایت خود درآورده جناح عدل و رافت ... بر ساحت احوال کثیرالاخلال این جماعت گسترند. (افوخته ای نطنزی، ص ۷۷ - ۷۶).

سخنان خسرو پاشا در سلطان مراد سوم اثر بخشید و بنا بر گزارش افوخته ای نطنزی:

بعد از استخاره و استشاره ... فرمان قضا جریان ... سلطان مراد خان ... صادر شد که مصطفی پاشا لله که وزیر ثالث بود به اتفاق امیرالامرای دیار بکر و درویش پاشا بیگلربیگی قرامان و محمد پاشا حاکم حلب و بهرام پاشا ملک الامرای ارز روم و حاکم مرعش با سپاهی که عدد ایشان به صد هزار می رسید ... روانه مملکت ایران<sup>۱</sup> شوند.  
(افوخته ای نطنزی ، ص ۷۷).

سپاهیان روم از حدود مرزی گذشته با انتهاز فرصت از حضور لشکریان ایران در خراسان (۹۹۱) به چخور سعد و ایروان ( قمی ، ج ۲ ص ۷۵۷ ) ، و چند سال بعد در شرایط مشابهی به قراباغ و گنجه و همدان و نهاوند حمله کردند( ترکمان، ج ۲ ص ۶۲۹ و ۶۳۳ )، و از سوی دیگر همزمان، با اتحاد با تاتاران، به تصرف شیروان و تاخست و تاز در مناطق مجاور آن پرداختند ( ترکمان، ج ۱ ص ۳۸۹ و ۴۱۶ ، ج ۲ ص ۷۷۸ و ۷۸۰).

پیمان شکنی رومیه خاطره تلخی از ایشان در اذهان ایرانیان برجای گذاشت ؛ مورخان ایرانی در این مورد متفق القولند. شاه عباس سال ها بعد ، که به بازپس گیری مناطق از دست رفته اقدام می کند، از هر فرصتی برای تذکر این امر بهره می جوید. وی در نامه ای که برای اعلام فتح آذربایجان و ایروان در سال ۱۰۱۳ به جلال الدین محمد اکبر شاه ارسال می کند به این پیمان شکنی اشاره و اقدامات خود را توجیه میکند:

سلاطین روم با نواب علیین آشیان شاه بابام [ شاه طهماسب ] ... ارکان مصالحه و معاهده را به ایمان استحکام داده بودند که، نسلا بعد نسل، فیما بین مخالفت نبوده باشد .... بعد از سنوح قضیه بندگان رضوان مکان، به مجرد فی الجمله اختلال احوال طوایف جلیله قزلباش، ایشان فرصت یافته متوجه تسخیر آذربایجان و شیروان گشتند.... (نقل از: فلسفی ، ج ۴ ص ۸۳).

سال های پس از مرگ شاه اسماعیل دوم تا استقرار شاه عباس در مقام سلطنت مصادف بود با سال های بحرانی ناشی از ضعف مدیریتی شاه سلطان محمد، ملکه سالاری ، دوب پادشاهی ، و بحران جانشینی خداینده در زمان حیات ، و " دو هوایی " و دسته بندی قزلباش در تفویض مقام ولیعهدی به حمزه میرزا یا طهماسب میرزا یا ابوطالب میرزا یا عباس میرزا. زمینه مساعد اوضاع بحرانی ایران را در این سال ها

، کشمکش های حیدر میرزائییان و اسماعیل میرزائییان بر سر جانشینی شاه طهماسب فراهم آورده بود. راحت طلبی و عیش پرستی و زن بارگی شاه سلطان محمد خدابنده (افوخته ای نطنزی، ص ۷۳) و ضعف توان رهبری او و مطلق العنانی مهد علیا علاوه بر آن شد و بحران را به نقطه اوج آن رسانید. جنابدی می نویسد:

بنا بر ضعف رای و عدم قدرت بر تنبیه و سیاست زیردستان و مفسدان و مخالفت امرای درگاه سپهر لشنابه با یکدیگر، ابواب محن و بلایا و حوادث بر روی فرق عباد الله از متوطنان صحاری و بلاد مفتوح گردیده، مدتی مدید و عهد بعید این حوادث متمادی بود. (جنابدی، ص ۷۵۸).

ضعف مدیریتی خدابنده، مهد علیا را بر امور سلطنتی چیره ساخت، و این خود مورث سرکشی و عناد ورزی امرای قزلباش شد. افوخته ای نطنزی می نویسد که:

اسطان محمد خدابنده [بی دماغی و بی پروایی در تمشیت امور سلطنت مینمود... لهذا نواب حلیله جلیله اش ... زمام مهمات سلطنت و استقلال ... به دست اقتدار آورده ... و نظام و نسق سرکار پادشاهی به رای جهان آرای اش سمت تعلق پذیرفت ... و این معانی به هیچ وجه مطابق مدعیات و موافق ارادات بعضی از امرای عظام و رکان دولت فلک قوام نبود و در مقام سرکشی و عناد آمده گردن از ربنه اطاعت و انقیاد و فرمان ملکه زمان می کشیدند و از غایت نخوت و تکبر به حکومت و تجبر او سر مطاوعت فرود نمی آوردند. (افوخته ای نطنزی، ص ۷۴).

اسکندر بیک ترکمان نیز می نویسد که با سلطه مهد علیا بر امور سلطنت و مطلق العنانی او امرای قزلباش منافع شخصی را بر منافع دین و دولت ترجیح دادند و راه خلاف پیش گرفتند به طوری که "... از خودسری و خودرایی کار آن قوم وفاکیش از وفا و وفای به نفاق و شقاق مبدل گشت [و] دو هوایی در میانه لشکر شیوع یافت." (ترکمان، ج ۱ ص ۳۵۱). ملا جلال الدین منجم نیز سخنی در تایید این موارد دارد. وی می نویسد: "... در زمان نواب سکندرشانی و سلطان حمزه میرزا هریک از امرا و سلاطین اراده هایی می نمودند و مطلب هرکس که به حصول نمی پیوست سر از اطاعت پیچیده راه طغیان و عصیان پیش گرفته به نهب و غارت و ظلم و جور مشغول می شدند و از پیش می بردند." (منجم، ص ۷۱).

با توجه به مسائل فوق، و در حینی که "... خلل های فاحش در دولت پدید آمده..." بود (ترکمان، ج ۱ ص ۳۵۱)، پیوستن برخی از امرای کرد ایرانی، از جمله امیر شرف خان بدلیسی - حاکم نخجوان - به سلطان عثمانی در سال ۹۸۶ (بدلیسی، ص ۵۸۲)؛ روگردانی اکراد تابعه در منطقه سرحدی آذربایجان و حمله ایشان به ارومی و اظهار تبعیتشان از از عثمانیان (۳)؛ و یاغی گری شیروانیان و استمدادشان از پاشایان رومی که به سرحدات ایران حمله کرده بودند (۴)؛ و اظهار تبعیت الکسندر خان والی گرجستان کاخ از عثمانی (ترکمان، ج ۱ ص ۴۱۵)؛ و حوادثی چون قتل مهد علیا به دست برخی از امرای قزلباش در سال ۹۸۷؛ به سلطنت برداشته شدن عباس میرزا در خراسان در سال ۹۸۸؛ قتل میرزا سلمان اعتمادالدوله و مجبور کردن شاهزاده حمزه میرزا ولیعهد توسط امرای قزلباش به مطلقه کردن زنش که دختر اعتمادالدوله بود در سال ۹۸۸؛ قتل امیر خان موصلو والی و امیرالامرای ممالک آذربایجان در سال ۹۹۲ به دستور حمزه میرزا که عثمان پاشا آن را "... از امارات و شواهد اقبال قیصر شمرد،" (جنابدی، ص ۶۴۳) و به نوشته افوشته ای نطنزی با این قتل "... بساط فراغت و آسایش ... از مملکت آذربایجان درنور دیده لوای فتنه و فساد و علم کینه و بیداد پرافراشت." (افوشته ای نطنزی، ص ۱۶۴)؛ یاغی شدن و به خونخواهی امیرخان موصلو برخاستن قزلباشان ترکمان و تکلو در سال ۹۹۳؛ قتل حمزه میرزا - ولیعهد - در ذیحجه سال ۹۹۴؛ پیوستن برخی از امرای کرد ایرانی به سلطان مراد سوم، از جمله خلف بیک کرد، متعاقب قتل ولیعهد (بدلیسی، ص ۵۷۲)؛ جلوس شاه عباس به تخت سلطنت و برکناری و زندان سلطان شاه محمد خدابنده و قلع و قمع پیرامونیان او در سال ۹۶۶؛ و اوج گیری مجدد اختلافات امرای قزلباش، که به نوشته جنابدی در سراسر ایران "... چون ملوک طوایف دم از استقلال زده اطاعت دیگری را مکروه می داشتند،" (جنابدی، ص ۷۱۲)، همه و همه در این سال ها آرامش و آسایش را از ساحت مملکت دور کرد و قوت طامعه اوزبکان را از شرق و عثمانیان را از غرب برانگیخت. تا جایی که "... مملکت آذربایجان و دیگر بالکلیه به رومیه منتقل گردید و ... ولایت خراسان بر اوزبکیه قرار گرفت" (جنابدی، ص ۷۱۶ - ۷۱۵)

؛ چه، به گفته اسکندر بیک ترکمان " ... هرگاه میانه اعیان لشکر شیوه نفاق و عدم اتفاق بدین سان رواج داشته باشد پیداست که چه مهم از پیش می رود" (ترکمان، ج ۱ ص ۴۹۰).

عثمانیان در این سال ها به پیشروی خود در مناطق سرحدی و مناطق تحت نفوذ ایران ادامه می دادند و در عین حال، هرازگاهی نیز، سخن از صلح به میان می آوردند. ولی بدون اینکه توجهی به مفاد صلح آماسیه نمایند، با سخت سری، عنوان میکردند که " ... در هر ولایت که خطبه آل عثمانی خوانده شده باشد،" باید به عثمانیان واگذار شود و الا از ادامه تسخیر ممالک ایران دست باز نخواستند کشید (ترکمان، ج ۱ ص ۴۵۱؛ حسینی استرآبادی، ص ۱۱۴ - ۱۱۳ و ۱۲۲ - ۱۲۱).

عواملی چون بی اتفاقی قزلباش، تزلزل در ارکان سلطنت، و لزوم استخلاص خراسان از دست اوزبکان موجب شد که شاه عباس و دولتمردان ایرانی سرانجام به آنچه که عثمانیان بر آن پای می فشردند سر تسلیم فرود آورند. پیمان صلح ۹۹۹ درحالی که " ... تمامی آذربایجان و اران و مغان و شیروان و گنجه به حیطه تصرف عثمانیان درآمده بود (جنابدی، ص ۶۵۰)، از سوی ایران پذیرفته شد و براساس یکی از شرایط آن شاهزاده حیدر میرزا پسر حمزه میرزا به عنوان گروگان به دربار عثمانی اعزام گردید (قمی، ج ۲ ص ۸۹۲؛ ترکمان، ج ۲ ص ۶۸۲؛ حسینی استرآبادی، ص ۱۴۸).

دوران سیزده ساله صلح، که دوره پنجم از روابط بین ایران و عثمانی را شامل می شود، با رعایت مفاد آن از جانب شاه عباس سپری شد. شاه عباس که این مدت را به طور عمده در درگیری با اوزبکان برای آزاد سازی خراسان از سلطه آنان می گذرانید، هرگونه اقدامی را که ممکن بود موجب اختلال در امر صلح با عثمانیان بشود سرکوب می کرد. از جمله در سال ۱۰۰۴ که مردم " سعد وقاص"، از نواحی نهاوند، علیه قلعه داران عثمانی " یاغی" شده و همراه با الوار و اکراد قلعه نهاوند را در محاصره گرفته بودند، به دستور شاه عباس مورد تنبیه و قتل قرار گرفتند و حتی سر کشته شدگان به بغداد ارسال شد. ترکمان مینویسد:

در این سال جمعی از مردم سعد وقاص من اعمال نهاوند به رومیان یاغی شده، قلعه ای که سعد وقاص ساخته بودند به تصرف درآورده خراب کردند و اجامره و اجلاف آن ولایت از الوار و اکراد و غیره با ایشان اتفاق کرده

بر سر قلعه نهانند و رومیان مستحفظ قلعه نهانند کسی به خدمت اشرف فرستاده از این حال خبر کردند و حسنعلی خان چگنی را که در آن حین حاکم همدان بود محرک این شورش دانسته ازو شکایت نمودند. حضرت اعلی شاهی ظل الهی بنابر درست پیمانی و رعایت شرایط صلح، فورچیان فرستاده اجامره و اجلاف مذکور را منع و تنبیه نمودند و چند نفر از مفسدان را به قتل آورده سرهای ایشان را به بغداد فرستادند و حسنعلی خان از ایالت همدان معزول شد. ( ترکمان، ج ۲ ۸۱۷ - ۸۱۶).

عثمانیان نیز بر اجرای مفاد پیمان صلح مقید می نمودند. در این سال ها کسانی از دولتمردان ایرانی به عثمانی پناهنده شدند یا از ایشان اظهار تبعیت کردند، ولی برخلاف رویه پیشین به جز خان احمد گیلانی، که می گفت: "... به جهت این به خدمت خوانندگان می روم که لشکر گرفته بیایم..." (منجم، ص ۱۱۵)، اما ظاهرا مساعدتی کسب نتوانست کرد و در غربت درگذشت ( ترکمان، ج ۲ ص ۷۰۰ و ۸۴۳؛ جنابدی، ص ۷۲۲ و ۷۲۴؛ حسینی استرآبادی، ص ۱۵۳)، بقیه پناهندگان مورد حمایت عثمانی قرار نگرفتند و به ناچار با عذر خواهی از شاه عباس ناگزیر از بازگشت به ایران شدند. از جمله، شاهویردی خان ولد خلیفه انصار - حاکم قراچه داغ - که پس از تعیین سنور، قلمرو تحت حکومتش در داخل مرزهای ایران قرار گرفته بود، از آمدن به حضور شاه عباس خودداری کرد ولی چون پاشایان سرحد کمکی به او نکردند از روی ناچاری به دربار ایران به تبعیت آمد اما به قتل اش فرمان رفت ( ترکمان، ج ۲ ص ۶۹۸ و ۷۱۵ و ۷۱۶)؛ دیگر، شاهویردی خان عبایی ولد محمدی - حاکم لرستان - که چند سال قبل از انعقاد پیمان صلح را "... دم از استقلال زده، بسیاری از ایل و الوسات و احشامات قلمرو علشکر را کوچانیده به ولایت خود برده بود و خود را از تابان روم می شمرد،" پس از انعقاد صلح کس به عذرخواهی فرستاد و مورد عفو قرار گرفت، ولی در پی حمله شاه عباس به لرستان طی سالهای ۱۰۰۲ و ۱۰۰۶، به الکاء رومیه پناهنده شد. اما این بار چون از جانب عثمانیان حمایت نشد به عذرخواهی بازآمد و مجدداً به حکومت لرستان منصوب شد، ولی بار دوم مورد غضب شاه قرار گرفت و به قتل رسید. ( ترکمان، ج ۲ ص ۶۹۱ و ۷۴۲ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۸۶۲ تا ۸۶۴؛ منجم، ص ۱۲۱ و ۱۵۹).

در این دوره، با توجه به غیر خصمانه بودن روابط، ایلچیانی از جانب شاه عباس به عثمانی اعزام شدند. یکی در سال ۱۰۰۴ برای تسلیت مرگ سلطان مراد سوم و تهنیت جلوس سلطان محمد، دیگری در سال ۱۰۰۷ برای اعلام خبر پیروزی شاه عباس بر اوزبکان در خراسان. (ترکمان، ج ۲ ص ۸۱۱ و ۹۴۵). حس دوستی و همدلی بین طرفین به گونه ای بوده است که حتی تعدادی از قزلباشان همراه ذوالفقار خان - ایلچی اعزامی در سال ۱۰۰۴ - در جنگ سلطان عثمانی علیه فرنگیان شرکت می کنند و مدتی را هم در اسارت فرنگیان به سر می برند. (منجم، ص ۱۴۸ - ۱۴۷). علاوه بر آمد و شد هیئت های سیاسی، امور بازرگانی و رفت و آمد تجار نیز بین دو کشور جریان داشت. در سال ۱۰۱۰ قطعه الماس گرانبهائی را که اوزبکان از بارگاه امام رضا(ع) برده بودند و در این زمان توسط سلاطین زاده و اعیان اوزبک به رسم تحفه به شاه عباس هدیه شده بود، شاه تصرف در آن نکرده به علما سپرد و "... علما به مصلحت عدول مؤمنین تجویز فروختن کردند که به قیمت آن املاک مرغوب خریده شود که حاصل آن ها در مصارف آن سرکار صرف شود. بنابر آن به ولایت روم فرستاده در استنبول به قیمت عادلانه مقومان جوهری فروخته قیمت به سرکار فیض آثار فرستادند. (ترکمان، ج ۲، ص ۹۸۰).

در این دوره اصولا عثمانی ها درگیر جنگ با فرنگیان بودند و کمتر به مناطق شرقی توجه داشتند. اما فرنگیان تلاش می کردند که ایران را وادار به عملیاتی علیه عثمانی کنند. بر اساس گزارشی از ملا جلال منجم باشی شاه عباس، سفیری که در سال ۱۰۰۷ از اروپا به ایران آمده بود، اشغال سرزمین های سرحدی ایران توسط عثمانی را بهانه گفتار خود قرار داد و شاه عباس را تهییج به حمله علیه عثمانیان کرد. وی خطاب به شاه گفت: "... ما رومی را بسیار ضعیف کرده ایم و مکرر شکست داده ایم و شما طلب الکاء خود بکنید که مراد هر دو حاصل است." (منجم، ص ۱۸۵). ما از واکنش شاه عباس به این سخن مطلع نیستیم، ولی با توجه به اعزام سفیری برای ابلاغ فتوحات قزلباش در خراسان، و ارسال مکتوب "محبت نشان" به سلطان عثمانی، و عادی به نظر رسیدن روابط تجاری فیما بین، و دست به هیچگونه اقدام خصمانه علیه عثمانی نزدن شاه عباس تا سال ۱۰۱۲، به نظر میرسد اقدام سفیر فرنگی در تهییج شاه

به واکنشی فوری، فاقد تاثیر بوده باشد. هرچند حضور فرنگیان در دربار، و اعزام حسینعلی بیگ بیات و آنتونی شرلی به سفارت کشورهای اروپایی در ذیحجه سال ۱۰۰۷، نشان عزم شاه عباس به فراهم آوردن زمینه اتحادی علیه عثمانی می تواند بوده باشد. شاه عباس ولایات آذربایجان و شیروان را "ممالک موروث" خود به شمار می آورد (ترکمان، ج ۲ ص ۱۰۴۷) و طبعاً از سلطه عثمانیان بر آن مناطق رضایت خاطر نداشت، ولی به طوری که گذشت نمی خواست اقدامی که رابطه ایران و عثمانی را دچار اختلال کند از جانب او صورت پذیرد. از این رو زمانی برای بازپس گیری مناطق متصرفی از عثمانیان دست به اقدام نظامی زد که اوضاع داخلی عثمانی دچار نابسامانی شده بود و این امر باعث به خطر افتادن امنیت سرحدات ایران می شد. تزلزل در ارکان سلطنت؛ شکست از فرنگیان (ترکمان، ج ۲ ص ۱۲۵۵)؛ پیوستن اویماقات سیل سپور (دو هزار خانوار) و طوایف مختلف قزاقلر و ایل شمس الدینلو و حاجیلر به شاه عباس در حین محاصره ایروان (ترکمان، ج ۲ ص ۱۰۵۰-۱۰۴۹ و ج ۳ ص ۱۸۱۰)؛ عصیان جلالی ها (ترکمان، ج ۲ ص ۱۰۲۵)؛ شورش اکراد و سلوک ناهنجار پاشایان و حکام سرحد با منسوبان قزلباش، از جمله عواملی بودند که نابسامانی اوضاع داخلی عثمانی را پدید می آوردند.

اسکندر بیگ ترکمان پیش آمدن این اوضاع بحرانی را در عثمانی "لطیفه غیبی" قلمداد می کند و برآورده شدن آرزوی شاه عباس در استخلاص مناطق آذربایجان و شیروان را که "به قلم تقدیر در لوحه قضا نگارش یافته بود"، "به دستیاری کارکنان عالم غیب" ممکن می شمارد (ترکمان، ج ۲ ص ۱۰۲۸). او می نویسد که شاه عباس قصد بازپس گیری مناطق از دست رفته را در سر داشت، ولی نمی خواست نقض عهد کند، از این رو:

"... از منسوبان آن طرف بعضی مقدمات به ظهور پیوست که نهضت موکب ظفر قرین بدان

صوب لازم آمد و ... اجامه و اوباش روم و بی دولتان اکراد سر شورش و فساد برآورده، دماغ هر یک را سودای

خودسری شوریده داشت. پاشایان و حکام سرحد به شیوه جلالیان اظهار عصیان و طغیان نموده با منسوبان این

طرف نیز سلوک ناهنجار پیش گرفتند و بی ادبیها از ایشان به ظهور می آمد. چنانچه احمد پاشا که در وان فرمانروا

بود، تاجری را از تجار خاصه شریفه گرفته به طمع مال به قتل آورده مبلغ های کلی مال خاصه شریفه را متصرف شد. در شیروان نیز ملازمان اشرف را که به جهت خریداری اسیر و جوارح به طرف داغستان رفته بودند "گرفته اموالشان را غارت نمودند و حضرت اعلی تجلجل از آنها فرموده به تغافل پادشاهانه می گذرانیدند. مکرراً اعمال قبیحه پاشایان سرحد به پادشاه روم و وزراء اعظم اعلام شد نتیجه ای بر آن مترتب نگشت و در سلوک ناپسند اصرار نمود به فرمان پادشاه خود عمل نمی کردند... در خلال این احوال میانه غازی بیک کرد... و رومیان منازعه پدید آمد و او قلعه قارنیارق را که در حدود سلماس است، استحکام داده اطاعت از بیگلربیگی تبریز نمی کرد. علی پاشا... بیگلربیگی [تبریز]... جهت تنبیه و تادیب غازی بیک و متمردان اکراد بر سر ایشان رفت. غازی بیک خان ابدال پسر خود را به پایه سریر اعلی فرستاده استمداد نمود"، و شاه عباس جهت تصرف ملک موروث آذربایجان و شیروان عزم جزم کرد و در ربیع الثانی ۱۰۱۲ به تبریز حمله کرد و قلعه شهر را به تصرف درآورد. (ترکمان، ج ۲ ص ۱۰۲۸ و ۱۰۳۰ و ۱۰۳۸؛ نیز نگاه کنید به: جنابدی، ص ۷۶۷).

این دومین اقدام شاه عباس در بازپس گیری مناطق از دست رفته بود. اقدام نخست او تخریب قلعه نهاوند بود، که قریب پانزده سال در تصرف عثمانیان قرار داشت. بارها از جانب دولت ایران به دولتمردان عثمانی تذکر داده شده بود که "... بودن این چهار دیوار در این میان بالاخره موجب فساد و قصور بنیان مصالحه و اتحاد است"، (ترکمان، ج ۲ ص ۱۰۲۴)، ولی چون اقدامی در این باره صورت نگرفته بود، شاه عباس به تسخیر و تخریب آنجا فرمان داد و از آنجا که می دانست رومیه "... در تخریب قلعه نهاوند بد مظنه شده اند و در هنگام فرصت بالقوه خود را به فعل آورده، عذر نمی پذیرند"، باقی ماندن آذربایجان و شیروان را نیز در دست عثمانیان از "شیوه خردمندان" ندانست و با انتهاز فرصت بدان نواحی حمله کرد (ترکمان، ج ۲ ص ۱۰۲۸) اقدامات فوق به دوران سیزده ساله صلحی که از سال ۹۹۹ شروع شده بود، پایان داد و آغازگر دوران ششم روابط ایران و عثمانی شد.

در این دوران، پناه آوردن جماعتی از عثمانی به شاه عباس روحیه لشکریان و نیروی تهاجمی او را تقویت کرد. در سال ۱۰۱۴ نیاز خان - سردار ایل مقدم - که "... قریب بدان زمان از روم به بندگی پادشاه جهان آمده قشلاق و بیلاقشان در آذربایجان مقرر بود،" با دو هزار سوار در صف قزلباشان قرار گرفت و در

جنگ علیه چغال اوغلی شرکت کرد (جنابدی ، ص ۷۸۶). در سال ۱۰۱۷ نیز دوازده هزار سوار مسلح از جلالیان به شاه عباس پیوستند. جلالیان که به مبارزه با عثمانیان برخاسته و در مناطق مختلف آناتولی ناامنی و شورش اجتماعی پدید آورده بودند، در جنگ های شاه عباس علیه ایشان شرکت کردند. جنابدی می نویسد: "... آن قوم همواره از پادشاه جهان استدعای محاربه قیصر می نمودند." (جنابدی ، ص ۸۰۶؛ نیز نگاه کنید به: ترکمان، ج ۲ ص ۱۲۵۸ و بعد).

علاوه بر اقدام شاه عباس برای استخلاص مناطق متصرفی عثمانی از ایران ، که توجیه سیاسی داشت ، استقبال او از پناه جویان و به کارگیری نیروی رمزی ایشان علیه عثمانیان بحران در روابط بین دو کشور را تشدید کرد.

عثمانیان نیز از موقعیت های مشابه بهره می گرفتند و سعی داشتند از حکام و والیانی که از صفویان روی برمی تابند یا از امرای سرحدی در حمله به ایران استفاده کنند. از جمله، در سال ۱۰۱۴ خبر "عصیان و تمرد قوچی بیک کرد ... از عظمای اکراد ... سلماس و انزل و قراباغ و ارومی" به شاه عباس رسید و این که "چغال اوغلی - سردار روم - مکتوبی به او نوشته و او را از عزیمت خویش آگاه گردانید که عنقریب با سپاه گران متوجه آن حدودیم و وی را طلب فرموده که با متابعان خویش به اردوی روم پیوندد." (جنابدی ، ص ۷۸۴). یا طایفه مکری که در سال ۱۰۱۹ "شیوه نمک به حرامی پیش گرفته" و با وجود این که "نمک پرورده" دودمان صفوی بودند، هواخواهی رومیان کردند. (حسینی استرآبادی ، ص ۱۹۷).

در دوران ششم از روابط ایران و عثمانی ، که سی و هفت سال به طول انجامید ، شاه عباس کلیه مناطق متصرفی عثمانیان را بازپس گرفت. براساس گزارش ملا جلال منجم باشی ، قصد شاه عباس نه تنها احیای سرحدات عصر شاه طهماسب ، بلکه رساندن آن به حدود عصر شاه اسماعیل اول بوده است . وی می نویسد در ماه رمضان ۱۰۱۳ از سلیمان بیک کرد محمودی نامه ای رسید مبنی بر این که :

از این جانب ما باعث صلح شدیم و سردار عثمانی [ به مبالغه بسیار صلح قبول کرد به چند شرط : ایل آن که ، قلاعی را که باعث خرابی [ آن ها ] شده اند بسازند؛ یعنی قلعه ایروان و نخجوان و تبریز را بسازند. دویم آن که ،

اسباب قلعه از توپ و بالیمز و... به موجبی که در دفتر ثبت است، تسلیم نمایند. سیم آن که، لسیران و مال و اسبابی که از رعایای آن حدود به غارت رفته بدهند. چون نامه در مجلس بهشت آیین خوانده شد خنده بسیار از همه کس بی اختیار سر زد و نواب کلب آستان علی فرمودند که شکر خدای را که از ما احیای کشتگان را نخواستند! فی الواقع من الکاء شاه اسمعیل مرحوم می خواهم و حقا که به گرفتن الکاء شاه جنت مکانی راضی نیستم. ایشان میل به صلح می فرمایند و این قسم تکلیفات هم می کنند! (منجم، ص ۲۷۴ - ۲۷۳).

البته، پس از مدتی شاه عباس خواسته خود را بر اساس پیمان صلح آماسیه تعدیل کرد و به بازپس گیری مناطق بنابر شرایط آن صلح رضایت داد. وی در پاسخ به سلطان عثمانی، که در سال ۱۰۱۵ برای صلح با ایران متوسل به سیمون خان گرجی و سفارت زنی به نام گلچهره گرجی - خدمتکار سابق شاه طهماسب - شده بود، نوشت:

بر او و سفید ریشان خانواده آل عثمان ظاهر است که میانه حضرت شاه جنت مکان و پادشاه مرحوم سلطان سلیمان و پسرش سلطان سلیم ضوابط عهد و پیمان موءکد به ایمان استحکام یافته بود که نسلا بعد نسل میانه این دو سلسله مخالفت نبوده باشد. بعد از واقعه ناگزیر شاه جنت مکان به مجرد اندک اختلالی که به جهت منازعه اویملاقات در میانه قزلباش واقع بود، رومیان فرصت یافته بی جهتی نقض عهد و پیمان کرده مملکت موروثی ما را به غصب متصرف شدند و اکنون ما طالب حق موروث خودیم. اگر فرمانفرمای ممالک روم عهد پدران را منظور داشته، در مقام الفت باشد اسنورا و سرحد به قاعده آن زمان مقرر گردد، ما نیز... از طریق خصومت و عناد عدول نموده سالک مسالک دوستی و اتحاد می گردیم و اگر لجاج ورزیده در مقام عداوت بوده باشد توکل به الطاف ایزدی کرده دست از طلب حق موروثی باز نمی داریم. (ترکمان، ج ۲ ص ۱۱۷۷؛ نیز نگاه کنید به: منجم، ص ۳۱۰ - ۳۰۹).

از این زمان به بعد، شاه عباس دیگر تا آخر بر سخن خود ماند و بر تحقق آن پای فشرد. وی از سال ۱۰۱۸ به بعد، که به طور مکرر ایلچیان برای امر صلح آمد و شد می کردند، بر شرایط آماسیه تاکید می ورزید و می گفت: "... سخن همان است که... گفته ایم!"، "... سخن مردان یکی است." (ترکمان، ج ۲ ص ۱۳۵۳ و ۱۳۵۷). تا این که سرانجام در سال ۱۰۱۹ شرایط صلح پذیرفته شد و محمد بیک روملو ایلچی شاه عباس، برای تعیین حدود و سنور، از استانبول عازم ملاقات مراد پاشا شد. (ترکمان، ج ۲ ص ۱۳۶۳).

مرگ مراد پاشا امر صلح را متوقف کرد. آمد و شد سفیران، به هدف استقرار صلح، مجددا ادامه یافت. در سال ۱۰۲۲ مصطفی پاشا معروف به انجیلو چاوش مصالحه ای را که "... بر نهج قانون زمان شاه جنت مکان و سلطان سلیمان قرار" یافته بود، به همراه آورد و در اصفهان به حضور شاه عباس رسید. طرفین نمایندگانی برای تعیین سنور برگزیدند، اما این بار نیز "... با فساد مفسدان، خصوصا گرجیان و اکراد، قضیه صلح برهم خورد..." و دیگر باره از جانبین ایران فتنه اشتعال پذیرفت. "(ترکمان، ج ۲ ص ۱۴۲۷ - ۱۴۲۵)

شاه عباس به گرجستان حمله کرد و این اقدام او بهانه توقف امر صلح شد. پس از حمله خبر رسید که "... جمعی از معاندان ... حرکت نواب خاقان را به جانب گرجستان به عرض خوانده‌گار رسانیده اند. هرچند شاه عباس، قاسم بیک - سپه سالار مازندران - را به همراه انجیلو چاوش به دربار عثمانی اعزام کرد و با ارسال هدایا و مکتوبی دوستانه به سلطان احمد در صدد برآمد که اقدام خود را "به اعتبار ضرورت" قلمداد کند، ولی توجیهات او نتوانست مانع لشکرکشی عثمانیان به مرزهای غربی ایران شود. لذا، در حالی همراه با اسرای گرجی و غنایم به دست آمده رهسپار اصفهان شد که "... سردار روم در صحرا اقامت نموده، به جمع کردن لشکر و یراق حرب مشغول بود." (حسینی استرآبادی، ص ۲۰۸ - ۲۰۵)

با شدت گرفتن درگیری ها، مذاکرات صلح تا سال ۱۰۲۵ به تعویق افتاد. در این سال محمد پاشا معروف به اکوز محمد - وزیر اعظم - که نقض عهد کرده (ترکمان، ج ۲ ص ۱۵۳۸) و ایروان را در محاصره گرفته بود، طرح صلح افکند و نمایندگانی از ایران به اردوگاه او رفتند (ترکمان، ج ۲ ص ۱۴۹۴)، ولی باز حادثه ای مهر تعویق بر امر صلح زد. محمد پاشا به تقصیر در محاربه قزلباش و قلعه گیری متهم و از منصب وزارت اعظم برکنار شد.

خلیل پاشا به جای محمد پاشا منصوب شد و با یآوری جانی بیک گرای خان تاتار در سال ۱۰۲۷ عازم حمله به ایران گردید (ترکمان، ج ۲ ص ۱۵۰۳). شکست خوردن خلیل پاشا از قزلباش موجب

تجدید مذاکرات صلح شد. سرانجام، در سال ۱۰۲۹ صورت نهایی صلح نامه بر مبنای صلح آماسیه تنظیم و به امضا رسید. اسکندر بیک ترکمان می نویسد:

امر مصاحبه فیما بین برین نهج قرار یافت که قاعده زمان پادشاهان جنت آشیان شاه طهماسب ... و سلطان سلیمان... مرعی بوده باشد و تغییری که در آن شده و موجب مناقشه طرفین بود، تبدیل ولایت آخسقه گرجستان مسق است که در زمان مذکور داخل سنور قزلباش بود و درین عهد در تصرف رومیان مانده، با الکاء در تنگ و قلعه زنجیر که در میان قلمرو همایون و عراق عرب واقع است و در آن زمان داخل سنور رومیه بود و اکنون به تصرف این دولت درآمده؛ قرار یافت که از جانبین به تبدیل مذکور راضی بوده مناقشه نمایند و مابقی به قاعده زمان پادشاهان مرحوم مزبور معمول بوده باشد. هرچند حضرت اعلی در باب آخسقه راضی نمی شدند، درین وقت بنابر ملتسم خلیل پاشا و خیرخواهان طرفین، رضا داده بدین قاعده استمرار پذیرفت. (ترکمان، ج ۳ ص ۱۵۶۷).

اما، به قول اسکندر بیک، "... سپهر بی مدار و روزگار غدار کجا می گذارد که آسودگی در عالم استمرار پذیرد." (ترکمان، ج ۳ ص ۱۵۶۷)

این بار نیز بحران جانشینی در عثمانی، که پس از مرگ سلطان احمد در سال ۱۰۲۶ شروع شده بود، عملی شدن صلح را مانع شد. ینیچری ها در سال ۱۰۳۱ شورش کردند و سلطان عثمان را به قتل رساندند و سلطان مصطفی را، که پیشتر از سلطنت خلع شده بود، مجدداً بر مسند قدرت نشاندند (ترکمان، ج ۳ ص ۱۶۳۱). اگرچه سلطان مصطفی طی مکتوبی دوستانه خطاب به شاه عباس "به تجدید قواعد مصالحه و دوستی" اشاره کرده بود (حسینی استرآبادی، ص ۲۲۰)، اما نابسامانی اوضاع داخلی عثمانی بهانه تقید به پیمان صلح را از شاه عباس گرفت و او را به عزم تسخیر بغداد، که مردمش در اثر اوضاع وخیم دربار عثمانی "نه مطیع رومی بودند و نه منقاد قزلباش" برانگیخت. (ترکمان، ج ۳ ص ۱۶۵۵). شاه عباس که طی نامه ای به بکروسو باشی - حاکم عثمانی بغداد - اطمینان داده بود "جز ادراک سعادت زیارت مطلب دیگر" در سر ندارد (ترکمان، ج ۳ ص ۱۶۵۷)، نه تنها بغداد را به تصرف خود درآورد بلکه در همان سال (۱۰۳۲) کرکوک و موصل و آخسقه گرجستان را نیز از زیر سلطه عثمانیان خارج کرد (ترکمان، ج ۳ ص ۱۶۷۳ - ۱۶۶۶).

در پی دو دهه پیشروی توأم با پیروزی لشکریان ایران، ورود متغیرهای جدید در صحنه داخلی و روابط خارجی، جهت حوادث را به تدریج دیگرگون کرد. در سال ۱۰۳۳ سلطان مصطفی برای دومین بار برکنار شد و سلطان مراد چهارم به سلطنت رسید. با تثبیت نسبی اوضاع سیاسی در عثمانی، حمله عثمانی ها برای تصرف مجدد مناطق از دست رفته از سر گرفته شد. در سال ۱۰۳۴ سپاهیان عثمانی به همراهی اکراد و اعراب در نواحی موصل و کرکوک دست به تظاول زدند. (حسینی استرآبادی، ص ۲۲۶). نافرمانی هرازگاهی طهمورث خان - حاکم گرجستان - و عصیان موراو بیک گرجی و به قتل رساندن قرچنای خان - سپهسالار ایران - و یوسف خان - امیرالامرای شیروان - و دیگر سرداران قزلباش و اعلام تبعیت از رومیه در سال های ۱۰۳۴، ۱۰۳۶، و ۱۰۳۷ و تحریک و اغوای خسرو پاشا در حمله به ایران در سال ۱۰۳۷ (ترکمان، ج ۳ ص ۱۷۰۶ - ۱۷۰۳ و ۱۷۶۹ و ۱۷۸۷؛ جنابدی، ص ۸۵۶ و ۸۹۶ و ۸۹۷؛ واله قزوینی، ص ۳۹ ذیل حوادث ۱۰۳۸؛ حسینی استرآبادی، ص ۲۲۷) اوضاع مناطق شمال غرب ایران را دچار نابسامانی کرد. به خصوص این که به پشتگرمی عثمانیان، اکراد دامنه تهاجماتشان را تا تبریز هم کشاندند؛ اگر چه با شکست رویرو شدند (حسینی استرآبادی، ص ۲۳۸). با مرگ شاه عباس در سال ۱۰۳۸ "... پرده حجاب عاقبت اندیشی از روی کار دشمنان دوست نما و خصمان بی روی و ریا برخاست. هریک به هوس مطلبی و هوای آرزویی که از دیرباز در متخیله ایشان ذخیره بود، دست از آستین جلادت برآورده، پای از اندازه بیرون نهادند." (اصفهانی، ص ۵۶). در اصفهان، شاهزاده مکحول - امامقلی میرزا - دعوی سلطنت کرد، ولی سرکوب شد. (ترکمان، ج ۳ ص ۱۷۹۷؛ واله قزوینی، ص ۷). جنبش غریب شاه در سال ۱۰۳۸ امنیت گیلان را دچار مخاطره کرد و بخشی از نیروی نظامی قزلباش را به خود سرگرم نمود. (اصفهانی، ص ۵۴ - ۴۹؛ واله قزوینی، ص ۲۳ - ۱۵). حملات اوزبکان به خراسان طی سال های ۱۰۳۴ و ۱۰۴۴ متمرکز توجه لشکریان قزلباش به جبهه های غرب را از هم گسیخت. به خصوص این که دومین تهاجم آنان همزمان شد با شایع شدن خبر حمله سلطان مراد چهارم به ایروان. (اصفهانی، ص ۱۹۵؛ شاملو، ج ۱ ص ۲۴۱ - ۲۱۶). همزمان با این حوادث، شاهزادگان و دخترزادگان شاه عباس، و

بسیاری از دولتمردان - اعم از دیوانی و سپاهی - به دستور شاه صفی به قتل رسیدند. (اصفهانی، ص ۱۲۵-۱۲۶ و ۱۳۷-۱۳۶؛ واله قزوینی، ص ۱۰۸-۱۰۶ و ۱۲۰-۱۱۵ و ۱۹۹).

عوامل مذکور در فوق، که در نابسامانی اوضاع سیاسی ایران نقش داشتند، زمینه مساعدی برای تسهیل و تشدید حملات عثمانی ها به ایران فراهم آورد. به خصوص این که سلطان مراد در سال ۱۰۴۴ با فرنگیان مصالحه کرده بود (اصفهانی، ص ۱۸۶؛ واله قزوینی، ص ۱۹۸) و با فراغت خاطر نسبی از جانب ایشان، به شخصه در صحنه نبرد با ایران شرکت می جست.

سلطان مراد چهارم در سال ۱۰۴۵ به ایروان حمله کرد (اصفهانی، ص ۱۹۸)، و متعاقب آن تبریز را مورد تهاجم قرار داد، ولی با شکست مواجه شد (اصفهانی، ص ۲۰۸)؛ هرچند در سال های بعد توانست مناطقی را به تصرف خود درآورد. در سال ۱۰۴۷، عصیان علی مراد خان - والی قندهار - که ظاهراً علت عصیانش نگرانی از حساسی مالی از سوی دربار صفوی بوده است، منجر به جدایی آنجا از ایران و زیر سلطه هند قرار گرفتنش شد (اصفهانی، ص ۲۵۶-۲۵۳؛ واله قزوینی، ص ۲۶۴؛ شاملو، ج ۱ ص ۲۵۳-۲۴۱). این حادثه نیروی نظامی ایران را تحلیل برد و زمینه شکست ایران را در حفظ بغداد در برابر تهاجم سلطان مراد چهارم مساعد کرد. در همین سال از یک سو بغداد به محاصره نیروهای عثمانی درآمد و از سوی دیگر، مراد خان اردلان با انتهاز فرصت و با کمک گرفتن از سپاهیان عثمانی به قصد جداسازی به کردستان حمله کرد. واله قزوینی می نویسد:

در حینی که سلطان مراد ... به محاصره ... بغداد قیام و اقدام داشت، مراد خان اردلان به معاونت و امداد فوجی از رومیان و اکراد ... به عزم انتزاع ملک کردستان رایت جرات به آن ولایت افراشت ... سلیمان خان اردلان به پشتگرمی ... دولت ابد نشان ... راه بر آن طایفه گمراه گرفته ... عقد جمعیت آن گروه ... را پریشان ساخت. (اله قزوینی، ص ۲۸۴)

شاه صفی نتوانست قبل از به محاصره درآمدن بغداد نیروی خود را به آنجا برساند و در طاق وسطان ماند. نیروهای ایرانی محافظ بغداد هم پس از مدتی مقاومت دچار اختلاف شدند. پیوستن ایل باجلان

به سلطان عثمانی (حسینی استرآبادی، ص ۲۵۸)، "گرمی بازار نفاق امرای قلعه دار... و خبر وحشت اثر انحراف مزاج [شاه صفی]... از طاق و سلطان" (واله قزوینی، ص ۲۷۱ - ۲۶۹) سقوط قلعه بغداد را سرعت بخشید و شهر به تصرف سلطان عثمانی درآمد. متعاقب سقوط بغداد مذاکرات صلح شروع شد و با انعقاد پیمان صلح زهاب در چهاردهم محرم سال ۱۰۴۹ (اصفهانی، ص ۲۷۵ - ۲۶۸؛ وحید قزوینی، ص ۵۳ - ۴۹؛ واله قزوینی، ص ۲۸۱ - ۲۷۳)، مناقشات فیما بین خاتمه پذیرفت و چشم فتنه برای مدتی نزدیک به یک قرن به خواب رفت.

مورخان ایرانی در هر حادثه ای، اعم از اینکه نتیجه آن شکست یا پیروزی بوده باشد، دست تقدیر و اراده ازل و مشیت الهی را عیان دیده اند از این رو، اگر در سال ۹۸۶ حمله عثمانیان "ابواب محنت و بلا [را] بر روی روزگار" ساکنان دیار آذربایجان و شیروان گشود و "بازار قتل و غارت رواج" یافت، از این جهت بود که مشیت الهی بدان تعلق گرفته بود. (ترکمان، ج ۱ ص ۳۵۵ - ۳۵۴). یا اگر در سال ۹۹۳ قلعه تبریز به تصرف رومیه درآمد، چون "... اراده ازل به تخریب آن بقعه شریفه و اختلال و پریشانی و تفرقه و پراکندگی اهل تبریز تعلق گرفته بود، هیچ اثری به سعی و اهتمام ایشان مترتب نشد" و شهر به دست رومیه سقوط کرد (ترکمان، ج ۱ ص ۴۷۹ و ۴۹۲). یا اگر در سال ۱۰۳۳ سپه سالار ایران و سایر امرای قزلباش به دست گرجیان به قتل رسیدند از آن جهت بود که "... اراده ازل به قتل آن گروه و تفسیع آن سپاه تعلق گرفته بود (جنابدی، ص ۸۹۱). یا "... قلعه ایروان که فی الجمله کلید سایر قلاع آذربایجان و شیروان بود [در سال ۱۰۱۳] به محض تایید الهی و امداد جنود غیبی به تصرف اولیای دولت قاهره درآمد" (ترکمان، ج ۲ ص ۱۰۶۲). یا اگر سلطان روم در سال ۱۰۲۷ چندین بار به تجهیز سپاه اقدام کرد، ولی با شکست روبرو شد "... به توفیق ایزدی و امداد روح ائمه معصومین و کرامت شیخ صفی الدین ...." (جنابدی، ص ۸۷۲). یا اگر در سال ۱۰۲۸ در حادثه چمن خوی رومیه و اکراد، که برای حمله به شاه عباس متحد شده بودند، به جان هم افتادند و به قتل عام یکدیگر پرداختند از این روی بود که کار شاه عباس "مؤید من

عند الله [ و ] از دایره اختیار خلق بیرون بود" و آن حادثه نیز در اثر عاطف الهی و مرحمت ائمه معصومین و کرامت شیخ صفی الدین پدید آمد (جنابدی، ص ۸۶۵).

اگر تیغ عالم بجنبید ز جای

نبرد رگی تا نخواهد خدای

( جنابدی، ص ۲۰ )

نتیجه کلام این که در ایجاد بحران در روابط فیما بین ایران و عثمانی بر اساس گزارش مورخان ایرانی، " نابسامانی اوضاع داخلی ایران " به عنوان متغیر اصلی شناخته می شود که در برانگیختن " طمع عثمانیان " نقش اساسی داشته است. زیرا هر زمان که از اختلافات داخلی کاسته شده و قدرت حکومتی در اثر وحدت عمل نیروها افزایش پیدا کرده است، امکان عمل از قوت طامعه عثمانیان سلب شده است. برعکس، هر زمان که نفاق و شقاق در بین دولتمردان پدید آمده و حکومت مرکزی ناتوان شده است، طمع دولت همسایه نه تنها برانگیخته شده، بلکه توانسته است متغیرهایی همچون " اقوام و حکومت های تابعه ایران " و " حکام و دولتمردان ایرانی " را هم به منظور نیل به مقاصد خود به خدمت بگیرد. در گزارشات مورخان عصر صفوی به متغیر " دخالت و تصمیم سازی فرنگیان " کمتر توجه شده است، اما با شواهدی که وجود دارد می توان آن را از جمله متغیرهای اثرگذار دانست. " نابسامانی اوضاع داخلی عثمانی " هم به عنوان یک متغیر اصلی شناخته می شود. زیرا در سلب آرامش از مناطق سرحدی و تحرکات قومی و در نتیجه ایجاد بحران در روابط فیما بین نقش داشته است. " مشیت الهی " از منظر مورخان ایرانی عصر صفوی عامل اصلی در پدیداری حوادث تاریخی به شمار می رود و هیچ پدیده ای خارج از حوزه عملکرد آن نیست.

پی نویس:

(۱) البته در دوره ششم از روابط بین دو کشور پیمان صلحی بر اساس شرایط صلح آملیه و با توجه به وضعیت جدید استقرار نیروهای طرفین در مناطق متصرفی در سال ۱۰۱۹ و سپس ۱۰۲۲ بسته شد و با همان مفاد در سال های ۱۰۲۵ و ۱۰۲۹ نیز مورد مذاکره مجدد و قبول طرفین قرار گرفت ، اما چون به حیطة عمل در نیامد نتایجی بر آن مترتب نگردید. نگاه کنید به: ترکمان، ج ۲ ص ۱۳۶۳ و ۱۴۲۵ و ۱۴۹۴ و ج ۳ ص ۱۵۶۷).

(۲) البته در سال ۱۱۰۷ به دلیل نابسامانی اوضاع داخلی عثمانی و مسائل پدید آمده در بصره که موجب آشفتگی در مناطق مرزی ایران می شد، بصره به تصرف سپاهیان ایران درآمد، ولی بلافاصله علت تصرف آنجا و جنبه امانت داشتن اداره موقت بصره برای ایران به اطلاع سلطان عثمانی رسانده شد. از این رو، چون شرایط استرداد آنجا فراهم آمد هیئت حاکمه ایران بدون هیچ شرط و بهانه ای بصره را به تصرف نماینده عثمانی داد. لذا این اقدام ایران از سوی عثمانی خصمانه تلقی نشد و خللی در امر صلح پدید نیاورد. نگاه کنید به: نصیری ، ص ۱۴۱ و ۳۱۳ و ۳۱۴).

(۳) قاضی احمد قمی درباره عصیان اکراد سرحد می نویسد: "... چون حسین خان سلطان... در سرحد کرمان به دارایی خوی و سلماس اشتغال داشت، در این سال [۹۸۶] جماعت اکراد آن بلاد که در آنجا قشلاق داشتند و همیشه دم از یکجبهتی و بندگی این دودمان خلافت مکان می زدند به اعلاى کلمه عصیان، تیغ خلاف از غلاف بیرون آورده قرب هفت هشت هزار جمعیت نموده به ارومی بر سر حسین خان سلطان خوسلو آمده آغاز قتال و جدال نمودند... جمع کثیری از غازیان به قتل درآمده جماعت اکراد تمامی اموال و اسباب ایشان را غارت نموده زنان و پسران صغیر و دختران ایشان را به اسیری بردند و سرها و اخترمه ها به خدمت خواندگار فرستادند و آن الکاء را تصرف نمودند. (قمی، ج ۲ ص ۶۷۲)

(۴) در باره یاغیگری شیروانیان و استمداد ایشان از عثمانیان، قمی می نویسد که ابوبکر میرزا ولد برهان به پاشایان عثمانی نوشت: "... اکنون که سلطنت خانواده صفوی روی در تنزل نهاده و ظلم لشکر قزلباش به نهایت رسیده جمیع اعیان و اصحاب ملک شروان عرض ها و نامه ها به من نوشته استدعای رفتن فقیر بدان صوب... نموده اند... که شاید دست ظلم و تعدی قزلباش از سر عجزه و مساکین آن ملک کوتاه گردد و این مقدمه بی معاونت سپاه ظفر پناه پادشاه اسلام ... میسر نیست... و به حمد الله تعالی که به نیت و رفاهیت مسلمانان به سرحد آذربایجان تشریف آورده اند اگر عنان عزیمت به صوب گرجستان منعطف گردانید آن ملک به تصرف لشکر ظفر اثر درمی آید و غنیمت بسیار از شروان نیز به دست لشکر اسلام می رسد و مخلص ... به شرایط خدمتکاری و جاسپاری قیام نموده و خراج ملک شروان را هر ساله به خزانه معموره ارسال می دارد (قمی، ج ۲ ص ۶۷۸ - ۶۷۷).

منابع و مأخذ:

- اصفهانى، محمد معصوم بن خواجگى. خلاصه السیر. باهتمام ایرج افشار. تهران: انتشارات علمى، ۱۳۶۸.
- افوشته اى نطنزى، محمود بن هدايت الله. نقاوه الآثار فى ذكر الاخيار. باهتمام احسان اشراقى. تهران: بنگاه ترجمه و نشر كتاب، ۱۳۵۰.
- بدلیسی، شرف خان. شرفنامه: تاريخ مفصل كردستان. باهتمام محمد عباسى. تهران: انتشارات علمى، ۱۳۴۳.
- بهار، محمد تقى (ملك الشعرا). سبک شناسى، ج ۳. تهران: انتشارات اميركبير - كتابهاى پرستو، ۲۵۳۵ ج ۴.
- ترکمان، اسکندر بيک. عالم آراى عباسى، ج ۳. به تصحيح محمد اسماعيل رضوائى. تهران: دنياى كتاب، ۱۳۷۷.
- حسينى استرآبادى، سيد حسن بن مرتضى. تاريخ سلطانى: از شيخ صفى تا شاه صفى. باهتمام احسان اشراقى تهران: انتشارات علمى، ۱۳۶۶ ج ۲.
- روملو، حسن بيک. احسن التواريخ، ج ۱۲. به تصحيح چارلس نارمن سيدن. تهران: كتابخانه شمس، ۱۳۴۷.
- شاملو، ولى قلى بن داود قلى. قصص الخاقانى، ج ۱. تصحيح سيد حسن سادات ناصرى. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ۱۳۷۱.
- فرمانفرمايان، حافظ. تحليل تاريخى سياست خارجى ايران. ترجمه اسماعيل شاکرى. تهران: انتشارات مرکز مطالعات عالى بين المللى دانشگاه تهران، ۲۵۳۵.
- فلسفى، نصر الله. زندگاني شاه عباس اول، ج ۱ و ۴. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۳.
- قمى، قاضى احمد. خلاصه التواريخ، ج ۲. تصحيح احسان اشراقى. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹ و ۱۳۶۳.
- منجم، ملا جلال. تاريخ عباسى. به كوشش سيف الله وحيد نيا. تهران: انتشارات وحيد، ۱۳۶۶.
- نصيرى، محمد ابراهيم بن زين العابدين. دستور شهریاران. به كوشش محمد رضا نصيرى. تهران: بنياد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۳.
- واله قزوینى اصفهانى، محمد يوسف. خلد برين: ايران در زمان شاه صفى و شاه عباس دوم، حديقه ششم و هفتم از روضه هشتم. تصحيح و تعليق محمد رضا نصيرى. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگى، ۱۳۸۰.
- وحيد قزوینى، محمد طاهر. عباسنامه. به تصحيح و تحشيه ابراهيم دهگان. اراك: كتابفروشى داودى، ۱۳۲۹.



## ظهور مسأله شرق در دولت عثمانی

### روابط اولیه و بازتابهای داخلی آن

فریدون م. امه جن

در جریان قرن نوزدهم مسأله شرق به عنوان فرآیند یک چهارچوب سیاسی مورد توجه امپراتوری عثمانی پای به میدان گذاشت. امپراتوری عثمانی که یک پایش در منطقه بالکان قرار داشت، هدف یک درگیری مهم سیاسی برای دولتهای بزرگ غربی قرن نوزدهم شده بود. افزون بر آن مقوله شرق در دوره‌ای، در سیاست داخلی و خارجی امپراتوری مفهوم و معنای متفاوتی کسب کرده بود. عثمانیان این مقوله را به شکلی که در دنیای غرب مطرح بود و برای بیان چهارچوب اساسی یک جهت‌دهی مثبت سیاسی به کار گرفته می‌شد، مورد استفاده قرار نمی‌دادند. بعلاوه در ادبیات عثمانی نیز چنین مقوله جاافتاده‌ای وجود نداشت. هرچند این مقوله از آن روز تاکنون ماهیت خود را غرض کرده، مسلماً می‌توان گفت که عثمانیان مسأله شرق خاص خود را داشتند. وقتی در اوایل قرن شانزدهم نیرویی که می‌توانست جایگزین نظام عثمانی باشد در مرزهای شرقی به وجود آمد، تمهیدات دینی، سیاسی و نظامی که به طور جدی برای مقابله با این حرکت صورت می‌گرفت، نشان داد که چنین مسأله‌ای وجود دارد و می‌تواند به صورت یک مقوله پای به میدان بگذارد. در این فرصت به مواردی که تکیه‌گاه ظهور این مقوله بوده است، اشاره خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که در روند عمومی تاریخ عثمانی، درگیری میان این دولت و صفویان در آغاز چگونه فهمیده می‌شد و با چه نمادهایی آراسته بود؛ و به توجیه مسأله شرق طی فرایافتی که در آن توجه بیشتر به جهت‌دهی‌های سیاسی، دینی و اجتماعی معطوف بوده است، دست خواهیم زد.

شاید ناروا نباشد که تشکل سیاست شرقی عثمانی را که در دوره‌ای بسیار کهن، در آناتولی از نزدیکترین نقطه غرب وارد ناحیه تراکیا شد و در جغرافیای وسیعی که یک پایش در آسیا و پای دیگرش در اروپا قرار داشت، پای به میدان نهاد، به دوره بعد از سقوط بیزانس ارتباط دهیم و آن را به دوره سلطان محمد بنیدیم که در شرق با دولت ترکمن آق‌قوینلوها که در منطقه‌ای از دیاربکر تا تبریز حکومت می‌کردند و در جنوب با دولت ممالیک، مستقیماً هم‌مرز بود. جنگی که فاتح برای به دست آوردن حاکمیت آناتولی شرقی با اوزون حسن کرد<sup>(۱)</sup>، تاحدودی نخستین توجه عثمانیان به سوی شرق محسوب می‌شود که جغرافیای امروزی ایران را مستقیماً تحت تأثیر قرار می‌داد. تاریخنگاران عثمانی به هنگام تعریف تبریز که تحت حاکمیت آق‌قوینلوها قرار داشت، از آن به شکل جانب آذربایجان یا ولایت عجم یاد می‌کردند و این درگیری را هرگز به عنوان مقدمه‌ای بر یک درگیری دینی تلقی نمی‌کردند. اختلاف عثمانی - آق‌قوینلوها به عنوان یک درگیری سیاسی تلقی می‌شد و نتیجه نیز به صورت رفع یک تهدید مهم جلوه نمی‌کرد. ولی مسأله زمانی عوض شد که صفویان یا به عبارت بهتر شاه اسماعیل از میراث آق‌قوینلوها سربرآورد، بر سراسر ایران حاکمیت یافت و مستقیماً با دولت عثمانی هم‌مرز شد؛ و به برپایی و صدور هدف دینی - سیاسی خود که خطرناک جلوه می‌کرد، دست زد.<sup>(۲)</sup>

شاید تاریخنگاران آن دوره عثمانی در درک و ذکر تغییراتی که با روی کار آمدن شاه اسماعیل پای به میدان گذاشت، با مشکل مواجه بودند. به استثنای داستان پدید آمدن اجاق اردبیل<sup>(۳)</sup> که در اواخر دوره بایزید دوم به متن تاریخ عاشق‌پاشازاده افزوده شد، تاریخنگاران از مسأله موقعی آگاه شدند که در منطقه تکه‌ایلی قیام شاه قولی صورت گرفت.<sup>(۴)</sup> به نظر آنان قیام‌کنندگان پس از جنگ با اردوی عثمانی، وارد دیار عجم شده، به شاه اسماعیل پیوسته بودند. حتی شاه

اسماعیل که از ورود این افراد متعجب شده بود، به طرح سؤالاتی دست زده بود تا علت را بفهمد. شکی نیست که این حوادث ذهن اغلب تاریخنگاران آن دوره را که آثاری درخصوص دوره پیش از سلیم اول تدوین می‌کردند آشفته می‌کرد و اجازه نمی‌داد که مسأله را به سهولت درک کنند. این جا مخصوصاً به تاریخ کمال پاشازاده اشاره خواهیم کرد که از علمای برجسته عثمانی بود و تاریخش را به دستور بایزید دوم نوشت و به وی تقدیم کرد. در شکل اولیه این تاریخ نیز همین وضعیت به چشم می‌خورد. وقتی مسأله در دوره سلیم اول به خوبی فهمیده شد، کمال پاشازاده فتاوی‌ای شدیدی درخصوص گرایشهای دینی صفویان و تشیع داد و رساله‌ای نوشت.<sup>(۵)</sup> وی وقتی تاریخ دوره بایزید دوم را در حیات این سلطان می‌نوشت، مسأله را نه براساس روش تندی که بعداً برگزید، بلکه با عبارات ملایم‌تری می‌آراست.<sup>(۶)</sup> حتی همانند تاریخهای بدون نام مولف، او نیز حرکت‌های دینی آناتولی را مستقیماً به شاه اسماعیل نمی‌بست و به شکلی کاملاً مبهم و با روشی پراکنده بر زبان می‌آورد. ولی زمانی که می‌نوشت ترکمن‌های تکه، نخستین گروه از افراد نزدیک شاه اسماعیل بوده و در کنار وی جای گرفته بودند، اشاره می‌کند که در منطقه تکه افراد زیادی مثل آنان بودند که به جهت «رسیدن به ثروت و رهایی از رعیتی» در فکر ترک محل بودند؛ و علاوه می‌کند که برای جلوگیری از این مهاجرت بود که شاهزاده قورقود به تکه ایلی فرستاده شد.<sup>(۷)</sup> از این جا می‌توان فهمید که او به اهمیت مسأله واقف بود و حتی وضعیت را با عبارت «فتنه‌ای که در دیار شرق ظهور کرده است» در میان می‌گذاشت.

جالب است که کمال پاشازاده بدون اینکه ذکر از درگیریهای دینی به عمل آورد، ظهور شاه اسماعیل را در اردبیل (که از آن به عنوان اجاق فتنه یاد می‌کرد) و نیز گسترش نیرو و قدرت او را به جنگ اردوی عثمانی در شبه جزیره مورا (Mora) می‌بندد و اضافه می‌کند که چون در آناتولی سرباز به حد کافی وجود نداشت، شاه

اسماعیل توانست به راحتی حرکت کند.<sup>(۸)</sup> یعنی به نظر او دلایل سیاسی - نظامی در اولویت قرار داشتند. وقتی شاه اسماعیل تبریز را که «دارالملک ترکمن» بود، متصرف شد و بر سراسر ایران حاکمیت یافت، بایزید دوم دریافت که پیش از همه باید به تقویت مرزهای سیواس دست زده شود و سربازان بدان منطقه اعزام گردند.<sup>(۹)</sup> کمال پاشازاده می نویسد وقتی بایزید دوم در سال ۹۱۱ (۱۵۰۵) در استانبول بود، حرکت شاه اسماعیل که در آذربایجان ظهور کرده بود، روز به روز شدت و حدت می یافت و بایزید دوم که احتمال می داد شاه اسماعیل به آناتولی حمله خواهد کرد، مسأله را به دقت مورد توجه قرار می داد و ضمن اینکه با سفیرانی که از ایران می آمدند، محترمانه رفتار می کرد، اعتمادی به آنان نمی کرد.<sup>(۱۰)</sup> او علاوه می کند که وقتی شاه اسماعیل در اوایل سال ۹۱۳ (اواسط ۱۵۰۷) با علاءالدین بیگ از ذوالقدریان اختلاف نظر پیدا کرد، به ناحیه سیواس آمد؛ ولی ضرری به اطراف نرسانید و نخواست آشوبی برپا گردد و از احترام به بایزید دوم دریغ نورزید؛ مع الوصف ورود او سبب شد که گروههای ترکمن در سرزمین های عثمانی به حرکت هایی دست زدند.<sup>(۱۱)</sup>

این سخن ها نشان می دهد که کمال پاشازاده هنوز مسأله را با ابعاد دینی - ساسی درک نکرده و همانند روشنفکران عثمانی آن دوره، اطلاعات کافی از مسایل نداشت و مسأله را به حد کافی استنباط نمی کرد.

ملاحظه می شود در بخشی که کمال پاشازاده برای سلیم اول نوشته و در فصلی که دوره سلطان سلیمان قانونی را در احتوا می گیرد،<sup>(۱۲)</sup> نقص اطلاعات به کلی از میان رفته است؛ و او که مسأله را دوباره مورد توجه قرار داده، این بار به شکل دهی تفکر دینی عثمانی برمی خیزد و دنیای مقابل را بر این اساس مورد محاکمه قرار می دهد و حتی نگرش خود را در چهارچوب دینی می نشاند و با اطلاعاتی که تصور می کنیم گردآوری کرده بود، به ذکر مسایلی چون ظهور اجاق اردبیل، حادثه

شیخ جنید و فعالیت احفاد او که قبلاً مورد اشاره قرار نداده بود، به تفصیل تمام می‌پردازد.<sup>(۱۳)</sup> وی که قبلاً از وقوع قیام شاه قولی سخن به میان نیاورده بود، بعداً به هنگام بازنویسی تاریخ آخرین سالهای بایزید دوم که پس از فوت این سلطان نوشت و به هنگام نقل داستان جلوس سلیم، از آن قیام صحبت می‌کند، آن را به حرکت شاه اسماعیل می‌بندد و شاه قولی را به عنوان یکی از خلفای شاه اسماعیل معرفی می‌کند.<sup>(۱۴)</sup> وی به هنگام طرح نقطه‌های تضاد دینی، باز مثل سایر تاریخ‌نگارانی که فعالیت‌های دوره سلیم را نوشته‌اند، جهات اجتماعی - اقتصادی حادثه را مورد تأکید قرار می‌دهد. به نظر او وقتی ترکمانان تکه‌ایلی به دربار شاه رفتند و مقام و تیمار به دست آوردند، شایعه‌ای بر سر زبان مردم افتاد که «هرکس بدانجا برود، بیگ می‌شود» و بدین سبب ترکمانان گروه‌گروه به عزیمت نزد شاه آغاز کردند.<sup>(۱۵)</sup> وی هنگام نقل این وقایع از کلماتی استفاده کرده که نسبت به قبلی‌ها بیشتر خشن است. کلمات و تعبیری که برای شاه اسماعیل به کار برده، نخستین نمونه واژگانی است که تاریخ‌نگاران قرن شانزدهم به کار می‌برده‌اند.

این جا اهمیت سابقه علمی در یادداشت‌هایی که ادریس بدلیسی از ظهور شاه اسماعیل و تفکرات دینی او می‌دهد، به خوبی آشکار می‌شود. وی به جهت اینکه خودش در این جغرافیا می‌زیست و شاهد خروج اسماعیل بود، در سلیم‌شاهنامه خود که برای سلیم اول نگاشته و سپس از طرف پسرش مرتب شده، تفکر دینی اجاق اردبیل را به خوبی تحلیل کرده و روابط «میریدان اسماعیلیه» آناتولی را با این اجاق به شکلی بارز بر زبان آورده است.<sup>(۱۶)</sup> ولی اطلاعاتی که او می‌دهد و می‌تواند تاریخ‌نگاران امروزی را راهنما باشد، در مورد دوره بایزید دوم، حالتی فراگیر نیافته و تنها برای دوره‌های سلیم اول و قانونی، اهمیت پیدا کرده است. هرچند او و کمال پاشازاده به عنوان تاریخ‌نگاران رسمی بایزید دوم، تصاویر متفاوتی ارائه کرده‌اند، مساله دولت عثمانی را نه تنها از نظر

سیاسی، که از دیدگاه دینی نیز مورد بررسی قرار داده و داده‌های اصلی آن را به عنوان «مسأله شرق» تقدیم داشته‌اند.

باید دید که در کنار روشنفکران، دولتمردان عثمانی چگونه با این مسأله برخورد می‌کردند. تا این اواخر اطلاعات ما درخصوص نخستین ارتباطات محدود به برداشتهای تجربی و نظری بود که اغلب بوی نابهنجاری تاریخی از آنها برمی‌خاست و از سوی تاریخنگاران آن دوره فراهم آمده بود. مسأله بدون توجه به واکنشهای داخلی که اهمیت فراوان داشتند و زیر نفوذ تواریخی که معلوم نبود تحت چه شرایط و زمینه‌هایی نوشته شده‌اند، توضیح داده می‌شد. در چنین حالت وجود آرشیوها که حوزه وسیعی برای محققان فراهم می‌آوردند و اطلاعات تواریخ را کنترل می‌کنند، اهمیت لازم به دست می‌آوردند. حدود هشت سال پیش احکام مندرج در دفتر ثبت احکام مورخ ۱۵۰۱ مربوط به دوره بایزید دوم که می‌توانست مسأله را در زمینه سالمی بنشانند، از سوی نگارنده تثبیت شد.<sup>(۱۷)</sup> این دفتر ما را در ترسیم چهارچوبی که بتواند مفهوم «مسأله شرق» را تا حدودی آشکار کند، کمک خواهد کرد.

در اثنايي که احکام مورخ حزیران - تموز ۱۵۰۱ موجود در دفتر از سوی دیوان عثمانی صادر شد، شاه اسماعیل تازه پای در صحنه گذارده و با نیروهایی که یک سال پیش از ارزنجان جمع کرده بود، در بهار سال ۱۵۰۱ آق‌قوینلوها را مغلوب کرده، وارد تبریز شده بود. مسأله جالب این جاست که وقتی شاه اسماعیل وارد ناحیه ارزنجان شده بود و می‌خواست افرادی را در کنار خود جمع کند، اطلاعات مفصل به دربار عثمانی می‌رسید. هرچند این اطلاعات مربوط به تابستان ۱۵۰۱ می‌باشد، معلومات مندرج در این احکام، به اخبار پیشین معطوف است. می‌دانیم که شاه اسماعیل در سال ۱۵۰۰ با طرفداران صادق خود وارد ارزنجان شده و در بهار همان سال اطلاع داده بود که طرفداران مقیم آناتولی گردهم آیند؛ ولی این

دعوت را تنها ۷۰۰۰ نفر اجابت کرده بودند. اسماعیل که مدتی در این جا مانده بود، می‌خواست استراتژی موردنظرش را تعقیب کند؛ ولی چون نتوانسته بود افراد مورد نظرش را جمع‌آوری کند، دیگر منتظر نشده، براساس تصمیمی که می‌گیرد، به سوی شروان روان می‌گردد؛ سپس آق‌قوینلوها را شکست می‌دهد و تبریز را متصرف می‌شود.<sup>(۱۸)</sup> دولت عثمانی که این حوادث را به دقت تعقیب می‌کرد، از سوی بیگلربیگی شروان، اطلاعات لازم به ویژه اطلاعات مربوط به شروان را می‌گرفت و نه تنها در حق شاه اسماعیل، که در مورد مرادخان آق‌قوینلو، ابوالفتح میرزا و غازی بیگ پسر شروانشاه فرخ یسار که در جنگ با شاه اسماعیل کشته شده بود، نیز اطلاعات لازم به دست می‌آورد.<sup>(۱۹)</sup>

جای بحث است که شاه اسماعیل چرا به ارزنجان آمد. ظن غالب در این خصوص براین است که او می‌خواست به آسانی نزد مریدان مقیم آناتولی خود برسد. ولی گفته می‌شود که ایجاد ارتباط با مصطفی از خاندان قرامانیان که در آن اثنا با اتکاء به گروههای ترکمن در ناحیه تکه‌ایلی در منطقه قرامان قیام کرده بود نیز در این مسأله نقش داشته است.

از اطلاعات مندرج در منابع ونیزی نیز استنباط می‌شود که میان قرامان اوغلی و شاه اسماعیل ارتباطی وجود داشت. اسماعیل و همراهانش می‌خواستند به جهت این قیام به ارزنجان بیایند و با افرادی که در این جا جمع می‌کنند به قرامان برسند. ولی بر اثر تدابیر شدیدی که حکومت عثمانی اتخاذ کرد، افراد زیادی دور اسماعیل جمع نشدند و اسماعیل و همراهانش که بی‌قرار شده بودند، از نیت خود صرف‌نظر کرده، روی به سوی شروان گذاردند. این برگشت از نظری، جهت تاریخ ایران را عوض کرد و راه تاسیس دولت صفوی را باز کرد.<sup>(۲۰)</sup>

در این اثنا در جریان ماههایی که اردوی عثمانی در مودون حضور داشت (یعنی در ماه اوت ۱۵۰۰) قرامان اوغلی در ناحیه تاش‌ایلی همراه با گروههایی که

از وی جانبداری می‌کردند، آشوبهای بزرگی برپا کرد و پس از آنکه شورشیان از سوی نیروهای اعزامی وزیر اعظم مسیح‌پاشا قلع و قمع شدند، عمال دولت عثمانی به تقویت استحکامات منطقه دست زدند<sup>(۲۱)</sup> و قلعه‌ها و سربازخانه‌های جدیدی ساختند. درخصوص عزیمت قرامان اوغلی به شام یا به سوی شرق اطلاعاتی به دست آمده بود که در دفتر ثبت گردیده است.<sup>(۲۲)</sup> در قیود مربوط به قیام که در دفتر ثبت شده، مطلبی وجود ندارد که از آن بتوان ارتباط قرامان اوغلی و شاه اسماعیل را احساس کرد. کمااینکه در فرمانی که به مسیح‌پاشا داده شده بود، به مواردی چون احداث قلعه‌ها در کنار بودگاه‌های قبایل منطقه سیلیفکه و موت، تنظیم وضعیت قبایل مزبور، جدا شدن قرامان اوغلی از تاش‌ایلی و عزیمت وی به جانب طرسوس، رفتن قرامان اوغلی به شام یا طرف شرق و ناپدیدشدنش، اعلام عفو بیگهای قبایل ناحیه تاش‌ایلی در صورت همبستگی با دولت، جای داشت.<sup>(۲۳)</sup> باز در فرامینی که به شهزاده شهنشاه صادر شده بود، به تداوم قیام پاره‌ای از قبایل که قبلاً در قیام قرامان اوغلی شرکت داشتند، تجمع آنان در اطراف شخصی نصوص نام و ضرورت دستگیری فوری این شخص به چشم می‌خورد.<sup>(۲۴)</sup> این قیود نشان می‌دهند که میان حرکتهای منطقه قرامان و آمدن شاه اسماعیل به ارزنجان ارتباطی بوده است. حتی پس از کوبیده شدن قیام قرامان اوغلی باز کشمکشهایی در منطقه ادامه می‌یافت که شاه اسماعیل و اطرافیانش را امیدوار می‌ساخت. فراموش نباید کرد که اطرافیان و همراهان شاه اسماعیل که ویژگی الوهیت به شاه اسماعیل ۱۲-۱۳ ساله قائل بودند، به قبایلی متعلق بودند که در منطقه قرامان و تاش‌ایلی اقامت داشتند. احتمالاً شاه اسماعیل و اطرافیانش در اثنايي که نیروهای عثمانی مشغول جنگ مورا بودند، از خلاء موجود استفاده کرده، می‌خواستند قیام اصلی را به میانه آناتولی بکشانند. ولی تدابیر بسیار مؤثر عثمانیان در فاصله تابستان ۱۵۰۰ و تابستان ۱۵۰۱، این ارتباط را قطع کرد. این

مطلب که مورد اشاره قرار گرفت و با فرامینی که در ضمائم خواهیم دید، به شکلی بارز آشکار می شود.

اخبار مربوط به فعالیت‌های شاه اسماعیل، زمانی که حادثه هنوز خیلی تازه بود، ظرف چند ماه به دیوان عثمانی منتقل شد و سبب گردید که دولتمردان عثمانی از همان زمان، رفتار جدی در پیش گیرند. ولی چون مشکلات جنگ مورا کاملاً حل نشده بود، حکومت نمی توانست توجهی کافی به این مسأله معطوف دارد. مع الوصف براساس اخباری که از سوی بیگلربیگی‌ها و شهزاده‌ها می رسید، به اتخاذ تدابیر اولیه مهم دست زده می شد. متأسفانه چون دفتر موجود که حوادث یک ماه را دربرمی گرفت، به روزگاران ما نرسیده، درک تدابیر اولیه حکومت مشکل است؛ مع الوصف قیود موجود که معطوف به سابق هستند، نشان می دهند که حرکت‌های شاه اسماعیل و همراهانش در منطقه قرامان از آغاز به شکل جدی تعقیب می شد. درخصوص این موضوعات هفت فرمان مربوط به دوره یک ماهه موجود است که به ترتیب به بیگلربیگی سیواس، شهزاده محمود، سلیم، احمد و شهنشاه فرستاده شده اند (نگاه کنید به: ضمیمه ۷-۱).

در فرامین مورد اشاره ترجیح داده شده است که همراهان شاه اسماعیل به شکلی متفاوت از کمال پاشازاده و بدلیسی، ولی موافق با عاشق پاشازاده به شکل «صوفی، طایفه صوفی، صوفیان اردبیل» و خود شاه اسماعیل نیز به صورت «اردبیل اوغلی» معرفی شوند. تعاریف جغرافیایی هم عموماً به شکل «جانب صوفی، طرف بالا، طرف دیگر» و بالاخره «طرف شرق، طرف شرق بالا، جانب شرق» به کار گرفته می شد که بعداً به صورت پیوسته به کار رفتند که مقوله مورد بحث در این مقال را تداعی می کنند. برخلاف کمال پاشازاده و برابر با تاریخ عاشق پاشازاده، در این اسناد اولیه، عبارت «قزلباش» دیده نمی شود. (۲۵)

عاشق پاشازاده علاوه بر اطلاعاتی که از اجاق اردبیل می دهد به درج عبارت

زیر نیز می‌پردازد: «سلطان بایزید خلفای صوفیان مملکت روم و صوفیانی که به اردبیل رسیده بودند را تحقیر کرده، به تبعید فرستاد.» این مطلب در محتوای احکام و فرامین مورد اشاره نیز دیده می‌شود. از این رو، در فرامینی که صادر می‌شد، به تعقیب حرکتهای روزافزونی که میان آناتولی و اجاق اردبیل جریان داشت، توجهی خاص معطوف می‌شد. مرزداران عثمانی، اخباری را که از طریق جاسوسان دریافت می‌کردند، جدی می‌گرفتند و واکنش فوری نشان می‌دادند. در این فرامین بیش از همه بر حرکتهای و تبلیغات خلفای صوفی و منسوب به اجاق اردبیل تاکید می‌شد و به دولتمردان اخطار می‌شد که برای جلوگیری از این اقدامات به تدابیر خیلی سخت و جدی دست بزنند. به طور کلی می‌توان گفت که سازمانهای تصمیم‌گیرنده دولت عثمانی از همان اوایل دریافتی بودند که مسأله به ابعاد جدی رسیده است. حتی به مقامات مسئول دستور داده شده بود صوفیانی که به نزد شاه اسماعیل رفت و آمد می‌کنند، بلافاصله دستگیر شوند و «اعدام» گردند و به هیچ بهانه و معذرتی آزاد نگذارده نشوند. می‌توان گفت که اتخاذ چنین تصمیمی در آغازین دوره حرکت صفوی برخلاف تصور تاریخنسازان بعدی که اعتقاد داشتند در اشاعه این حرکت، رفتار ضعیف<sup>(۲۶)</sup> بایزید دوم نقش آفرین بوده است، کلاً از فراهم آمدن محیط خشونت‌بار مجادله که از سوی سلیم تحقق یافته بود، نشأت می‌گرفت؛ آنهایی که از این دوره به عقب می‌نگرند نیز همین عقیده و نظر را دارند.

بایزید دوم از زمانی که شاه اسماعیل در سال ۱۵۰۷ دوباره به حوالی ارزنجان آمد و در خط سیواس - قیصریه، از خاک عثمانی عبور کرد و تهاجم خود را به سوی ذوالقدریان آغاز نمود، تا قیام شاه قولی که در ۱۱-۱۵۱۰ اتفاق افتاد، به سبب گرفتاری در مسائل خارجی به مقابله دست نمی‌زد و به سیاستی می‌اندیشید که بتواند از تأثیرات حرکت صفوی بر ساختار اداری - دینی عثمانی جلوگیری کند.

مسأله گذرگاهها که شاه اسماعیل در جنگ با ذوالقدریان (که در حقیقت آزمایشی برای اطلاع از واکنش حکومت عثمانی بود) انتخاب کرده بود، بدون اینکه به درگیری جدی تبدیل شود، با عواطف متقابل دوستانه حل شد.<sup>(۲۷)</sup> پیش از آن هم باز در سال ۱۵۰۱ یکی از بیگهای شرق به نام ذوالنون تقاضای پناهندگی به خاک عثمانی کرده بود که درخواست وی به جهت نامساعد بودن اوضاع مورد قبول واقع نشد.<sup>(۲۸)</sup> بایزید دوم سیاستی را تعقیب می کرد که جنبه تهاجم نداشت و بیشتر به مدافعه می اندیشید. در میان مسائل خارجی، مسأله مجارها در اولویت قرار داشت و ترس از این بود که ونیز به خاطر مسأله مورا دوباره حمله کند. در فرامین صادره که در حقیقت واکنشی از برداشت مدافعه گرانه است، می بینیم که گفته می شود از فعالیتهای خلفای شاه اسماعیل به شدت جلوگیری شود، حتی مرزداران از صوفیانی که دستگیر می کنند ۴۰۰ آقچه و از خلفای دستگیر شده ۲۰۰۰ آقچه جریمه اخذ کنند، دستگیرشدگان آزاد نشوند، بلافاصله اعدام و اموالشان ضبط گردد. پیوسته یادآوری می شد که لیست صوفیان دستگیر شده به مرکز حکومت ارسال شود.<sup>(۲۹)</sup>

مسأله ای که در این فرامین جلب توجه می کند، تعریف مریدان شاه اسماعیل به صورت صوفی و خلیفه است. در صورتی که در تصمیمات متخذه در حکومت، تفاوتی میان این مریدان وجود نداشت و عموماً تعبیر صوفی ترجیح داده می شد. این تفاوت در اخباری که مرزداران به مرکز می فرستادند به چشم می خورد. در فرامین صادره به شدت تأکید می شد صوفیانی که به سوی شرق می روند و خلفایی که به منظور تبلیغ اعزام می شوند، از هر لحاظ مستحق مجازات هستند. گفته می شد «...» حقیقت حال آن طایفه کاملاً معلوم است، شرارت و فسادشان ظاهر شده، معلوم است به چه حرکت های شنیع مبادرت می ورزند... افعال قبیحه و شر و فسادشان مستند شده است...؛ و به مسئولان یادآوری می شد که

چهارچوب حقوقی به عنوان منظومه تصمیمات عرفی قبلاً اتخاذ شده است و این افراد باید «مجازات» شوند.<sup>(۳۰)</sup> پس از این واکنشهای گرم نخستین، عاشق پاشا زاده نیز تاکید می‌کند اسنادی درخصوص افرادی که به روم ایلی تبعید شده‌اند، وجود دارد. در این خصوص نگارنده به فرمانی دست‌یافته که از تبعید صوفیان اردبیل به مورا در سال ۹۱۱ (۱۵۰۵) صحبت می‌کند.<sup>(۳۱)</sup>

به عنوان نتیجه می‌توان گفت دولتمردان عثمانی، که ظهور شاه اسماعیل، تصرف تبریز از سوی او و ارتباط نزدیکش با آناتولی و حرکت‌هایی که در منطقه تکه‌ایلی صورت می‌گرفت را از نزدیک تعقیب می‌کردند، از همان ابتدا، به ضرورت قطع ارتباط پی برده، تدابیر اساسی اتخاذ کرده و در این راه توفیق یافته بودند. سیاستی که بایزید دوم در این خصوص تعقیب می‌کرد، به اعتبار دوره ۱۵۰۱ موفق‌آمیز بود. بایزید دوم که تازه از جنگ مورا خلاص شده بود، از یک طرف با قیام قرامانیان درگیر بود و از دیگر سو حرکت صفویان را در شرق تعقیب می‌کرد و به قراری که از فرامین مربوط مستفاد می‌شود به تدابیر خشونت‌بار دست می‌زد و ارتباط این دو حرکت را از هم قطع می‌کرد. حتی ضمن توجه به حرکت‌هایی که در آناتولی صورت می‌گرفت به سیاستی غیرفعال و در عین حال غیرمتساهل دست می‌زد و فرصت لازم برای جنگی بزرگ را پی می‌گرفت. وی در قیام شاه قولی هم که می‌توانست به جنگ بزرگی تبدیل شود، به جهت مجادله سلطنت که میان فرزندانش شروع شده بود و نیز مسایل داخلی، در پشت صحنه باقی می‌ماند و حل مشکلات را به سلطان بعدی منتقل می‌کند.

بدین ترتیب مساله شرق از سال ۱۵۰۱ به بعد نه تنها به عنوان یک عبارت، بلکه به عنوان یک مقوله پرمحتوا پای در میدان گذاشت. ولی چون این گونه تدابیر شدید نتوانستند به بعدی برسند که بتوانند از قیام شاه قولی جلوگیری کنند، همانگونه که در فرامین مورد اشاره در بالا نیز جای گرفته، در میان شهزاده‌های

مرزنشین کشمکش زودرسی پدید آمد که از آن حکومت مرکزی نیز عمیقاً متأثر شد. از سوی دیگر آرزوی جلوگیری از این حرکتهای از طریق مراجعه به تدابیر اقتصادی - اجتماعی نیز خود قربانی کشمکشها شد. وقتی قیام شاهقولی در سال ۱۵۱۱ آناتولی را زیر و رو کرد، آن وقت فهمیده شد که تهدید و خطری که ده سال پیش شناخته شده بود، به چه ابعاد می تواند برسد.

بدین طریق می توان دلیل اصلی نخستین حمله سلیم اول را که به رغم شرایط سخت صورت گرفت نیز به خوبی فهمید. علاوه بر ابعاد دینی - اجتماعی مسأله که بیشتر روی آنها تاکید می شود، باید چهارچوب سیاسی مسأله و ارتباط و علائق مرکز - خارج از مرکز (پایتخت و شهرهای کوچک) نیز به دقت مورد توجه قرار گیرد. از این رو مسأله شرق در دولت عثمانی را می توان به عنوان مقوله ای که در آن بعد سیاسی سنگینی می کند، فرمول بندی کرد؛ ولی بالاخره این وضع می بایست به روندی داخل شود که در آن عثمانیان خود را از نظر دین تعریف بکنند، با آمادگیهای فکری و مذهبی در مقابل حرکت صفوی، وظیفه جدیدی در دنیای اسلام برعهده گیرند و با همین تمهیدات پیل نظام اجتماعی - دینی خود را با تحولاتی که تأثیراتش تا امروز ادامه دارد، بتند.

## پاورقیها:

۱. جنگ، وضع اوزون حسن و رفتاری که علیه عثمانیان داشت موضوع تعدادی از تحقیقات شده است. نگاه کنید به:

J. Woods, *Akkoyunlular. Aşiret, Konfederasyon, İmparatorluk*, tre. S. Özbudun, İstanbul 1993, s. 193-203;

ضمناً اخیراً کتابی از سوی محمدحسین امیراردوش تحت عنوان: «اوزون حسن آق قویونلو و سیاستهای شرقی - غربی؛ مناسبات ایران و عثمانی در دوره اوزون حسن آق قویونلو (تهران: ۱۳۸۱) انتشار یافته که اکثراً بر منابع ایرانی استوار است (ص ۹۳-۱۴۲).

۲. مثلاً تاریخنگاران آن دوره عاشق پاشازاده در اثر خود به نام:

*Tevârih-i Âl-i Osman*, (nşr. Atsız, *Osmanlı Tarihleri* içinde), İstanbul 1949, s. 222-225

ضمن توضیح حادثه، چهارچوب سیاسی را خوب ترسیم می‌کند و تأکید می‌نماید که سلطان محمد فاتح پس از شکست اوزون حسن به تعقیب او نمی‌رود، کشورش را خراب نمی‌کند و مسلمانان را مورد آزار و اذیت قرار نمی‌دهد. همچنین نگاه کنید به:

Neşri, *Kitâb-ı Cihannümâ*, nşr. Unat-Köymen, İstanbul 1957, II, 807 vd.; Tursun Bey, *Târih-i Ebu'l-feth*, nşr. M. Tulum, İstanbul 1977, s. 150-168.

3. *Tevârih-i Âl-i Osman*, s. 249-250.

4. *Anonim Tevârih-i Âl-i Osman*, (Giese neşri), haz. N. Azamat, İstanbul 1992, s. 132-133; *Anonim Osmanlı Kroniği (1299-1512)*, haz. N. Öztürk, İstanbul 2000, s. 140-141.

هرچند یک تاریخ عثمانی مجهول‌المولف دیگر که کمی بعد از این‌ها تدوین شده و ترجمه لاتینی‌اش به دست ما رسیده است. اطلاعات مفصل در حق دوره‌های بایزید دوم و سلیم اول می‌دهد. به نظر می‌رسد که این‌ها در آن دوره نوشته نشده و بعداً جمع‌آوری گشته‌اند. در این آثار نیز تماس‌های اولیه مورد اشاره قرار نگرفته و به رابطه بایزید دوم و شاه اسماعیل به مناسبت حادثه ذوالقدر اوغلی جای داده شده است. قطع راه‌ها و صدور دستور قتل افرادی که به اسماعیل پیوسته بودند، بعداً علاوه شده است.

(R. Kreutel, *Haniwaldanus Anonini;ne Göre Sultan Bayezid-i Veli*, 1481-1512, tre. N. Öztürk, İstanbul 1997, s. 41-42, 45).

۵. برای متن فتوای عربی کمال پاشازاده که با سبکی خشن نوشته شده است نگاه کنید به:

Ş. Tekindağ, "Yeni Kaynak ve Vesikaların Işığı Altında Yavuz Sultan Selim'in İran Seferi", *Tarih Dergisi*, XVII/22 (1968), s. 77-78; metnin tercümesi, A. Allouche, *Osmanlı-Safevi İlişkileri, Kökenleri ve Gelişimi*, tre. A. E. Dağ, İstanbul 2001, s. 188-190.

فتوای ترکی صاری گورز (Sarı Görez) که بیشتر عوام را خطاب قرار می‌داده، به سبکی ساده قابل فهم عوام نوشته شده است. (برای این فتوا نگاه کنید به: Ş. Tekindağ, "Aynı Makale", s. 54-55) احتمالاً هر دو این فتاوی، تقریباً در اوایل دوره سلیم اول و در اثنايي که قیام شاه قولی اتفاق افتاده بود، نوشته شده‌اند.

۶. در دفتر شماره ۸ که کمال پاشازاده به سلطان بایزید دوم تقدیم کرده بود، حوادثی که از ظهور شاه اسماعیل رخ داده بود به ترتیب تاریخی مورد اشاره قرار گرفته است. (*Tevârih-i Âl-i Osman*, VIII. Defter, haz. A. Uğur, Ankara 1997, s. 231, 234, 243) این حرکتها در وهله اول ضرورت صلح با مجارها را پیش آورد:

«آتش فتنه و باد فساد در دیار شرق پدید آمد. بدکرداری که مصور موت احمر است با عنوان قزلباش در دیار آذربایجان ناگهان ظهور کرد...» (ص ۲۳۱-۲۳۳).

۷. کمال پاشازاده همچنین می‌نویسد که شاهزاده قورقود با این وظیفه عازم تکه‌ایلی می‌شود و می‌افزاید که شاهزاده سلیم در طرابوزان به مقابله با طرفداران شاه اسماعیل برمی‌خیزد (دفتر شماره ۸، ص ۲۳۳-۲۳۴).

۸. دفتر شماره ۸، ص ۲۷۵-۲۷۹.

۹. دفتر شماره ۸، ص ۲۷۸.

۱۰. دفتر شماره ۸، ص ۲۴۳.

۱۱. نویسنده معتقد است چنانچه شاه اسماعیل در حمله به ذوالقدر اوغلی راه دیاربکر را انتخاب نکرد و به سوی ارزنجان آمده، در حوالی سیواس و قیصریه وارد سرزمین عثمانی شد، می‌خواسته با «یک تیر دو نشان بزند». ولی در نتیجه تدابیری که اتخاذ شده بود، منظور وی تحقق نیافت و او نتوانست ارتباطی با طرفداران خود برقرار کند (دفتر شماره ۸، ص ۲۵۱-۲۵۹).

۱۲. از میان این‌ها، دفتر شماره ۹ که برای سلیم اول نوشته، همراه با بخشی که اواخر دوره بایزید دوم را در محتوا می‌گیرد، از سوی آ. اوغور (A. Uğur) منتشر شده است (*The Reign of Sultan Selim I in the Light of Selimname Literature*, Berlin 1985) دفتر شماره ۱۰ مربوط به دوره سلطان سلیمان قانونی نیز از سوی ش. سورجان (Ş. Severcan) در سال ۱۹۹۶ در آنکارا انتشار یافته است.

۱۳. کمال پاشازاده آشکارا از سیاستهای خشن شاه اسماعیل علیه اهل تسنن و از ویژگیهای مذهب وی سخن رانده است. حتی از عزیمت اسماعیل به آناتولی در اثناي نخستین ظهورش، اقامت وی در

ارزنجان جهت ورود مریدانش که در دفتر شماره ۸ مورد اشاره قرار نگرفته، نیز صحبت کرده است (دفتر شماره ۹، ص ۸۹-۹۴). اظهارات خشونت‌بار در دفتر شماره ۱۰ نیز تکرار می‌شود. مثلاً در مورد شاه اسماعیل عبارتهایی وجود دارد که در دفتر شماره ۸ خبری از آنها نیست:

«...مفسد فاسد نهاد و ملحد بداعتقاد به هتک سطور و فک صدور و سایر فجور به رغبت دست می‌زد... از هیچکدام پرهیز نمی‌کرد... شعار اباحت آشکار کرده بود... به شتم صحابه کبار و سایر کبار... علی وجه اللعن ارتکاب می‌کرد...» (دفتر شماره ۱۰ ص ۲۰۶-۲۰۵). برای عبارتهایی که به مناسبت جنگ چالدران به کار برده به دفتر شماره ۹، ص ۸۵-۸۴ نگاه کنید.

۱۴. دفتر شماره ۹ ص ۴۳-۴۴. این جا به هنگام صحبت از شاه قولی، او را به عنوان دانی شاه معرفی می‌کند و از نابودی وی به وقت جنگ با خادم عالی پاشا چنین یاد می‌کند: «نابدید شد، معلوم نگشت، زمین دهان باز کرد و داخل زمین شده، یا به آسمان رفت...» این عبارت نشان می‌دهد که وی از افسانه‌هایی که در حق شاه قولی گفته می‌شد بسیار متأثر شده بود. هرچند این عبارت را می‌توان به عنوان استهزا نیز تلقی کرد، ولی در متن آن نشانه‌هایی از حیرت و تعجب دیده می‌شود. مضافاً اینکه در حق شاه قولی افسانه‌هایی از این قبیل در گزارشهای رسمی نیز منعکس شده است. نگاه کنید به: Ş. Tekindağ, "Şah Kulu Baba Tekelü İsyanı", *Belgelerle Türk Tarihi Dergisi*, III (Aralık 1967), 34-39; IV (Ocak 1968), 54-59. Ç. Uluçay, "Yavuz Sultan selim Nasıl Padişah Oldu", *Tarih Dergisi*, VI/9 (İstanbul 1954), 61-74.

۱۵. دفتر شماره ۹، ص ۴۳-۴۴.

۱۶. ادريس وقتى در اثرش از زمينه مشرّخ مجادله صحبت می‌کند، همانگونه که سایر تاریخ‌نگاران عثمانی نیز با زبانی ساده بیان کرده‌اند، می‌گوید که برطرف کردن طایفه ظلم اهمیتی بیشتر از جنگ دارد؛ و در این خصوص نمونه‌هایی از تاریخ اسلام نیز می‌دهد. او اشاره می‌کند که آنان وارد جرگه غلاة شیعه شده بعضاً همانند حلولیان اعتقاد پیدا کرده‌اند امامتی که از اهل بیت حضرت پیامبر آمده، در میان کودکان شیوخ صفوی ظهور کرده است. وی همچنین به سخنانی که صوفیان مجذوب در حالت سکر بر زبان می‌آورند نیز اشاره می‌کند (H. Kırılancı, Ankara, *Selimsahnâme*, tre. s. 121, 127-130). یادآوری باید کرد که منظور وی از عبارت «مریدان اسماعیلیه» که در متن به کار برده، پیروان مذهب اسماعیلی نبوده، بلکه طرفداران شاه اسماعیل در آناتولی می‌باشد.

۱۷. به هنگام نشر دفتر برای نخستین بار به اهمیت فرامین موجود در بخش مقدمه پی برده شد و به ارزیابی آنها اقدام گشت ( ). مع الوصف به جز یکی دو اشاره، توجه کافی به بخش مقدمه معطوف نشده است.

(İ. Şahin-F. Emecen, *Osmanlılarda Divan Bürokrasi Ahkam: II Bayezid Dönemine Ait 906/1501 tarihli Ahkam Defteri*, İstanbul 1994; s. XXIV-XXV.

۱۸. فاروق سومر می‌نویسد در اطراف اسماعیل که در سال ۱۵۰۰ در بیلاق ساروقیا واقع در ترجان از سوی استاجلوها مورد استقبال قرار گرفت، طوایف و قبایل استاجلو، شاملو، روملو، ذوالقدر و وارساق جمع شده بودند و وی تا ژوئیه - اوت سال ۱۵۰۰ در این منطقه بوده است. (Safevi *Devletinin Kurluş ve Gelişmesinde Anadolu Türklerinin Rolü*, Ankara 1976, s. 13)
- آلوش (A. Allouche) که معتقد است اسماعیل پس از مارس ۱۵۰۱ وارد شروان شده بود، به تحلیل رخدادنامه‌هایی که در این خصوص نوشته شده است می‌پردازد (*Osmanlı Safevi İlişkileri*). (s. 69-73) در این خصوص همچنین نگاه کنید به:
- عطاءالله حسنی: اخبار عثمانی در منابع ایران؛ روابط تاریخی و فرهنگی میان ایران و ترکیه (تهران: ۲۰۰۲) ص ۱۱۶-۸۷.
۱۹. نگاه کنید به ضمیمه شماره ۵.
۲۰. برای همه این بررسی‌ها نگاه کنید به: A. Allouche, *aynı eser*, s. 78-93.
۲۱. اطلاعات مفصل درخصوص قیام در دفتر شماره ۸ کمال پاشا زاده (ص ۲۱۲-۲۱۰) وجود دارد.
۲۲. برای این فرامین نگاه کنید به: دفاتر شماره ۸ و ۹. همچنین نگاه کنید به: Ahkam Defteri, hük. nr. 72, 99, 100, 113, 114, 240, 332, 338, 451, 452.
۲۳. نگاه کنید به دفاتر شماره ۸ و ۹.
۲۴. نگاه کنید به ضمیمه شماره ۹.
۲۵. عبارت قزلباش به طور رسمی در نامه فارسی مورخ ربیع‌الاول ۹۰۸ (سپتامبر ۱۵۰۲) بایزید خطاب به حاجی‌رستم‌بیگ، از بیگهای محلی به چشم می‌خورد. وی در پاسخی که به الوند آق‌قوینلو فرستاده بود نیز به این تعبیر که از سوی مخاطبش به کار رفته بود عیناً پاسخ می‌دهد (Feridun Bey, *Münşeâtü'sselâtin*, I, 351-354) ولی این نامه‌ها احتمالاً به دوره بعد از سفر شروان‌شاه اسماعیل ارتباط دارند.
۲۶. تصور اینکه در ظهور دولت صفوی، بی‌تدبیری بایزید دوم نقش داشته است، متکی بر تاریخ‌هایی است که در دوره سلطنت اخلاف وی به قلم کشیده شده‌اند. این مسأله ویژگی عمومی یافته و در بسیاری از تحقیقات جای گرفته است. به عنوان مثال فاروق سومر به هنگامی که می‌نویسد در تاسیس دولت صفوی و احیای طریقت صفوی مسئولیت بزرگی درعهده بایزید دوم بوده، (ص ۱۳). این عبارت را نه در مفهوم مثبت که در مفهوم منفی به کار برده است. اصولاً بایزید دوم سهم کوچکی در این کار داشته است. او با ایجاد مانع جهت اقامت اسماعیل و طرفدارانش در آناطولی، راهشان را به سوی شروان و آذربایجان باز کرد؛ در نتیجه، توانستند در منطقه ضعیف‌تر به آسانی رشد پیدا کنند.
۲۷. حتی در اثنای این حوادث که سعی می‌شد با انجام شکایات متقابل رفع شود، بایزید دوم تدابیری دقیق اتخاذ می‌کرد، در خط مرزی تعداد معتناهی نیرو جمع می‌نمود و طرفداران شاه اسماعیل را

- تحت نظر می‌گرفت. (نگاه کنید به: کمال پاشازاده، دفتر شماره ۸، ص ۲۵۲-۲۵۱).
۲۸. براساس حکم صادره در حق کسی که نامش در این جا رفته، وی زمانی که صفویان در منطقه شروان در کنار رودخانه کُر بودند و در اثنايي که از سوی آق‌قویونلوها به شدت مورد تعقیب قرار گرفته بودند، تقاضای پناهندگی کرد، ولی به سبب روابط صمیمانه فیما بین تقاضایش قبول نشد. مضافاً اینکه اشاره شده بود که ارائه پاسخ برای چنین تقاضاهایی به روابط فیما بین خلل وارد می‌کند (نگاه کنید به ضمیمه شماره ۶). به احتمال زیاد در عبارتهایی که این جا به کار رفته مقصود نه صفویان که آق‌قویونلوها بوده‌اند. ولی نادیده نباید گرفت که ذوالنون کسی بود که می‌خواست از دست شاه اسماعیل فرار کند. به سبب اینکه در فرمان صادره، عبارتی آشکار به کار برده نشده، صدور حکم قطعی در خصوص این مسأله بسیار مشکل است. هرچند عبارتهایی که در قرارداد جای گرفته نشان می‌دهد که مکاتبه با شاه اسماعیل در سال ۱۵۰۱ صورت گرفته، شکی نیست که تا سال ۱۵۰۵ هیچ‌گونه اقدام دیپلماتیک وجود نداشته است.
۲۹. برای این حکم نگاه کنید به: ضمائم شماره ۱، ۲ و ۷. احتمالاً نخستین نامه ارسالی شاه اسماعیل، نتیجه ناراحتی‌هایی بوده است که وی از اتخاذ چنین تدابیر داشته است. اسماعیل می‌خواست جلوی آنهایی که می‌خواستند نزد وی بیایند گرفته نشود و بایزید نیز می‌خواست مسأله را به نحوی رفع کند.
۳۰. نگاه کنید به ضمیمه شماره ۲. صدور دستور اعدام بدون اینکه جرم اثبات شود، در عبارتهای مندرج در فتواهای بعدی نیز دیده می‌شود. برای مجازات نگاه کنید به: A. Mumcu, *Osmanlı Devleti'nde Siyaseten Katl*, Ankara 1985
۳۱. هرچند در منابع مکتوب آمده است که در حوالی سال ۱۵۱۱، هم‌زمان با قیام شاه قولی و بعد از آن افرادی به روم‌ایلی تبعید شدند، از سال ۱۵۰۱ به بعد از این تبعیدها خبری نبوده است (Tansel, *Sultan II. Bayezid'in Siyasî Hayatı*, İstanbul 1966, s. 237, Sümer, *aynı eser*, s. 36)
- بعضی از منابع ونیزی می‌گویند که تعداد تبعیدشدگان اولیه سی‌هزار بوده است (A. Allouche, s. 95-96) این تعداد کمی اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد و شاید بتواند در یک فاصله گسترده زمانی مفهوم و معنا پیدا کند.

ضمایم:

الف) قیود مربوط به شاه اسماعیل، افراد و فعالیت‌هایش

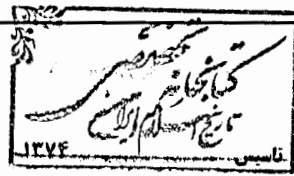
## (۱)

فرمان خطاب به بیگ سنجاق سیواس. مرقوم آید که،

الحاله هذه به درگاه معلاى ما نامه و آدم فرستاده و گفته اید: «پیش از این حکم همایون صادر شده بود اموال آن عده از صوفیان اردبیل که حین حرکت به سوی اردبیل اوغلی گرفتار آیند به دستگیرکنندگان داده شود و از مجازات معاف شوند. در حال حاضر از سوی شما شنیده می‌شود که چنین صوفیان تعزیر بالمال شوند. تو بدان توجهی نکن و از صوفیان دستگیر شده از هر کدام چهارصد آقچه و از هریک خلفا یک هزار آقچه بگیر». در چنین صورت ممنوعیت درخصوص صوفیانی که به پیش اردبیل اوغلی رسیده‌اند به قوت خود باقی است. در این خصوص اهتمام کرده، به آدم‌ها و سپاهیان خود تاکید کن افرادی از طایفه صوفیان اردبیل که نزد اردبیل اوغلی می‌روند، در حین مسافرت و در رفت و آمد، فوراً دستگیر شوند و لوازشان به کسانی که آنان را دستگیر می‌کنند تعلق بگیرد. ولی در این باب از آدم‌ها و سپاهیان بخواه که احتیاط بکنند که فوراً به فکر کسب و کار نیافتند و آنان که راکه دستگیر شده‌اند مجازات نکرده، لوازم و نقدینه‌شان را بگیرند و آزاد کنند. معلوم است که آن طایفه چگونه اهل فساد هستند و چگونه در طرف بالا فساد ایجاد کرده‌اند. فوراً مقرر بدار که ورودشان به آن طرف منع شود و به محض این که حکم شریف من واصل شد، فوراً با بریدی که می‌آید اطلاع بده که از طایفه صوفیان چه تعداد و چگونه دستگیر شده‌اند.»

تحریراً فی اواخر ذی القعدة سنه ست و تسعمائه (دفتر احکام، ص ۲۱، شماره

(۲)



فرمان خطاب به سلطان محمود. مرقوم آید که،

قبلاً دستور داده و احکام شریفه ارسال کرده بودم که «در ممالک محروسه من پاره‌ای از صوفیان با سلاح‌های خود به آن طرف رفته، به اردبیل اوغلی ملحق شده و در آنجا آن زمره یاغی و آن طایفه اشقیا به انجام انواع شقاوت مشغول گشته‌اند و بدین جهت لازم است رفتن به طرف بالا منع گردد و اگر افرادی از صوفیان حین رفت و آمد دستگیر شوند اموالشان به دستگیرکنندگان تعلق یابد و خودشان اعدام شوند. اینک شنیده می‌شود درخصوص آن طایفه اشره به حکم شریف من عمل نشده است و صوفیان به جای مجازات، تعزیر بالمال می‌شوند. از صوفیان چهارصد آقچه و از خلفا دو هزار آقچه گرفته مجازات به جای آورده نمی‌شود و صوفیان اجازه سفر به آن طرف پیدا می‌کنند و اشقیای مزبور به پرداختن جریمه راضی می‌شوند و به رفت و آمد خود ادامه می‌دهند. در چنین صورت حقیقت احوال آن طایفه تماماً معلوم است و شرّ و فسادشان کاملاً آشکار می‌باشد و معین است که در هر جا به چه شقاوت دست می‌زنند. همه به پایه سریر اعلای من گزارش شده است. اینک ملاحظه می‌شود که توجه به مکنت جزئی آنان سبب نادیده گرفته شدن فرمان من در مجازاتشان شده است. اینک دستورم در این باب کماکان به قوت خود باقی است. اینک می‌فرمایم به سپاهیان و خدام باب سعادت مآبتان سفارش کنید که راهها را تحت نظر بگیرند و هرکدام از طایفه صوفیان با دستورات مخالفت کرده. عازم طرف بالا بشود. دستگیر بشود. و اموالش به دستگیرکننده داده شود و توهّم فرصت نداده صوفیان دستگیر شده را اعدام کن. پس از آنکه این حکم شریف به دست رسید تعداد دستگیرشدگان را به این طرف اعلام کن. در این باب به آدمها و سپاهیان موکداً سفارش کن که این قضیه را به صورت کسب و کار در نیاورند و از روی طمع به اموال و لوازم آن صوفیان، دستگیرشدگان را آزاد نکنند

و اگر این موضوع شنیده شود با عتاب عظیم مجازات خواهند شد. این فرمان به موجب مصلحت (...) ارسال شد. به نشان شریفه اعتماد کن.»

تحریراً فی اواخر ذیحجه سنه ست و تسعمانه (دفتر احکام، ص ۲۱، شماره ۷۱).

### (۳)

فرمان خطاب به سلطان سلیم شاه. مرقوم آید که،

الحالة هذه بدرگاه معلاى من، نامه و آدم فرستاده... از صوفیان اردبیل و احوال شروان خبر داده‌اید. اینکه لازم است اصل و حقیقت این قضیه را با افراد معتمد بفرستید و پس از آن که اطلاع کلی از کیفیت احوال حاصل شد مسأله را مفصلاً نوشته، هرگز در این باب قصور نکنید و درگاه معلا را مطلع سازید و به نشان شریفه اعتماد کنید.

تحریراً فی اواخر ذی‌القعدة سنه ست و تسعمائه (دفتر احکام، ص ۳۲، شماره ۱۱۱).

### (۴)

فرمان خطاب به سلطان محمود. مرقوم آید که،

پیش از این فرامین متعدد شریف صادر شده بود صوفیانی که نزد اردبیل اوغلی آمده و موجبات فتنه و فساد فراهم کرده‌اند اگر در حین رفت و آمد دستگیر شوند اموالشان به دستگیرکنندگان آنان داده شود و خودشان اعدام شوند. در صورتی که اکنون می‌شنویم با آن طایفه مطابق احکام منیفه عمل نمی‌شود و به جای مجازات تعزیر بالمال می‌شوند؛ از مریدان چهارصد آقچه و از خلفا دوهزار آقچه می‌گیرند و از مجازات معاف می‌کنند. اخذ آقچه دستور و حکم من نیست و قطعاً با اخذ آقچه موافقت و رضایت ندارم. بدین سبب دستور می‌دهم به محض وصول این حکم شریف به والیان ولایتهای تحت

فرمان خود تاکید کنید که در این باب کمال اهتمام به جای آورند و هر صوفی که دستگیر شود یا پس از رسیدن به منزل خود معین گردد که در آن جا بوده است، اگر خلیفه یا مرید باشد بدون خوف و واهمه اعدام شود و اگر بعداً خویشاوندان شخص اعدام شده به خونخواهی برخیزد، فرمان شریف من این است که دعوا مسموع نخواهد شد. اگر افرادی از عتبه عالم پناه من بیایند و به نحوی حکم تفتیش بگیرند، بدان حکم عمل نخواهد شد. البته و البته که لازم است صوفی دستگیر شده اعدام شود و دستور من به اجرا گذارده شود. پس از چند ماه افراد معتمد خواهم فرستاد تا این مسأله را به وجه اعلا بررسی و بازرسی کند و اگر دیده شود که در باب مجازات این افراد مسامحه شده است اگر مسامحه کنندگان از معلمان شهزادگان تو هم باشند به روح خداوندگار اناالله برهانه نه تنها معزول خواهند شد که به معاقبه نیز گرفتار خواهند آمد و اگر از سوباشی ها و سپاهیان و مأموران باب سعادت تو هم باشند به جای آن که آزاد شوند، اعدام خواهند شد. تو هم هر سه ماه یک بار ولایت تحت فرمان خود را تفتیش کرده، کیفیت قضیه را همراه با تعداد صوفیان اعدام شده به درگاه معلا اعلام کن. اگر سوباشی ها و سپاهیان تو به فرمان من اطاعت کنند و آن صوفیان را اعدام کنند خدمتشان نزد من مطلوب خواهد بود و با انواع عنایات من محظوظ خواهند شد. به نشان شریفه اعتماد کنید.

تحریراً فی اوایل ذیحجه سنه ست و تسعمائه

به سلطان احمد نیز به همین مضمون فرمان نوشته شود.

به سلطان عالمشاه نیز به همین مضمون فرمان نوشته شود؛

به سلطان سلیمشاه نیز به همین مضمون فرمان نوشته شود.

(دفتر احکام، ص ۷۹-۷۸، شماره ۲۸۱)

## (۵)

فرمان خطاب به بیگ سنجاق سیواس. مرقوم آید که،

الحالة هذه به درگاه معلاى ما نامه فرستاده و کیفیت احوال اردبیل اوغلی، مرادخان، ابوالفتح میرزا و غازی بیگ پسر شروانشاه بیگ را معین کرده اید. معلوم شد. اگر اینطور باشد می فرمایم که بعد از این افراد صاحب وقوف را بفرست و همه اخبار آن طرف را هرچه هست، کسب کرده، حقیقت احوال را به درگاه معلاى ما اعلام کن. به نشان شریفه اعتماد کنید.

تحریراً فی اوایل ذیحجه سنه ست و تسعمائه (دفتر احکام، ص ۲۹، شماره ۳۳۰).

## (۶)

فرمان خطاب به سلطان احمد. مرقوم آید که،

الحالة هذه به درگاه معلاى ما نامه و آدم فرستاده از زبان کسی که به جانب شرق بالا فرستاده بودی، گفته ای که: «طایفه صوفی در آن طرف رودخانه کر نشسته، در نواحی حاصلخیز ولایت شروان بیماری طاعون ظاهر شده، آق قوینلو در این جانب نشسته از احشام خود محافظت می کند.» معلوم شد. در چنین صورت ایجاب می کند که پیوسته افراد معتمد بفرستی و حقیقت حال را به هر شکلی که باشد به درگاه عالم پناه ما اعلام کنی. گفته ای که سنجاق بیگ قره حصار نامه فرستاده و گفته که ذوالنون نامی از بیگهای شرق به وی نامه نوشته و درخواست کرده که به آستان سعادت پناهنده شود. میان ما و شرق بالا مودت کامل برقرار است و اگر کسی که از آنجا فرار کرده به طرف ما بیاید، کدورت و برودت به میان می آید. به بیگ سنجاق مزبور نامه بنویس و سفارش

کن که لزومی به آمدن ذوالنون به این طرف نیست و نیاید و در آماسیه در عمارت  
آمره...»

تحریراً فی اواخر ذیحجه سنه ست و تسعمائه (دفتر احکام، ص ۱۲۵، شماره  
(۴۵۳)

## (۷)

فرمان خطاب به سلطان شهنشاه. مرقوم آید که،

پیش از این حکم همایون فرستاده، فرموده بودم: «صوفیان اردبیل را که به طرف  
بالا می‌رسند در رفت و آمد مجازات کنید. در آن خصوص اینک می‌فرمایم که اهتمام  
تام به عمل آورید به موجب حکم همایونی که سابقاً فرستاده شده است عمل کنید، به  
صوفیانی که دستگیر می‌شوند فرصت ندهید و به مجازات برسانید و معلوم کنید که از  
تاریخ ارسال حکم همایونی تا امروز چند صوفی مجازات شده‌اند، سیاهه آنان را نوشته  
به درگاه معلا بفرستید و پس از این هر ماه یک بار یا هر دو ماه یک بار، تعداد صوفیان  
مجازات شده را اعلام کنید. در این خصوص حکم همایونی را فی الجمله اجرا کنید، در  
دستورات من اهمال به خرج ندهید و در پی اجرای آنها باشید. به نشانه شریفه اعتماد  
کنید.

تحریراً فی اواخر ذیحجه سنه ست و تسعمائه (دفتر احکام، ص ۱۲۶، شماره  
(۴۵۴)

(ب) قیود مربوط به قیام قرامان اوغلی

## (۸)

فرمان خطاب به مسیح پاشا. مرقوم آید که،

الحالة هذه به درگاه معلای ما نامه و آدم فرستاده اعلام کرده اید مفسدی قرامان اوغلی نام از تاش ایلی بیرون آمده به جانب طرسوس روان شده و پس از آن از طرف سنجاق بیگ آنکارا از ساحل دریا عبور کرده، به سوی شام یا جانب شرق رهسپار گشته یا اینکه در آن جا پنهان شده است. در چنین صورت لازم است در این خصوص کمال اهتمام و حسن اقدام به عمل آید و تحقیق کنید که آن مفسد به کجا رفته و به کجا پناهنده شده است و حقیقت احوال پس از آن که کاملاً معلوم شد، نوشته به درگاه عالم پناه ما اعلام کنید. به نشان شریفه اعتماد کنید.

تحریر آفی اوایل ذیحجه سنه ست و تسعمائه (دفتر احکام، ص ۶۷، شماره ۲۴۰)

## (۹)

فرمان خطاب به سلطان شهنشاه. مرقوم آید که،

الحالة هذه صدرالوزراء العظام، وزیر اعظم مسیح پاشا ادام الله معالیه به باب سعادت مآب تو نامه فرستاده و اعلام کرده است که «هرکدام از بیگهای قبیله تاش ایلی دعوت می شوند، پس از استمالت نظرشان به عهد و شرایط جلب می شود و سپس به اغوای منافقین باز نفرتشان برانگیخته می شود و فرار می کنند؛ سعی ما این است که قیام و نظام بر امور مملکت حاکم باشد و مصلحت را به انجام برسانیم، در این خصوص چنین فهمیده می شود که این فساد از افراد منتسب به نصوح نشأت می یابد و هم اوست که

سبب خرابی مملکت و این فسادهاست.» و توهم نامه مزبور را عیناً به درگاه عالم پناه ما فرستاده و اعلام کرده‌اید که نصوح مزبور و افراد منتسب به وی به انواع شاعت و فساد متشبث می‌شوند و در این دیار به این همه غوغا سبب گشته‌اند و از خیانت و شاعت وی هیچگونه شائبه شبیه وجود ندارد و اشتباهی در واجب‌القتل بودن وی موجود نیست. در چنین صورت در این باب به پاشای مؤمی‌الیه حکم همایون فرستاده فرمودم که نصوح مزبور را به طریقی دستگیر کند، همه خویشاوندان او را از متعلقات و اتباع و پسران و دختران و همسرانش احضار کرده و با استفاده از اسلحه‌داران و به کمک افراد معتمد همه را با تجهیزات و لوازم و احتشامشان به درگاه معلای ما بفرستد. توهم از آدم‌های خود بفرست تا نصوح مزبور و متعلقانش در راه فرار نکنند. همه را محفوظ و مضبوط به درگاه معلای ما آورده تسلیم کنند. در این خصوص نام نصوح مزبور و متعلقانش و اولاد و اتباعش را در دفتری نوشته بفرست تا به موجب آن بیاورند و تسلیم کنند و در راه به کسی اجازه فرار ندهند. در این باب اهتمام کامل به عمل آید که از نصوح مزبور و از متعلقانش کسی باقی نماند و همه فرستاده شوند. به نشان شریفه اعتماد کنید.

تحریراً فی اواخر ذیحجه سنه ست و تسعمائه (دفتر احکام، ص ۱۲۴، شماره

## ایران در وقایع نامه های عثمانی (قرنهای 16 و 17)

محمد ایشیرلی

همانگونه که سیاست لایتغیر معطوف به غرب دولت عثمانی براساس اوضاع اروپا، شکل می‌گرفت، اساس سیاست تغییرناپذیر شرقی این دولت نیز بر روابطی که با صفویان و اخلافشان یعنی افشاریان، زندیان و قاجاریان داشتند، متکی بود. هدف این مقال نه تشریح و توصیف روابط فیما بین، که ارزیابی تحلیلی نگرش‌ها و اطلاعاتی است که در وقایع‌نامه‌ها جای گرفته است.

در وقایع‌نامه‌های عثمانی نام خاندانهای صفوی، افشار و قاجار ضبط نشده و در مطالب مربوط به این خاندانها، از تعبیری چون ایران، عجم، قزلباش، سرخ‌سر، شاه عجم و دیار شرق استفاده شده است.

قرن‌های ۱۶ و ۱۷ دوره‌ای بود که در آن ادبیات وقایع‌نامه‌نویسی به شدت رواج داشت. در این گفتار مباحث مربوط به ایران را در تاریخ سلانیک<sup>(۱)</sup> (۱۶۰۰-۱۵۶۳ / ۱۰۰۸-۹۷۱) و تاریخ نعیم<sup>(۲)</sup> (۱۶۶۰-۱۵۹۱ / ۱۰۷۰-۱۰۰۰) پی خواهیم گرفت که هر دو جایگاهی ویژه در ارائه مطالب مربوط به ایران دارند و حوادث یک قرن (۱۶۶۰-۱۵۶۰) را در احتوا گرفته‌اند.

از اسناد رسمی و وقایع‌نامه‌ها برمی‌آید که عثمانیان در هر دوره روابط تنگاتنگی با صفویان داشتند.

روابط، مذاکرات صلح و مبادله بسیار فشرده سفیر در دوره‌های سلطان سلیم و سلطان سلیمان با قرارداد آماسیه (۱۵۵۸) به انجام رسید.

دوره‌ای که از سلطنت مراد سوم تا امضای قرارداد قصر شیرین (۱۶۳۸-۱۵۷۷) در جریان سلطنت مراد چهارم ادامه داشت، به سبب دلایل و نتایج و ضررهایی که

به طرفین وارد ساخت، باید به دقت مورد مطالعه قرار گیرد.

در این دوره روابط عثمانی - ایران در سه مرحله جریان داشت.

در اثنای آمادگیهای مرحله اول که ۱۲ سال طول کشید (۱۵۷۷-۱۵۸۹) / ۹۸۵-۹۹۷ و با قرارداد استانبول (۲۱ مارس ۱۵۹۰) خاتمه یافت، صوقللی محمدپاشا که به شدت با وقوع جنگ مخالفت می کرد، بسیار تلاش نمود تا از این جنگ جلوگیری کند. ولی زمانی که از نفوذ وی بر مراد سوم کاسته شد و از سوی دیگر لالامصطفی پاشا و قوجاسنان پاشا که می خواستند از طریق جنگ با ایران خودی نشان بدهند، مراد سوم را به ضرورت جنگ با ایران راضی کردند، درگیری به وقوع پیوست.

تلاش صوقللی محمدپاشا برای جلوگیری از جنگ در تاریخ پچوی، یکی از وقایع نامه های آن دوره به شکلی زنده و بارز ضبط شده است.<sup>(۳)</sup> مصطفی سلانیکلی (ف. ۱۶۰۰) که خود در آن دوره در بطن حوادث قرار داشت با زبانی شکایت آمیز اشاره می کند که مراد سوم به هشدار دولتمردان توجه نمی کرد.<sup>(۴)</sup> در این دوره که شدت و حدتی در روابط فیما بین به چشم می خورد، ابتدا لالامصطفی پاشا و سپس به ترتیب قوجاسنان پاشا، فرهادپاشا، اوزدمیراوغلی عثمان پاشا و بالاخره برای بار دوم فرهادپاشا فرماندهی نیروهای عثمانی را در عهده داشتند. وقایع نامه ها درخصوص مراحل و نتایج این جنگها که هر دو طرف را پریشان کرده بود به ارزیابی های مهمی دست زده اند. انتقاداتی را که در این خصوص به عمل می آمد می توان در سه قسمت خلاصه کرد:

(۱) به رغم این که از جنگهای دوره قانونی معلوم بود نتیجه پایداری به دست نخواهد آمد، به جنگهای غیرضروری دست زده شد.

(۲) در مناطق به تصرف آمده چون نهاوند، گنجه، شماخی، تفلیس، تبریز و روان به تاسیس ایالات و سنجاق های موقت پرداخته شد که درآمدشان کفایت

مخارجشان را نمی‌کرد؛ این امر به فروپاشی نظام ایالت در عثمانی منجر شد. برای اداره یک ایالت، نهادهای لازم احداث و کارکنان مورد احتیاج استخدام می‌شد؛ ولی ظرف چند سال سرزمین‌ها از دست می‌رفت، ایالت ملغی می‌شد و آشوبی برپا می‌گشت. سلانیک به ویژه از این تشویش و آشفتگی یاد کرده است.

۳) ظن غالب بر این بود که اگر سرزمین‌هایی هم از ایران گرفته شود، مردم این دیار هرگز تابع عثمانی نخواهند شد. بدین جهت ورود به جنگ به بهای تضعیف دین و دولت و صرف هزینه گزاف خطا و اشتباه بوده است.

موارد مابه‌الاختلاف دو دولت را که در وقایع‌نامه‌ها مورد تاکید قرار گرفته، می‌توان به صورت عقد قرارداد مودت ایران با ونیز، نهاد تحت ریاست پاپ، اسپانیا و اتریش در مخالفت با عثمانی خلاصه کرد. مقامات عثمانی بسیاری از این قراردادها را که محرمانه صورت می‌گرفت، از منابع مختلف خبری و از سفیران کشورهای غربی که با یکدیگر رقابت می‌کردند، می‌آموختند. تواریخ عثمانی نیز به استناد اطلاعاتی که کسب می‌کردند، به صورت محدود از این قراردادها صحبت کرده‌اند. اصولاً همین مسأله اساس اختلافات فیما بین را تشکیل می‌داد. باربارا فن پالومبینی (Barbara von Palombini) که رساله دکترای خود را در خصوص اقدام دولتهای اروپایی جهت اتحاد با ایران تدوین کرده، از ماهیت، ادوار و شرایط مورد استفاده این قراردادها و همچنین از موقعیت عثمانی در آن دوره به تفصیل سخن رانده است. (۵)

امکان اتحاد و اتفاق آشکار یا نهانی یک دولت مسلمان با دولتهای غیرمسلمان که علیه یک دولت مسلمان صورت می‌گیرد، از مسایلی بود که در دنیای اسلام بیشتر مورد بحث واقع می‌شد. مقامات صلاحیت‌دار، فتواهایی صادر می‌کردند که امکانی برای چنین اتحاد و اتفاق وجود ندارد.

دیگر مسأله مابه‌الاختلاف، نگرش فلسفی نسبت به سه خلیفه اول و حضرت

عایشه بوده است که سعی می‌شد به هر طریق حل شود. کما اینکه در میان مواد قرارداد استانبول (۱۵۹۰) نیز به این مسأله جای داده شد. در شرق، در مرز عثمانی - ایران، تجاوز به مرزها که پیوسته صورت می‌گرفت، مقامات عثمانی را ناراحت می‌کرد. افزون بر آن ارسال کمتر از حد لازم ابریشم که به موقع نیز صورت نمی‌گرفت، از دیگر موارد اختلاف به شمار می‌آمد.

مرحله دوم حاوی جنگها و روابطی است که طی نه سال (۱۶۱۲-۱۶۰۳ / ۱۰۲۱-۱۰۱۲) جریان داشت. در این دوره محمد سوم پادشاه عثمانی درگذشته و احمد اول پسر ۱۴ ساله بی تجربه در جای پدر نشسته بود. در عوض در ایران شاه عباس کارآمد بر تخت سلطنت تکیه زده و اداره کشور را به دست گرفته بود. فرمانده سپاه عثمانی ابتدا در دست جیغالا زاده سنان پاشا بود؛ بعداً به جهت عدم توفیق وی فرماندهی به قویو جی محمد پاشا و سپس به نصوح پاشا سپرده شد. حرکت سریع شاه عباس، جمع آوری اطلاعاتی که از طرف جاسوسان وی فراهم می‌آمد و مهمتر از همه اتفاقی که با دولتهای غربی علیه عثمانی می‌بست، سبب شد که اردوی عثمانی بخشی از سرزمین‌هایی را که قبلاً به تصرف درآورده بود، از دست داد. این دوره با قرارداد دوم استانبول (۱۶۱۲) پایان یافت.

مرحله سوم سه سال طول کشید (۱۶۱۵-۱۶۱۸). در این دوره ابتدا اوکوز محمد پاشا و سپس خلیل پاشا فرماندهی اردوی عثمانی را در دست داشتند. دوره با قرارداد نصوح پاشا (۱۶۱۸) به پایان رسید.

در طول این سه مرحله، وقایع نامه‌ها بیشتر به تشریح و تونمیح مسایل مربوط به سفیران و فعالیت آنان پرداخته‌اند. می‌دانیم که سفیران به محض ورود به سرزمین عثمانی، در طول مسافرت و اقامت تا هنگامی که به کشور خود بازگردند، مهمانان عثمانی شمرده می‌شدند و همه هزینه‌های آنان از خزانه عثمانی پرداخت می‌شد.<sup>(۶)</sup> مسافرت سفیران، به ویژه سفیران ایران که به صورت پیوسته و با تعداد

زیادی همراه می‌آمدند، مشکلات زیادی به بار می‌آورد. در وقایع‌نامه‌ها از این نارسائیه‌ها و مشکلاتی که در دیدار سفیر از دیوان همایون، ضیافت‌های صدر اعظم و سایر وزیران، تشریف به حضور همایونی، لیست‌برداری از هدایا و تقدیم آنها به دولتمردان، مراسم ختنه و جلوس، توزیع علوفه، حرکت به جنگ و بازگشت از جنگ، فرود آوردن ناوگان به دریا و شرکت در مراسم دیگر پدید می‌آمد، صحبت شده است.<sup>(۷)</sup>

در وقایع‌نامه‌ها از جنگ‌های عثمانی - ایران، آمادگی‌های جنگی، تعیین فرمانده، تأمین مهمات و اعاشه<sup>(۸)</sup>، حرکت اردو، گزارش‌های جنگی که از جبهه می‌آمد، فتح‌نامه‌هایی که در صورت پیروزی نوشته می‌شد، مجالس مشورتی که بدین مناسبت ترتیب می‌یافت و غیره نیز سخن به میان آمده است. به عنوان نتیجه می‌توان گفت که:

در جریان قرن‌های ۱۶ و ۱۷ میان دو کشور برادر جنگ‌هایی صورت گرفت که ذکر دلایل آنها به آسانی مقدور نیست و هر دو کشور از این جنگ‌ها بسیار متضرر شدند. می‌دانیم که هر دو کشور در چهارچوب مذاهب تشیع و تسنن، اسلام را محترم می‌شمارند و از اصول اسلامی تبعیت می‌کنند. به همین جهت توضیح دلایل این جنگ‌ها بیش از پیش مشکل می‌شود. البته که صفویان دلایلی در دفاع از ادعای خود برای این جنگ‌ها داشتند، ولی عثمانیان برای این مجادلات هزینه‌آور که ساختار اجتماعی - اقتصادی را به هم می‌زد، تنها یک دلیل ساده داشتند: وقتی دولت عثمانی علیه دنیای مسیحی غرب می‌جنگید، ایران جبهه‌ای در شرق باز کرده و تضعیف عثمانی را در جبهه غرب سبب شده بود. عثمانیان اتفاق و اتحاد ایران را با دنیای مسیحی کاتولیک - پرستان غرب علیه عثمانی، دلیل جنگ شمرده بودند.

تاریخ‌نگارانی که عمدتاً نمایندگان روشنفکران عثمانی هستند و از مشاغل

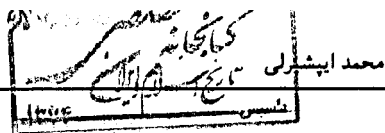
علمیه (دینی) و ملکیه (دولتی) آمده‌اند، همواره ایران را مقصر دانسته و این کشور را به دیده دیگری نگریسته‌اند. این ارزیابی‌ها گاهی در متن فتواها نیز جای گرفته که نمونه‌هایی از آنها را می‌توان در *بهجة الفتاوی* عبدالله افندی ینی‌شهرلی ملاحظه کرد.

بدین ترتیب دلیل مهمی برای جنگ آورده می‌شد و در فتواها عبارت «جنگ با آن که مانع جنگ است، واجب می‌باشد» به عنوان دلیل نشان داده می‌شد. البته که باید به طور تطبیقی بررسی کرد و دید که نویسندگان وقایع‌نامه‌های صفوی و روشنفکران و دولتمردان ایران در آن دوره چگونه به دولت و جامعه عثمانی می‌نگریستند و چه عباراتی به کار می‌بردند. ملاحظه می‌شود که وقایع‌نامه‌های عثمانی بعضاً نگرش‌های خود را عوض کرده، و ملایمت یا خشونت نشان داده‌اند. به عنوان مثال خشونت‌هایی که در قرن شانزدهم در *تاریخ سلانیک* دیده می‌شود، در *تاریخ یغما* که در اوایل قرن ۱۸ نوشته شده است، به چشم نمی‌خورد.

بر این دو کشور برادر که امروز در یک جغرافیا زندگی می‌کنند و قرن‌هاست که برغم خطرات و جنگهای جهانی، به حفظ مرزهای خود توفیق یافته‌اند، لازم است که گذشته خود را نیک بدانند و از آن درس بگیرند و دست همکاری به یکدیگر بدهند.

این جا مسئولیت بزرگی بر عهده دانشمندان و به ویژه تاریخنگاران دو طرف محول است که حوادث را بی‌طرفانه و بدون پیشداوری در میان بگذارند، و برداشتهای خود را به کتابهای درسی منتقل کنند تا جوانان اطلاعات درست به دست بیاورند.

بدین سبب نشست‌های تاریخنگاران را در تهران و قونیه، طلیعه پرمعنایی می‌دانم و ضمن اشاره بر لزوم تقویت و تداوم آن، سخن خود را به پایان می‌برم.



ضمیمه اول: مباحث مربوط به ایران دوره صفوی (۱۶۰۰-۱۵۶۳) /

۱۰۰۸-۹۷۱) در تاریخ سلانکی

○ آمدن ایلچی شاه تهماسب، فرمانفرمای ولایت شرق  
○ آمدن توقماق خان، حاکم روان و نخجوان، ایلچی شاه ممالک عجم، تهماسب خان

○ شرفیابی ایلچی جهت تقدیم هدایا و شرکت در ضیافت عالی  
○ ضیافت علی الترتیب وزیران  
○ قصه جنگ قزلباش اوباش با لشگرهای منصور در صحرای چیلدیر و انهزام ملاعین مزبوره

○ رفتن کدخدای قاپوچیان حسن آغا و آمدن ایلچی قزلباش  
○ کسب اجازه ابراهیم خان ایلچی قزلباش و دستور ملاقات وی با سردار  
○ تعیین مجدد عثمان پاشا به عنوان سردار دیار شرق  
○ عزیمت حضرت عثمان پاشا به جنگ شرق  
○ نجات اسماعیل چاوش از زندان و خبرآوردنش از لشگر قزلباش  
○ شرح مفصل ملاقات سردار عالی شان عثمان پاشا در تبریز با قزلباش  
○ گرفتن توپ از خندق‌های قزلباش توسط جنگاوران روم  
○ گزارش حضرت سردار مبنی بر اینکه طایفه قزلباش طالب صلح هستند  
○ گزارش حضرت سردار با وقار مبنی بر اینکه خدابنده شاه عجم طالب صلح است

○ گزارش حضرت سردار فرهاد پاشا در احوال قزلباش بدمعاش  
○ صدور فرمان مجدد جنگ دیار شرق  
○ گزارش حضرت سردار مبنی بر تکرار رفت و آمد شهزاده از سوی شاه عباس  
○ صدور دستور مهمانداری از حیدر میرزا پسر شاه

- غلبه لشکر مرزی سردار بر قزلباش که برگنجه حمله کرده بود
- آمدن حاکم گنجه زیاد اوغلی قزلباش به آستانه سعادت و پذیرایی از وی
- آمدن حاکم قزلباش به عنوان ایلچی شاه عباس
- آمدن ایلچی قزلباش به دیوان عالی
- آمدن ایلچی شاه عباس، شاه عجم
- مفهوم شایع نامه شاه
- مفهوم نامه شاه عباس، والی ولایت عجم
- پذیرایی از ایلچی عجم
- ماجرای خان احمد حاکم گیلان با شاه عباس
- ختنه‌سوران حیدر میرزا فرزند شاه عجم
- اخبار سرحد ممالک شرق، یعنی آمدن شاه عباس با لشکر قزلباش از قزوین به همدان
- آمدن ایلچی و نامه از سوی شاه عباس والی ولایت شرق
- خبر آمدن ایلچی از سوی شاه عباس
- آمدن ذوالفقارخان، خان اردبیل، سفیر شاه عباس والی ولایت شرق
- آمدن ایلچی شاه عباس میرزا، والی ولایت شرق به ایران
- صدر دستور به قراخان آغا، ایشیک آقاسی جهت استقبال از ایلچی شاه عباس والی ولایت شرق
- وصول نامه شاه عباس به آستانه
- آمدن گل عطر خاتون با حسین بیگ ایلچی شاه عباس، والی ولایت شرق

ضمیمه دوم: مباحث مربوط به ایران دوره صفوی (۱۶۶۰-۱۵۹۱) /  
 ۱۰۷۰-۱۰۰۰) در تاریخ یغما

- ابتدای ظهور فتوت در سرحد عجم
- مقدم شاه عجم به روان
- ورود خبر نقض عهد شاه عجم و مشورت اعیان دولت در آستانه
- تفصیل توجه سنان پاشا به جنگ عجم
- واقعه جغلازاده در سرحد عجم
- آمدن وزیر اعظم نصح پاشا با ایلچی عجم
- توجه عساکر منصور به جانب ارزروم و مراجعت آبازه به جانب شاه عجم
- ذکر صلحنامه شاه عجم
- آمدن قاصد شاه عجم
- حبس ایلچی عجم
- آمدن ایلچی عجم
- آمدن شاه عجم به امداد بغداد
- بعضی وقایع از احوال بلاد عجم
- استیلای شاه عجم حصار روان را
- آمدن ایلچی عجم
- اعزام ایلچی عجم و ارسال نامه
- ابتدای ظهور فتوت در سرحد عجم
- آمدن شاه عجم به نهر دیاله و رفتن مرادپاشا به مقابله
- فوت شاه عجم
- حرکت شاه عجم به جانب تبریز به تحریک کُرد قاضی بیگ
- رفتن پادشاه اسلام به غارت تبریز

- واقعه تبریز
- جنگ شاه عجم با تبریزیان در قریه صوفیان
- رفتن سردار مراد پاشا به جنگ تبریز
- انهزام تبریزیان و غلبه شاه گمراهان
- تصرف رفاوض قلعه آلینجه و جوانشیر را
- روانه گشتن عسکر به سوی روان
- بنای حصار جدید در روان
- ورود قاصد محمود
- استیلای شاه به شهر نخجوان
- مقدم شاه عجم به روان
- ورود یخشی، قاصد شاه
- آمدن یخشی قاصد به قلعه
- وصول خبر نقض عهد شاه عجم و مشورت اعیان دولت در آستانه
- انهزام سرخ سر در آلتین کوپری
- انهزام سرخ سران در جنگ کنعان پاشا
- تصرف سرخ سر موصل و کرکوک را
- انهزام لشگر سرخ سر در گرجستان
- انهزام سرخ سر در آلتین کوپری
- ارسال عسکر به جانب گرجستان
- تفصیل حکایت گرجستان با سرخ سران

## پاورقیها:

1. Selaniki Mustafa Efendi, Tarih-I Selaniki, haz. M. İpşirli, TTK Ankara 1999.
  2. Naima, Tarih-I Naima, I-VI cilt, İstanbul 1280.
  3. Peçevi, Tarih, 2, 37-38 ve oradan naklen İ.H. Uzunçarşılı, Osmanlı Tarihi, IV/1, TTK Ankara 1995, s. 58-59.
  ۴. «هرچند پادشاه رأی و تدبیر وکلای دولت را گوش نداد و ضمن عناد و لجاج، با زور بازو به نام‌آوری پرداخت و ملک قزلباش را به تصرف درآورد، ولی سبب شد که رونق دولت و سلطنت روم از میان برود و آئین و اسلوب قدیم آستانه سعادت بر هم ریزد.» تاریخ سلانیک، ص ۲۲۷.
  5. Barbara von Palombini, *Bündniswerben Ausländischer Mächte um Persien, 1453-1600* (Avrupa Devletlerinin İranla ittifak teşebbüsleri, 1453-1600) Wiesbaden 1968, V+138 sayfa;
- در این خصوص هم‌چنین نگاه کنید به:
- İzahlı Osmanlı Tarihi Kronolojisi*, III, 222-223; Bekir Kütüoğlu, *Osmanlı İran Siyasî Münasebetleri, 1578-1612*, İstanbul Fetih Cemiyeti, İstanbul 1993, s.256-257;
- Remzi Kılıç, *XVI-XVII, yüzyıllarda Osmanlı-İran Siyasî Antlaşmaları*, Tetz Yayınları, İstanbul 2001, s.150-153.
6. M. İpşirli, "Elçi", DİA, 11, s.3-15.
  ۷. در این خصوص سرعنوانها را در ضمایم ملاحظه خواهید کرد.
  ۸. درخصوص مهمات، ارزاق و لجستیک جنگهای ایران به دو رساله ارزشمند دکتراکه از سوی ر.مورفی و عمر ایش بیلیر و با توسل به آرشیوها و وقایع‌نامه‌ها تدوین شده است، نگاه کنید.



## مهاجرتهاهایی که از آناتولی به ایران صورت گرفت

### اسماعیل آکا

می‌دانیم که ترکان پس از جنگ ملازگرد و استیلای مغول، گروه گروه از ترکستان و از طریق ایران به آناتولی کوچیدند و این مهاجرت مدت طولانی ادامه یافت. ولی تاکنون به جز تعدادی معدود از همکاران، کسی به مهاجرتهاهایی که از آناتولی به ایران صورت می‌گرفته، اشاره نکرده است. صحبت ما در این مقاله در این خصوص خواهد بود.

منطقه آناتولی شرقی، در زمان ایلخانیان به دو منطقه نظامی تقسیم شده بود: یکی منطقه دیاربکر که موصل، ماردین و دیاربکر را در احتوا می‌گرفت و پایتختش موصل بود؛ و دیگری منطقه وان که مرکزش اخلاط بود. اکثریت سربازان مغول را در منطقه دیاربکر، اویرات‌ها تشکیل می‌دادند. افراد این قبیله که زمستان را در منطقه موصل می‌گذرانند، با استفاده از مجادله دستیابی به حکومت که در میان ایلخانیان و قبایل غازان و بایدو جریان داشت، در سال ۱۲۹۶ به ترکمانان حمله کردند و دامهای آنان را به تاراج بردند. این ترکمانان احتمالاً قراقوینلوها بوده‌اند. وقتی مولای نویان از قره‌تاتارها که فرماندار دیاربکر بود، در سال ۱۳۱۲ درگذشت، حکومت منطقه به سوتای نویان سپرده شد. او تا سال ۱۳۳۲ که رخت از جهان بریست، فرماندار دیاربکر بود. پس از وی علی پادشاه، داعی ایلخان ابوسعید، از خاندان اویرات به فرمانداری دیاربکر منصوب شد. مع‌الوصف فرزندان سوتای، موجودیت و حضور خود را در مناطق دیاربکر و وان ادامه می‌دادند. حاکمیت سوتایی‌ها از موصل تا ارزروم امتداد داشت. هرچند پس از درگذشت ابوسعید (۱۳۳۵)، شیخ حسن کوچک، پسر تیمورتاش و نوه امیر

چوپان از خاندان سولدوزها دست اتفاق به شیخ حسن بزرگ از آل جلایر داد تا سوایلی ها را تحت نفوذ و حاکمیت خود درآورد، توفیقی در این امر به دست نیاورد. ولی مدتی نگذشت که مجادله داخلی بی‌امان در میان خود سوتایلی‌ها آغاز شد. در اثنايي که درگیری میان حاجی طغای پسر سوتای و برادرزاده‌اش ابراهیم شاه جریان داشت، حاجی طغای مناطق موصل، اخلاط و ارزروم، و برادرزاده‌اش ابراهیم شاه، منطقه دیاربکر را در تصرف داشتند. این درگیری سبب شد که ابراهیم شاه در سال ۱۳۴۳ عمویش راکشت و حاکمیت موصل را به دست آورد. در اثناي درگیری میان عمو و برادرزاده از دو گروه ترکمانان، قراقوینلوها در کنار حاجی طغای و آق‌قوینلوها در کنار ابراهیم شاه قرار گرفته بودند. بعداً قراقوینلوها در منطقه تحت حاکمیت حاجی طغای و آق‌قوینلوها در منطقه تحت حاکمیت ابراهیم شاه دیده شدند.

این جا برخلاف دوره‌های سابق، مهاجرت از آناتولی به ایران نیز شروع شد. نخستین مهاجرت زمانی به وقوع پیوست که علی پادشاه از قبیله اویرات و فرماندار مغول دیاربکر، در سال ۱۳۳۶ به آریاگاون (=آریاغائون)، حکمران ایلخانی حمله کرد. پس از شکست آریاگاون از سوی علی پادشاه، تعداد زیادی از گروه‌های ترک و مغول از آناتولی شرقی و جنوب شرقی به ایران رفتند. مع‌الوصف حاکمیت علی پادشاه زیاد دوام نیافت؛ شیخ حسن بزرگ جلایری فرماندار کل مغولی آناتولی در سال ۱۳۲۷ با نیرویی عظیم، حکومت را از دست علی پادشاه گرفت. بدین ترتیب دومین گروه از آناتولی به ایران مهاجرت کرد و شیخ حسن جلایر با رقیب توانایی روبه‌رو شد که شیخ حسن کوچک از قبیله سولدوز بود و در آناتولی اقامت داشت. جنگ به نفع شیخ حسن کوچک تمام شد و شیخ حسن بزرگ مجبور گشت که به بغداد قناعت کند (۱۳۳۹). مآلاً راه تعداد زیادی ترکمن مقیم آناتولی شرقی به ایران باز شد.

پس از مرگ ابوسعید و در اثنای مجادله حاکمیت میان بیگ‌های مغول، قراقوینلوها که مرکزشان ارجیش بود و در حوالی دریاچه وان بپاخته بودند، از طوایف و قبایلی چون: سعدلو، بهارلو، دخارلو، قرامانلو، آلپائوت، دُگر، باراملو، آقاچری (آخج آری)، حاجیلو، جاگیرلو و آیین‌لو تشکیل می‌شدند.

قرايوسف، حکمران قراقوینلوها در اوایل قرن پانزدهم، آذربایجان را از تیموریان و عراق عرب را از جلایریان گرفت. در نتیجه مرکز دولت از ارجیش به تبریز منتقل شد و در نتیجه تعداد انبوهی از ترکمانان مقیم آناتولی شرقی به آذربایجان آمدند. در میان این ترکمانان، بعضی از قبایل ترکمن آقاچری که وطن اصلیشان ماراش بود، نیز دیده می‌شد؛ این گروه تاکنون موجودیت خود را در حوالی بهبهان حفظ کرده‌اند (مسعود کهیان، جغرافیای مفصل ایران، ج ۲، ص ۸۸). اعضای جامعه ۵۰ هزار خانواری (قراولوس) که از سوی قراقوینلوها به وجود آمده بود، ابتدا در عراق عرب زندگی می‌کردند و به قول ابوبکر تهرانی (کتاب دیاربکر، ص ۳۶۱) جهان‌شاه، پیش از آن که پسرش بوداق، فرماندار بغداد را از میان بردارد، این جامعه را به وی سپرده و به آذربایجان کوچانیده بود. در جریان قرنهای ۱۶ و ۱۷ بعضی از قبایل منسوب به این جامعه در حوالی همدان زندگی می‌کردند (اسکندربیگ، تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۷۰، ۴۷۲).

وقتی در دوره قرايوسف، بر تهدید تیمور افزوده شد، قرايوسف اجباراً به دولت عثمانی پناهنده شد. قبول ولی از سوی سلطان بایزید، بهانه اصلی جنگ میان تیمور و بایزید را تشکیل داد. تیمور پس از مراجعت از جنگ آناتولی، تصمیم گرفت قره‌تاتارها، که ۳۰-۴۰ هزار چادر داشتند را نیز از آناتولی بکوچاند؛ ولی خود قره‌تاتارها که دیگر ترکمن شده بودند تمایلی به این مهاجرت نداشتند. کما اینکه عبدالرزاق سمرقندی تاریخنگار تیموری از آنان با نام «ترکمانان قره‌تاتار» نام می‌برد. قره‌تاتارها که به هنگام رسیدن به دامغان فرار اختیار کرده بودند، به

شدت مجازات شدند و از کله کشته شدگان برج‌هایی ساخته شد. کلاویخو، سفیر اسپانیا که چند ماه پس از این جریان از آن ناحیه می‌گذشت، آن برجها را که سرپا بودند، دیده بود. تعدادی از قره تاتارها از طریق استرآباد به جنگل‌ها فرار کردند، و تعدادی دیگر به سمرقند منتقل شدند. هرچند آنانی که به ترکستان انتقال یافته بودند، می‌خواستند در سالهای بحرانی متعاقب مرگ تیمور مجدداً به آناتولی فرار کنند، توفیقی به دست نیاوردند.

برخی از مورخان دوره صفویه و بعضی از مولفان به استناد آثار آنان می‌نویسند که پیروان طریقت صفوی اردبیل را در آناتولی اسیرانی تشکیل می‌دادند که تیمور از این کشور آورده و به منظور احترام به خواجه علی، شیخ صفوی آزاد کرده بود. این مطلب که از سوی تعداد زیادی از دانشمندان معاصر نیز تأیید می‌شود، عاری از واقعیت است. تیمور همچنان که قسمت اعظم قره تاتارهای آناتولی را به زور به مهاجرت مجبور کرده بود، از آذربایجان نیز گروهی مرکب از ۱۰ هزار خانوار را با خود به همراه برده بود. در مورد درخواست خواجه علی از تیمور نسبت به آزادی این افراد، هیچگونه اطلاعی در منابع عصر تیموری در دست نیست. از این رو این روایت نمی‌تواند جز خاطره ورود به روم (یعنی آناتولی) که به مدت طولانی در ایران فراموش نمی‌شد، چیز دیگری باشد. کما اینکه در آناتولی نیز ورود از خراسان به عنوان یک خاطره تا این اواخر وجود داشته است.

آق‌قوینلوها که به حاکمیت قراقوینلوها پایان دادند، از شاخه بایندر اغزها بودند و در منطقه دیار بکر زندگی می‌کردند. اوزون حسن بیگ حکمران مشهور این دولت، پس از آن که جهان‌شاه آق‌قوینلو و ابوسعید تیموری را از میان برداشت، به تاسیس یک امپراتوری توفیق یافت. دولت آق‌قوینلو در دوره او از خراسان تا فرات و از بصره تا قفقاز حاکمیت داشت. همراه با انتقال مرکز دولت از دیاربکر به تبریز، آنهایی که برای پنجمین بار و به شکلی انبوه‌تر از آناتولی آمده بودند، در ایران

حاکمیت یافتند. آق‌قوینلوها بیش از همه به قبایل پورناک و موصللو متکی بودند و پس از آن دو، قبایلی چون حمزه حاجیلو، عزالدین حاجیلو، امرلو، دودورقا، قارقین، افشار، بیگدلی، دگر، بیات، چپنی (چپنی) و آقاچری قرار می‌گرفتند.

طریقت صنفی‌الدین اردبیلی که در آغاز براساس اصول تسنن استوار بود، از قدیم در آناتولی شناخته می‌شد. وقتی شیخ جنید برای دستیابی به مقام مشیخت در اردبیل به جنگ با عمویش دست زد و توفیق نیافت، روی به آناتولی گذاشت. وی در این منطقه مریدان بسیاری دور خود جمع کرد و پس از ترتیب نیرویی مسلح، به طرابوزان، شروان و قفقاز حمله کرد. ازدواج او با خواهر اوزون حسن بر شهرت و تعداد طرفدارانش افزوده بود.

زمانی که وی در سال ۱۴۶۰ در جنگ با شروانشاه به قتل رسید، طرفدارانش پراکنده شدند و اطراف حیدر خردسال که از خواهر اوزون حسن به دنیا آمده بود، گردآمدند. وقتی حسن بیگ بر جهان‌شاه پیروز شد و حاکمیت را در ایران به دست آورد، حیدر نیز به راحتی در پوست مشیخت اردبیل نشست و با دختر دایی خود (دختر حسن بیگ) ازدواج کرد. از همین ازدواج سه پسر به دنیا آمد که یکی از آنان، اسماعیل، بنیانگذار دولت صفوی بود. در این دوره فعالیت عظیم تبلیغاتی در آناتولی شروع شده بود و خلفائی به این منطقه اعزام می‌گشتند. یکی از این خلفا، حسن خلیفه بود که در ناحیه تکه (آنتالیای امروزی) فعالیت می‌کرد و پدر شاه قولی یا به تعبیر منابع عثمانی شیطان قولی بود. به طوری که ملاحظه می‌شود سرِ طریقت در آذربایجان (در اردبیل) و تنه‌اش در آناتولی بود. در این اثنا تعداد مریدان در ایران بسیار اندک بود. قتل شیخ حیدر و پس از او پسرش سلطان علی در میدان جنگ نیز نتوانست روحیه مریدان را خراب کند.

اسماعیل را زنی که در محله «رومیان» اردبیل اقامت داشت مخفی کرده بود. (حسن بیگ روملو: احسن‌التواریخ، ص ۵). این زن که آبایا به نام داشت، از قبیله

ذوالقدر بود و آنانی که او را به لاهیجان (واقع در گیلان) فراری دادند نیز لالاحسین بیگ از قبیله شاملو، دده ابدال بیگ از قبیله ذوالقدر و گوک علی از آناتولی بودند. روزگار به نفع اسماعیل می چرخید. همانگونه که مجادله سلطنت میان آق قوینلوها به شدت ادامه داشت، دولت عثمانی نیز که از سوی سلطان بی کفایتی چون بایزید اداره می شد، در ورطه ناتوانی غوطه ور بود. اسماعیل را فرصتی مناسب تر از این برای حرکت به دست نمی آمد؛ لذا با تعدادی اندک، از لاهیجان جدا شد و به منظور وفاق با مریدان خود در آناتولی به سوی ساروقیا واقع در حوالی ارزنجان به راه افتاد. در این میان به مریدان مقیم آناتولی نیز خبر فرستاده شده بود که به ارزنجان بیایند. اسماعیل در راه بود که عده زیادی به وی پیوستند و در ساروقیا از طرف استاجلوها مورد استقبال قرار گرفت. ورود اسماعیل به آناتولی، مریدانش را در این منطقه بسیار خوشحال کرد و مردم گروه گروه به وی پیوستند. این علقه به حدی بود که گویند جوانی از ذوالقدریان که در راه حجله بود، به محض دریافت خبر دعوت اسماعیل، راه ارزنجان پیش گرفت. با گرد آمدن مریدان و قبایل و طوایف مقیم آناتولی در ارزنجان، سر و تنه به هم پیوستند و امکان حرکت به دست آمد.

اسماعیل به اتفاق مریدانی که از هر منطقه آمده بودند به آذربایجان برگشت و دولت صفوی را تأسیس کرد. خواجه سعدالدین، مورخ عثمانی که فرزند حسن جان اصفهانی بود از این واقعه با شعری یاد می کند که مطلعش چنین است:

«باشنه تاج آلدی چیقدی اول پلید

ایتدی بی ادراک اتراکی مرید»

[آن پلید تاج بر سر نهاد و ترکان بی ادراک را مرید خود کرد]

از منابع آن دوره استنباط می شود که عنصر بنیانگذار دولت صفوی را

روستائیان و مهاجران آناتولی تشکیل می دادند. این مطلب با آگاهی از موقعیت سرزمین قبایل و طوایفی که دولت صفوی بیشتر بدانها اتکاء می کرد، بهتر و بیشتر معلوم می شود. این قبایل و طوایف عبارتند از: استاجلو، روملو، تکلو، ذوالقدر، شاملو، افشار، قاجار. از میان این قبایل و طوایف استاجلوها به منطقه سیواس - آماسیه رفته بودند و روملوها در مناطق توقاد - آماسیه، چوروم، قویلو حصار و بایورد بوده اند. تکلو عنوانش را از منطقه آنتالیا که تکه نامیده می شد، گرفته بود. ذوالقدریان در منطقه ماراش، البستان و یوزقات اقامت داشتند. شاملوها ترکمانانی بودند که در اطراف سیواس و در اوزون یا یایلا زندگی می کردند و در زمستان به اطراف حلب می کوچیدند. افراد قبیله قاجار در اواخر قرن پانزدهم در دوره آق قوینلوها به بوزاق یعنی یوزغات امروزی آمده بودند. قبایل درجه دوم نیز عبارت بودند از:

وارساق، چینی، جرید، سیل سپور، طورغودلو، بیات، بوزجالو، عرب گیرلو، خنیسلو (=خنوسلو) و چمشگزکلو. از میان آنها وارساقها در منطقه آدانا - طرسوس، چینی ها در طرابوزان و جانیک و طورغودلوها در منطقه قونیه بودند. زمانی که دولت تاسیس شد، لالاحسین بیگ شاملو به سمت بیگلربیگی، دده ابدال بیگ به شغل قوروجی باشی، ساری علی بیگ تکلو به مقام مُهردار و عبدی علی بیگ شاملو به سمت تاواجی باشی تعیین شدند و پیرعلی بیگ روملو و دیگران فرمانداری شهرهای کوچک را بر عهده گرفتند.

وقتی دولت صفوی تاسیس شد، مهاجرت از آناتولی به سوی ایران افزایش یافت. هرچند ذوالقدریان و عثمانیان برای جلوگیری از این مهاجرت ها، تدابیری اتخاذ کردند، توفیق چندانی به دست نیاوردند. این جا رفتار و کردار دولتمردان عثمانی نیز تأثیر داشت. مضافاً اینکه برای تقویت دولت شاه اسماعیل و تداوم موفقیت هایش، لازم بود نیروی انسانی از آناتولی برسد. کما اینکه در سال ۱۵۱۰ شاه

قولی تكلو به جهت عدم امتنان از دولتمردان ظالم، به قیامی بزرگ در حوالی آنتالیا دست زد و همراه با گروه ۱۵۰۰ نفری به ایران رفت (غفاری: جهان آرا، ص ۲۷۴). کمال پاشازاده در این مورد چنین می‌نویسد:

«در سرزمین خود رعیت بودند، وقتی بدانجا رسیدند، وارد مقامات دولتی شدند و اسباب شوکت را تکمیل کردند. بقیه طایفه نیز ترک وطن خواستند. همه مایل بودند مرده بر دوش زنده، ترک دیار کنند.»؛ «بیکارانی که در کشور خود آدم حساب نمی‌شدند، بیگ‌های تومان شدند و اعتبار بیش از حد دیدند. هر که شنید، از دیارش رفت و دار و ندارش را از دست داد. خانه و خاندانش را سوزاند. به تصور اینکه اگر بدانجا برسد، بیگ می‌شود، افرادی که از آن طایفه باقی مانده بودند، پرچم انتقام برافراشتند.» کمال پاشازاده وضعیت موجود را چنین ترسیم می‌کند:

«ترک‌لر ترک ایدوب دیارلارینی

صاتدیلر یوق بهایه داوار لارینی»

(ترکان دیار خود را ترک کردند و احشامشان را به بهای ناچیزی فروختند)

(در این خصوص نگاه کنید به: فاروق سومر: تاسیس دولت صفوی، ص ۲۶-۲۷). اولامه‌خان (=المه‌خان) نیز که نامش در حوادث دوره شاه تهماسب و قانونی مرتب بر زبان می‌آید، از ۱۵۰۰ نفر تكلو بود که به ایران آمد و در دوره شاه اسماعیل ابتدا در شغل یساول یعنی تشریفاتچی و سپس در مقام ایشیک آغاسی‌باشی و بالاخره در مسند امارت نشست و در جرگه امیران بزرگ قرار گرفت. وقتی شاه اسماعیل از تكلوها علت قیامشان را پرسید، با پاسخ زیر مواجه شد:

«سلطان بایزید پیر شده، اعتدال مزاجش به اختلال ملک کمک می‌کند؛ از تدبیر امور دست کشیده است. مظالم بسیاری به جهت تطاول وزیران صورت می‌گیرد. ما به مظالمشان تحمل نکردیم و این شکل را اختیار نمودیم.» به جهت

اینکه جلوگیری از مهاجرت جمعیتی که مالیات می پرداختند، ممکن نمی شد، در سال ۱۵۵۱ در قرارداد آماسیه، ماده‌ای مبنی بر اعاده پناهندگان گذاشته شد. به نظر می‌رسد که این ماده از سوی دولت عثمانی گذارده شده بود.

در جریان قیام جلالیان، بعضی از آنان به ایران پناهنده شدند. به عنوان مثال در اوایل سال ۱۶۰۹ در دوره شاه عباس، حدود ۱۰ هزار از جلالیان که در راسشان قلندر اوغلی محمد قرار داشت به ایران آمدند (تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۷۷۴) و از سوی شاه عباس مورد تفقد قرار گرفتند و در حوالی ارومیه، خوی و سلماس اسکان داده شدند. قویوچی مراد پاشا، وزیر اعظم عثمانی که به سبب رفتار تندش هزاران جلالی به ایران پناهنده شده بودند، به شدت مورد انتقاد قرار می‌گرفت. نصح پاشا در رأس این انتقادکنندگان بود که ضمن کسب اجازه از سلطان عثمانی، عفونامه‌ای از دیار بکر به بزرگان جلالی فرستاد و از آنان خواست تا به سرزمین خود بازگردند. همین امر سبب شد که تعداد زیادی از جلالیان به آناتولی بازگشتند. در سال ۱۶۰۴ در دوره شاه عباس دو هزار خانوار دیگر از آناتولی به ایران کوچیدند. به گفته اسکندر بیگ ترکمان (ص ۶۴۸) آنان که پیوسته در آناتولی دست به یغما می‌زدند، «سیل سپور» نامیده می‌شدند. شاه عباس آنان را به چند گروه تقسیم کرد و به ساوه، ری، خوار و فیروزکوه فرستاد. در رأس این گروه مردی به نام خلیل قرار داشت که شاه عباس عنوان سلطان به وی بخشید و خلیل سلطان نامیده شد. ظاهراً عده‌ای از آنان در دوره شاه صفی در آذربایجان می‌زیسته‌اند. کلبعلی سلطان که در سال ۱۶۵۵ به عنوان سفیر به استانبول فرستاده شده بود، نیز از همین گروه بود. این گروه موجودیت خود را تا قرن هجدهم ادامه می‌داد.

در سال ۱۶۶۵ نیز گروه کثیری از آناتولی به ایران آمدند. افراد قبیله مقدم که در منطقه میان ارزروم - پاسبین زندگی می‌کردند، نیز به ایران کوچیدند و در حوالی مراغه اسکان یافتند. این افراد هنوز هم موجودیت خود را در این منطقه حفظ

کرده‌اند.

از دیگر مهاجرت‌هایی که در زمان شاه عباس صورت گرفت، می‌توان به مهاجرت گوندوغمش، از قبیله بیگدلی اشاره کرد که در سال ۱۶۲۳ با افراد خود تحت عنوان شاهسون به خدمت شاه عباس رسید. این امیر بیگدلی پس از آن که به خدمت شاه رسید، عنوان سلطانی به دست آورد و به عنوان سلطان گوندوغمش، در میان امیران ایرانی قرار گرفت و در آذربایجان تیولان و وسیعی به دست آورد (تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۰۵۸). این نوع مهاجرت‌ها منحصر به قبایل و طوایفی نبود که به دلایل مختلف راه ایران پیش می‌گرفتند. گاهی به طور متقابل اعضای خاندان سلطنتی نیز از دولت عثمانی به دولت صفوی و بالعکس پناهنده می‌شدند؛ به عنوان مثال: شاهزاده عثمانی سلطان مراد که در سال ۱۵۱۲ در آماسیه بود، وقتی در اقدام علیه عمویش سلیم موفق نشد، به ایران رفت. قرار بود در حوالی منطقه فارس زمین‌هایی به عنوان تیمار در اختیار وی گذارده شود؛ ولی او به هنگام عزیمت به این منطقه در راه فوت کرد و در کنار قبر شیخ علی سهل اصفهانی مدفون گشت. اولامه سلطان که در اثنای قیام شاه قولی، همراه با تکلوها به ایران رفته و جزو بیگ‌های بزرگ درآمد، در سال ۱۵۳۲ علیه شاه تهماسب قیام کرد و به دولت عثمانی پناهنده شد و وقوع جنگ سلیمان قانونی علیه ایران را سبب شد. القاص میرزا، برادر شاه تهماسب در سال ۱۵۴۸ به دولت عثمانی پناهنده شد و سلطان عثمانی را علیه برادر بزرگش تهماسب برانگیخت و آتش جنگ را میان عثمانی و ایران برافروخت؛ که خود نیز در جریان آن به قتل رسید. شاهزاده بایزید پسر سلطان سلیمان قانونی نیز همانند القاص میرزا در سال ۱۵۵۹ علیه پدرش قیام کرد و چون توفیقی به دست نیاورد، با ده هزار طرفدار که اکثراً از قبایل قرامانلو، طورغودلو، تکلو و ذوالقدر آتاتولی میانه بودند، به ایران پناهنده شد (نگاه کنید به: ش، توران: واقعه شاهزاده بایزید، آنکارا، ۱۹۶۱). شاه تهماسب

که از این واقعه بسیار خوشحال شده بود، به نقل از منابع عثمانی، از آن به عنوان «عطیه عظیم جناب باری به عنوان نعم البدل القاس» یاد کرد. بایزید پس از اینکه بیش از دو سال در ایران ماند، خود، پسران و اطرافیانش در قزوین کشته شدند و طرفدارانش از قبایل ذوالقدر، قرامانلو، طورغودلو و تکلو در میان قبایل و عشیرتهای خود که پیش از این به ایران آمده بودند، پراکنده شدند.

به عنوان نتیجه باید گفت که این مهاجرتها به ویژه مهاجرتهایی که در دوره صفویه از آناتولی به ایران رخ می داد، تنها بر یک دلیل، یعنی دلیل دینی متکی نبود؛ بلکه دلایل سیاسی، اداری و اقتصادی نیز بر آنها مترتب بود.

روابط میان ایران و ترکیه که قرنهایست ادامه دارد، تأثیر و تأثرات متقابل فرهنگی را به وجود آورده است. شاه جهان قراقوینلو شعر ترکی و فارسی می سرود. همانگونه که تعداد زیادی از سلاطین و دولتمردان عثمانی با فارسی مألوف بودند، پادشاهان و دیوانسالاران ایرانی نیز با زبان ترکی آشنایی داشتند. شاه اسماعیل در برابر دیوان فارسی سلطان یاوز سلیم، دیوان ترکی داشت. امروز همچنان که تعداد زیادی واژه فارسی در زبان ترکی موجود است، تعداد زیادی از مردم ایران نیز به زبان ترکی صحبت می کنند. افزایش روابط میان ایرانیان و ترکان که دو جمعیت از سه جمعیت بزرگ تمدن اسلامی را تشکیل می دهند، در آینده به سود هر دو دولت خواهد بود.



# نفوذ فرهنگ و تمدن ایران به آناتولی در زمان حاکمیت

## ایلخانان مغول

محمد تقی امامی خویی

سلاجقه در نیمه اول قرن پنجم هجری یازدهم میلادی با تکیه بر پایگاه قدرتمند ایلی خود پس از پیروزی بر غزنویان حکومت را در ایران اسلامی به دست گرفتند، و با تکیه به تجارب حکومت‌های قبل از خود، با بکارگیری دولتمردان ایرانی و با حمایت از مرکز خلافت جهان تسنن با از بین بردن حکومت‌های محلی قلمروهای سرزمین‌های اسلامی از آسیای میانه تا مدیترانه را یک پارچه ساخته و فرهنگ ایرانی - اسلامی ماوراءالنهر را به آسیای صغیر و بین‌النهرین منتقل ساختند.<sup>1</sup> اما کمبود مراتع و عدم تأمین نیاز ایلات تشکیل دهنده، حکومت سلجوقی را مجبور به پیشروی در خاک بیزانس ساخت. نبرد سرنوشت‌ساز ملازگرد در سال 463 هجری / 1071 میلادی و شکست و اسارت امپراتور روم شرقی، سرزمین آناتولی نیز به روی ترکان گشوده شد. قبایل ترک پس از این پیروزی بدون توجه به سیاست حکام سلجوقی به پیشروی در خاک آناتولی پرداختند.<sup>2</sup> سلاجقه برای اعمال حاکمیت خود در آناتولی با اعزام سلیمان من قتلش در سال 1072 میلادی و با استفاده از اوضاع آشفته روم شرقی حاکمیت خود را در مناطق تصرف شده برقرار ساختند. در زمان قلیچ ارسلان، سلاجقه با تصرف آناتولی مرکزی، حاکمیت خود را با مرکزیت شهر قونیه مستقر نمودند.<sup>3</sup> سلاجقه روم در آناتولی نیز همانند سلاجقه ایران در دربارهای خود از دولتمردان ایرانی استفاده نمودند. آنان مکاتبات خود را به زبان فارسی صورت می‌دادند. زبان فارسی استقلال خود را در مقابل زبان عربی با انتشار رسائل و تألیف کتب و در سایر مسائل گوناگون ظاهر نمود. هر چه از قرن ششم به اوایل قرن هفتم هجری نزدیک‌تر می‌شویم، اقتدار زبان فارسی در آن سامان قوی‌تر می‌شود. در استیلای مغول به ایران افراد زیادی از ترکستان،

ایران، خوارزم به همراه بسیاری از علما، صنعتگران، شاعران، متصوفان به سبب نبود امنیت به آناتولی مهاجرت نمودند و با برخورداری از حمایت حکام سلجوقی باعث اشاعه فرهنگ ایرانی بویژه در زمینه شعر، نثر و ادب فارسی در این قلمرو گردیدند. البته قبل از این، در زمان سلاجقه بزرگ نیز فرهنگ ایرانی به اندازه کافی نفوذ خود را در آناتولی محکم کرده بود.<sup>4</sup>

زیرا کاربرد زبان فارسی برای رجال و عمال دولتی آسان تر از زبان عربی بود. زبان محاوره‌ای ایلات و قبایل، ترکی بود. مخصوصاً پس از تصرف قونیه به وسیله محمد قرامان در سال 1277م. زبان ترکی را زبان رسمی دربار نمود.<sup>5</sup> در این موقع زبان مردم، ترکی، و رسائل دیوان فارسی و زبان مذهبی عربی بود. سلاجقه روم با تصرف بنادر انطاکیه، سینوب به دریا‌های مدیترانه و سیاه دسترسی پیدا نمودند و با جمهوری‌های ایتالیا رابطه تجاری برقرار نمودند ولی در سال 1243م با شکست مقابل مغولان به فرماندهی بایجونیان دست نشانده مغولان گردیدند.<sup>6</sup> این شکست باعث ورود بسیاری از قبایل ترک - مغول به آناتولی گردید. این مهاجران پس از استقرار در آناتولی با تمدن فرهنگ ایرانی، عرب، رومی مواجه شدند و با ساکن شدن و آغاز زندگی در کنار آنها به تدریج به فرهنگ و ادبیات این فرهنگ‌ها علاقه‌مند شدند.<sup>7</sup> ولی چادر نشینان با وابستگی به «بابا» های خود به رسومات قبلی خود پای‌بند بوده.

«بابا» ها با مراعات سنن آنها و با ترتیب مجالس ساده آزاد آنها را به سوی طریقت علوی - باطنی سوق می‌دادند.<sup>8</sup> سلاجقه روم نیز با وجود تابعیت از مغولان باز مأمّن خوبی برای علمای ایرانی بودند که در مهاجرت‌های خود نوشته‌های فارسی زیادی به همراه خود داشتند، که باعث انتقال مجدد فرهنگ و ادب فارسی به آناتولی گردید.<sup>9</sup> از همان اوان به علت شرایط اجتماعی - سیاسی، ادبیات برگزیدگان قوم از سخن عارفان و سالکان و همچنین از شعر و هنر توده مردم جدا

گردید که ادبیات دیوانی و انتسابش به دربار مشخص گردید. خصوصیات این ادبیات داشتن منشاء ایرانی آن بود. در قرن سیزدهم میلادی، زبان فارسی در قلمرو سلاجقه روم به اوج شکوفایی خود رسیده حکام و فرمانروایان آناتولی در زیر نفوذ این ادبیات قرار گرفتند.

شاهزادگان و اشراف از کودکی زبان فارسی می‌آموختند که علامت مشخصه تربیت نیکو و تبار والا بشمار می‌رفت. نظم فارسی الگوی ادبیات ترکی قرار گرفت. زبان فارسی زبان دوم آناتولی گردید. کلمات فارسی با زبان ترکی مخلوط و در محیط‌های داخل نشده جای خود را باز نمود.<sup>10</sup>

شاهان سلاجقه روم به تقلید از شاهان ایرانی با برپایی دربار باشکوه، در جذب دولتمردان، دبیران، شاعران، معماران، هنرمندان ایرانی با یکدیگر رقابت می‌کردند.<sup>11</sup> در دربار آنها شاهنامه‌خوانی رواج داشت. بسیاری از شاهزادگان سلجوقی مروج زبان فارسی و سراینده شعر فارسی بودند. دربار پرشکوه آنان بویژه در دوران کیکاوس و کیکاووس و کیقباد اول، ایام زرین ادب فارسی در دربار سلاجقه روم بوده است. رونق بازرگانی، غنایم به دست آمده از پیروزی‌ها، خزاین پادشاهان را غنی ساخته و دست آنها را در کرم و بخشش، و دادن صله به شاعران باز گذاشته بود. لذا اکثر مورخان فارسی زبان در آناتولی و قلمروهای اطراف نوشته‌های خود را به امرا و حکام تقدیم می‌نمودند.<sup>12</sup> پس از شکست کوسه‌داغ، آناتولی به صورت یکی از ایالت‌های تابع مغولان درآمد و بتدریج وضع اجتماعی و فرهنگی دگرگون گردید. از آن پس، شهرهای سیواس و قیصریه به جای قونیه مرکز اداری و امور سیاسی آناتولی گردید و حکام سلاجقه روم به صورت والیان مغول درآمدند. در دوره کیقباد اول که دوره ضعف سلاجقه و چیرگی کامل ایلخانان بود، از دولتمردان ایرانی تبار نظیر معین‌الدین پروانه قدرت دربار سلاجقه را به دست گرفت. ولی پس از شکست آباقاخان از ممالیک مصر در نبرد ابلستین به اتهام همراهی با ممالیک مصر به اتفاق

سی و شش نفر از همراهان به قتل رسید. پروانه از دوستداران مولوی و فرهنگ و ادب فارسی بود. به نوشته افلاکی او مجالس سماع برای مولوی ترتیب می‌داد، و مولوی کتاب «فیه ما فیه» را به او هدیه کرده است.<sup>13</sup> تجمع گروههای مختلف با فرهنگهای خاص خود در آناتولی اعم از رومیان، ارامنه، ایرانیان، ترکمان باعث کاهش تعصبها و ایجاد فضای آزاداندیشی در آن دیار گردید. در میان مسلمانان انواع فرق از صوفیان ملامتیان، باطنیان، قلندریان، جوانمردان که در ایران امکان فعالیت نداشتند، به آزادی و در آسایش در آنجا زندگی می‌کردند. دوره ارشاد مولوی موقعی بود که ایلخانان بر آناتولی مسلط بودند. اثر با ارزش او که شاهکار شعر، ادب و فرهنگ اندیشه ایرانی است که باعث رواج فرهنگ ایرانی در آناتولی گردید؛ و شعر مولوی و طریقت او موجب بقای زبان فارسی در آناتولی و حتی خارج از آناتولی شد. اگر استقرار سلجوقیان را مقدمه رواج گسترش زبان و ادبیات فارسی در دربارهای آن دیار بدانیم، نفوذ زبان فارسی در میان عوام را مدیون خانقاهها هستیم. به طوری که شاهنامه‌خوانی در دربار، و مثنوی خوانی در خانقاهها حتی تا سال 1304 هـ. ق. و برچیده شدن خانقاهها همواره ادامه داشته است.<sup>14</sup> مثنوی خانه‌ها کانون حفظ و حراست فرهنگ ایرانی بودند که همه ساله عید نوروز در آنها جشن گرفته می‌شد. سقوط شعر و شاعری در ایران تأثیرش را در آناتولی زمان ایلخانان نیز بجای گذاشت.

با گسترش عرفان، خانقاهها نیز افزایش یافت و سه نوع عرفان ظاهر گردید یا مبارز که اغلب کشته شدند، یا مهاجر یا سازش کار و عزلت گزین.<sup>15</sup> سروده‌های تصوف جای مدیحه سرایی را گرفت. نثر فارسی در آناتولی نیز همانند ایران رونق بیشتری یافت. در رونق نثر نویسی عوامل زیادی نظیر استفاده ایلخانان در دولتمردان ایرانی علاقه‌مندی ایلخانان به بقای ذکر نام، بسط قلمرو و تشکیل امپراتوری وسیع و یک پارچه، برقراری ارتباط سیاسی - تجاری، برقراری ارتباط

فرهنگی باز شدن افق فکری از میان رفتن حاکمیت خلافت بر نوشته‌ها و اندیشه‌ها پس از سقوط بغداد، استفاده از مشاوران برجسته از تمام نقاط قلمرو امپراتوری، حمایت مادی و معنوی شاهان و خانها از مورخان زمینه‌های خلق آثار گرانبهای این دوره را در ایران و آناتولی فراهم ساخت.<sup>16</sup> اینک به نمونه‌هایی از نثرهای نوشته شده به زبان فارسی آن عصر می‌پردازیم. **الاورم العلایه ابن بی بی، مسامره الاخبار آقسرائی، فسطاط العداله من قوائد السلطنه** از محمدبن محمدبن محمود خطیب، آثار حسن بن عبدالمؤمن خویی، قطب‌الدین شیرازی، صدرالدین محمدبن اسحاق قونیوی، کتاب **روضه الکتاب حدیقه الالباب** که شامل مجموعه نامه‌های ابوبکر ذکی قونیوی با تخلص صدر، کتاب **تصاویر المناصب** که مجموعه هشتاد و یک نامه و فرمان دوره استیلای مغولان تا سال 717 هـ. ق.<sup>17</sup> کتاب **انیس القلوب** قاضی برهان‌الدین ابونصر مسعود، بر وزن شاهنامه به نام سلطان عزالدین سلجوقی، همچنین علاءالدین کیقباد سوم دستور نوشتن یک شاهنام سلجوقی را به زبان فارسی به خواجه دهانی داد.<sup>18</sup> کتاب **مناقب العارفين الفلاکی** و حتی کتاب **راحة الصدور راوندی** با اینکه یک مورخ ایرانی اهل کاشان بود، ولی پس از مهاجرت به آناتولی کتاب خود را به کیخسرو اول تقدیم نمود. با توجه به این نمونه‌های ذکر شده می‌توان گفت در هیچ دوره این همه نثر تاریخی در زبان فارسی با این درجه از کمال سراغ نداریم.<sup>19</sup> هر چند علمای این دوره وارث فرهنگ ایرانی - اسلامی قبل از حمله مغول بودند، و موارث علمی ادبی متقدمین را به شکل ماهرانه تلخیص و چکیده آن را در کتابهای خویش به کار می‌بردند.<sup>20</sup> گذشته از تاریخ نگاری سایر علوم نظیر ریاضیات و نجوم نیز در این دوره رو به ترقی نهاد.

بنیان‌گذاران این علوم علمایی بودند که کوشش خود را از دوران سامانیان، غزنویان و سلجوقیان آغاز و با اندک فتور در دوره خوارزمشاهیان با درخشش مجدد در دوره ایلخانان به همت بزرگانی نظیر جوینی، رشیدالدین فضل‌اله، خواجه

نصیرالدین دنبال گردید.<sup>21</sup> سازمانهای اداری قبل از مغولان نیز در این دوره، تداوم پیدا نمود. دولتمردان ایرانی با جذب شدن در دستگاه مغولان توانستند به آشفته‌گی‌های ایجاد شدهٔ زمان مغولان سامان بدهند، و نقش آنها در حفظ و حراست فرهنگ ایرانی بسیار ارزنده بوده است. مخصوصاً کار آنها در ایجاد احداث مؤسسه‌های خیریه و آبادانی و نشر دانش و تهذیب شاهزادگان قابل ستایش می‌باشد.<sup>22</sup>

احمد افلاکی می‌نویسد معین الدین پروانه پس از کسب اقتدار در دستگاه سلاجقهٔ روم و تأمین آسایش و راحتی مردم، به احداث مدرسه، زایه، مریض‌خانه، کاروانسرا در آناتولی اقدام نمود.<sup>23</sup>

خواجه رشیدالدین نیز بنیان‌گذار بسیاری از مؤسسه‌های خیریه و پرورنده دانشمندان بود. او با احداث شهرک ربع رشیدی که بمنزله دانشگاهی بود، اکثر علوم اعم از عقلی، نقلی، هنر، صنعت، حرف، طب، ادب در آن تدریس می‌شد. او از کمک و تشویق علمای کلیه قلمرو ایلخانان نیز غفلت نمی‌کرد. املاک او در آسیای صغیر یک‌هزار و پانصد فدان<sup>\*</sup> بود. به غیر از پانصد فدان دیار بکر. او در نامه خود به خواجه جلال‌الدین حاکم روم می‌نویسد که رعیت را رعایت نماید. به ایجاد مدارس و مساجد و رباطات پردازد. از مال خود در بلاد روم ابنیه خیریه بنا کند.<sup>24</sup> و به نقش هزار طلاب شهر تبریز از حاصل جزیه روم و قسطنطنیه مقرر می‌دهد.<sup>25</sup> با احداث خانقاهی در شهر ارزنجان با هزینه خود مولانا شمس‌الدین محمد قونیوی را متولی و مدرس آن تعیین می‌کند. و به حاکم روم دستور می‌دهد، هر سال استری با زین، هزار دینار آقچه ارزنجان صد خروار غله و یک دست پوستین به عنوان مقرر می‌دهد و به بیست طلبه خانقاه نیز به هر یک، یک جبهٔ صوف و یک دست پوستین، دو خروار گندم و صد دینار آقچه پردازد.<sup>26</sup> در مناقشات علمای تبریز،

\* هر فدان قطعه زمینی که در يك فصل و به وسیله يك جفت گاو نر شخم و کشت می‌شد.

علمای آناتولی نیز شرکت می کردند.<sup>27</sup> باز در نامه خود به حکام آناتولی دستور می دهد با احداث دارالسیاده غازانی در شهر سیواس و احداث حمام، دکان، طواحین، و حفر قنات بپردازند.<sup>28</sup>

همچنین نامه های مکرر او به حکام آناتولی در مورد کمک به اهالی طرسوس، انطاکیه قنسرین، توجه او به آبادانی قلمروهای تابعه ایلخانان را می رساند.<sup>29</sup> همچنین نقش معماران ایرانی نظیر بدرالدین تبریزی در احداث بنای آرامگاه مولوی، حسن بن پیروز مراغه ای در بنای قلعه کهن دیو ریگی، و مسجد آن بین ارزنجان و سیواس، و باز نقش معماران تبریزی در بنای مسجد سبز (یشیل جامع) شهر بورسه، و در کاشی کاریهای مسجد جامع راد، نقش استاد محمد اصفهانی با اشعاری از سعدی و نام شهرهایی نظیر نیک ده، ارزنگان، ملازگرد، کوی (قاضی کوی) سرای (آق سرای) و یا پسوند نام اکثر وزراء، دولتمردان، مستوفیان، قضات نظیر اصفهانی، تبریزی، شیرازی خراسانی، قزوینی، زنجان، هندی ... از نفوذ گسترش فرهنگ ایرانی در آناتولی حکایت دارد.<sup>30</sup> هر چند فرهنگ ایرانی قبل از اسلام و بعد از اسلام به آناتولی نفوذ کرده بود، ولی نفوذ اساسی و پردوام فرهنگ و تمدن ایرانی در آناتولی از زمان حاکمیت سلاجقه آغاز و در دوران حاکمیت ایلخانان نیز با وجود دگرگونیهای جامعه کماکان راه خود را به وسیله حکام و دولتمردان دوستدار فرهنگ ایرانی دنبال نمود. سکه های به دست آمده که در فاصله سالهای 1304 - 1342 م. در آناتولی برای ایلخانان ضرب شده است و همچنین کتیبه ای در قلعه آنکارا از ایلخانان ابوسعید موجود است که مربوط به سال 1330 می باشد که در آن مقررات پرداخت مالیات توسط مردم ثبت شده است.<sup>31</sup>

هر فدان قطعه زمینی که در یک فصل و بوسیله یک جفت گاو نر شخم و کشت می شد.

حتی پس از فروپاشی ایلخانان نیز ترکان آناتولی به قلمرو خود، قلمرو ایلخانان می‌گفتند و به قوانین عهد ایلخانان پای‌بند بودند.<sup>32</sup> امروز بسیاری از نوشته‌های با ارزش نوشته شده به زبان فارسی زمان ایلخانان مخصوصاً نوشته‌های رشیدالدین نظیر کتاب سلطانی و نوشته‌های عربی او **بیان الحقایق، مفتاح التفاسیر** در کتابخانه‌های ترکیه موجود است.<sup>33</sup>

## پی‌نوشت‌ها

- <sup>۱</sup> فرای. ریچارد ون. عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۵۸، ص ۲۴۳، ۲۴۶.
- <sup>۲</sup> جواد، حسن. ماده «أناطولي»، در دانشنامه ایران و اسلام، ج ۱، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۴.
- <sup>۳</sup> Osman Turan, *Selçuklular Zamindü Türkiye*, Istanbul 1971, S. 194.
- <sup>۴</sup> M.F. Köprülü İlkmutasavvular, Ankara, TurkTarich Kurumu, 1976, S. 192.
- و صفا. ذبیح‌اله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، انتشارات فردوس، چاپ دهم، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۸۲.
- <sup>۵</sup> هیئت، جواد. نگاهی به تاریخ فرهنگ ترکان، خمه و ارلین، ۱۳۶۵، ص ۱۲۶.
- <sup>۶</sup> ابن بی‌بی، اخبار سلاجقه روم به اهتمام محمد جواد مشکور، تهران، ۱۳۵۰، ص ۳۳، و جواد هیئت، همان اثر، ص ۱۲۰.
- <sup>۷</sup> کوپرولو، فواد. همان اثر، ص ۱۹۰.
- <sup>۸</sup> M.F. Köprülü. Türk Edebiyatı Tarichi, s. 242.
- <sup>۹</sup> صفا. ذبیح‌اله، همان اثر، ص ۱۶۱.
- <sup>۱۰</sup> تازلان علی‌نهاد، ادبیات دیوانی ترک و نانی، ترجمه حمید نطقی، تهران، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، ۱۳۴۹، ص ۴، saime, inalsavi. Anadolu Da Farsca gramer. Ivmilli selcuklu kultrure Medeniyeti Konya 1994. S 122-126..
- <sup>۱۱</sup> ریاحی، محمد امین. زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، تهران، انتشارات پاژنگ، ۱۳۶۹، ص ۳۷.
- <sup>۱۲</sup> ریاحی، محمد امین. همان اثر، ص ۶۲.
- <sup>۱۳</sup> براون، ادوارد. از سنایی تا سعدی، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه غلام حسین صدیقی افشار، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۵۱، ص ۲۰۴؛ و عثمان توران، همان اثر، ص ۵۲۶.
- <sup>۱۴</sup> ۹۵-۹۶ ریاحی، محمد امین. همان اثر، ص ۹۶.
- <sup>۱۵</sup> پتروشفسکی، کارل یان، جان ماسون اسمیت، تاریخ اجتماعی، اقتصادی ایران در دوره مغول، ترجمه یعقوب آژند، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۶، ص ۷۹.
- <sup>۱۶</sup> لمتون و کاهن، کدی. تاریخ نگاری در ایران، تهران، نشر گستره، ۱۳۶۰، ص ۷۹.
- <sup>۱۷</sup> ریاحی، همان اثر، ص ۱۲۸.
- <sup>۱۸</sup> لی، وهاب. نگاهی به روند نفوذ و گسترش زبان و ادب فارسی - ۱۸، مفتاح، الهامه در ترکیه، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۹۰.
- <sup>۱۹</sup> مرتضوی، منوچهر. مسائل عصر ایلخانان، تبریز، انتشارات مؤسسه تاریخ فرهنگ ۳۷۳-۳۷۶. ایران، ۱۳۵۸، ص ۳۷۶.

- <sup>20</sup> ترجمانی زاده، احمد. تاریخ ادبیات عرب، تبریز، انتشارات شمس، 1348، ص 256، 253،
- <sup>21</sup> گلبن، محمد. مقاله «بهار ادب فارسی» در مجموعه مقالات، تهران، انتشارات فرانکلین، ج 2، 2535، ص 35 و 34.
- <sup>22</sup> عبدالحی حبیبی، مقاله «روزگار و آثار و شخصیت رشیدالدین»، در مجموعه مقالات تحقیقی در دومین کنگره تحقیقات ایرانی، 1350، ص 85.
- <sup>23</sup> کوپرولو، فواد. تاریخ ادبیات ترک، همان، ص 240.
- <sup>24</sup> ستوده، حسینقلی، مقاله «عواید و درآمدهای خواجه رشیدالدین فضل‌اله» در مجموعه مقالات دومین کنگره، ص 153.
- <sup>25</sup> سلیم، غلامرضا. مقاله «تعلیم و تربیت در ربع رشیدی»، در مجموعه مقالات دومین کنگره، ص 172، 264.
- <sup>26</sup> یوسفی، غلامحسین. مقاله «انعکاس اوضاع اجتماعی در آثار رشیدالدین فضل‌اله»، در مجموعه مقالات، ص 425.
- <sup>27</sup> Z. V. Togan, Umumi Türk Tarihine Giriş, İstanbul, 1970, S. 279.
- <sup>28</sup> ستوده، حسینعلی. همان مقاله، ص 158.
- <sup>29</sup> یوسفی، غلامحسین. همان مقاله، ص 427.
- <sup>30</sup> 10- ریاحی، محمدامین. همان اثر، ص 12.
- <sup>31</sup> نزانتر تاشنر ماده «انکارا»، در دانشنامه ایران و اسلام، ص 252.
- <sup>32</sup> توغان، ذکی ولیدی، همان اثر، ص 27.
- <sup>33</sup> همدانی، رشیدالدین فضل‌اله، وقفنامه ربع رشیدی، به کوشش مجتبی مینوی، ایرج افشار، تهران، 2536، ص 35 و 34.

## روابط فرهنگی ایران و ترکیه از سده 9 تا 11هـ.

(15 الی 17 میلادی)

مهرنگیز مظاهری

لوحا 1-23

اهمیت بررسی پیشینه روابط و مناسبات بین دو ملت ایران و ترکیه، از اولویت های است که بر اهل تحقیق و صاحب نظران پوشیده نیست. شاید بتوان هم از نظر قدمت و هم از نظر حجم و میزان بیشتر تعاملات و مبادلات را بین دو ملت پژوهش کرد. البته رواج فرهنگ ایرانی در آسیای صغیر ریشه در تاریخ آن دیار دارد و به هزاران سال پیش می رسد. آسیای صغیر بیش از دو قرن جزء استانهای دولت هخامنشی بود.

آثار روابط فرهنگی و هنری در دوره اسلامی از زمان سلجوقیان بوده است. سلجوقیان بیابانگردانی از ترکستان بودند که از جانب بخارا به طرف ایران سرازیر شدند و از آغاز قرن پنجم (یازدهم میلادی) با وجود کوششی که سامانیان و غزنویان برای جلوگیری از آنها به عمل آوردند، شروع به مهاجرت به ایران کردند. با سلجوقیان دورانی پایان و دورانی نو آغاز شد. زیرا ترکان سلجوقی سرزمینهای اسلام را از مدیترانه گرفته تا آسیای میانه یکپارچه ساختند و سرانجام فرهنگ اسلامی ایرانی ماورالنهر و خراسان بدست ترکان به آسیای صغیر و بین النهرین و شام راه یافت. (ریچادن - فرای، عصر زرین، ص 241)

سلاطین جدید سنن ایرانی و غرب را اقتباس کردند، و آنها پروراندند و توسعه دادند. فردوسی حماسه ملی ایرانی یعنی شاهنامه را به

محمود غزنوي ترك نژاد اهداء كرد. دانشمندان و شعراي بزرگ ايران همچون ابن سينا، عمر خيام، انوري و نظامي در زمان ترکان زندگي مي كردند و به خلق آثار خود پرداختند؛ نظام الملك وزير سلطان سلجوقي، رساله سياسي - ايدئولوژيك اصلي اين دوره يعني سياستنامه را نوشت.

در واقع با فتح هر سرزميني به دست ترکان، فرهنگ و عقیده و اندیشه ایرانی و حتي زبان فارسي نيز بدانجا وارد مي شد. مولانا جلالدين شاعر بزرگ ايران؛ بيانگذار جمع درويشان سماع گر، در قونيه در دربار سلطان علاء الدين كيقباد زندگي مي كرد و در همانجا به خلق آثار خود پرداخت.

( ريجاد انيگها وزن، هنر معماري، 372)

سلجوقيان در اوائل قرن سيزدهم ميلادي توانستند آسياي صغير را از حكومت بيزانس جدا کرده و آنجا را از سلطه فرهنگ يوناني خارج كنند و يا ترويج و گسترش فرهنگ تركي، اسلامي ايراني آن را به صورت يك سرزمين اسلامي ترك درآوردند. (ديويد مورگان، ايران در قرون وسطي، ص 43)

زمينه هاي هنري مورد توجه بين دو کشور ايران و تركيه

سلجوقيان در آسياي صغير زبان و ادب فارسي را رواج دادند. حاکمان روم شرقي تا دو قرن تابع دولت ايراني بودند و اين وابستگي تا پايان حكومت سلجوقيان بزرگ ادامه داشت و پس از وقفه اي مجدداً با حمله مغولها به ايران روم شرقي

تابع ایلخانیان ایران گردیدند. زبان فارسی پس از چیرگی سلجوقیان بر آسیای صغیر، زبان رسمی آن سامان گردید. و محاوره و کتابت به زبان فارسی درآمد مخصوصاً در دوره غرالدین قلج ارسلان دوم (55 - 584 هـ.). پنجمین پادشاه آن سلسله آثار ارزشمندی به زبان فارسی پدید آورد. عباس قدیانی (تأثیر فرهنگ و تمدن ایران در جهان. ص 129)

زبان فارسی در دوره های بعد نیز در سرزمین عثمانی رواج داشت و در دوره سلطان محمد فاتح (عصر طلایی عثمانی) و جانشین او بایزید دوم و پسر بایزید یعنی سلیم اول همچنان رونق داشت و آثار با ارزش در زمینه های مختلف به زبان فارسی نوشته شد و حتی با وجود تیره شدن روابط ایران و عثمانی بعد از جنگ چالدران در سال 920 هـ. (حسن یربنا، ص 666) دانشمندان فارسی دان بسیار ظهور کردند و به این زبان کتابها نوشتند. علاوه بر اینها مجموعه منشآت باقی مانده از سلاطین عثمانی می تواند گواهی صادق بر رواج نامه نگاری رسمی فارسی در میان آنان در سده های هشتم و نهم هـ. باشد. (عباس قدیانی، ص 131)

سلاطین عثمانی خطاطی را یکی از هنرهای برگزیده به شمار می آوردند، و برای آن اهمیت و اعتبار خاص قائل بودند. توجه آنها به خطاطی باعث رونق و تشویق این هنر و احترام به خطاطان گردید. در آغاز پادشاهی آنان اجازه داده شد تا قرآنهاي خطی را از کشورهای دیگر نیز وارد کنند، به

ویژه در قرن چهاردهم میلادی از تبریز که در آن زمان دارای نفوذ هنری بسیار بود، کتب خطی و حتی خود نویسندگان و خطاطان به استانبول روی آوردند. (کارول جی . دوری، هنر اسلامی، ص 168)

در قرن پانزدهم خط نستعلیق در فلات آناتولی پدیدار گشت، تعلیمات سیاسی به ویژه حمایت سلطان محمد دوم از هنرمندان ایرانی در دربار عثمانی، نقش مهمی در این خصوص ایفاء کرد، پس از «16 میلادی این شیوه تحریر به صورت هنری متجلی شد. (علی آلب ارسلان، تاثیر نستعلیق ایران بر خوشنویسی ترکیه، ص 15)

درویش عبدی بخاری (متوفی به سال 1647) که خوشنویسی را نزد میرعماد آموخته بود به استانبول آمد و در آنجا مستقر شد از زمان آموزش خوشنویسی درویش عبدی به هرجویان جدید بود که شیوه بدیع میرعماد در آنجا گسترش یافت. میرعماد تنها استاد منحصر بفردی در عرصه خوشنویسی است که جایگاه نخست را به خود اختصاص داده و به عنوان «امام خط تعلیق» در استانبول شناخته می شود. و در نسل پیش از عماد شیوه میرعلی بروی نتوانسته بود به چنین تاثیری بین عثمانیان دست یابد. (پروفسور مصطفی اوغور درمان، نمونه هایی از آثار میرعماد، ص 16)

## زمینه معماری و تزئینات وابسته به آن

### ۱ - سلجوقیان

پس از نبرد ملازگرد در سال (۴۵۰) ۱۰۷۱ م دروازه های آناتولی به روی اسلام گشوده شد و اسکان مسلمانان در آن و گرایش به اسلام سالیانی دیرآهنگ طول کشید؛ در شروع قرن هفتم هـ / سیزدهم م حکومت سلجوقیان روم در آنجا مستقر شد و از معماری حمایت شایانی به عمل آورد. تمام بناهایی که به وسیله سلجوقیان آناتولی برپا شد بعدها از ویژگیهای تمدن اسلامی گردید، با دانش امروزی درباره معماری سده های پنجم و ششم و هفتم هـ . به دشواری می توان به نتایج قطعی دست یافت. فقط باید ذکر کرد که در آن دوران توان بناسازی بسیار بالا بود و تعداد عظیمی از مساجد، مدارس، کاروانسراها: آرامگاهها، کاخها در تمام سرزمینهای سلجوقیان برپا شد. (ریچاد انیگهاوزن، ص ۴۰۰)

خوشبختانه با تاسیس انستیتوی تاریخ و تمدن سلجوقی در آنکارا و انتشار مقالات و بررسیهای پراکنده، در این باره بررسی هنر سلجوقیان آسیای صغیر به وسیله محققان ترك راه کمال را پیموده است. بررسیهای ایدئولوژیک و فکری را افرادی چون دوغان کوبان به انجام رسانیده و بابتی جدید در این نوع تحقیقات گشوده اند. البته نمی توان گفت که در اینجا به اطلاعات جدیدی از معماری سلجوقیان آناتولی دست پیدا شده است ولی پیدا ست که در این پژوهش بعضی از آثار دیگر در این زمینه مورد توجه بوده است.

## 2 - تیموریان

تیمور در اواخر قرن چهاردهم سمرقند را پایتخت خود قرار داد و نقاشان و صنعتگران و معماران را از نواحی مختلف گردآورد تا پایتخت خود را به یکی از بزرگترین مراکز، هنری جهان تبدیل گردانند، عقیده تیمور بر آن بود که سمرقند را در اوج قدرت نگه دارد نه فقط در آسیای مرکزی بلکه در تمام آسیا هیچ مانعی را در سر راه خود تحمل نمی کرد.

در سال 802 هـ (1398 م) تیمور از شمال ایران عبور کرد و به آذربایجان رسید. پسر بی کفایتش را معزول کرد. سپس وارد خاک آسیای صغیر شد و شهر سیواس را در محاصره گرفت. با وجود پایداری طولانی سیواس سقوط کرد، و تیمور در آنکارا در سال 805 هـ (1402 م) با یزید را اسیر کرد (دیوید مورگان، ص 124). کمال احترام را در حق وی به عمل آورده بایزید یک سال بعد، پس از شکستی که خورده بود در زندان تیمور زندگی را بدرود گفت در سال 810 هـ. تیمور شهر بورسه را آتش زد و کتابخانه بیزانسی و دروازه های نقره کاری آن را به یغما برد. بعد به سمت دریای مدیترانه پیش رفت، شهر رودس را گرفت، اهالی آن را از دم تیغ گذراند، به خاک ترکیه بازگشت، در شهر افسوس به استراحت پرداخت، تیمور در حالی به سمرقند بازگشت، که از آسیای مرکزی تا نیل، از ساحل بوسفور تا قلب هندوستان را در زیر فرمان داشت. (ویل دورانت، صص 98-792)

سمرقند مرکز هنرهای دوره تیموری شد و در همین دوره، نوآوری در بناهای آرامگاهی ایجاد می شود که براندنبورگ دو بنای تیموری «عشرت خانه و آقاسرا را مهمترین بناهای دوره تیموری دانسته و سبک این دو بنا را از میان تمام بناهای قدیمی جالب تر معرفی می کند، به نظر وی خلایقی که معماران این دو بنا برای ارائه سبک جدید داشته اند بسیار حائز اهمیت است. (پلان 3 - 1)

پلان مربع شکل این بنا بوسیله درگاههایی به چهار اتاق ختم می شود.

اتاق تدفین به صورت سردابه هشت ضلعی می باشد، این بنا دارای گنبد بسیار بلند بوده که امروز گنبد آن از بین رفته است. این بنا تزئینات فوق العاده زیبایی داشته است که متأسفانه اثری از آنها باقی نمانده است. آقا سـراهم مـثل عـشـرت خانـه مـی باشد. (لیزاگلمیک، معماری تیموری، صص 368-366)

پلان این دو بنا را در معماری تیموری 9 قسمی می گویند و آنها را هشت بهشت هم نامیده اند، پلان 9 قسمی (عشرت خانه و آقاسرا) یک نوآوری دوره تیموری بود که پایه و اساس معماری دوره گورکانیان هند، و همچنین معماری دوره صفویه و چند بنای عثمانی ها قرار گرفت (ایاکخ، هنر گورکانیان، صص 44، 37)

پلان بنای چینلی کوشک (چیتی کوشک) در کاخ توپ کاپی از این پلان تأثیر گرفته است.

این بنا در سال 1472 توسط معمار ایرانی کمال الدین، در زمان پادشاهی سلطان محمد دوم در کاخ

توپ کاپی در شهر استانبول ساخته شده است که نقشه مرکزی، طاق قوسی، کاشیکاری آن نشانه از تاثیر هنر معماری تیموری دارد. این بنا به توافق اکثر هنرشناسان، شاهکار ساختمانهای مکان توپ کاپی محسوب می شود، رنگ و بوئی کاملاً فارسی و ایرانی دارد. اگر چه در اولین نظر با ستونهای سنگی اضافه شده در سال 996/1588 پوشیده شده است.

ولی حال و هوای ایرانی آن به وسیله ادبیات فارسی حفظ شده است.

«این عمارت کوشک که به بلندای آسمانهاست آنچنان بنا شده است که به نظر می رسد قامت بلند آن بر صورت فلکی جوزارخ می ساید، کم ارزش ترین بخش آن پر ارزش ترین قسمت تاج زحل را آذین می بندد. گنبد زمردین آن همچون آسمانها می درخشد و با نوشته هایی از ستارگان منقش گردیده است. کف فیروزه ای رنگ آن با گلهاي گوناگون ... یکی از تاکستانهای جاویدان بهشت را یادآور است» (پلان 4 و 5).

این بنا از دو طبقه تشکیل شده، بطوریکه طبقه فوقانی برای سلطان طبقه زیرین برای ملازمان او در نظر گرفته شده است. طرح صلیبی با ایوانهای مرکزی که در سه طرف از چهار طرف ساختمان قرار دارند، شباهت زیادی به کاخهای صفویه در اصفهان، کاخ یعقوب پسر اوزون حسن (8 - 1453) در تبریز (تنها از شرح سفرنامه یک تاجر ونیزی که آنجا را در سال 1507 رویت کرده بود شناخته شده است) و بناهای آرامگاهی گورکانیان (تاج

حل) در هند دارد. هیلن براند، معماري اسلامي، ص 551

### 3 - معماري ترکمن

با وجود اینکه تیمور تمام توان خود را بکار گرفت تا دولتی توانا و قدرتمند بر پا کند اما نتوانست امپراتوری خود را یکپارچه نگه دارد و زمانی که تیموریان در شرق ایران حکومت می کردند ترکمانات قراقویونلو (گوسفند سیاه) (68-1380) و ترکمانان آق قویونلو (گوسفند سفید) (1508 - 1378) غرب ایران را در اختیار داشتند مرکز حکومت آنها در تبریز بوده بناهای ترکمن بر جای مانده اند، منطقه وسیعی از تبریز و اصفهان در ایران تا حسن کیف (Hisn KAYFA)

در ترکیه را در برمی گیرد، لیکن همین آثار ناچیز بجامانده گواهی بر اهمیت معماري ترکمن و انتقال آن به سمت غرب ایران از طریق ابداعات تیموریان و بین المللی کردن سبک و روش تیموریان به خصوص در ترکیه تحت سلطه حکومت عثمانی می باشد. تنها بنای باقی مانده در پایتخت قراقویونلو یعنی تبریز، بنای مسجد کبود (آبی) است که نام خود را از پوشش کاشی مرغوبی که در آن به کار رفته می گیرد و اهمیتی به اندازه بناهای تیمور دارد. (مهرانگیز مظاهری، معماري در عهدي تیموریان، ص 47)

مهمترین تکنیک تزئینات بناها در ترکیه دوره عثمانی سنگ و کاشیکاری بوده است.

از اوایل قرن پانزدهم میلادی شاهد زیباترین کاشیهایی تزئینی در داخل و خارج بناهای عثمانی

می‌باشیم، بهترین نمونه مسجد یشیل جامع یا مسجد سبز و بنای مجاور آن بقعه یشیل که برای سازنده آن مهدی اول در سال 1421 میلادی ساخته شده، مسجد از کاشیهای فیروزه‌ای که در خارج آن بکار رفته نام گرفته است. دیوار مسجد از کاشیهای 8 گوش فیروزه‌ای (آبی سبز) با رنگ قرمز تزئین و پوشانده شده است. محراب آن که ده متر ارتفاع دارد تماماً از کاشی با نقش گل‌های پیچیده بهم‌ایرانی و چینی تزئین شده، این نقش‌ها با اسلیمی‌سازی و خط‌های کوفی و نسخ آمیخته شده است. تزئینات این محراب توسط استادان تبریزی که از ایران به ترکیه آورده شده بودند ساخته شده و از بعضی‌جهات دارای مشخصات دوره تیموریان می‌باشد. در مسجد سلطان مراد دوم (ادرنه) در 1433 میلادی دوباره استادان تبریز مشغول فعالیت می‌شوند، آنها روش جدیدی را در این زمان ابداع کردند، کاشی با بدنه سفید زیر رنگ آبی در آن بکار برفت و سیاه که در زیر لعاب فیروزه‌ای نقاشی می‌شد.

این معرق‌کاری‌ها آخرین استفاده عمده از این فن آوری در دوره عثمانی است. بعد از حدود 50 سال این تکنیک با سرعت فراموش می‌شود. (کارول، ص 158)

کشف طومار توپ کاپی  
 طومار توپکاپی که در کتابخانه کاخ - موزه توپ  
 کاپی نگهداری می شود و تماماً در کتاب هندسه و  
 تزئین در معماری اسلامی (خانم گلرونجیب اوغلو) به  
 چاپ رسیده، کشف مهمی است که نکات عمده ای برای  
 شناخت تاریخ معماری اسلامی به ویژه تزئینات  
 وابسته به معماری دوره تیموری و کل تاریخ  
 معماری را در بردارد. (گل رونجیب اوغلو، کاتالوگ  
 طومار، 12 تصویر رنگی)

کشف این طومار، که بهترین نمونه محفوظ در نوع  
 خود است به شناخت وجود نظری و عملی نقوش  
 هندسی در معماری و تزئینات اسلامی تأثیرات عمیق  
 گذاشته است. هندسه ای که بر تزئینات دو بعدی و  
 سه بعدی معماری تیموری و ترکمانی حاکم بود (و  
 در معماری اوائل صفویه ازبک تداوم یافت)  
 موضوع اصلی طومار توپ کاپی (گل رونجیب اوغلو، ص  
 57) است. شیوه خاص طرح هندسی طومار توپ کاپی  
 را که از نقوش دو بعدی و سه بعدی ستاره و چند  
 ضلعی تشکیل می شود. در ایران بزرگ گره  
 می خوانند. (گل رونجیب اوغلو، ص 12) این طومار  
 در خزانه اندرونی کاخ توپقانی نگهداری شده،  
 به گفته خانم نجیب اوغلو اگر این طومار در تبریز  
 در دوره قراقویونلو و آق قویونلو یا اوائل  
 دوره صفویه تهیه شده باشد یا آن را از شهر  
 ایرانی دیگر به آنجا آورده باشند، افتادن به  
 دست عثمانیان آسان بوده است، زیرا ایشان چند  
 بار تبریز را تسخیر کردند. در سال 1474/879  
 سلطان محمد دوم عثمانی اوزون حسن آق قویونلوها

را شکست داد و بار دوم در سال 926-918 / 1524-1502 سلطان سلیم اول شاه اسماعیل صفویه را مغلوب کرد.

در این دو حادثه صنعتگران ماهر و عالمان زبده ای را همراه با گنجینه ها و کتابهایی از تبریز به استانبول بردند و یا ممکن است طومار را اشخاصی نظیر علی قوشچی به استانبول آورده باشد. وی منجم و ریاضیدان دربار تیموری بود که پس از مرگ الغ بیک (853-850/1449-1446) از سمرقند به دیار سلطان اوزون حسن (آق قویونلو) به تبریز آمد و سپس در سال 877 / 1472 با ملتزمان فراوان و کتب بسیار از جمله رسالات ریاضی به دربار سلطان محمد دوم عثمانی پیوست. همچنین امکان دارد طومار توپقانی متعلق به مزینان و بناهای تیموری - ترکمانی بوده باشد که در دهه 870/1470 به دربار سلطان محمد دوم دعوت شدند. تزئین کوشک کاشی (چینی لی کوشک) سلطان در مجموعه کاخ توپ کاپی، که در سال 877/1472 به اتمام رسید، در کارگاهی خارجی صورت گرفت که کاشی تراشان آن از ایران بزرگ بودند این خود منزلت سبک فراملی تیموری - ترکمانی در دربار عثمانیان را در زمانی نشان می دهد که سلطان محمد دوم خیال تصرف شهرهای آق قویونلو در شرق را در سر می پروراند. در هر صورت چنین به نظر می آید که شاید این طومار در اواخر قرن نهم / پانزدهم یا اوائل قرن دهم / شانزدهم - که تماس فرهنگی (عثمانیان) با

دربارهای تیموریان و ترکمانان و صفویه در اوج خود بود، به دربار عثمانی رسیده باشد. بنابراین جمع شواهد و قراین مؤید این است که میلاد طومار در اواخر قرن نهم / یا دهم یا / پانزدهم یا شانزدهم و مولد آن ایران بوده است و من بعد آن را طومار تیموری - ترکمانی خواهیم دانست.

چون عمده نقوش هندسی این طومار اصالتاً تیموری - ترکمانی است استفاده از نوع آنها در اوائل عصر صفوی نیز ادامه داشته است. (گل رونجیب اوغلو، هندسه و تزئین در معماری اسلامی، صص 55-54)

محتوای طومار توپ کاپی را که شبیه محتویات یک کتاب نقش است، می توان نشانه ای از تاکید بی سابقه دوره تیموری - ترکمانی بر تزئین تلقی کرد، تاکیدي که نماهای ساده بنا را به نمایشگاهی برای نمایش تابلوهای تزئینی هنری تبدیل و طاقها را به اجزایی چند وجهی و بدون تاثیر سازه ای تقطیع کرد. (گل رونجیب اوغلو، صص 72)

خانم گلرونجیب اوغلو، نقوشی که در بناهای موجود تیموری و ترکمانی وجود دارد را با نقوش طومار توپ کاپی مقایسه کرده است و به نظر وی این نقوش با سنت میانی سنگی مدیترانه ای عثمانی، بیگانه است و بی شک برای معماری مبنی بر آجرو کاشی دارای نماهای رنگارنگ تهیه شده است. بیشتر این نقوش با کیفیت معماری عثمانی مناسبتی ندارد. (گل رونجیب اوغلو، صص 48)

این بناها بشرح زیراند

– معرق کاری درب امام اصفهان 857-858 / 1454 / 1453 نیز متشکل است از قطعات درشت چند ضلعي و ستاره که بر زمینه ظریفی از ستاره ها و چند ضلعي هاي ریز قرار گرفته است، شاید این نقشها در نقشه طومار توپقاپی یافت شود. (گل رونجیب اوغلو، ص 50)

– طرح مقرنس نوع گنبدهای خیاره ای تیمور  
– مسجد وُرژنه ( واقع درجاده کاروان رو بین اصفهان و یزد)

– لوح کاشی معرق در پشت ایوان ورودی مسجد جامع یزد قرن نهم ( 15 م )

– کاشیکاری معرق سردر، درب امام اصفهان 858-1453-1354 / 857

– ایوان مقصوره مسجد گوهر شاد در مشهد 1418-1416 / 821-819

نقوش هندسی تا چه اندازه در دوره های بعد که سه امپراطوری بزرگ اسلامی در جهان حکومت می کردند، تداوم داشته است؟ به گفته خانم نجیب اوغلو «صفویان، گورکانیان، عثمانیان زبانهای بصری خاص خود را ابداع کردند، نقوش تزئینی قدیم را حفظ کردند، اما شدت آنها را دگرگون ساختند و در دستور زبانها شکل و رنگ جدیدی تلفیق کردند که با روال مرسوم در دوره تیموری – ترکمانی کاملاً تفاوت داشت. نماهای تزئینی متفاوت این سه امپراطوری که مطلقاً به مرزهای جغرافیایی تحت حکومت هر کانون سیاسی محدود می ماند، در تشدید

احساس هویت فرهنگی موثر واقع شد.» (گل رونجیب اوغلو، برداشت از صفحات 153-156)

تداوم و تاثیر این که هنر تیموری - ترکمانی تا چه اندازه در معماری و تزئینات معماری همسایگان (عثمانی) تاثیر داشته است، پژوهش بسیار عمیقی را می طلبد ولی همانطوریکه در بالا اشاره شد چینی کوشک که در سال 1472 توسط معمار ایرانی کمال الدین در زمان پادشاهی سلطان محمد دوم در کاخ توپ کاپی در شهر استانبول ساخته شده است، نقشه مرکزی، طاق قوسی و کاشی کاری آن نشانه از تاثیر هنر تیموری - ترکمانی دارد؛ همچنین تزئینات و شاید ساخت مسجد سبز (یشیل جامع) در بورسا پایتخت اولیه عثمانی توسط هنرمند تبریزی انجام شده باشد. بعضی از محققان نظر داده اند که مسجد هفتاد و دو تن (شاه سابق) مشهد و مسجد کبود تبریز که شباهت زیادی به مسجد سبز دارد توسط یک هنرمند ساخته شده است. تزئینات کاشی آرامگاه زین المیرزا، پسر اوزون حسن که به صورت برج می باشد شباهت زیادی به دوره تیموری و ترکمانی دارد. (پروفسور ارنست کونل، هنر اسلامی، برداشت از صفحات 234 - 224)

(پلان 6 و 7 و 8)

پدران معمار، در سرزمینهای دیگر هم درخشیده اند.

در میان معماران به نام ایرانی که در ترکیه به شهرت رسیده اند، استاد علی تبریزی یا عجم علی تبریزی یا اسیرعلی تبریزی می باشد. وی سازنده مسجد مانيسا (مسجد سلطان) است این مسجد شامل مجموعه ای از مدرسه، بیمارستان، حمام، آسایشگاه و کتابخانه است.

استاد اسیر علی اهل تبریز بوده که بعد از جنگ چالدران در زمره اسراء به خاک عثمانی برده شده که بعداً در امپراطور عثمانی تا مقام معمار باشی ارتقاء یافته است. وی طراح و مجری بناهای متعددی بوده و سرآمد معماران آن زمان درآمده بود و 18 بنا در ترکیه در زمان عثمانیها از آثار این استاد بزرگ می باشد. معمار سینان یکی از بزرگترین معماران دوره عثمانی و پدر معماری ترک از شاگردان اسیرعلی تبریزی بوده است. دایره المعارف مشاهیر ترک در دینا کارهای اسیر علی تبریزی را در حد آثار معمار سینان ارزیابی کرده است.

— در «کتاب هنر اسلامی ارنست کونل می خواهیم که چینلی کوشک در سال 1472 به دست يك معمار ایرانی به نام کمال الدین ساخته شده.

— در کتاب تاریخ معماری درصدد سؤال «تالیف پروفیسور دوغمان کویان، مدرسه سیرقالي شهر قونیه را به يك معمار ایرانی به نام عثمان بن محمد از اهالی طوس نسبت می دهد». (قرطوس موسوی، تاریخ معماری، ص 555)

— بنای یشیل جامع یا مسجد سبز که نظیر مسجد کبود تبریز است، کاشی کاری، آجر کاری و گل بوتّه ها و رنگ و شکل کاشیها و نوشته های اطراف محراب همه گواهی می دهند که دست ایرانی احتمالاً تبریزی در خلق و آفرینش آنها در کار بوده است».

نام کاشی کار محمد دیوانه است و خود ترکها قبول دارند که اگر معمار مسجد هم ایرانی نباشد کاشی کارش به طور یقین ایرانی بوده است. در خاتمه آثار اسیر علی که تاکنون شناسایی شده و در منابع مختلف به آن اشاراتی شده است به شرح زیر می باشد:

- 1 — بابا اسلام در استانبول، سرطاق توپ کاپی سرایی.
- 2 — مجموعه سلطان سلیم اول در استانبول
- 3 — مسجد بازاری قاسم در استانبول
- 4 — مسجد بالا پاشا در استانبول
- 5 — مسجد محمد پاشا در استانبول
- 6 — مسجد و مقبره چوپان مصطفی در اسکی شهر
- 7 — مسجد سلیمان در چورلو.
- 8 — مسجد ایازپاشا در تکثیر داغ.
- 9 — مجموعه سلطان در مانیا
- 10 — مسجد صفی الدین قاضی در صوفیه (بلغارستان)
- 11 — محله مسجد معمار (اسیر علی) در استانبول
- 12 — مسجد قاسم پاشا در بوزاویک
- 13 — مسجد خاتونیه در ترابوزان

- 14 - مسجد و دارالاحسان در مالچیلار
- 15 - مسجد مسجد و دارالصیان در سارایوو
- 16 - مجموعه چوپان مصطفی پاشا درگیزه
- 17 - کاخ ابراهیم پاشا - آت میدان در  
استانبول
- 18 - مسجد سلطان سلیم در قونیه

# فهرست منابع

- ایاکخ، معماری هند (گورکانیان)، ترجمه سلطانزاده، 1373
- پوپ، آرتور، معماری ایران، ترجمه کرامت الله افسر، انتشارات یساوی، 65
- گلمبک، لیزا، دونالدوبلیز، معماری تیموری در ایران و توران، ترجمه کرامت افسر، کیانی، انتشارات یساوی، 65
- هانری، مارتین، هوگ، سیک شناسی هنر معماری، ترجمه ورجاوند، 75
- میلن براند، معماری اسلامی، ترجمه ایرج اعتصام، 77
- ریچاردن - فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، 75
- ریچارد انیگها وزن و الگ گراپر، هنر معماری اسلامی، ترجمه آژند، 78
- عباس قدیانی تأثیر فرهنگ تمدن ایران در جهان، 76
- کارول جی. دوری، هنر اسلامی، ترجمه رضا بصري، 63
- دکتر آلب ارسلان تأثیر نستعلیق ایران بر خوشنویسی ترکیه، کذگره بین المللی اسلامی اصفهان، 81
- پروفسور مصطفی اوغور درمان، نمونه هایی از آثار میرعماد خسی در استانبول، کنگره المللی در اصفهان، 81
- ویل دورانت، تاریخ تمدن، اصلاح دینی، جلد ششم، 68
- دیوید مورگان، عباس مخیر، ایران در قرون وسطی، 73
- گل رونجیب اوغلو، هندسه و تزئین در معماری اسلامی، ترجمه مهرداد قیومی، بید هند 79
- دوآن کوپان، تاریخ معماری ترکیه در 100 سؤال، استانبول، 1970
- قرطوس موسوی، تاریخ معماری و شهرسازی (ارگ بم) جلد دوم، 74
- حسن پیرنیا، عباس اقبال، از آغاز تا انقراض قاجاریه، 1370

-POPE,A.U. A SURVEY OF PERSIAN,XIII

-Papadopoulo,L' Islam et L' Art Musulman, Mazenod, Parsi,1976,pp.551-3

- DOMINIQUE,C.,De'coRS D'iSLAM, MAZENOD,P.,176

- MICHEL,ArchITeetURE OF ISLAMIC WORLD, THAMES and HUDSON

- METIN,SÖZEN,THE EVOLUTION OF TURKISH ART AND ARCHITECTURE,ISTANBUL , TURKEY, PP.244,245,104,105,84,78,66.

PUGANCHEN KOVA, G.A., L'ETUDES MONUMENTS TIMURIDES d'AFGHANISTAN , 1970.

MAZAHERI,M.,EVOLUTION DE L'ARCHITECTURE AUX XIII , XIV, XV SIECLES,1979,THESE DE DOCTORAT

تصاویر از منابع لاتین استفاده شده است و پلان از منابع لاتین کد تصاویر استفاده شده و از کتاب هیلن میراند.

پلان (2 - 8 )

سمرقند، عشرت خانه، نقشه، (بالا) طبقه یکم (پایین) طبقه دوم

پلان (3 - 8)

6

— مسجد کبود تبریز

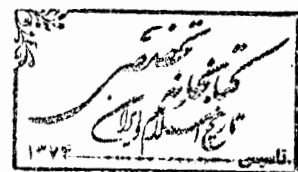
5 — استانبول، توپ کاپی، سراي، گوشك حبی لي (CEIMILI) برش

7 — پووسه، مسجد جامع سبز (یشیل جامع) منظر سه بعدی، هیلن براند

8 — مشهد، مسجد شاه (سابق) منظر سه بعدی، هیلن براند

پلان (1 - 9)

سمرقند، عشرت خانه، برش، محور تقاطع



## مناسبات ایران و عثمانی در دوره های افشاریه و زندیه

(1210-1135 هـ . ق)

رضا شعبانی

### مدخل:

دوره مورد تحقیق، عصری است که هر دو دولت ایران و عثمانی گرفتار مشکلات داخلی بی‌شمار و مصائب ناشی از مجاورت با همسایگان اروپایی خود هستند. زوال عمر حکومت باثبات صفوی در ایران (907 – 1135 هـ . ق) موجب تحریک دول روس و عثمانی برای تعرض به خاک ایران گشت و متأسفانه جنگهای متعددی را باعث که تا سال مرگ نادر شاه (1160 هـ . ق) ادامه پیدا کرد.

پس از این تاریخ نیز گرچه مجادله عمده‌ای بین ایران و عثمانی پیش نیامد و هر دو طرف به قدر کافی از تعدیات مکرر خسته شده بودند که به فکر تجاوز دیگر نیفتند. اما در مجموع تا پایان عصر زندیه (1209 هـ . ق) و برجیدن بساط این خاندان، ایران در ثبات و آرامش مطمئنی نبود که بتواند مناسبات دوستانه‌ای را با همسایه قدرتمند خود پایه‌ریزی کند. پیداست که سخن از روابط فرهنگی گفتن نیز، در چنین عصر آشوب‌زده بلا دیده‌ای پر دور از انتظار است. چه که قسمت عمده عمر سران هر دو حکومت به مبارزه‌های نظامی و لشکرکشی‌های بی‌حاصل گذشته است که در خلال آنها هیچیک از طرفین نمی‌تواند ادعای کامیابی و پیروزی مطلق کند.

روابط فرهنگی هم حصر به مکاتبات و مراوداتی است که بدون وجود دو دولت حاکم بر ایران و عثمانی از کهنترین ازمینه در بین مردم و سکنه هر دو دیار وجود داشته و به صورتی عادی، روال طبیعی خود را ادامه می‌داده است. پای حکومتها نیز فقط در عرصه مناسبات مذهبی و کاستن از اختلافات میان سنی مذهب و شیعه

مذهبان باز بوده است که البته می‌توان به قراردادی که از سوی ایرانیان به «وثیقه نامه بغداد» ۱۱۵۷ هـ. ق. موسوم شده، توجه کرد. براساس این وثیقه نامه که علمای عثمانی به زعامت شیخ عبداللّه السّویدی مفتنی وقت امپراتوری و میرزا علی اکبر ملاباشی و میرزا مهدی خان منشی استرآبادی به پشتیبانی کثیری از روحانیون شیعی و سنی ایران آن را امضاء کرده‌اند. امر مهمی مورد اعتنا قرار گرفته است که آن رفع اختلافات بین طریقین است.

مادّه بسیار مهمی که در وثیقه‌نامه آمده این است که علمای عثمانی مذهب حقه اثنی‌عشریه جعفریه را به رسمیت شناخته‌اند و تأکید بر آن روا داشته‌اند که حیف است میان پیروان سیدالمرسلین (ص) اختلاف باقی بماند.

گرچه این دستاورد مهم، خود دویست سالی بیش طول کشید تا به طور جدّی در مظان بررسی و قبول هر دو طرف قرار گیرد. اما اساس مناسبات فرهنگی - عقیدتی بزرگی شد که امروز بر همه جوامع مسلمان روزگار ما حاکم است.

## مقدمه

از اوایل دوره صفویه جهانگردان خارجی برای تجارت و سیاحت به سوی ایران آمدند. از جمله این افراد می‌توان ریچارد شانسلر و آنتونی جنکینسن انگلیسی و برادران شرلی را نام برد که بسیار مقرب شاه عباسی کبیر بودند. انگلیسی‌ها فرانسویان، پرتغالیها به مرور وارد ایران شدند. نماینده روسیه نیز در زمان الکسی پتر پتر کبیر وارد ایران شد.

در دوره هرج و مرج اواخر دولت صفوی دول همسایه از جمله عثمانی و روسیه به متصرفات و اراضی ایران دست‌اندازی نمودند و بخشی از سرزمین‌های ایران را در مناطق سرحدی اشغال کردند. اما در دوره افشاریه و بالاص نادرشاه روابط با دول خارجی و همسایگان قابل توجه است. در واقع نادرشاه با توجه به اینکه به اهمیت ارتباطات جهانی پی برده بود سعی در ایجاد ارتباطات مثبت با دول خارجی داشت. از آنجایی که بحث ما متوجه روابط ایران و عثمانی است بنابراین سعی داریم که ارتباطات نادر و جانشینان وی را با این کشور همسایه بررسی کنیم، با توجه به اینکه در صحنه جهانی با به قدرت رسیدن عثمانی‌ها در آسیای صغیر راههای ارتباطی ایران با غرب مسدود شده بود. بنابراین روابط ایران و عثمانی در این دوره آمیخته با فعالیت‌های نظامی است. مجادلاتی که ایران و عثمانی هر دو را فرسوده کرد و آنان را به دوران زوال قدرت و ناخوشی ممتد و علاج‌ناپذیر کشانید.<sup>۱</sup>

از آنجایی که مدتی از دوران قدرت نادر همزمان با حکومت و زمامداری شاه تهماسب دوم صفوی است بنابراین بحث خود را از دوران وی آغاز می‌نمایم.

اجتماعی ایران در دوره افشار و زند، رضا شعبانی، تهران، <sup>۱</sup> تاریخ تحولات سیاسی انتشارات سمت، ۱۴۷۷، ص ۱۰۶.

### روابط ایران و عثمانی در دوره شاه تهماسب صفوی

شاه تهماسب به هنگام جنگ و درگیری با افغانان چندین بار درخواست کمک از عثمانی نمود ولی آنان پاسخ مثبتی به وی ندادند. پس از این که اصفهان از تصرف افغانان درآمد شاه تهماسب طی نامه‌ای استرداد نواحی اشغال شده را از سلطان عثمانی خواستار شد ولی سلطان عثمانی این خواسته را مشروط به تأمین تمامی مخارج دولت عثمانی در دوران اشغال این نواحی دانست. پس از این پاسخ نادر که سرداری ارتش ایران را بر عهده داشت جهت باز پس‌گیری نواحی متصرف شده وارد جنگ با عثمانی شد.<sup>۱</sup>

نادر در ۱۸ شعبان سال ۱۱۴۲ هـ. ق. از راه دزفول و بهبهان و رامهرمز و شوشتر حرکت کرد. وی در همدان قوای عثمانی را مورد حمله قرار داد و آنان را به سوی بغداد عقب راند. احمد پاشا والی بغداد سعی در ایجاد صلح و برقراری رابطه پایدار با نادر نمود ولی سردار ایرانی عملیات خود را ادامه داد و قسمتی از اراضی اشغال شده را مسترد داشت. در این هنگام بود که خبر فتنه ابولمیعاد از افغانستان باعث شد که نادر به سوی خراسان بازگشت و دولت عثمانی نیز به دلیل درگذشت ابراهیم پاشا صدراعظم عثمانی و ایجاد آشوب در آن کشور از ادامه جنگ منصرف شد.<sup>۲</sup>

### جنگ شاه تهماسب با عثمانی‌ها

هنگامی که نادر اخبار شورش افغانه ابدالی را در خراسان شنید به سوی آن ایالت رهسپار شد، شاه تهماسب که از شنیدن اخبار موفقیت‌های نادر و شهرت روزافزون وی هراسان شده بود تصمیم گرفت برای کسب حیثیت، خود با عثمانیان

<sup>۱</sup> نادر نامه، محمدحسین قدوسی، انتشارات انجمن آثار ملی خراسان، مشهد، ۱۳۳۹، ص ۳۶۷.

<sup>۲</sup> نادرشاه، دکتر رضازاده شفق، انتشارات انجمن آثار ملی، اسفند ۱۳۳۹، ص ۱۱۸.

وارد جنگ شود. ولی این جنگ فرجام بسیار بدی برای ایران به دنبال داشت و طی قراردادی که وی با عثمانی‌ها منعقد ساخت (سال 1145 هـ. ق) کلیه اراضی قفقازیه را که در آن سوی رود ارس واقع بود به اضافه برخی از ولایات غربی ایران در اختیار دولت عثمانی قرار داد.<sup>۱</sup> بدین ترتیب وی پس از شکست به اصفهان بازگشت در حالیکه قسمت اعظم خاکی را که نادر از عثمانی‌ها پس گرفته بود از دست داد.

### روابط ایران و عثمانی در دوره نیابت سلطنت نادر

نادر پس از شنیدن این اخبار، فرستادگانی به عثمانی فرستاد و خواهان تخلیه کامل اراضی ایران شد و سپس شاه تهماسب را از سلطنت خلع کرد و کودک خردسال وی شاه عباس دوم را به حکومت گمارد و خود نیز لقب نایب‌السلطنه گرفت. پس از آن وی سریعاً زمام امور را در دست گرفت و هدف اصلی خود را بازپس‌گیری سرزمین‌های از دست رفته توسط تهماسب اعلان کرد. شاید هم در این هنگام جاه‌طلبیهای نادر از فتح مجدد قلمرو ایران فراتر می‌رفت.<sup>۲</sup> پس از سالار به سوی مرزهای عثمانیان شتافت و در دامنه‌های شرق دجله نیروهای عثمانی را شکست داد و به سوی بغداد پیش رفت، شهر محاصره شد و این محاصره مدت زمان زیادی به طول انجامید. در این زمان بود که نیروهای کمکی توپال عثمان پاشا به نزدیکی بغداد رسیدند. نادر به استقبال نیروهای توپال عثمان رفت و از آنها شکست خورد و تمامی تدارکات مهمات ارتش وی به دست دشمن افتاد و بدین سان آناتولی از خطر مهمی که استانبول را تهدید می‌کرد نجات یافت.<sup>۳</sup> این موضوع باعث ناامیدی نادر نشد و وی در کوتاه‌ترین زمان ممکن نیروهای خویش را

<sup>۱</sup> ریشه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق، دکتر منوچهر پارسا دوست، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ چهارم، 1366، ص 62.

<sup>۲</sup> روابط ایران با امپراتوری عثمانی در سده‌های هجدهم و نوزدهم، نشریه تاریخ روابط خارجی دوری، ترجمه حسن زندیه، ص 18-2، نوشته ل -

<sup>۳</sup> همان، ص 18.

بازسازی کرد و در درگیری مجدد با نیروهای توپال عثمان پاشا، وی (توپال عثمان) کشته شد و ذخایر جنگی‌اش در اختیار نادر قرار گرفت.

علیرغم این که نادر در اینجا پیروز شد و برای باردیگر بغداد را محاصره کرد ولی به دلیل فتنه محمدخان بلوچ در فارس ناگزیر به بازگشت شد. پس به همان فرامینی که احمد پاشا والی بغداد در باب تخلیه قلاع نوشته بود قناعت کرد و پس از زیارت عتبات به ایران بازگشت.<sup>۱</sup> مفاد عهدنامه‌ای که میان نادر و احمدپاشا امضاء شد بدین قرار است که:

۱ - دولت عثمانی متعهد می‌شود کلیه اراضی ایران را که طی ده سال اخیر به تصرف درآورده است مسترد دارد و مرز بین دو کشور را بر طبق عهدنامه ایران و عثمانی مورخ ۱۰۴۹ هجری موسوم به عهدنامه زهاب برقرار سازد.

۲ - کلیه اسرانی که از دو طرف گرفته شده‌اند مستخلص شوند و همچنین توپهای هر دو طرف مسترد شود.

۳ - زائرین ایرانی که بخواهند اماکن مقدسه خاک عثمانی را زیارت کنند از تسهیلات لازم برخوردار گردند.<sup>۲</sup>

نادر قبل از حرکت از بغداد توسط عبدالکریم افندی نامه‌ای برای سلطان عثمانی فرستاد و علاقمندی خود را به صلح و آرامش اعلام داشت. ولی پس از رسیدن قاضی عبدالکریم افندی به قسطنطنیه در زمستان ۱۱۴۷ ه. ق. و تشکیل چند جلسه مشورتی امپراطور عثمانی عهدنامه را رد کرد و نپذیرفت.

احمدپاشا نیز از فرمانداری بغداد برکنار شد. سلطان عثمانی، عبدالله پاشا کوپرلی اوغلی را فرمانده سپاه عظیمی کرد و این سردار همراه با نیروی زیاد وارد

<sup>۱</sup> تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، رضا شعبانی، تهران، مؤسسه انتشارات نوین، ج دوم، ۱۳۶۹، ص ۱۸۹.

<sup>۲</sup> نادرنامه، محمدحسین قدسی، ص ۳۷۲.

دیار بکر شد. قانصور نمورخان کریم نیز برای اداره نیروهای عثمانی به قفقاز فرستاده شد.

نادر پس از حصول اطمینان از این که عثمانی قصد تصویب عهدنامه را ندارد در ۱۱۴۷ هـ. ق. از طریق گلپایگان و همدان به سوی مرز حرکت نمود. این بار هیأتی روسی نیز وی را همراهی می کردند. نادر در حین حرکت اخباری مربوط به فتنه حاکم سابق گرجستان را شنید که روسها به او دستور داده بودند، که به سوی دربند رفته و از آنجا نواحی شماخی و کرنلی را به نفع روسیه تصرف نماید.

سپهسالار و نایب السلطنه ایران پیامی را نیز از عبدالله پاشا دریافت کرد مبنی بر اینکه مدت دو سال برای تخلیه اراضی ایران به وی مهلت داده شود. نادر که مطمئن بود نیروهای عثمانی قصد تخلیه متصرفات ایران را ندارند ابتدا به سرخای، خان شیروان حمله کرد و قبل از رسیدن روسها شماخی را تصرف کرد و در عین حال به روسیه هشدار داد که در صورت عدم تخلیه اراضی ایران با روسیه وارد جنگ خواهد شد. روسها حاضر به تخلیه این سرزمینها شدند مشروط بر اینکه ایران در مقابله با عثمانیها ایران طرفدار روسیه باشد. سپس نادر به سوی داغستان رفت و آنجا را مطیع خود نمود و برای استرداد گنجه از عثمانیان آن را محاصره کرد. در این هنگام ملکه روسیه برای نادر پیامی فرستاد مبنی بر اینکه حاضر است تمامی اراضی باقیمانده ایران را تخلیه نماید به شرطی که نادر اجازه ندهد که این سرزمینها به دست عثمانیان بیفتد. براین اساس عهدنامه ای میان ایران و روسیه منعقد شد معروف به عهدنامه گنجه (۱۱۴۸ هـ. ق.) و روسیه متعهد شد که سرزمینهای ایران را تخلیه نماید و در عوض ایران در جنگ روسیه با دشمنان، طرفدار روسیه باشد. طرفین متعهد شدند که بدون اطلاع دیگری درصدد انعقاد

صلح با عثمانی برنیابند.<sup>۱</sup> سودی که از این عهدنامه برد این بود که راه عثمانی به سواحل خزر بسته شد.

در ضمن این مسائل نادر نیرویی برای مقابله با عبدالله پاشا که در قارص بود و از تخلیه گنج‌ه طفره می‌رفت اعزام داشت. خود نادر نیز پس از تنبیه لژی‌ها به سوی قارص رفت و ترک‌ها را در محل بغاورد شکست داد. علی‌پاشا و ابراهیم‌پاشا پس از این شکست به ترتیب گنج‌ه و تقلیس را تخلیه نمودند. همزمان با آن میانه روس و عثمانی دوباره به هم خورد بنابراین دولت عثمانی توسط احمدپاشا در ارزروم پیشنهاد صلح با ایران را داد. نادر در این هنگام خواهان تأدیه خسارات جنگ و مشمول کردن روسیه در معاهده صلح شده این نبرد را که منجر به پیروزی ایران در مقابل عثمانی شده، باید نقطه عطف مجادلات ایران و عثمانی شمرد و نادر منطقه (بغاورد) را مراد تپه خواند.<sup>۲</sup> وی پس از کوتاه کردن دست عثمانیان و روس‌ها از اراضی ایران زمان را مناسب دید که سلطنت خود را رسماً اعلام نماید.

### روابط ایران و عثمانی پس از تاجگذاری نادرشاه

گفتیم که نادرشاه پس از کوتاه نمودن دست متجاوزین خارجی و سرکوب کردن فتنه‌های داخلی و ایجاد آرامش و امنیت در کشور تصمیم گرفت که نیت اساسی خود را برای شناساندن حکومتش به عنوان تنها نماینده حقیقی توده‌های ایرانی عملی کند.<sup>۳</sup>

وی در دشت مغان پذیرش سلطنت از سوی خود را مشروط بر این کرد که حاضران متعهد شوند که از هیچیک از اعضای خاندان صفوی طرفداری نکنند و فرزند نادر را به عنوان جانشین وی بپذیرند و همچنین عادت لعن بر سه خلیفه اول

<sup>۱</sup> نادر نامه، محمدحسین قدسی، ص ۳۸۶.

<sup>۲</sup> تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، رضا شعبانی، ج ۲، ص ۱۹۳.

<sup>۳</sup> تاریخ اجتماعی ایران در دوره افشاریه، رضا شعبانی، ج ۱، ص ۸۵.

و آزار سنی مذهب‌بان را ترک نمایند. نادر سعی در تعدیل افکار مذهبی خود داشت چون بر سر آن بود که با عثمانیان اکثراً سنی مذهب صلح کند و به هند حمله نماید. نادر شرایط صلح خود را با عثمانی چنین اعلام کرد که

1 - چون ایرانیان اعتقادات سابق خود را تعدیل کرده‌اند، دولت عثمانی مذهب جعفری را به رسمیت بشناسد.

2 - پیروان مذهب جعفری هم رکن خاصی در مکه داشته باشند.

3 - همه ساله یک تن امیرالحاج برای سرپرستی حاجیان از ایران به حجاز

برود.

4 - اسیران دو طرف مبادله شوند و خرید و فروش آنان ممنوع گردد.

5 - فرستادگانی از دو دولت در پایتخت‌های یکدیگر اقامت نمایند.

در این هنگام عبدالباقی خان زنگنه برای انجام مذاکرات با عثمانی به استانبول فرستاده شد. عثمانی‌ها در طی مذاکرات خود دو شرط اول را نپذیرفتند و این مانع از امضای پیمان صلح شد.

مصطفی پاشا از طرف دولت عثمانی برای حل مسائل مذهبی به همراه عبدالباقی خان زنگنه به ایران آمد و در سال 1151 هـ. ق. در لشکرگاه نادر در قندهار به حضور وی رسید و مخالفت عثمانی‌ها را اعلام داشت. نادر سیاستی اخذ کرد که قابل توجه است زیرا وی در عین حالیکه نظرات سفرای عثمانی را مربوط به مفاد مذهبی عهدنامه نپذیرفت، در عین حال بسیار محبت‌آمیز و با احترام برخورد کرد زیرا بسیار علاقمند به صلح بود و در جایی که سرزمین ثروتمند هند وجود داشت دلیلی برای خود نمی‌دید که خود را سرگرم جنگ‌های مذهبی با عثمانی کند. نادر علیمردان خان فیلی بیگلربیگی لرستان را در سال 1151 هـ. ق. روانه عثمانی نمود. در هنگام بازگشت نادر از هند به ایران خبر رسید که علیمردان خان

در گذشته است و شایع شد که وی را مسموم کرده‌اند.<sup>۱</sup> سپس نادر شاه حاجی‌خان چمشگزک را به عنوان سفیر خود همراه با هدایایی از غنائم هند روانه عثمانی نمود. سفارت حاجی‌خان هم به نتیجه‌ای نرسید، این بار هم عثمانی‌ها حاضر به پذیرش مفاد مذهبی عهدنامه نشدند. عثمانی در این زمان دو نفر از سفراء خود به نام‌های مصطفی حنیف افندی و مصطفی نظیف افندی را برای آگاه کردن نادر از این مطلب به ایران فرستاد. فرستادگان عثمانی اصرار داشتند که نادر از شرط ابتدایی عهدنامه بگذرد، ولی نادر فقط به مسئله عقاید شخصی خویش توجه نداشت بلکه موضوع حیثیت وی در مقابل مردم مطرح بود. بنابراین با نوشتن نامه‌هایی به سلطان و صدراعظم عثمانی خواستار قبول تقاضای خود شد و اذعان کرد که در غیر این صورت وی با زور و جنگ به این نتایج خواهد رسید.<sup>۲</sup>

اما علیرغم اینکه نادر درصدد آن بود که کار خود را با عثمانی‌ها یکسره کند ولی مدتی گرفتار جنگ با لزگی‌ها در داغستان شد. در ۱۱۵۶ قبل از حرکت نادر از داغستان دولت عثمانی مجدداً نماینده‌ای به ایران فرستاد مبنی بر عدم پذیرش عهدنامه صلح، ولی نادر در این هنگام خبر حمله خود را به عثمانی داد. نادر از احمدپاشا خواستار تحویل بغداد شد، احمد پاشا نیز استمهال کرد و از وی مدتی وقت خواست ولی سلطان عثمانی فتوایی از سوی علماء عثمانی اخذ و اعلان کرد مبنی بر کشتن کلیه مخالفان مذهب تسنن. بنابراین نادر در رجب ۱۱۵۷ به سوی موصل حمله برد و در جنگ‌هایی که میان نیروهای ایران و عثمانی در گرفت نادر پیروز شد. در همین حین خبر بروز فتنه سام میرزا در شیروان و صفی میرزا در ارزروم نادر را بر آن داشت که دگرباره در زمینه متارکه جنگ با عثمانی وارد مذاکره شود. نادر حاضر به صلح شد به شرط این که پیشنهادهای وی به قسطنطنیه

<sup>۱</sup> سفارتخانه‌های ایران، دکتر محمد امین ریاحی، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۸، ص ۱۶۶.

<sup>۲</sup> همان، ص ۱۶۷.

ارسال شود ولی سلطان عثمانی طی پیامی خواهان ترک خاک عثمانی توسط قوای ایران شد. بالاخره نادر شاه و احمد پاشا در زمستان 1157 با هم سازش کردند. پس از این سازش موقتی نادر جهت سرکوب شورشی‌های داخلی به سوی ایران عقب نشست. ظاهر امر این است که سلطان عثمانی همچنان قصد نداشت عهدنامه را تصویب کند. به همین ترتیب درگیری دیگری در 1158 میان ایران و عثمانی در گرفت و سپاه ایران موفقیت‌هایی کسب نمود. نادرشاه در این زمان نمایندگانی را با ؟ رهایی صلح نزد سرلشکر عثمانی فرستاد. این بار وی دیگر امیدی برای شناسایی مذهب جعفری و ایجاد رکن پنجم در بیت‌الله الحرام را نداشت. ولی خواهان واگذاری وان و کردستان عثمانی و بغداد و عتبات به ایران بود. طرفین جنگ متوجه شده بودند که هیچ یک نمی‌توانند پیروزی قطعی بدست آورند و ادامه جنگ فقط منجر به تحلیل قوای آنان می‌شود، بنابراین پس از یک سلسله مکاتبات و مبادله سفرها در ماه شعبان (1159 ه. ق.) قرارداد صلح کردان را برای اتمام اختلافات خود منعقد نمودند به موجب این پیمان صلح، مرز ایران و عثمانی به وضع سابق که در پیمان زهاب 1049 ه. ق. منعقد میان شاه صفی اول و مراد چهارم پادشاه عثمانی تصریح شده بود باقی ماند.<sup>۱</sup>

پس از آن سلطان عثمانی احمد پاشای قزوینی را به سفارت عثمانی در ایران منصوب نمود و هدایای زیادی همراه وی به ایران فرستاد و نادر نیز مصطفی خان را همراه هدایایی از جمله یک تخت طلای مرصع به دربار عثمانی گسیل داشت.

### روابط ایران و عثمانی در دوره زندگی (1210 - 1160 ه. ق.)

پس از مرگ نادر سراسر ایران را هرج و مرج فرا گرفت. در مدت 20 سال پس از مرگ وی ایران عرصه تاخت و تاز خوانین محلی و سرکردگان سپاه نادر واقع

<sup>۱</sup> پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران قبل از هخامنشیان تا پایان قاجار، محمدعلی مهمید، تهران، 1362، ص 121.

شد از جمله محمدحسن خان قاجار، آزادخان افغان، علیمردان خان و ابوالفتح خان بختیاری و فتحعلی خان افشار و کریم خان زند. پس از چند مرحله جنگ و درگیری بالاخره کریم خان قدرت را در دست گرفت.<sup>۱</sup>

در طی این مدت و علیرغم نابسامانی اوضاع خوشبختانه درگیری عمده‌ای میان ایران و عثمان صورت نگرفت. اصولاً در آن سالها امپراطوری عثمانی با دشواری‌های متعددی روبه‌رو بود. سلطان مصطفی سوم پس از پنج سال جنگ با روسها در 1187 درگذشت و عبدالمجید اول به عنوان جانشین وی پیمان صلح قینارجه را با روسیه بست.

عبدالمجید اول که خطر بزرگی را از سوی روسهای تازه نفس احساس می‌کرد، تصمیم گرفت نماینده‌ای به ایران بفرستد و خبر صلح قینارجه را به کریم خان بدهد و در واقع ادامه صلح 1159 را از کریم خان خواستار شود. بدین ترتیب محمد وهبی (سنبل‌زاده) را به عنوان سفیر خود به ایران فرستاد. ولی این سفیر هنگامی به ایران رسید که سپاه کریم خان برای تصرف بصره لشکرکشی کرده بود. پیداست هنگامی که کریم خان امور داخلی کشور خویش را سروسامان داد به فکر حمله به عثمانی افتاد.

شاید یکی از دلایل آن رونق اقتصادی بندر بصره و در مقابل فقر و ویرانی موجود در ایران و بنادر بوشهر و بندرعباس بود که نتیجه سالهای اغتشاش و آشفتگی پس از مرگ نادر شمرده می‌شد. در هر صورت رفتار نامطلوب مأموران عثمانی با خانواده‌های ایرانی ساکن در عراق، یکی از دلایلی بود که کریم خان را به فکر حمله به بصره انداخت. وی درصدد آن بود که این خانواده‌ها را به ایران بازگرداند.

<sup>۱</sup> ایران و جهان، عبدالحسین نوایی، تهران، نشر ما، 1364، ص 592.

از دیگر دلایل حمله آن بود که حاکم بصره در لشکرکشی ایران به مسقط به طرفداری از دشمن ایران پرداخته بود، محرز است که کریم خان از گرفتاریهای داخلی عثمانی که به دلیل جنگ با روسها بوجود آمده بود، اطلاع داشت. مذاکرات کریم خان با سفیر عثمانی نتیجه‌ای در بر نداشت و بصره به محاصره کریم خان درآمد و پس از یک سال محاصره در 28 صفر 1190 گشوده شد. فرماندهی سپاه کریم خان را صادق خان برادر وی برعهده داشت. بصره پس از تصرف قریب 4 سال در دست ایرانیان بود که با شنیدن مرگ کریم خان در سال 1193 و بازگشت صادق خان به ایران مجدداً به دست عثمانیان افتاد.



## گفتمان فرهنگی خاورمیانه در سالهای 1920-40 م.

هادی وکیلی

«خاورمیانه» هر چند اصطلاحی متعلق به جغرافیای سیاسی قرن بیستم می باشد، اما یکی از کهن ترین کانونهای فرهنگ و تمدن بشری است. در رایجترین تعاریف پذیرفته شده، خاورمیانه مناطقی دانسته شده است که در جنوب کشور شوروی سابق و مغرب پاکستان و تا حدود حاشیه مدیترانه در مصر واقع شده است. بدون تردید بزرگترین تمدنهای بشری با سابقه بیشتر از پنج هزار سال در عصر تاریخی و سوابق چند هزار ساله در عصر قبل از تاریخ در این منطقه ظاهر شده اند. خاورمیانه مهد بزرگترین و درخشانترین تمدنها و فرهنگها، ادیان و انسانهای تاریخ بوده است. علاوه بر این، موقعیت خاص جغرافیایی خاورمیانه که آن را دروازه اتصال سه قاره بزرگ دانسته اند موجب شده تا تمدنهای اروپایی، آفریقایی و آسیای شرقی نیز خواسته و ناخواسته وارد تعامل و دادوستد با این منطقه و فرهنگ و تمدن و مردمان آن شوند. بدین گونه ملتهای خاورمیانه در اخذ و انتقال و هضم و انتقاد و پالایش فرهنگ ها و تمدنهایی چون فرهنگ و تمدن هلنی یونانی، فرهنگ رومی، فرهنگ هندی و چینی، فرهنگ مصری و مدیترانه ای نقش بس مهم و قابل توجهی داشته اند.

پس از ظهور اسلام در سده ی هفتم میلادی و انتشار سریع آن در آسیای غربی، خاورمیانه و آسیای صغیر، وحدت فرهنگی بزرگتری شکل گرفت که علاوه بر آنکه با تسامح و تساهل اسلامی و انسانی زمینه رشد فرهنگهای علمی و بومی و دادوستد آنان در یک قلمرو وسیع و آزاد را فراهم ساخت، با الهام از پیامهای آسمانی این دین که سعادت دنیوی و اخروی بشر را در دستور کار داشت، مردمان مسلمان این منطقه به عالیتین سطح رشد فرهنگی و علمی و تمدنی در قرون هشتم تا شانزدهم میلادی رسیدند. اما بتدریج با فاصله گرفتن مسلمانان از آموزه‌های نخستین حرکت آفرین خویش و فروغ‌لطفیدن حکومت‌های مسلمانان به دامن استبداد و ارتجاع، روند ضعف و انحطاط آغاز شد. و شگفت آنکه این سیر نزولی در زمانه ای آغازیدن گرفت که اروپا با استفاده از دست مایه های علوم و پیشرفتهای مسلمین (۱) بتدریج از خواب سنگین قرون وسطایی خویش بیدار می شد و با رنسانس جانی تازه می گرفت.

اما آنچه در مغرب زمین در سده های پانزدهم میلادی به بعد رخ داد صرفاً یک نهضت علمی نبود؛ درست است که مجموعه علوم انسانی و طبیعی تحت تأثیر این نهضت رشد کرد، اما نباید از یاد برد که در کنار چهره ی علمی و تکنولوژیک غرب، چهره ی استعماری آن هم آشکارا به صحنه آمد و متأسفانه نخستین آشناییهای مشرق زمینیان با غرب جدید با همین چهره ی استعماری و میلیتاریستی بود.

نگاهی به وضعیت فرهنگی خاورمیانه در سده های پانزدهم تا نوزدهم میلادی همانطور که می دانیم در این سده ها بخش وسیعی از خاورمیانه مرکزی و غربی تحت تصرف امپراطوری عثمانی و بخش شرقی آن در تصرف ایرانیان بود. در اینجا به اختصار به ساختار فرهنگ در این کشورها در سده های مذکور می پردازیم.

الف - ایران: به قدرت رسیدن صفویان در ایران (1520-1736 م.) تحت تأثیر برخی تغییرات فرهنگی در ایران رخ داد و این حکومت توانست خود بر روند حوادث سیاسی و تحولات فرهنگی تأثیر چشمگیری بگذارد. پیش از صفویه حکومت متمرکز ملی در ایران وجود نداشت و حملات مغولان هم موجب تخریب و تضعیف اقتصاد و هم گسترش فقر اجتماعی و فرهنگی گردید. ایرانیان در سده های سیزدهم تا پانزدهم علاوه بر قیام علیه ستمگران بیگانه مغول به سمت دو آرمان هم پیش رفتند. نخست برگزیدن اسلام اهل بیت پیامبر (تشیع) و دوم تلاش برای سانترالیسم و تأسیس حکومت متمرکز مقتدر ملی. نهضت قزلباشان که منجر به تأسیس سلسله صفویه شد براینند این تلاشها و تقاضاها بود. صفویان خود را طرفدار جدی اسلام شیعی نشان دادند و مورد حمایت برخی از علما و بسیاری از توده های مردم قرار گرفتند. این همگرایی موجب شد مقدمات «تشکیل دولت ملی» - به تعبیر والتز هینتس - (2) فراهم شود. آشتی بین مذهب و ملیت و دین و دولت موجب پیشرفت و ترقی ایران در سده ی شانزدهم و هفدهم شد. اما به دلیل بروز واگرایی و

اختلاف جنگهای داخلی پس از صفویه و بازگشت سلسله ی قاجار (1925 - 1796 م.) به شیوه های ارتجاعی و استبدادی مجددا روند انحطاط سرعت گرفت. اما در این مرحله ایران با مسأله ی جدیدی هم روبرو شد و آن فرهنگ و تمدن بورژوازی غرب بود که ایرانیان پیش از آنکه با رویه ی مسالمت آمیز دانش جدید و تکنولوژی آن آشنا شوند با تهاجم نظامی و خشن استعماری آن روبرو شدند. شاید به همین دلیل بود که بسیاری از ایرانیان در سده ی نوزدهم و حتی قرن بیستم نسبت به غرب نگاهی توأم با بدبینی داشتند. برآستی اگر غرب و پیشرفت های مغرب زمین به معنای سیاستهایی بود که استعمار بریتانیا و روس و پیش و پس از آنان اسپانیا و پرتغال و آلمان و آمریکا در غارت و تجاوز پیش گرفته بودند، حق طبیعی مردم تحت استعمار، اعتراض به غرب استعمارگر بود. اما آنچه که باید با دوراندیشی و آگاهی عمیق مورد توجه قرار می گرفت این بود که به هر صورت همین غرب استعمارگر مسلح به دانش و تکنولوژی شده و تردیدی نیست که این رویه ی مثبت این تمدن است و باید هرچه سریعتر به گونه ای ستجیده توسط کشورهای عقب مانده اخذ و استفاده شود. متأسفانه در ایران قرن هجدهم و نوزدهم تلاش دامنه دار و همه جانبه و دلسوزانه ای برای این کار نشد و لذا اگر ایران عصر صفویه نسبت به رقبای اروپایی احساس عقب ماندگی نمی کرد (هرچند مقدمات آن در حال ظهور بود)، در عصر قاجار این احساس عمیقاً در دولتمردان، روشنفکران، علما و مردم ایران به وجود آمد و به شکل های

مختلف تظاهر و تجلی پیدا کرد. گاه به شکل نهضتها و مبارزات ضد استعماری، گاه به شکل تحریم و مبارزه منفی، گاه به صورت تحیر و الیناسیون و خودباختگی و گاه حتی به صورت تسلیم و تحت الحمایگی و "سرتا پا فرنگی شدن". این گونه های مختلف برخورد با غرب در آغاز قرن بیستم و در نهضت مشروطه (۱۹۰۶م.) روشنتر خود را نشان داد.

ب - عثمانی: به قدرت رسیدن خلفای عثمانی در آغاز قرن سیزدهم و آنگاه گسترش قلمرو آنها به بخش وسیعی از بخش غربی جهان اسلام و بخش بزرگی از اروپا دقیقاً در زمانه ای به وقوع پیوست که دنیا در حال تحولات عمیق و تغییرات گسترده ای بود؛ تغییرات و تحولاتی که لازم بود عثمانی ها نسبت به آن سخت حساس باشند و عاقلانه و دوراندیشانه عمل کنند

در امپراطوری بزرگ عثمانی آنچه عامل مشروعیت (لگالیته) و حمایت اکثر مردم از این حکومت بود، اسلام بود. پادشاهان عثمانی ادعای جانشینی پیامبر(ص) را داشتند، اما همزمان می خواستند به سنت قیصر و کسری زندگی کنند و سلطنت موروثی شاهنشاهی داشته باشند. اسلامی هم که آنها عرضه می کردند، برداشتی متعصبانه و غیر منطقی و ناکارآمد از اسلام اصیل نبوی بود. گمان می رود اسلام بیش از اینکه دغدغه اصلی فرهنگی عثمانیان بوده باشد، ابزار حفظ و استمرار حکومت و دستمایه تهاجم به کشورهای دیگر - به نام جهاد - بوده است. هرچند این نکته حائز اهمیت فراوان است که آنان از دیگر سو توانستند تهاجم غرب

مسیحی را به شرق و جهان اسلام تا قرن‌ها متوقف کنند و به تأخیر اندازند.

اما به نظر می‌رسد مهمترین مسأله در مناسبات عثمانیها و غرب (اروپا) تعامل فرهنگی و تمدنی این دو می‌باشد. همان گونه که پیش از این گفته شد، پژوهشهای جدید آشکارا نشان داده است که غرب در جریان رنسانس و تحولات فرهنگی پس از آن کاملاً متأثر و تغذیه کننده از جهان اسلام بوده است. می‌دانیم که جهان اسلام در دورانی بس مهم و طولانی از تاریخ (سده هشتم تا چهاردهم میلادی) بزرگترین و پر شکوهرترین فرهنگ و تمدن بشری را عرضه کرد. علوم الهی و انسانی و تجربی به اوج خود رسید و تمدن و مؤلفه های اصلی آن همچون معماری و شهرسازی و هنرهای مستظرفه به گونه ای کم نظیر رشد کرد. پس آنگاه در اثر عوامل داخلی و خارجی فراوان - که این مقاله را گنجایش بررسی آنها نیست - به سمت ضعف پیش رفت. اما اروپای قرن چهاردهم به بعد توانست از طریق کانالهای متعدد به کتب و آثار و میراث ملی - فرهنگی مسلمانان دست یابد و زمینه بیداری و خودآگاهی و نوزایی و نوسازی را فراهم آورد.

عثمانیها زمانی به قدرت رسیدند که اگر قدری خردمندانه تر با واقعیتهای جهان اطراف خود مواجه می شدند و بجای وسوسه های کشورگشایی و امپریالیستی، اندیشه ترقی و پیشرفت علمی و فرهنگی را در سر می پروراندند، شاید تاریخ خاورمیانه و جهان اسلام به گونه ای

دیگر رقم می خورد. «از آنجا که امپراطوری عثمانی هم بر سرزمینهای گسترده و پهن آور چیره بود و هم برنامه های فزونخواهی و گسترش جویی را دنبال می کرد، خودبخود به شیوه هایی گوناگون مانند جنگ، آشتی، همزیستی، همسایگی و یا فرمانروایی مستقیم پیوسته با کشورهای اروپایی در پیوند بود و از پیشرفته‌ها، سودگرایان و نوسازیهای اروپا ناآگاه نبود. ولی عثمانیان بر آن باور بودند که راه زندگی و شیوه فرمانروایی و دانش ها و کارشناسی های خودشان برتر و بالاتر از دیگران است و هیچ یافته، پدیده و دیدگاه دیگری نباید در حوزه ی دید و یا برنامه های عملی آنان مورد بررسی، نقد، کنکاش، کاوش و پژوهش قرار گیرد(3) البته «تا هنگامی که عثمانیها در زمینه نظامی نیرومند بودند بر دشمنان و هموردان اروپایی خویش برتری و یا سرهمسری داشتند بر خورد نادرست آنان با دانش، کارشناسی و یافته های نئی دیگران چندان اثری در واپس گرایی امپراطوری بجای نمی گذاشت. ولی دگرگوینها و چرخش هایی که رفته رفته در زمینه ارتش کشورهای اروپایی رخ داد، اروپا را در آن زمینه نیز برتر از عثمانی ساخت و این برتری در درازای سده هفدهم و در جنگهای میان عثمانی و اروپائیان به شیوه ای چشمگیر چهره گشود.» (4) از اینجا بود که غرب همپای دانش خود، استعمار را هم ضمیمه کرد و مشکل مشرق زمین جدی تر شد. هرچند در این مرحله، عثمانی به فکر اصلاحات افتاد، اما اینک کار بسیار پیچیده و مشکل شده بود. شگفت آنکه در این مرحله هم هیچ سیاست منطقی دراز پای اعمال نشد. گاه با

اصلاحات و حتی کسب طب جدید مخالفت می شد و گاه به دلیل درک سطحی و ناقص ماهیت تمدن غرب، طرحهای ناسنجیده ای عرضه می شد که یکی از پژوهشگران ترک آن را «افراط کاری های نابخردانه و بی با کانه» (5) و دیگری آن را «هرزه درایی و تن آسایی» (6) خوانده است و مورخان ترک آن روزگار را روزگار «لاله دوری» نامیده اند. روزگاری که عثمانیان ترجیح دادند از غرب تنها زیور و تجملات و خوشگذرانی را تقلید کنند و ندیم شاعر بسراید: «بیایید بخندیم و بازی کنیم و از جهان لذت ببریم» (7) واقعیتی تلخ که بر اصلاحات امثال ابراهیم متفرقه و سلطان سلیم سایه افکند و غلبه کرد. علت افول امپراطوری عثمانی را در قرن بیستم باید تا اندازه ای به سبب همین سیاستهای نامتعادل فرهنگی دانست.

خاورمیانه در سالهای 1900-1920 م. :

عصر آگاهی و بحران و انقلاب، دوران مبارزه با استبداد داخلی و استعمار خارجی قرن بیستم در حالی آغاز شد که بخش بزرگی از خاورمیانه همچنان تحت قدرت حکومتهای عثمانی و ایران قاجاری بود. اما تحولات دهه های نخستین این قرن به سمتی جهت یافت که منجر به انقلابات سیاسی و تغییرات اجتماعی وسیع شد. پاره ای از علل بروز این تحولات عبارت بودند از:

1 - آگاهی دردناک مردمان و بویژه روشنفکران خاورمیانه نسبت به پیشرفتهای غرب و عقب ماندگی خاورمیانه. البته ان آگاهی خود

معلول گسترش ابزارهای اطلاع رسانی (همچون روزنامه، تلگراف و ...) و افزایش آمد و شد سفرا، محصلان، تجار و نظامیان بود.

2 - تهاجم سنگین استعمار غرب به خاورمیانه. این تهاجم آن چنان شدید بود که روس و انگلیس رسماً قرارداد تجزیه و تقسیم ایران را در سالهای 1907 و 1915 امضا کردند و انگلیس با تحمیل قرارداد 1919 به ایران، این کشور را به سمت تحت الحمایگی و مستعمره شدن پیش می برد. درباره ی عثمانی هم به سبب کینه ی چند سده ای اروپائیان از پیشرویهای این امپراطوری در عمق اروپا، نه تنها طرح تجزیه این امپراطوری، که احتمالاً طرح تحت الحمایگی تمامی کشورها و ملتهای جدید ایجاد شده پس از تجزیه مطرح بود که در پاره ای از این کشورها توسط استعمار انگلیس و فرانسه عملی شد.

3 - استبداد و فساد سازمان حکومتی دولتهای خاورمیانه که هم مانع پیشرفتهای فرهنگی می شد و هم موجب شکست مقابل استعمار به عبارت روشنتر این ساختار فرسوده موجب می شد که خاورمیانه نه بتواند از رویه علم و کارشناسی غرب بهره ببرد و نه بتواند با رویه استعماری آن مبارزه کند.

بنابر این آنچه که در سال های 7 - 1906 در انقلاب مشروطه ایران رخ داد کاملاً تحت تأثیر عوامل مذکور بود؛ همان گونه که شورشها و انقلابات 9 - 1908 عثمانی نیز خواهان اصلاح ساختار پوسیده امپراطوری عثمانی بود.

اما آنچه که به حادثترین شکل ممکن تحولات منطقه را پیچیده و آشفته کرد جنگ جهانی اول و ورود خواسته یا ناخواسته ایران و عثمانی در آن بود. با آنکه خلیفه عثمانی نتوانست در این جنگ موضعی خردمندانه اتخاذ کند، شگفت است که برخی از رهبران مشروطه و سیاستمداران ایرانی به پیروزی آنان امید بسته بودند. روشن بود که چه در عثمانی و چه در ایران همگان در آن آرزو بودند که در این جنگ دشمنان دیرینه استعمارگر همچون انگلیس و فرانسه شکست بخورند، اما آنان از یکسو تحلیل درستی از تحولات اروپا نداشتند و از آن بدتر اینکه بدون داشتن تکنولوژی و دانش، می خواستند به جنگ استعماری بروند که به سلاح دانش و تکنولوژی مسلح بود.

هم از این رو این جنگ اوضاع خاورمیانه و بویژه امپراطوری عثمانی را از آنچه بود وخیم تر کرد. قرارداد ننگین ۱۹۱۹ به ایران تحمیل شد و ایرانی را که در حال برداشتن نخستین قدمها به سوی مشروطه بود به سمت دیکتاتوری سوق داد و امپراطوری بزرگ عثمانی را دچار تجزیه و انحلال کرد و اوضاع آن کشور را آن چنان آشفته کرد که سال ها بعد در ۱۹۲۷ مصطفی کمال آن وخامت را بدرستی چنین توصیف کرد: «... گروه قدرتهائی که دولت عثمانی نیز جزوش بود در جنگ بزرگ شکست خوردند ارتش عثمانی در هر جبهه در هم شکسته و متارکه تحت شرایط سختی امضا شده بود. ادامه جنگ بزرگ مردم را فرسوده و بینوا کرده بود. آنهایی که ملت و مملکت را به اعماق کشمکش

عمومی رانده بودند فرار کرده و اکنون فقط نگران امنیت خود بودند. وحید الدین اشغال کننده فاسد تخت و تاج و خلافت فقط نگران خود و تاج و تختش بود و می کوشید به هر ترتیب است راه نجاتی برای آنها بیابد. کابینه ی داماد فرید پاشا ضعیف و فاقد حیثیت و جرأت و فقط مطیع اوامر سلطان بود و هر پیشنهاد او که می توانست اعضایش و حاکمشان را حفظ کند موافقت می کرد.

ارتش بی سلاح و مهمات مانده بود و این وضع همچنان ادامه داشت. دولتهای دوست « **power Entente** » لزومی برای محترم شمردن مواد متارکه احساس نکردند و ناوگان و قسمتی از نیروهایشان به بهانه های مختلف در قسطنطنیه باقی ماندند. فرانسوی ها ولایت آدانا واقع در جنوب مرکزی ترکیه در کنار ساحل مدیترانه و انگلیسی ها اورفا **Urfa** ماراش **Marash** و آینتاب **Aintab** واقع در جنوب شرقی ترکیه را اشغال کرده بودند. ایتالیایی ها نیز در آدلیا **Adalia** و قوای انگلیسی در مرزیفون **Merzifun** و سامسون مستقر بودند و افسران، صاحب منصبان اداری و جاسوسان اجنبی از هر جهت فعالیت می کردند. « (8)

این چنین بود که پس از جنگ، خاورمیانه که بشدت از منازعات سیاسی و نظامی آسیب دیده بود به سمت یافتن گفتمانی فرهنگی و اساسی برای حل مسایل و مشکلات خود پیش رفت و اهمیت و اولویت راهکارها فرهنگی برای هر گونه توسعه بر همگان مسلم شد.

گفتمان مشترک فرهنگی خاورمیانه در سالهای ۱۹۴۰ - ۱۹۲۰م.

ضرورت پیشرفت و توسعه هرچه سریعتر، درک عمومی مشترک تمام مردمان خاورمیانه پس از جنگ جهانی اول بود. البته دریافت و تعریف و راهکار همه برای پیشرفت یک چیز نبود. تئوریهای مهم مطرح - که شکل رقیق شده یا گاه شدید شده ی تئوریهای مطرح شده در اروپا بود - انتخاب شیوه های متفاوت سوسیالیستی، ناسیونالیستی، راسلیستی (همچون پان ترکیسم، پان عربیسم و ...) سکولاریستی و لائیک و گاه شیوه های ترکیبی چون سوسیال ناسیونالیسم یا ترکیبی از لیبرالیسم و اقتدار گرایی و در بعضی موارد حتی تمایل به نازیسم و فاشیسم بود. اما درباره روند طرح و سپس اجرای پروژه های گوناگون پذیرفته شده در این سالها چند نکته شگفت خودنمایی می کند. نخست آنکه نه تنها روشنفکران و نویسندگان و سیاستمداران، که به گونه وسیعی نظامیان نیز وارد این عرصه شدند و تمایل آشکار خویش به شیوه های تندتر، سریعتر و صریحتر را نشان دادند. چنانکه در عثمانی که از سالها پیش نظامیان نقش گسترده ای در معادلات داخلی و خارجی ایفا کرده بودند به رهبری یک افسر جوان به نام مصطفی کمال که سالها بعد آتاتورک خوانده شد قاطعانه وارد صحنه اصلاحات و توسعه شدند و در ایران نیز رضاخان که یک افسر قزاق بدون هیچ سابقه فعالیت سیاسی و فرهنگی بود، بناگاه و با قاطعیت وارد صحنه سیاست و ارائه طرحهای توسعه و اصلاحات شد.

دوم آنکه این افسران نظامی و اینک سیاسی تمایلی جدی به اصلاحات فرهنگی و اجتماعی نشان می دادند و نکته ی شگفت سوم آنکه این اصلاحات بسیار شبیه هم بودند. به همین سبب به نظر می رسد بتوان از وجود یگ گفتمان فرهنگی مشترک در خاورمیانه بین جنگ اول و دوم جهانی سخن گفت. برخی از ویژگیهای مشترک این گفتمان عبارت بودند از: نوگرایی (مدرنیزاسیون) غرب گرایی، سنت ستیزی (بویژه مذهب ستیزی)، ناسیونالیسم و اقتدارگرایی متمایل به دیکتاتوری در عرصه سیاست. هرچند اجزای این گفتمان در همه جا به یک شکل مطرح و پیاده نشد، اما نه تنها اصول کلی آن مشترکاً پذیرفته شد بلکه در روند تبلیغ و اجرای آن می توان از نوعی را دیکالیسم فرهنگی که گاه با خشونت همراه بود سخن گفت. در اینجا سعی می شود با مطالعه مختصر و مقایسه ای تحولات و اصلاحات فرهنگی سه کشور ترکیه، ایران و افغانستان در حدود سالهای 1939 - 1918 برخی ابعاد عملی این گفتمان فرهنگی روشنتر شود.

الف - ترکیه و ایران. شباهت سیاستهای نظام جمهوری عصر آتاتورک با سیاست های حکومت رضاشاه در دوران سلطنتش بسیار فراوان و شگفت است و نشان دهنده ی تأثیر پذیری رضاشاه از مصطفی کمال می باشد؛ چرا که اکثر اصلاحاتی که او در ترکیه انجام داد معمولاً با اندکی تأخیر، رضاشاه در ایران پیاده کرد. مصطفی کمال پاشا (1357-1299ق.) / 1938-1881م.) افسری ترک بود که پس از تسلیم شدن سلطان عثمانی

به شرایط سنگین قرارداد صلح در پایان جنگ جهانی اول علیه دولت مرکزی قیام کرد. سلطنت عثمانی که دچار انحطاط شده بود بزودی سقوط کرد و مصطفی کمال با اعلام تشکیل مجلس کبیر ملی و اعلام جمهوری در سال ۱۹۲۳ م./۱۳۴۲ ق. در رأس کشوری که از این پس ترکیه خوانده شد قرار گرفت. دوران ریاست جمهوری مادام العمر او تا سال ۱۹۳۸ م./۱۳۱۷ ش. دوران تحولات بسیار گسترده ی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در این کشور بود. مهمترین اصلاحات فرهنگی - اجتماعی مصطفی کمال بطور خلاصه از این قرار بود:

- ۱ - جایگزین کردن قوانین عرفی غربی بجای قوانین شرعی
- ۲ - جایگزین کردن خط لاتین بجای خط ترکی - عربی و بکار گرفتن زبان ترکی برای نماز و اذان
- ۳ - تغییر تعطیلی روز جمعه به روز یکشنبه
- ۴ - تضعیف در حد نابودی قدرت روحانیت (شیخ الاسلام ها و مفتی ها و ...) تا آنجا که تمام مدارس علوم دینی دولتی تعطیل شدند و تحت نظارت دقیق دولت درآمدند.
- ۵ - لباسهای سنتی ممنوع شد و جای آن را پوشش غربی (کت و شلوار) گرفت. همچنین کلاه فینه جای خود را به کلاه شاپو داد (۱۹۲۵ م./۱۳۰۴ ش.).
- ۶ - قید موظف بودن حکومت به حمایت از دین اسلام از متن قانون اساسی حذف شد.

- 7 - کشف حجاب در مراکز دولتی اجباری شد.
- 8 - به زنان حق رأی و حق انتخاب داده شد.
- 9 - تقویم اسلامی (هجری) منسوخ شد و جای آن را تقویم میلادی گرفت.
- 10 - سیاست مدرنیزاسیون و توسعه ی اقتصادی - صنعتی با قدرت و شکل دولت مدارانه اجرا شد.
- 11 - تلاشهای زیادی برای ایجاد ارتش ملی مدرن و تبلیغ ناسیونالیسم ترکی انجام شد. برخی پژوهشگران بر این باورند که: «نظریه های ناسیونالیسم ترکی در دهه های 1920 و 1930 به گونه ای افراطی طرح می شد و در واقع این نظریه ها دستاورد پژوهشهای حقیقت طلبانه نبود بلکه مقصود اصلی از طرح آنها بیشتر استفاده از ناسیونالیسم چون اسلحه ای در تحقق مقاصد جمهوری بود و به محض تحقق یافتن این اهداف بیشتر آرمانهای ناسیونالیستی به فراموش سپرده می شد.» (9)
- 9 می دانیم که در عصر رضا شاه در ایران مشابه این گرایش ناسیونالیستی ایرانی باستانگرا و آریایی ترویج و تبلیغ می شد. همین ناسیونالیسم رادیکال بود که رضا شاه را از الگوی کمالیستی به سمت الگوی نازیستی هیتلری سوق داد. رضاشاه حتی پیش از به سلطنت رسیدن به تحولات ترکیه توجه داشت؛ چنانکه در گرایش به جمهوری گری در 1302 ش. / 1924 م. به حرکت موفق مصطفی کمال چشم داشت. (10) اما آنگاه که در این برنامه شکست خورد طرح به سلطنت

رسیدن خود را به میدان آورد که با روشی بسیار شبیه آنچه که مصطفی کمال طی کرد به این هدف نائل آمد. در واقع اکثریت مجلس پنجم ایران برای رضاخان همان کاری را کردند که اعضای مجلس کبیر ملی برای کمال. پس از به سلطنت نشستن نیز، رضاشاه اصلاحاتی را در ایران آغاز کرد که بسیار شبیه به اصلاحات یاد شده مصطفی کمال بود. نقش تیمور تاش و بویژه فروغی - که وی در این سالها سفیر ایران در ترکیه و از دوستان صمیمی کمال بود - در این شبیه سازیها بس مهم بود تا آنجا که برنامه مسافرت نسبتاً طولانی رضاشاه به ترکیه و دیدار با آتاتورک را فراهم کرد. این مسافرت که اولین و آخرین سفر خارجی رضاشاه محسوب شده در فاصله 12 خرداد تا 24 تیر 1313 ش. (دوم ژوئن تا 15 جولای 1934) انجام شد. ما البته می دانیم که روابط رضا شاه و آتاتورک از زمان نخست وزیر رضاخان گرم بوده و حتی بسیاری از اختلافات ارضی طرفین حل شده بود. فروغی برای فراهم آوردن مقدمات سفر در مجلس ایران حضور یافت و در نطقی چنین گفت: «خاطر آقایان محترم بخوبی آگاه است که در ایام گذشته بین دولت و ملت ایران و دولت و ملت ترکیه نظر به سوء تفاهماتی یا سوء نیت و اغراض، اختلاف و مشاجراتی بوده که سالها بلکه قرنهای طول کشیده و البته از این راه به هر دو مملکت و ملت خساراتی و لطمات فاحشی وارد آمد و بالاخره بخت یاری کرده و خداوند تفضل فرمود که ایران نو و ترکیه جدید هر کدام دارای یک قائد مصلحت اندیش شدند که در تحت سرپرستی آنها

مملکتین ایران و ترکیه را به شاهراه ترقی و تعالی که ملاحظه می فرمایید سوق دادند و اکنون نظر به دوستی و صمیمیتی که در بین پیدا شده اشتیاق کامل به ملاقات همدیگر پیدا کرده اند. بالاخره چندی قبل حضرت غازی مصطفی کمال رئیس جمهوری دولت ترکیه رسماً از اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی دعوت کردند و اعلیحضرت هم این دعوت را با کمال مسرت اجابت فرمودند. بنابراین در ماه آینده یعنی در بیستم خرداد از راه آذربایجان به خاک ترکیه وارد خواهند شد و تقریباً دو هفته در آنجا خواهند بود. یقین است که این ملاقاتها و این دید و بازدیدها موجب تشدید و تحکیم روابط حسنه و مزید نتایج مطلوبه است» (11)

پس از ورود رضا شاه به ترکیه آتاتورک در استقبال و پذیرایی و تجلیل از رضاشاه تمام تلاش ها و امکانات خود را بکار گرفت. آتاتورک بسیار علاقه داشت به رضاشاه نشان دهد که در کشوری که مرکز خلافت عثمانی بوده دست به چه اقداماتی زده است. طرفین در نطقهایی که انجام می دادند سخت به تقدیر از اصلاحات طرف دیگر و تشویق این روند پرداختند. در برنامه رضاشاه بازدید از ارتش برای اصلاحات نظامی و تأسیس ارتش مدرن، کارخانجات، مزارع، شهرها و زندگی اجتماعی طبقات مختلف و اصلاحات اجتماعی قرا رگفته بود.

اهمیت سفر ترکیه را باید در بازتابها و تأثیرات آن در سیاستهای فرهنگی دولت رضاشاه دریافت. از آنجا که فروغی در انجام این سفر نقش اصلی را داشت می توان به خوبی نتایج عملی این سفر را در سیاستها

و سیاستگذاریهای دولت او مشاهده کرد. اموری از قبیل بنیانگذاری دانشگاه، فرهنگستان، کشف حجاب و اجباری کردن کلاه شاپو همه متعلق به دوره ی فروغی و به نوعی کم یا زیاد سوغات سفر ترکیه بودند؛ هرچند مقدمات برخی از آنها از پیش فراهم شده بود.

اما در مقایسه رضاشاه و مصطفی کمال می توان گفت رضا شاه گاه از کمال تندتر و در بعضی موارد کندتر و آرامتر عمل می کرد و بعضی از طرحهای آتاتورک را هیچگاه به اجرا نگذاشت. در عرفی کردن قوانین مدنی و قضایی، نظام حقوقی ایران هیچگاه به اندازه ی ترکیه عرفی نشد. در برخورد با روحانیت رضاشاه نتوانست (یا نخواست) تا آن حد فشار آورد. این البته تا حدودی به جایگاه متفاوت روحانیت شیعه و سنی در ایران و ترکیه باز می گشت؛ استقلال روحانیت شیعه از دولت مانع سلطه یا نظارت تمام عیار حکومت بر آن می شد. در تقلید لباس غربی هردو حکومت سخت بر مردم فشار آوردند و هردو لباس های بومی را ممنوع و کت و شلوار و کلاه شاپو را اجباری کردند (البته ترکیه بسیار زودتر از ایران). اما در داستان کشف حجاب مصطفی کمال با سیاست مدبرانه تر و به همین دلیل موفق تری عمل کرد. در حالی که در ایران خشونت هایی از نوع حبس و جریمه و کتک کاری و هتک حرمت و گیس بریدن و چادر دریدن به کار گرفته می شد، در ترکیه بیشتر جاذبه آفرینیها و ضمناً تحت فشار گذاشتن افراد با حجاب؛ نتیجه بخشید؛ به ویژه آنکه ترکیه بحث آزادی زنان را در حد آزادی از حجاب مطرح نکرد بلکه در یک

حرکت مهیج و سیاسی به زنان حق ورود به انتخابات و رأی دادن و نامزد شدن داد جالب آنکه مصفی کمال بیشتر از شیوه‌ی رضاشاه توفیق یافت. البته این موفقیت تا اندازه‌ای هم به فضای اجتماعی و زمینه‌های تاریخی دو طرف باز می‌گشت. می‌دانیم آن که ترکیه کشوری نیمه اروپایی بود و سالها بود که به طریق عینی و ملموس با زندگی غربی و اروپایی درگیر شده و تأثیر پذیرفته بود، حال آنکه در ایران فضا بدین گونه نبود. اما درباره‌ی تقویم اسلامی رضاشاه تنها قدمهای کوچکی برداشت چرا که حتی کسانی چون متین دفتری در سمت نخست وزیری از تبعات اجتماعی این گونه اقدامات سخت هراس داشتند. (12) این بدان معنا بود که رضاشاه و نظامش اصولاً نمی‌توانست کشور را رسماً لائیک کند. همین تفاوت در مقوله زبان و خط نیز وجود داشت، تا آنجا که کسی چون فروغی که سکان دار اصلاحات کمالیستی در ایران بود، از تبدیل خط فارسی به لاتین حمایت نمی‌کرد و به قول خودش به ادب فارسی عشق می‌ورزید. (13)

اما یک نکته را در قیاس آتاتورک و رضاشاه باید با دقت بیشتری شکافت. در حالی که آتاتورک الگوی نوسازیهای غربمدارانه در خاورمیانه شد و بر امان‌اله خان و رضاشاه و حتی بر حکام عراق (امیر عبدالله و نوری سعید) تأثیر گذارد، رضا شاه از چنین موقعیتی برخوردار نشد بلکه حداکثر افتخار یافت که «مصطفی کمال ایران» خوانده شود. (14) در واقع در کنار آنچه به نام «کمالیسم» توصیف شده و معنا گرفته، هیچگاه

«پهلویزم» طرح نشده و جایگاهی نیافته است. این مسئله به چندین عامل بازمی‌گشت: نخست آن که رضاشاه تحصیلات رسمی و کلاسیک را نگذرانده بود و میزان آگاهیهایش عمدتاً عمومی بود، حال آنکه کمال در ردیف افسران جوان ترکیه بود که آموزشهای نظامی و غیرنظامی مختلفی را پشت سر گذاشته بود و با دو سه زبان مهم آشنایی داشت و این بدان معنا بود که آتاتورک به تعبیر فیلسوفان می‌توانست مستقیماً از معرفت‌های درجه اول استفاده کند، حال آنکه رضاشاه تنها به معرفت‌های درجه‌ی دوم دسترسی داشت و در این میان البته واسطه‌ها نقش مهمی داشتند. دوم آنکه «رضاشاه با هیچ یک از کشورهای اروپایی بلاواسطه آشنایی نداشت و قبل از تبعید اجباری خود تنها سفرهایی که به خارج کرده بود دیدار کوتاهی از عراق و یک دیدار رسمی از ترکیه بود.» (15) او غرب را از دور آن هم براساس شناخته‌های امثال تیمور تاش و شاید اردشیرجی و فروغی و امثال آنان می‌شناخت حال آنکه کمال شخصاً غرب را دیده و فهمیده بود. سوم اینکه اینها اگرچه هر دو نظامی بودند، اما آتاتورک قهرمانی بود که توانسته بود در سمت فرماندهی ارتش به دفاع از کشور بپردازد و به جنگ دشمن خارجی برود و در این جنگ پیروز شود، حال آنکه رضاشاه ارتش را برای سرکوب حرکتهای داخلی و گاه نهضت‌های مردمی بکار می‌گرفت. (16) بدیهی بود که جایگاهی که برای آتاتورک بدست می‌آمد هیچگاه برای رضاشاه دست‌یافتنی نبود. چهارم آنکه آتاتورک در کشور و جامعه‌ای اصلاحاتش را انجام می‌

داد که سالها بود با مظاهر تمدن و فرهنگ مغرب زمین از نزدیک آشنا بود. حکومت عثمانی بدون تردید موفق تر از قاجار گامهای بزرگی را در راه مدرنیزاسیون برداشته بود و طرحهایی چون راه آهن که رضاشاه به سختی و گرانی انجام داده قبل از آتاتورک در ترکیه انجام شده بود. در واقع آتاتورک مشکل آغازگری نداشت حال آنکه وضعیت رضاشاه و ایران اینچنین نبود. پنجم آنکه هرچند این دو شخص دو حکومت متمایل به دیکتاتوری را تأسیس و اداره کردند اما نوع سازوکارشان با هم تفاوت‌های زیادی داشت. آتاتورک مجلس کبیر ملی را تشکیل داد و خود را به آن متکی و معتقد نشان داد و نظام کشور را به جمهوری تبدیل کرد و برای اداره کشور حزب جمهوری خواه خلق را سازمان دهی و رهبری کرد. اما رضا شاه یک نظام سلطنتی را که از یک سو نام مشروطه بر خود داشت و از دیگر سو می خواست از فره ایزدی و عظمت باستانی برخوردار باشد درافکند؛ مستقیماً در امور مجلس دخالت کرد و آن را کاملاً بی خاصیت نمود و هرگونه حزب و تشکل سیاسی را به شدت انکار کرد. در اینجا اهمیت حزب نه صرفاً به عنوان نهاد همساز با دموکراسی که - در هیچیک از این دو کشور بطور جدی وجود نداشت - بلکه از بعدی دیگر در این شرایط باید مورد توجه قرار گیرد. مصطفی کمال به دو کار مهم حزب چشم داشت: نخست آنکه برنامه هایش را از طریق یک حزب - که همیشه در مجلس اکثریت داشت - به مجلس منتقل می کرد و به جای نظارت مستقیم و مستمر منجر به دخالت در کار مجلس و

دولت ترجیح می داد به عنوان دبیر کل یک حزب نظارت خود را اعمال کند. دوم آنکه این حزب می توانست محل عضوگیری مناسبی برای روشنفکران و نخبگان باشد که با برنامه های حزب - و در واقع آتاتورک - هماهنگی داشتند. اما رضا شاه کمترین اعتقاد و اعتنایی به حزب نداشت؛ چنانکه رئیس الوزرای او مخبرالسلطنه نقل کرده در جلسه ای بین برخی از کارگزاران نظام صحبت از تأسیس حزب برای پیش بردن سیاستهای حکومت شد، او گفت: «اسم حزب پیش پهلوی نمی شود برد. روزی در هیأت فرمودند: هر مملکتی نظامی دارد. نظام ما یک نفره است.» (17) رضاشاه حتی یکبار در جمع نمایندگان مجلس گفته بود: «در نظام های مشروطه معمولاً احزابی در مملکت هست و حزب هم برای انتقاد از کار دولت ها و مراقبت در اعمال دولت است و این کار را من به جای حزب می کنم و ایراد و انتقاد را من می گیرم. مخصوصاً حالا که ولیعهد از خارج مراجعت کرده اند دو نفر شده ایم و دیگر من تنها نیستم.» (18) برداشت الول ساتن هم می توانست برخاسته از همین اظهار نظر باشد که نوشت: «در اثر نفوذ رضاشاه در تمام امور کشور فقط عده ی معدودی از ایرانیها هستند که در امور سیاسی صاحب نظرند. در کشور ایران احزاب سیاسی وجود ندارد و هر موقع حزبی سربلند کند (مثل حزب کمونیست) به سختی سرکوب شده و منحل می گردد.» (19)

نتیجه این سیاست رضا شاه روشن بود: «در شرایطی که مصطفی کمال آگاهانه طبقه روشنفکر علاقمند و پشتیبان خود را در حزب

جمهوریخواهان سازمان داد، رضاشاه رفته رفته نخستین پشتیبانان داخلی خود را از دست داد، در کسب پایگاههای اجتماعی جدید ناکام ماند و بنابراین بدون پشتیبانی و حزب سیاسی سازمان یافته ای حکومت کرد. بدین ترتیب در حالی که اقتدار مصطفی کمال کاملاً بر طبقه روشنفکر ترکیه مبتنی بود، دولت رضاشاه که هیچ گونه پایگاه طبقاتی نداشت به نحو تقریباً مخاطره آمیزی بر بستر جامعه ی ایران معلق بود.» (20) راز استمرار سیاستهای آتاتورک پس از مرگش توسط عصمت اینونو و دیگران و هم علت ناکامی رضاشاه و سقوط سیاستهایش به همراه سقوط خود او و عدم استمرار آن سیاستها در دوره ی جانشینش - حداقل در دهه ی نخست پس از سقوط رضاشاه - تا اندازه ای به همین عامل باز می گشت.

ب - نگاهی به تحولات افغانستان و اصلاحات امان اله خان. افغانستان پس از جدا شدن از ایران و استقلال همواره به عنوان یکی از کشورهای عقب مانده خاورمیانه مطرح بوده است. اما موقعیت سوق الجیشی ویژه ی این کشور و هم مرزیش با شبه قاره هند، ایران و روسیه منجر به توجه و نفوذ سیاستهای استعماری بویژه انگلیس در آنجا شده است. پس از پایان جنگ جهانی اول، امان اله خان (جلوس 1298 ش/ 1919 م. سقوط 1309 ش./ 1930 م.) در افغانستان به قدرت رسید.

وی پس از تحکیم پایه های قدرت و ایجاد روابط مستحکم با شوروی و کشورهای اروپایی و طرح مسأله اتحاد اسلام توانست زمینه را

برای اصلاحات مورد نظرش فراهم آورد. اصلاحات مهم او در این زمینه در مرحله تشکیل هیأت وزیران، تدوین نظامنامه ی اساسی برای کشور، اعطای آزادیهای دموکراتیک و تدوین نظامنامه مطبوعاتی و آزادی مطبوعات بود که منجر به رشد فعالیت متجددین گردید بود. گفته شده که روشنفکری تجددگرا به نام محمود خان طرزی - که سخت طرفدار اصلاحات مصطفی کمال در ترکیه بود - راهنما و مشوق امان اله خان بوده است. امان اله خان پس از آرام کردن شورشهای داخلی و ایجاد زمینه ی مناسب برای ترویج فرهنگ غربی، در سال ۱۳۰۶ ش. / ۱۹۲۷ سفرهای طولانی خود به کشورهای اروپایی را آغاز کرد. اما چند روز پیش از سفر به بهانه ی جشن ازدواج خواهرش نورالسراج مقدمات کشف حجاب را فراهم آورد تا بدین وسیله هم زمینه ی کشف حجاب عمومی را آماده کند و هم به غربیان، میزان علاقه مندی خود به اصلاحات مبتنی بر شیوه های زندگانی غربی را نشان دهد. ضمناً او می توانست با این کار واکنش رجال، اعیان، متنفذین و حتی مردم را گمانه بزند - کاری که از آن غفلت ورزید. از این پس تا هنگام سقوط، کشف حجاب مرکز ثقل تمام نوآوریهای امان اله خان بود.

سفیر ایران در کابل که در مراسم ازدواج مذکور شرکت داشته در گزارشی که به تهران فرستاده نوشته «اعلیحضرت امان اله خان و کلیه زمامداران و اعیان افغانستان که مطیع اراده و میل شخص پادشاه هستند به استثنای چند نفر عقیده به حجاب ندارند؛ و علی الاصول در امور

مذهبی خیلی بی علاقه و چند نفر از ترک پرستها هم جدیت می کنند کلیه ی عادات و رویه خود را تغییر و بر طبق خط مشی فعلی ترکها قرار دهند؛ چیزی که عجالتاً مانع است، ترس از توده ی عوام و احتمال وقوع وقایع غیر منتظره است. والا اگر این نظر نبود تا حال مثل ترکیه حجاب را برداشته بودند. لهذا بر طبق همین مقدمات برای شب عروسی یک میز به اسم خانواده ی سلطنتی تنظیم کردند که اعلیحضرت و ملکه و مادر و شاه و عروس و داماد و خانمهای سفرا و عده ی زیادی از شاهزاده ها و رجال و اعیان به طرز اروپایی در آن میز به شام دعوت شده بودند...» (21)

در اروپا پذیرائیه‌ها و ضیافتهای پرشکوهی که برای هیأت افغانی برپا شد نشان از اهمیت آن برای غربیان داشت. هیأت افغانی نیز در این مجالس آنچنان خود را غربی نشان داد و به شیوه های غربی آراسته شد که گاه موجب تعجب اروپائیه‌ها می شد؛ تا آنجا که خبرنگار روزنامه برلینز تاگبلاط در مقاله ای با عنوان: «پاریس ملکه ی زیبا را پذیرایی می نماید» آنچنان سخن از زیبایی و لباس و آرایش ثریا همسر امان اله خان راند که در پایان خود به این نتیجه رسید که: «باید مد جدید از کابل ناشی شود.» (22)

امان اله خان پس از بازگشت به کابل طی نطقی خود را مردی جدید و انقلابی که میل دارد در هریک از مراحل زندگانی و امور ملی افغانستان انقلاب کند معرفی کرد. سپس سیاستهایش را در زمینه

نوگرایی در قشون، تأسیس بانک، دایر کردن نمایشگاههای متعدد، تأسیس حزب استقلال و ترقی، تأسیس مدارس جدید، توجه به نظام و ارکان حرب، اتحاد لباس مستخدمین دولت، اجباری بودن لباس اروپایی در پایتخت، کشف حجاب، ترویج خط لاتین و برخی امور کوچکتر بیان نمود. آنگاه که وی درباره «تقاضا نداشتن چادر» و حجاب سخن می گفت، در این موقع ملکه که پس از مراجعت از اروپا همیشه چادر نازکی بر سر داشت آن را در بین کف زدنهای پاره کرد سایر خانمها به معظم لها اقتدا می کردند.» جالب آنکه امان اله خان در همین نطق نه تنها کارهای خود را ضد اسلامی ندانست بلکه کاملاً هماهنگ با سلام خواند و نظر خویش را درباره ی اسلام چنین بیان کرد: «مذهب اسلام به غیر از پیرایه هایی که به آن بسته شده کاملترین راهنمای زندگانی است. من خادم اسلام هستم و دوستدار مملکت و حاضرم در راه مملکت جان بسپارم. ای افغانستان! در جاده ی حقیقی اسلام پیش رو!» (23)

امان اله خان همچنین در تابستان 1928 م./ 1307 ش. «انجمن حمایت نسوان» را تشکیل داد. اقدام دیگر او در تنگنا گذاشتن روحانیت با طرح «ملایی مشروط به داشتن شهادت نامه است» بود. در همان سال او هیأتی محصل را برای آشنایی با علوم غربی از طریق ایران و ترکیه روانه اروپا کرد. جالب آنکه «عده ای دختر جوان افغانی پس از شرفیابی به پیشگاه همایونی برای نخستین بار بدون حجاب عازم ترکیه شدند.» (24)

کاری که می دانیم رضاشاه هیچگاه نکرد.

اما اصلاحات امان اله خان هنوز در آغاز راه بود که با شورش گروه‌های مختلف مردم و عشایر مواجه شد. شورشی که سفیر ایران آن را خیلی مهم و یک صورت مذهبی به خود گرفته توصیف کرده است. این شورش منجر به فرار امان اله خان و تغییرات جدی اوضاع افغانستان و شکست طرح‌های امان اله خان شد.

اصلاحات امان اله خان - همانطور که در گزارش سفیر ایران در کابل آمده بود - به شکل کاملاً آشکاری، برگرفته از الگوهای کمالی بود. امان اله خان توجه نداشت که شرایط و موقعیت اجتماعی و تاریخی افغانستان با ترکیه بسیار متفاوت است. رضاشاه که هم به لحاظ جغرافیایی و هم در بکار گرفتن سیاستها، موضعی بین رهبر ترکیه و رهبری افغانستان داشت، ضمن تأثیرپذیری از آتاتورک فشرده‌گی اصلاحات را از آنگونه که امان اله خان خود "انقلابی" خوانده بود، مناسب نمی دانست و در ظرف زمانی حدوداً ده ساله ۱۵ - ۱۳۰۵ ش. مناسب (۱۹۳۶ - ۱۹۲۶ م.) روند رو به شتاب اصلاحات را طی کرد. البته هم در بین نواندیشان و هم در بین معماران نوسازی رضاشاهی بودند کسانی که به استفاده از شیوه های آتاتورکی با شتاب امان اله خانی علاقه داشتند. اما رضاشاه در سالهای ۸ - ۱۳۰۷ / ۲۹ - ۱۹۲۸ م. تنها به بخشی از خواسته های آنان تن داد. مثلاً او طرح تغییر لباس را تقریباً همزمان با افغانستان به جریان انداخت. درباره ی کشف حجاب رضاشاه پس از آنکه در آزمون کوچک اعتراض آیت اله بافقی به کشف حجاب خانواده اش

در ۱۳۰۸ ش / ۱۹۲۹ م. نتیجه نگرفت این طرح را از اولویت خارج کرد و به تأخیر انداخت.

امان‌اله خان در مسیر بازگشت از اروپا از ترکیه و ایران گذشت و مورد استقبال و پذیرایی گرم قرار گرفت. آنان پوشش و رفتار اروپایی داشتند و خانم‌های افغان با لباس اروپایی و در حالی که بر سر تور نازکی انداخته بودند بر سر میز شام حاضر شدند. در بازگشت به افغانستان هم آنها با "لباس و کلاه اروپایی بدون روگیری" از شهرهای ایران عبور کردند. (۲۵) در حالی که در گزارش کاردار انگلیس از تأثیرات مثبت این هیأت و حضورش با آن شکل در تهران سخن رفته و آمده است که «از هنگام بازدید پادشاه افغانستان و دیده شدن ملکه ثریا بدون چادر در خیابانهای پایتخت آزادی زنان بیشتر به چشم می‌خورد.» (۲۶)، در برخی از شهرها مردم به حضور «بدون روگیری» زنان افغان اعتراض کردند. رئیس‌الوزراء مخبرالسلطنه نقل کرده است که تندرویهای امان‌اله خان حتی شیرمحمد خان - رئیس مجلس افغان (جرگه) - را نیز نگران کرده بوده و او بطور خصوصی به مخبرالسلطنه از اوضاع خودشان اظهار دلتنگی کرده بود و «عاقبت کار امان‌اله خان را به سرنوشت حبیب‌اله خان مثل زد.» (۲۷)

اما سقوط زودهنگام امان‌اله خان در کابل و فرارش به اروپا به یکباره تمام رجال ایران را سخت تکان داد و بدون تردید در اجرای پرشتاب اصلاحات آن گونه ای تأثیر گذاشت. فروغی در مقاله ای غفلت

امان اله خان را از فراهم نمودن زمینه های اجتماعی لازم یادآور شد. (28)  
 (مخبرالسلطنه رئیس الوزراء رضا شاه نیز گویا با سیاستها و اصلاحات  
 امان اله خان مخالف بود و آن را تقلید و تمسک به "تمدن بولواری"  
 غرب [در مقابل تمدن لائبراتواری غرب] خوانده و به تمسخر گرفت.)  
 (29)

نتیجه و خلاصه

هرچند گفتمان فرهنگی خاورمیانه در نیمه اول قرن بیستم در پی  
 یافتن راهی برای طی کردن هرچه سریعتر مراحل توسعه و پیشرفت بود،  
 اما در عمل کامیابی محدودی داشت. برخی از علل این امر، به این موارد  
 بازگشت می کند:

1 - نوگرایی در خاورمیانه در این سالها در مفهومی سطحی و  
 ناقص و گاه مبتذل تعریف و عرضه می شد. اگر هدف از نوگرایی رسیدن  
 به پیشرفتهایی بود که در تمدن و تکنولوژی مغرب زمین مشاهده می شد،  
 قطعاً می بایست نوگرایان خاورمیانه ابتدا شناخت عمیق و دقیقی از  
 ماهیت، علل و چگونگی پیشرفتهای غرب داشته باشند. اما به رغم  
 آنکه غربیان در شرق شناسی گامهای بزرگی برداشتند، شرقیها توجه  
 عالمانه ای به غرب شناسی نکردند. به همین دلیل در بینش بسیاری از  
 نوگرایان و رهبران خاورمیانه در نیمه اول قرن بیستم، به غرب رسیدن  
 تنها به معنای "ظاهری غربی داشتن" فهمیده می شد. اصرار بر تغییر  
 پوشش زنان و مردان، شبیه ساختن ظاهر شهرها، بلوارها، ساختمانها،

خوراک، پوشاک، تفریحات، خط و زبان، آداب و رسوم و امثال آن با این انگیزه بود که امید می رفت اگر ظاهر غربی شود حتماً باطن هم غربی و لذا پیشرفته خواهد شد. حال آنکه نوگرایی در خود غرب از باطن آغاز شده بود و نه از ظاهر. بطن و متن غرب، مبانی و اصول اساسی تحول در اندیشه و علم و انسانیت بود. برای غربی شدن - چه آن را بد بداینم و چه خوب - کافی نبود که ظواهر غربی شود، آنچه بیشتر اهمیت داشت مغز و جوهر پیشرفته‌ها بود که متأسفانه در خاورمیانه کمتر مورد توجه قرار گرفت.

2 - درگیر شدن اصلاح گران و نوگرایان خاورمیانه با سنتهای اجتماعی و فرهنگی - آن هم عمدتاً به روشهای پلیسی و خشن - ممکن بود بتواند بخشهایی از سنت را تضعیف و بخشهایی از تجدد را تقویت کند. اما مشخص بود که بریدن کامل از سنتها - اعم از خوب و بد - و پیوند خوردن مطلق با مدرنیسم - جامعه را ابتدا دچار نوعی تردید، بدبینی، ناسازگاری و ناهمراهی با سیاستهای توسعه می کرد. از آن گذشته بخشهایی از سنت کاملاً می توانست به کمک توسعه بیاید، همان بخشهایی که در سده های پیش توانسته بود بزرگترین تمدن بشری را در قرون وسطی که اروپا در خواب به سر می برد برپا کند. اما نوگرایان نتوانستند از این ابعاد مثبت سنت بهره گیرند؛ شگفت آنکه گاه یک شعار و باور ملی و ناسیونالیستی فدای یک دریافت سطحی از غرب می شد و مردمان را سخت دچار دوگانگی می کرد. مثلاً رضاشاه که به سختی

توانسته بود کلاههای بومی ایرانی را به کلاه واحد معروف به کلاه پهلوی تبدیل کند، در سال 1314 استفاده از این کلاه را ممنوع و استفاده از کلاه شاپوی غربی را اجباری کرد! روشن بود که با اینکار ایران در واقعیت و محسوسات غربی نمی شد. اما این احساس در جامعه به وجود آمد که کلاه بومی به پای کلاه ملی و آنگاه کلاه ملی به پای کلاه غربی ذبح شد. در این صورت چگونه می توانست یک توسعه پایدار و همه جانبه - از آنگونه که مثلاً در ژاپن رخ داد - شکل بگیرد؟

3 - خصومت شدید نسبت به سنت و مبارزه با آن و جایگزینی اجباری هنجارهای جدید غربی، موجب بروز نوعی گسل فرهنگی در جامعه و بویژه نسلهای جدید خاورمیانه شد. این گسل فرهنگی، زمان حال را از گذشته می برید و با انکار گذشته، هویت و پیشینه ی ملی را از دسترس خارج می کرد و به جای ایجاد روح اعتماد ملی، روح حقارت ملی را موجب می شد و جامعه نسبت به فرهنگ گذشته خویش بیگانه می شد. از نگاه جامعه شناسان این نکته مسلم فرض شده که جامعه ای که دچار انقطاع و گسل فرهنگی شود، بتدریج دچار از خود بیگانگی می شود. در این موقعیت خودباختگی، حتی طرحهای توسعه نیز دچار آفت تأخر فرهنگی می شوند.

4 - این سؤال همواره در تحلیل پیشرفتهای غرب مطرح شده است؛ آیا دموکراسی معلول این پیشرفتها بود یا علت این پیشرفتها؟ آیا اگر فضای آزادی و رعایت حقوق شهروندان نبود، آن پیشرفتها ممکن

بود؟ به نظر می‌رسد از دید رهبران بزرگ سیاسی و اصلاح طلب نیمه اول قرن بیستم خاورمیانه، بین دموکراسی و توسعه غرب پیوندی جدی برقرار نیست. می‌توان مثل غرب پیشرفت کرد، به تکنولوژی دست یافت، مانند آنها پوشید و زندگی کرد، اما بر خلاف آنها، اداره امور را به دست یک تن یا یک گروه خاص داد و مانع فعالیت و آزاد احزاب و افکار شد. حتی اگر این رهبران آرمانی پاک و بلند هم داشتند، به این نکته کمتر توجه کردند که سیاستهای متمایل به دیکتاتوری و فردگرایی آنها مانع رشد افکار و اندیشه‌ها و استعدادهای جامعه می‌شد و لذا پس از رفتن آن رهبر، جامعه دچار خلأ متفکر و روشنفکر آزاد اندیش و مستقل می‌شد و آنچه که در جامعه شناسی سیاسی معاصر «چرخش نخبگان» خوانده شده و لازمه پیشرفت سیاسی و فرهنگی است، رخ نمی‌داد. در عین حال باید شرایط تاریخی ویژه این کشورها را در آن سالها درک کرد و انتظار نداشت دموکراسی و آزادی در همان اندازه و کیفیت که مثلاً در فرانسه بود، در این کشورها باشد.

5 - نکته نهایی، این درس بزرگ تاریخ است که کار در عرصه فرهنگ حتماً باید توسط اصحاب فرهنگ و فرهنگمداران انجام شود. سیاستمداران می‌توانند در امر فرهنگ اعمال سیاست کنند اما به شرط آنکه اولاً از مشاوران فرهنگی زبده بهره گیرند و ثانیاً برای کار فرهنگی از ابزار فرهنگی استفاده کنند نه از ابزار سرهنگی. نظامیگری، خشونت و تندروی با ماهیت و طبع کار فرهنگی ناسازگار است. باید عرصه فرهنگی

را ساحتی مقدس دانست که در آن اخلاق، ادب، اعتدال و مردم دوستی صمیمانه رعایت شود. در آغاز قرن بیست و یکم هم خاورمیانه گفتمانی فرهنگی مبتنی بر همین واقعیات تاریخی را باید جستجو و اجرا کند.

پی نوشتها:

- 1 - در این باره مثلاً نگاه کنید به: مونتگمری وات (W.Montgomery Watt)، تأثیر اسلام در اروپا ترجمه فارسی توسط یعقوب آژند، تهران، مولی، 1361.
- 2 - والتر هنینس، تشکیل دولت ملی در ایران.
- 3 - عبدالهادی حائری، امپراطوری عثمانی و دو رویه ی تمدن بورژوازی غرب، ضمیمه ی مجله انشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره دوم، سال هجدهم، تابستان 1364 ش، صص 4-5.
- 4 - همان، ص 17.
- 5 - H. munir Aktepe, "Ibrahim pasha, Nevshehirli", The Encyclopaedia of Islam, Second edition, vor iii , pp.1002-1003.
- 6 - j.R. Walsh, "celebi – zade", The The Encyclopaedia of Islam, Second edition, vor ii , pp.19-20.
- 7 - حائری، همان، ص 32.
- 8 - ریچارد رابینسون (Richard. Robinson) , جمهوری اول ترکیه ( Thr ) , firft Turkieh Republic ترجمه فارسی ایرج امینی، تهران، فرانکلین، 1356 ش. صص 41 - 40.

- 9 - استانفورد جی . شاو. ازل کورال شاو ( , Ezel Kural Show ) ,  
Stanford.j.Show تاریخ امپراطوری عثمانی، ترکیه جدید ( History ) ,  
Of The ttoman Empire and Modern Turkey ترجمه فارسی محمود  
رمضان زاده، مشهد، آستان قدس، 1370، ج 2، ص 624
- 10 – Keddie, Nikki R., Religion and Politics in Iran, Yale,  
press, New Hawen and London, 1982, University  
P, 10.
- 11 - صورت مذاکرات مجلس شورای ملی ایران، دوره ی نهم، جلسه مورخه 23  
اردیبهشت 1313.
- 12 - احمد متین دفتر خاطرات، ص 161
- 13 - در این باره نگاه کنید به: محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)، مقالات فروغی، 2  
ج، تهران، یغما 1355.
- 14 - ژاک هردوان، در آفتاب ایران؛ سالهای 1305 - 1303 ش، ترجمه فارسی  
مصطفی مهذب، تهران، چهره، 1324، نویسنده این تعبیر را از زنان یک مدیر  
بلژیکی مقیم کرمانشاه نقل کرده است.
- 15 - آوری، پیترو و سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ ایران کمبریج،  
ترجمه فارسی عباس مخبر، تهران، طرح نو، 1371، ص 44
- 16 - یان ریشار و ...، ایران و اقتباسهای فرهنگی شرق از مغرب زمین، ترجمه  
فارسی ابوالحسن سروقد مقدم، مشهد، آستان قدس، 1369، ص 74

- 17 - مهدی قلی خان هدایت (مخبر السلطنه)، خاطرات و خطرات، تهران، زوار، 1375، ص 386
- 18 - سلیمان بهبودی، رضا شاه (مجموعه خاطرات)، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، تهران، طرح نو، 1372، ص 395
- 19 - الول ساتن، ایران نو، ص 236
- 20 - پروانه آبراهامیان، ایران، بین دو انقلاب، ترجمه فارسی احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نی، 1377، ص 135
- 21 - مجموعه اسناد کشف حجاب در افغانستان و سقوط امان الله خان، مرکز اسناد ریاست جمهوری (ایران)، به کوشش روح الله بهرامی، سند شماره 1/2 به تاریخ 1306/7/13.
- 22- همان، سند شماره 2.
- 23- همان، سند شماره 3.
- 24- میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، قم، 1359، ص 796.
- 25- سردار اسعد بختیاری (جعفر قلی خان)، خاطرات، به کوشش ایرج افشار، تهران، اساطیر، 1372، ص 218 به بعد.
- 26- ابراهیم صفایی، رضا شاه کبیر و تحولات فرهنگی، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، 1356، ص 101.
- 27- مخبر السلطنه هدایت، همان، ص 379.

28- حسین مکی ، تاریخ بیست ساله ایران ، تهران ، علمی ، 1363 ، ج 5 ، ص

22

29- مخبرالسلطنه ، همانجا .

## جایگاه زبان فارسی در فرهنگ ترک

### مرسل اوزترک

فارسی جدید یا فارسی دری که امروز به عنوان فارسی نامیده می‌شود، به عنوان شاخه‌ای از زبان پهلوی وابسته به خانواده فارسی میانه، از نیمه دوم قرن نهم میلادی به بعد در مشرق ایران پای به میدان گذاشت و در مدتی کوتاه شکل زبان مکتوب به خود گرفت و به گسترشی عظیم دست یافت.

ترکان از همان سالهایی که این زبان پدید آمد، با آن آشنا شدند. وقتی قراخانیان، نخستین دولت مسلمان ترک که در فاصله قرنهای دهم تا دوازدهم حکومت را در دست داشتند، به واسطه صاتیق بغراخان دین اسلام را به عنوان دین رسمی قبول کردند، قبایل ترک سازمان‌های دولتی و نهادهای اجتماعی خود را براساس دین اسلام نظام بخشیدند. در این دوره هرچند زبان دولت، دربار و مردم ترکی بود، بسیاری از نویسندگان آثار علمی و دینی خود را به زبان عربی می‌نوشتند و در صحنه ادب تحت نفوذ فارسی قرار گرفته، ضمن طرد تدریجی سنت نیرومند شعر مردمی و وزن هجایی که از دیرگاه وجود داشت، فارسی را به کار می‌گرفتند و به استفاده از وزن عروضی می‌پرداختند. به عنوان مثال یوسف خاص حاجب از نویسندگان دوره قراخانیان، به سبب مراعات ذوق ادبی آن دوره، کتاب خود *قوتادقوبیلیک* را که در سال ۴۶۳ (۱۰۷۰) در ۶۴۵ بیت نوشته، به وزن شاهنامه فردوسی (یعنی فعولن فعولن فعولن فعول) که ۶۰ سال پیش‌تر تدوین شده بود، فراهم کرد. نحوه توصیف قهرمانان و نقل نگرشهای فلسفی - اخلاقی از زبان آنان نشان می‌دهد که یوسف خاص حاجب از شاهنامه فردوسی متأثر شده است.

باز ۵۴ سال پس از درگذشت فردوسی (یعنی در سال ۴۶۷ هجری) محمود کاشغری در فرهنگنامه مشهور ترکی خود به نام *دیوان لغات‌الترک* ضمن اشاره به معانی واژه‌های «چگل»، «اویغور»، «تتماچ» و «ترکمن»، از ذوالقرنین (یعنی اسکندر) که در *شاهنامه* فردوسی مورد اشاره قرار گرفته است، سخن می‌گوید و او را به فارسی به تکلم درمی‌آورد.<sup>(۱)</sup>

*عتبةالحقایق* که پس از *قوتادقوبیلیک* در قرن ششم هجری از سوی ادیب احمد در ۴۸۴ مصراع و در وزن *شاهنامه* نوشته شده و حاوی مطالب دینی و عرفانی است، نیز در پاره‌ای از موارد از *شاهنامه* فردوسی متأثر شده است.<sup>(۲)</sup>

در حیات فرهنگی غزنویان، از دولتهای ترک مسلمان که از اواسط قرن دهم تا اواخر قرن دوازدهم میلادی بر افغانستان، خراسان، پنجاب و حومه هندوستان حکومت می‌کردند، علاوه بر زبان ترکی، زبانهای عربی و فارسی جایگاه مهمی داشتند. از میان این سه زبان، زبان عربی، زبان علم، فارسی، زبان ادب و زبان ترکی، زبان دربار و نظامیان بود. دوره غزنویان که از نظر آثار ترکی دوره‌ای نامیمون بود، برای ادبیات ایران دوره گسترش به حساب می‌آمد. هرچند در این دوره آثار دینی و علمی به زبان عربی نوشته می‌شدند، ارجمندترین آثار ادبی به فارسی فراهم می‌آمدند. غزنویان سهم بزرگی در رشد و گسترش زبان و ادب فارسی داشتند. سلطان محمود و سلطان مسعود، دو تن از بزرگترین شاهان این سلسله که با فرهنگ سنتی اسلام تربیت شده بودند، مشهورترین دانشمندان و ادیبان را در دربار خود جمع می‌کردند، شاعران و نویسندگان را مورد حمایت قرار می‌دادند، و علمای سایر کشورها را به سوزمین خود فرامی‌خواندند. روایت می‌کنند که دربار سلطان محمود از چهارصد شاعر میزبانی می‌کرد. شاعرانی چون عنصری، فرخی، منوچهری و فردوسی که از بزرگترین شاعران ادبیات ایران به حساب می‌آیند، در این دوره پای به میدان گذاشتند.

فارسی در دوره سلجوقیان بزرگ، که در عصر غزنویان در سال ۱۰۳۷ به برپائی دولتی در خراسان توفیق یافتند و در کوتاه مدت، همه سرزمین ایران، آناتولی و سوریه را تحت اختیار خود گرفتند، گسترش بیشتری یافت. این دوره جایگاه بسیار مهمی در تاریخ ادبیات ایران دارد. زیرا بزرگترین شاعران فارسی گوی در این دوره وارد صحنه شدند. در جغرافیای وسیع تحت حکومت سلجوقیان، اکثریت عظیم دست اقوامی بود که به زبانهای مختلف صحبت می کردند. زبانهای عربی و فارسی، زبانهای علم و ادب به حساب می آمدند که پیش تر از سوی سایر ملت ها نیز پذیرفته شده بودند. این دو زبان همانند زبانهای یونانی و لاتینی که منبع زبانهای اروپای جدید بودند، زبانهای علم و ادب کلاسیک دنیای اسلام محسوب می شدند. هرچند قدرت در دست ترکان بود، زبان ترکی در دوره تمدن سلجوقیان، زبان سوم شمرده می شد و در برابر زبان دربار، زبان نظامیان و زبان ملت ترک، زبان رسمی دولت و زبان علم و ادب طبقه فرهیخته، گاهی عربی و گاهی فارسی بود.<sup>(۳)</sup>

تعدادی از سلاطین سلجوقی چون آلپ ارسلان، ملکشاه و سنجر علاقه ای خاص به علم و ادب داشتند و وزیران و دولتمردان آنان از دانشمندان و ادیبان حمایت می کردند. در تذکرها و منابع تاریخی آمده است که پادشاهانی چون سنجر، محمد، سلیمان و طغرل شعر فارسی داشته اند.

فارسی در دوره سلجوقیان ترکیه که شاخه ای از سلجوقیان آناتولی بود نیز اهمیت و جایگاه خود را حفظ کرد. می دانیم که سلاطین سلجوقی آناتولی و دولتمردان و روشنفکران این خاندان، فارسی را نیک می دانستند و آثار فارسی را به راحتی می خواندند؛ آنها را به زبان ترکی برمی گرداندند و قسمتی از آثارشان را به فارسی می نگاشتند. غیاث الدین کیخسرو اول (۱۲۱۰-۱۱۹۲)، برادرش ملک نصیرالدین برکیارق شاه (ملک نیکسار) (۱۲۳۰-۱۲۱۹)، رکن الدین سلیمان

(۱۲۰۳-۱۱۹۶)، علاءالدین کیقباد (۱۲۳۶-۱۲۱۹)، فخرالدین بهرامشاه (ملک ارزنجان) و بسیاری دیگر، اگر از جنگ فرصتی می‌یافتند، با علم و ادب مشغول می‌شدند و اشعاری به فارسی می‌سرودند که در منابع مختلف ضبط شده است.<sup>(۴)</sup>

در گسترش و اشاعه زبان فارسی در آناتولی علاوه بر حمایت سلاطین و دولتمردان سلجوقی، حملات مغول که در اوایل قرن سیزدهم ایران را مورد حمله قرار دادند، نیز مؤثر بود. به سبب این حملات بود که تعداد زیادی از دانشمندان و ادیبان، شاعران و نویسندگان و در رأس آنان مولانا و پدرش بهاءالدین ولد، از نقاط مختلف ایران به آناتولی پناهنده شدند. بسیاری از این پناهندگان در آناتولی در زمینه تصوف و در امور دینی و دنیوی به مقامات رفیع دست یافتند. در اواخر دوره سلجوقیان ترکیه در اغلب شهرهای آناتولی، پناهندگان ایرانی به چشم می‌خوردند که با مردم مأنوس شده بودند.<sup>(۵)</sup>

فارسی که در دوره سلجوقیان ترکیه به عنوان زبان شعر و ادب به جز ایرانیان، از سوی بسیاری از ترکان نیز به کار گرفته می‌شد، زبانی بود که زیباترین آثار ادبی بدان نوشته می‌شدند و زبان هنر و تفکر پیشرفته به حساب می‌آمد. ظرافت گرائقدر کلام این زبان، در بطن غنای زیبایی صدا، شاهکارهای گرائسنگی می‌داد. بدین سبب بود که فارسی نوشتن برای بسیاری از نویسندگان، آسان‌تر از ترکی نویسی بود و ذوق بیشتری داشت. شاعران این دوره فارسی را به جهت اینکه آهنگدار بود و هیجان عرفانی را به آسانی بر زبان می‌آورد «زبان مرغ» می‌نامیدند. بدین دلیل است که تعدادی از شاعران ترک‌زبان در جریان قرنهای ۱۴ تا ۱۵ و حتی قرن ۱۶ از بی‌کفایتی زبان ترکی به عنوان زبان شعر شکایت می‌کردند. تعدادی دیگر نیز که تصور می‌کردند عدم کفایت هنری خود را می‌توانند با آهنگ متعارف فارسی بپوشانند، به تدوین آثار ترکی نمی‌پرداختند.<sup>(۶)</sup>

فارسی در دوره بیگ‌نشین‌ها و دولت عثمانی که پس از دولت سلجوقیان ترکیه وارد صحنه شدند نیز تأثیرات خود را افزایش داد و ویژگی خود را به عنوان زبان ادب حفظ کرد.

نویسندگان هرچند در دوره بیگ‌نشین‌ها و در نخستین دوره‌های عثمانیان بیشتر با زبان عربی آشنایی داشتند، برای اینکه آثارشان را به زبان قابل فهم عموم بنویسند، فارسی را ترجیح می‌دادند. به عنوان مثال در کتاب بزم و رزم که سرگذشتنامه قاضی برهان‌الدین احمد را در محتوا دارد و در سال ۱۳۹۷ تدوین شده، عزیزبن اردشیر استرآبادی موقعیت فارسی را در آن دوره چنین بر زبان می‌آورد:

«وقتی از سوی قاضی برهان‌الدین احمد برای تالیف چنین کتابی مأموریت یافتیم، در نظر داشتیم که آن را به زبان عربی بنویسم. ولی چون اکثر مردم دیار روم (آناتولی) علاقه زیادی به فارسی نشان می‌دادند و آن را ارج می‌نهادند؛ قسمت اعظم ساکنان آن منطقه به فارسی صحبت می‌کردند و آن را می‌فهمیدند؛ همه فرمانها، مکاتبات، منشورات، امور حسابداری، دفاتر و احکام به فارسی نوشته می‌شدند؛ و همه با نظم و نثر فارسی مشغول می‌شدند؛ به تدوین کتاب به فارسی متمایل گشتم و اجباراً از زبان عربی که فهمش آسان‌تر است، امکانات بیشتری دارد، همه جا معتبر است و به سبب اینکه زبان قرآن است بر دیگر زبانها ارجحیت دارد، صرف‌نظر کردم؛ و مطالب کتاب را به فارسی نگاشتم که حرفهای بیشتری دارد، واژه‌هایش سنگین هستند، خروج از آن بسیار مشکل است، راهی تاریک و گذری باریک دارد و کلمات و تعابیرش اندک است. شکی نیست که فارسی فاقد صلابت و ظرافت زبان عربی است و در ترازوی اعتبار و معرفت، وزنی در مقابل زبان عربی ندارد. زبان عربی مایه‌ای بسیار و امکاناتی فراوان دارد و هر جمله‌ای که با آن ساخته می‌شود، معانی موسع و مفاهیم ممتع بر زبان می‌آورد؛ واژه‌های

متعددی برای بیان پرمعنا موجود است. اگر کسی به دنبال بلاغت، که در آن معانی بسیار در بطن کلمات اندک گنجانیده می شود برود، هدفش را به شکلی آسان و کامل در این زبان پیدا می کند.»<sup>(۷)</sup>

عاشق پاشا که در اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم، اثر خود غریب نامه را به زبان ترکی نوشته، دلیل توجه نویسندگان آن دوره را به زبانهای فارسی و عربی چنین توصیف می کند:

«قامو دیلنده و ارایدی ضبط و اصول  
بونلاره دوشمش ایدی جمله عتول  
ترک دیلینه کیسه با قماز ایدی  
ترکلره هرگز گوگل آقمز ایدی  
ترک داخی بیلمز ایدی بودیل لری  
اینجه یولی اول اولو منزل لری»<sup>(۸)</sup>

[اضابطه و اصولی در زبان عامه وجود داشت / همه بدان زبان صحبت می کردند  
کسی به زبان ترکی توجه نمی کرد / و دل به ترکان نمی داد  
ترک از این زبانها اطلاع نداشت / با این راه باریک و مقامات عالی نا آشنا بود]

مع الوصف باید قبول کرد که زبان فارسی در دوره های ترکان سلجوقی، بیگ نشین ها و اوایل دولت عثمانی زبان حاکم جامعه بود. زبان ترکی که اکثریت مردم بدان صحبت می کردند، به عنوان زبان شاعران مردمی و تکایا و در رأس آنها تکیه حاجی بکتاش ولی به کار بسته می شد. یونس امره یکی از زیباترین نمونه ها را داده است. شاعرانی چون عاشق پاشا و خواجه دهانی به تدوین آثاری به زبان ترکی شروع کردند و بیگ نشین هایی چون قراخانیان، آل ینانچ، آل آیدین و آل گرمیان به ترویج زبان ترکی اهمیت دادند. در سایه تشویق آنها بود که تعداد

زیادی اثر به زبان ترکی فراهم شد.

حاکمیت زبان فارسی محدود و مقصور به آناتولی نبود؛ در دولت جغتای که علیشیر نوایی وزارتش را عهده‌دار بود و آسیای میانه و شرق ایران را در اختیار داشت، نیز این حاکمیت ادامه داشت. علیشیر نوایی به هنگام تالیف نخستین تذکرة الشعرا به زبان ترکی، ملاحظه کرده بود که تعداد زیادی از شاعران ترکی، شعر فارسی می‌سروده‌اند.<sup>(۹)</sup> بدین سبب برای اینکه اثبات کند قدرت و قوت بیان زبان ترکی بیش از فارسی است، در سال ۹۰۵ (۱۵۰۰) به تدوین محاکمة اللغتين دست زد و در آن ضمن انتقاد از فارسی‌نویسی بسیاری از شاعران جوان ترک، آنان را به خاطر اینکه زبان مادری بسیار توانمند خود را رها کرده و به فارسی‌نویسی روی آورده‌اند، مورد انتقاد قرار داد و چنین گفت:

«جوانان جاهل و بیچاره ترک تصور می‌کنند که کار خوبی انجام می‌دهند و به ساختن شعر فارسی روی می‌آورند. اگر کسی همه‌جانبه و نیک بیاندیشد، درمی‌یابد که زبان ترکی چقدر از ظرافت، ژرفا و توانایی برخوردار است و می‌فهمد که سرودن شعر و هنرنمایی به واسطه این زبان، چقدر آسان و موردپسند می‌باشد. شاعران بسیاری هستند که کمال و توانگری زبان ترکی را آشکار می‌سازند. شاعران و هنرمندانی که در میان مردم تربیت شده‌اند، نباید منظور خود را به زبانی جز زبان مادری ادا کنند و هرگز به این کار مبادرت نورزند. اگر استعداد سرودن شعر به دو زبان دارند، باز لازم است تعداد اشعاری که به زبان مادری می‌سرایند بیش از اشعاری باشد که به زبان بیگانه می‌سازند. در غیر این صورت حداقل به همان اندازه که شعر به زبان بیگانه می‌سرایند، شعر به زبان مادری خود نیز فراهم بیاورند. انسان نمی‌تواند قبول کند که شاعران ملت ترک که قدرت سرودن شعر به زبان ترکی دارند، همه به جای شعر ترکی به سرودن شعر فارسی بپردازند.»

شعر فارسی در نخستین مرحله گسترش و اشاعه شعر عثمانی، به عنوان نمونه

به کار گرفته شد. فن شعر همراه با موضوعات و انواع آن، از شعر فارسی متأثر شد و شکل گرفت. یک واقعیت تاریخی است که ادبیات ایران در جریان قرنهای ۱۳ و ۱۴ میلادی، نمونه و الگویی برای ادبیات عثمانی بود و در سایه آن، آثار جدید به رشته تحریر کشیده شد. نخستین پادشاهان عثمانی، فارسی را نیک آموخته بودند و پاره‌ای از آنان شعر فارسی می‌سرودند:

(۱) ییلدریم بایزید علاقه خاصی به ادبیات داشت، خود شعر می‌سرود و از شاعران و عالمان حمایت می‌کرد. شعر زیر که در تذکرها ضبط شده، از آن این سلطان است:

«هر دود که بالا رود از سینه چاکم  
ابری شود و گریه کند بر سر خاکم»

(۲) سلطان محمد فاتح علاقه وافری نسبت به فارسی داشت و این زبان در دوره او حمایت خاصی دید. در تذکرهاى ترکی اشعار فارسی این سلطان جای گرفته است. او که در غزل تخلص عونی به کار می‌بست، موفقیت در صحنه جنگ را با مدارس و موسسات خیریه‌ای که ساخت، زینت داد. عده‌ای این سلطان را از نظر علاقه به شعر و شاعران، به سلطان محمود غزنوی و سلطان سنجر تشبیه می‌کنند. سلطان محمد فاتح با جامی که بزرگترین شاعر آن دوره شمرده می‌شد، مکاتبه می‌کرد، هدایایی به او می‌فرستاد و او را به استانبول دعوت می‌کرد. جامی در برابر التفات سلطان، *سلسلة الذهب* خود را به وی تقدیم کرد. دربار سلطان، محل اجتماع شاعران و نویسندگان ایرانی بود. در این دوره بود که بسیاری از شاعران ایرانی به استانبول آمدند.

(۳) بایزید دوم پسر سلطان محمد فاتح خود شاعر و ادیب بود، علاقه‌ای خاص به هنر و ادب داشت و با تخلص «عدلی» اشعاری به زبانهای ترکی و فارسی

می سرود.

۴) جم، دیگر فرزند سلطان محمد فاتح نیز همچون پدر و برادر بزرگش شاعر بود و به سبب اشعار رندانه و مؤثری که سروده، جایگاهی ممتاز در میان شاعران عثمانی دارد. او که در اشعارش بیشتر به درد جدائی اشاره می کرده، جمشید و خورشید سلمان ساوجی را برای پدرش به ترکی برگرداند. جم علاوه بر اثری منثور به نام غریب نامه، دیوانی به فارسی نیز دارد که در ایران چاپ شده است. «اگر به اشعاری که جم سلطان به فارسی - که آشنایی کامل با آن داشته - نوشته است توجه شود، می توان گفت که او در میان خاندان عثمانی، فارسی را بهتر از دیگران می دانست، بزرگ شاعران ایرانی را به خوبی می شناخت و از آنان نهایت استفاده را می برد. او با تعداد زیادی نظیره که نوشته، ثابت کرده است که در فارسی نیز همانند زبان ترکی، شاعری متوسط بوده است. رد پای شاعرانی چون حافظ، جامی و سلمان ساوجی را می توان در اشعار جم سلطان ملاحظه کرد.»<sup>(۱۰)</sup>

۵) یاووز سلطان سلیم، فرزند بایزید دوم (۱۵۲۰-۱۵۱۲) نیز از پادشاهان عثمانی است که به فارسی اهمیت می داد. او آغوش به شاعران، دانشمندان و هنرمندانی که از شاه اسماعیل فرار کرده بودند، باز می کرد و محیط راحتی برای فعالیتشان در استانبول فراهم می آورد. سلیم که با زبانهای شرقی و به ویژه فارسی آشنایی کامل داشت در شعر «سلیمی» تخلص می کرد. دیوان فارسی او نخستین بار در سال ۱۸۸۸، سپس به دستور ویلهلم دوم و به دست پل هورن انتشار یافت و از سوی علی نهاد طرلان به ترکی ترجمه شد.<sup>(۱۱)</sup> از میان اشعار ترکی که به یاووز نسبت داده می شود، تنها چند شعر قابل تأیید است.

۶) سلطان سلیمان قانونی (۱۵۶۶-۱۵۲۰) که پس از یاووز سلطان سلیم به سلطنت رسید و بیش از دیگر سلاطین عثمانی در تخت سلطنت ماند، نیز از دانشمندان و فرهیختگان حمایت می کرد. او که در شعر «مجبی» تخلص می کرد،

دیوانی با هفتصد بیت مرکب از اشعار عثمانی و فارسی دارد.<sup>(۱۲)</sup> این سلطان نیز مانند پدرش شاعران و نویسندگان ایرانی را محترم می‌داشت. از پادشاهانی چون سلطان محمود اول و مراد سوم نیز اشعار فارسی باقی مانده است

علاوه بر این سلاطین، شاعران بزرگ ترک چون فصولی، نابی و نفعی نیز دیوان فارسی ترتیب داده‌اند.

اهمیت فارسی در دولت عثمانیان منحصر به ادبیات نبود. اکثر نامه‌های رسمی، فتحنامه‌ها و فرمانهایی که در قرنهای ۱۴ و ۱۵ از سوی دولت عثمانی به سلاطین ایران، ماوراءالنهر و هندوستان نوشته می‌شدند، همه به فارسی بودند. مضافاً اینکه بخش اعظم ترکی عثمانی از فارسی تشکیل شده است. به عنوان مثال باقی یکی از بزرگترین شاعران عثمانی در سال ۱۵۶۶ به مناسبت درگذشت سلطان سلیمان قانونی مرثیه‌ای به شرح زیر نوشت که در آن یک کلمه ترکی وجود ندارد، و تقریباً همه کلمات فارسی هستند:

ای پای بند دامگه قید نام و ننگ  
تاکی هوای مشغله دهر بی درنگ

در آن دوره در شعر شاعرانی که شعر به زبان عثمانی می‌سرودند، تنها افعال و ادات به زبان ترکی بودند و درک آنها بدون آشنایی با فارسی امکان نداشت. به عنوان نمونه به شعر زیر که از یاوز سلطان سلیم است نگاه کنید:

«مردم دیدمه بیلیم نه فسون ایتدی فلک  
گریه می قیلدی فزون اشگیمی خون ایتدی فلک  
شیرلر پنجه قهریمده اولورکن لرزان  
بنی بیرگوزلری آهویه زبون ایتدی فلک»<sup>(۱۳)</sup>

[نمی دانم فلک چه فسونی بر مردمک دیده من کرد / که برگریه ام افزود و اشکم را خونبار ساخت.

مرا که شیران در پنجه قهرم می لرزند / مغلوب یک آهوچشم کرد]

روابط و تأثیر و تأثر متقابل پیوسته میان زبانهای ترکی و فارسی، در فرهنگنامه ها نیز قابل مشاهده است. تعداد واژه های مشترک ترکی - فارسی که در حال حاضر به کار می روند یا مورد استعمال ندارند بالغ بر شش هزار<sup>(۱۴)</sup>، و تعداد تعابیر مشترک حدود پنجهزار است.<sup>(۱۵)</sup>

اهمیت فارسی برای ما ترکان منحصر به زبان و ادب نیست. همانگونه که پیش از این نیز اشاره کردیم، بخش اعظم کتابهای تاریخی که از دوره های قراخانیان، غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان و نخستین دوره های عثمانیان صحبت می کنند، به فارسی نوشته شده اند؛ افزون بر آن منابع مربوط به فلسفه اسلامی و به ویژه تصوف که در ایران گسترش وسیعی دیده است، نیز به فارسی می باشند. به عنوان نتیجه می توان گفت که فارسی جایگاه مهمی در فرهنگ ترک دارد و ما برای بررسی تاریخ، زبان و ادب پیش از دوره جمهوریت خود، از مراجعه بدان که زبان منبع است، ناگزیر هستیم.

### پاورقیها:

1. İsmail Ünver, Ahmedî, İskender-mâme, İnceleme, tıpkıbasım, Türk Dil Kurumu yay. Ankara 1982, s.10.

۲. درمورد عتبة الحقایق نگاه کنید به:

Nihad Sami Banarlı, Resimli Türk Edebiyatı Tarihi, MEB yay. İstanbul 1998, c.I, s.241 vd.

3. Nihat Sami Banarlı, a.g.e. c.I, s.222.

۴. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به:

Mürsel Öztürk, Selçuklu Araştırmalarında Farsçanın Önemi, I. Uluslararası Selçuklu Kültür ve Medeniyeti Kongresi, Bildiriler, Konya 2001, c.II, s. 181 vd.

۵. ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ویرایش ۴، تهران ۱۳۶۳، ج ۳/۱ ص ۹۸ و...
6. Nihat Sami Banarlı, a.g.e. c.I, s.376.
7. Aziz b. Erdeşir-i Esterabadî, Bezm u Rezm, çev: Mürsel Öztürk, Kültür Bak. yay. Ankara 1990, s.491.
8. Nihat Sami Banarlı, a.g.e, c.I, s. 381.
9. Günay Kut, Ali Şir Nevaî, DİA, c.2, s.451.
10. MEB İslâm ansiklopedisi, c.3, s.80.
11. Yavuz Sultan Selim Divanı, İstanbul 1946.
12. Muhibbi Divanı, neşr. Coşkun Ak, Kültür Bakanlığı yay. Ankara 1988.
۱۳. الهامه مفتاح و وهاب‌ولی: نگاهی به روند نفوذ و گسترش زبان و ادب فارسی در ترکیه، تهران، ۱۳۷۴، ص ۲۰۶.
۱۴. Aşgar Dilberipur: Türkçe-Farsça Ortak Kelimeler Sözlüğü, در این خصوص نگاه کنید به: Ankara 1995.
۱۵. A.Naci Tokmak: Telaffuzlu Türkçe-Farsça ortak Deyimler Sözlüğü, نگاه کنید به: İstanbul 2001.

## انتقال حماسه های ایرانی از خراسان به مرزهای آناتولی و

### تحول مضمونی آنها

عبدالرسول خیر اندیش

مرزهای شمال غربی ایران که با قفقاز و آناتولی همسایگی دارد برای دوره‌ای طولانی که از اواسط قرن یازدهم تا اوایل قرن سیزدهم میلادی را در برمی‌گیرد، شاهد پیدایش آثار حماسی متعددی بوده است. گرشاسب‌نامه از اسدی طوسی، داراب‌نامه از ابوطاهر طرسوسی، شاهنامه‌ای از ابن بی‌بی، شاهنامه‌ای از نظام‌الدین احمد ارزنجانی، سلجوق‌نامه از قانع طوسی، شهنشاه‌نامه از احمد تبریزی، غازان‌نامه از نورالدین بن شمس‌الدین محمد تبریزی، ظفرنامه از حمدالله مستوفی و بعضی آثار دیگر مانند تاریخ منظوم مغول از شمس کاشانی.<sup>1</sup>

این آثار همگی به زبان فارسی هستند و در شمال غربی ایران و آناتولی فراهم آمده‌اند. به همراه این آثار فهرست بلندی از آثار ادبی، عرفانی و تاریخی را نیز می‌توان مدنظر قرار داد. در نگاهی صوری به این آثار و با در نظر گرفتن زمان و مکان فراهم آمدن آنها می‌توان دو نتیجه مقدماتی زیر را گرفت.

1. از قرن یازدهم تا قرن چهاردهم میلادی کانون اصلی حماسه‌سرایی ایرانیان 1. از خراسان به آذربایجان و آناتولی انتقال یافته است.

2. حماسه‌سرایی تحت تأثیر شاهنامه فردوسی تداوم یافته و برای همه اقوام نیز علاقمندی به داشتن چنین منظومه‌هایی مطرح شده است.

هر چند دو استنتاج فوق واجد اهمیت بسیار هستند و در بررسی روابط فرهنگی ایران با آناتولی گویای مطالب بسیاری است اما در اینجا چگونگی تحول مضمونی حماسه‌های ایرانی تحت تأثیر شرایط فرهنگی آذربایجان، قفقاز و آناتولی مدنظر

---

<sup>1</sup> جامع‌ترین کتاب برای بررسی حماسه‌های ایرانی نوشته ذبیح‌الله صفا است به مشخصات زیر: صفا، ذبیح‌الله، حماسه‌سرایی در ایران، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ چهارم، 1363. اما در مورد حماسه‌های ایرانی که مقارن عصر مغول و در شمال غربی ایران سروده شده باشد جامع‌ترین بررسی در کتاب مسائل عصر ایلخانان نوشته منوچهر مرتضوی انعکاس یافته است: مرتضوی، منوچهر، مسائل عصر ایلخانان، مؤسسه انتشارات آگاه، تهران، چاپ دوم، 1370.

است.<sup>۲</sup> در این راستا دو حماسه گرشاسب‌نامه و داراب‌نامه بیش از همه مورد توجه خواهد بود. زیرا هر دو در اصل از حماسه‌های قدیمی و اصیل ایرانی آن هم از دوره باستان هستند. همچنین محل تدوین هر دو حماسه و تدوین نهایی آنها که بدست ما رسیده با آناتولی مرتبط بوده و سرانجام آنکه در بردارنده تحولی مضمونی است که راه را برای تحول حماسه‌های پهلوانی ایرانی به حماسه‌های تاریخی و سرانجام یافتن رنگ و بوی عاشقانه و عارفانه باز کرده است.<sup>۳</sup>

برای بررسی این دو حماسه آثاری چون سروده‌ها و نوشته‌های خاقانی و نظامی در قرن دوازدهم و مولوی در قرن سیزدهم نیز باید مورد توجه قرار گیرد. زیرا همه این آثار زنجیره تحول از حماسه‌های پهلوانی به عرفانی و عاشقانه را تشکیل می‌دهند که دو اثر حماسی گرشاسب‌نامه و داراب‌نامه در مرکز آن قرار می‌گیرند.

اوضاع تاریخی شمال غربی ایران در دوره مورد بحث نیز خود در اصل حائز شرایطی بوده که هم پذیرای سرایش حماسه‌ها گردیده و هم مقدمات تحول در آنها را فراهم کرده است. قبل از هر چیز باید توجه داشت که در روزگار پایانی دولت

<sup>۲</sup> برای بررسی مبتنی بر جغرافیا از ادبیات فارسی و از جمله در آذربایجان کتاب تاریخ ادبیات ایران نوشته رضازاده شفق با مشخصات زیر اهمیت خاصی دارد: صادق رضا زاده شفق، تاریخ ادبیات ایران، انتشارات دانشگاه شیراز، چاپ دوم، ۱۳۵۵. نیز در مورد تأثیر شاهنامه فردوسی در سروده شدن دیگر آثار حماسی می‌توان ظفرنامه حمدالله مستوفی قزوینی را شاهد آورد. در این اثر که همراه با شاهنامه بچاپ رسیده می‌توان مسائل جدیدی از حماسه‌سرایی در ایران تحت تأثیر تحولات ناشی از حمله مغولان به ایران را دید: حمدالله مستوفی قزوینی، ظفرنامه به انضمام شاهنامه ابوالقاسم فردوسی، (چاپ عکسی از نسخه خطی مورخ ۸۰۷ کتابخانه بریتانیا)، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۷.

<sup>۳</sup> ذبیح‌الله صفا در بررسی حماسه‌های ایرانی سه مرحله با سه نوع حماسه را شناسایی کرده است: الف: حماسه‌های ملی. ب: حماسه‌های تاریخی، ج: حماسه‌های دینی. او بر این باور است که سیر عملی حماسه‌های ایرانی در دوره اسلامی چنین بوده و ضمن بررسی بسیاری از حماسه‌های ایرانی تا عصر صفوی بدین نتیجه می‌رسد. رجوع کنید به: ذبیح‌الله صفا، پیشین، ص ۳۹۰ - ۱۶۰.

اما او کمتر به دلایل و چگونگی تحول حماسه‌های ایرانی پرداخته است. از آنجا که لازم است به علل تغییر مضمونی در حماسه‌های ایرانی پرداخت جنبه‌های عرفانی و عاشقانه کمتر مورد توجه او قرار گرفته و نیز تأثیر شرایط جغرافیایی در این امر را مورد توجه قرار نمی‌دهد. این دو فرضیه اصلی است که در تحقیق حاضر بدان پرداخته‌ام. برای مقایسه بهتر جنبه‌های صوری تحقیقات پیشین با تحقیق مضمونی مقاله اخیر می‌توان آن را با دو تحقیق ادبی زیر مقایسه کرد: ادوارد براون، از سنایی تا سعدی؛ تاریخ ادبیات ایران، ترجمه غلامحسین صدری افشار، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۵۱.

هرمان، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه رضازاده شفق، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۶.

ساسانیان، شمال غربی ایران در اختیار خاندان مهران بود. این همان خاندانی است که بهرام چوبین از آن برخاست. به همین جهت در ادوار بعد از آنان با عنوان بهرامیان یاد شده است. در همان حال چون بهرام چوبین با بهرام گور در روایات ایرانی آمیخته شده موجب گردید قول به نوعی رابطه میان سامانیان که در ماوراءالنهر در قرن یازدهم حکومت می‌کردند و خود را از نسل بهرام می‌دانستند با حکومت‌های محلی شمال غرب ایران که بعضی از آنها نیز خود را از خاندان بهرام می‌دانستند رواج گیرد. مهمترین منبعی که به چنین قولی باور دارد منشآت خاقانی است. خاقانی که در قرن دوازدهم می‌زیست در نامه‌هایی که به فرمانروایان معاصر خود در مرزها و مناطق شمال غربی ایران نوشته و شامل مسلمان و غیرمسلمان می‌شود همواره پیوند سامانیان با بهرامیان را متذکر شده است.<sup>4</sup> اما واقعیت آن است که از سرنوشت خاندان موسوم به بهرامیان پس از اسلام اطلاع قابل توجهی نداریم.<sup>5</sup> فقط داستان‌هایی از اعمال پهلوانی و ماجراهای عاشقانه بهرام رایج بوده که بعدها در آثار نظامی گنجوی حضوری قابل توجه یافته‌اند. نظامی که در قرن دوازدهم و اندکی پس از خاقانی شروانی می‌زیست، منظومه‌های بزرگ خویش را از روایاتی فراهم آورده که میان مردم عصر او رایج بوده است.<sup>6</sup>

با شروع فتوحات اسلامی در قرن هفتم بهرامیان به سرعت قدرت و موقعیت خود را از دست دادند و مرزداران بسیاری که در مرزهای قفقاز و بیزانس بودند خود را در مرتبه‌ای از استقلال دیدند. فاتحان جدید عرب نیز در همان ابتدای کار، چون به اهمیت این مرزها و مشکلات حفظ آنها پی بردند، با مرزداران متعدد اما کوچک آن نواحی کنار آمدند!<sup>7</sup>

این امر موجب شد تا در حالی که همچنان مرزهای قفقاز و بیزانس پرخطر و توأم با دردهای فراوان بود دولت خلافت نیز هیچگاه در آنجا موفق به استقرار

<sup>4</sup> افضل‌الدین خاقانی، منشآت خاقانی، به تصحیح محمد روشن، تهران، ص 212.

<sup>5</sup> ابن حوقل، صورة الارض، ترجمه جعفر ستار، امیرکبیر، تهران، چاپ دوم، 1366، ص 134.

<sup>6</sup> نظامی گنجوی، کلیات خمسه مخزن الاسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، بهرام‌نامه، اسکندرنامه، حاج‌علی چاووشی، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، تهران، 1337.

<sup>7</sup> احمدبن یحیی بن جابر بلذری، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران، چاپ اول، 1337، ص 457.

فرمانروایی مقتدر با توانایی متمرکز ساختن امور دفاعی نگردد. در نتیجه دولتهای مرزدار متعددی در آذربایجان و نواحی اطراف آن بوجود آمد که در اصل دیلمی بودند. این دیلمیان نیروی اصلی خاندان مهران با بهرامیان برای دفاع از مرزهای شمال غربی ایران بودند که در اواخر دولت ساسانی از آنان با نام یاذگسیان شمال یاد می‌شد! اما در دوره پس از اسلام اختلاط جمعیتی و فرهنگی بسیاری در این یاذگسیانی صورت گرفت. در قرن یازدهم در حالی که شعبه‌ای از دیلمیان که موسوم به آل بویه هستند در نواحی جنوبی، مرکزی و غربی ایران دولت مقتدری بوجود آورده بودند، دولت‌های کوچک و مرزدار دیلمی در مرزهای آناتولی به استقلال بسر می‌بردند. آنان که در نریز، تبریز، مرند، نخجوان و سرانجام مناطق کوهستانی قفقاز مستقر بودند تا قسمتی از کوهستان البرز کنونی نیز حضور داشتند و شامل دولت‌های چیستانیان، کنکریان، سالاریان، شدادیان، رواریان، احمدیلیان، خداوندان نریز و مرند می‌شدند. در مرزهای بیزانس این دولتها در اصل در سمت شمالی دریاچه وان و نیز در حد فاصل دریاچه‌های ارومیه و وان قرار می‌گرفتند. تحولات مرزی همین قسمت بعدها شاهد واقعه بزرگ فتح ملازگرد در سال 1071 بود. در سمت جنوب این ناحیه برای مدتی دولت بنی ساج قدرت داشتند که بحث درباره آن از موضوع این مقاله خارج است. جغرافی‌نویسان مسلمان مانند استخری،<sup>8</sup> ابن خردادبه،<sup>9</sup> مسعودی،<sup>10</sup> ابن حوقل،<sup>11</sup> جیهانی،<sup>12</sup> مقدسی و مؤلف ناشناس حدودالعالم<sup>13</sup> هر یک شرحی نه

<sup>8</sup> ابواسحاق ابراهیم استخری، مسالك و ممالك، به اهتمام ایرج افشار، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ سوم، 1368، ص 155 به بعد.

<sup>9</sup> ابن خردادبه بیشتر مسائل مربوط به راه‌ها را در اثر خود بررسی کرده. ابن خردادبه، مسالك و ممالك، ترجمه سعید خاکرند و مقدمه آندری میکال، انتشارات میراث ملل، تهران، 1371، ص 118 به بعد.

<sup>10</sup> مسعودی قبایل و قلمرو آنها و تنوع زبانی آنها را بر می‌شمارد. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ ششم، 1378، ج 1، ص 173 به بعد.

<sup>11</sup> ابن حوقل بیشتر به اخبار شمال قفقاز پرداخته است. ابن حوقل، پیشین، ص 130 به بعد. ابوالقاسم بن احمد جیهانی، اشکال العالم، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، شرکت به نشر، تهران، 1368، ص 139 به بعد، گزارش جیهانی و ابن حوقل شباهت بسیار به هم دارد و بیشتر به آن سویی مرزها پرداخته‌اند.

<sup>13</sup> حدود العالم علاوه بر نواحی آنزبادگان به نواحی آلان و سریر و خزران نیز با عناوین مستقلی پرداخته است.

چندان روشن از این دولت‌ها و اقوام مرزدار ارائه کرده‌اند. گزارشهای آنان که حاکی از پیچیدگی، امتزاج و فقدان مرزبندی دقیق میان این دولت‌ها و اقوام است نشان می‌دهد که در اینجا بجای خط مرزی یک منطقه مرزی مطرح بوده است. در این منطقه که معمولاً وسعت بسیار داشته جمعیت‌هایی از مسلمان و مسیحی و نیز از اقوام و زبانهای گوناگون به شکلی درهم آمیخته زندگی کردند. آنان پیش از هر چیز به موقعیت مستقل خود می‌اندیشیدند و روزگار را بیشتر در صلح بسر می‌بردند. پس از شکست‌های بیزانس از مسلمانان در قرن هفتم آن دولت توانسته بود موقعیت دفاعی خود را بازسازی کند و در نتیجه برای چند قرن بعد مرزها با تغییری اساسی روبرو نشد. این امر امکان داد تا در این منطقه وسیع مرزی تعامل فرهنگی و امتزاج فرهنگها صورت گیرد. لذا هر چند این دولت‌ها موجودیت خود را به دلیل مرزداري داشتند اما بیش از هر چیز از صلح و ثبات و مبادلات تجاری و فرهنگی بهره‌مند می‌شدند. کشیده شدن آنها از نواحی داخلی به سوی مرزها نیز نشان می‌دهد که تا چه اندازه مرزدار بودن برایشان اهمیت داشته است. این امر موجب شده است تا دستیابی به تصویری جغرافیایی از موقعیت آنان بسیار مشکل گردد. احمد کسروی تبریزی در کتاب خویش به نام شهریاران گمنام کوشیده است با بهره‌گیری از گزارشهای ابن‌مسکویه و ابن‌اثیر تصویری هر چند ناقص و ناتمام را از آنها عرضه کند.<sup>14</sup> تحقیقات کسروی که بیش از نیم قرن پیش صورت گرفت بعدها با بهره‌گیری از منابع ادبی و دیوان‌های شعرا ادامه یافت.<sup>15</sup> موفقیت بیشتر محققانی که به اتکای منابع ادبی درباره این دولتهای مرزدار تحقیق کرده‌اند از آن رو بود که بیش از جنگجویی خصایص فرهنگی برای این دولت‌ها مطرح بوده است.

مؤلف ناشناس، حدودالعالم من المشرق الي المغرب، تعليقات ميونرسكي، دانشگاه الزهراء، تهران، 1372، صفحات 415، 418، 490 و 493 به بعد.

<sup>14</sup> احمد کسروی، شهریاران گمنام، انتشارات جامی، تهران، چاپ ششم، 1377.

<sup>15</sup> از جمله این تحقیقات تاریخ ادبیات ایران، نوشته ذبیح‌الله صفا است. ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، انتشارات فردوس، تهران، چاپ سیزدهم، 1373، ج 2، ص 430 - 431.

نیز رضازاده شفق، پیشین، ص 259 تا 262.

از مهمترین منابعی که برای شناخت دولتهای مرزدار در مرزهای آناتولی کاربرد دارد دیوان قطران تبریزی است. قطران تبریزی که در نیمه اول قرن یازدهم می‌زیست با اغلب دولتهای مرزدار کوچکی که در شمال غربی ایران بودند ارتباط داشت. او سفری به خراسان کرده و در آنجا با آثار فرهنگ فارسی دری آشنا شد. در خراسان به دلیل حضور دربارهای سامانی و غزنوی و شعرا و ادبای بزرگ، زبان فارسی جدید یا فارسی دری به رشد و شکوفایی فوق‌العاده‌ای رسیده بود. جلوه‌ای از این شکوفایی ادبی سرایش حماسه‌های پهلوانی متعددی بود که معروف و مشهور هستند و از بزرگان آنها دقیقی و فردوسی بشمار می‌آیند. قطران تبریزی در خراسان منظومه‌ای به نام قوس‌نامه ساخت و شاید به دلیل همین مسافرت بوده که اشعارش با اشعار رودکی سمرقندی مخلوط شده است. او پس از چندی به آذربایجان بازگشت. در همین احوال ناصر خسرو که از آنجا گذشته قطران را دیده در حالی که نسخه‌ای از شاهنامه دقیقی را در دست داشته است.<sup>۱۶</sup> بدین ترتیب شرح احوال قطران تبریزی اولین سند در مورد آشنایی نواحی شمال غربی ایران با حماسه‌های سروده شده در خراسان محسوب می‌شود.

در همان روزگار قطران، فردوسی حماسه‌سرای بزرگ در خراسان درگذشت. پایان زندگی فردوسی و بخصوص داستان مسافرت او از خراسان به قصد طبرستان یا اصفهان یا غرب ایران بسیار مبهم است. آیا نمی‌توان احتمال داد که او به جایی دور از دسترسی غزنویان مانند آذربایجان رفته باشد. جایی که سلسله‌های مرزدار دیلمی پذیرای او بوده‌اند. این سخنی شگفت است اما دو شاهد در این مورد وجود دارد. یکی آنکه فردوسی خود در شاهنامه از علی بودلف دیلمی یاد می‌کند که محتمل است از فرمانروایان نخجوان بوده باشد و در ابتدای کتاب گرشاسب‌نامه اشاره‌ای مبهم بدو وجود دارد. نیز در همین کتاب گرشاسب‌نامه که در نخجوان سروده شده و این

<sup>۱۶</sup> ناصر خسرو قبادیانی، سفرنامه، به تصحیح محمد دبیرسیاقي، انتشارات زوار، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۵، ص ۹.

مربوط به اواسط قرن یازدهم است اطلاع دقیق و کاملی از فردوسی و شاهنامه او ارائه می‌گردد.<sup>۱۷</sup>

اسدی طوسی که در اواسط قرن یازدهم از خراسان به آذربایجان آمد در نخجوان مورد استقبال قرار گرفت. در آنجا بزرگان دولت و دربار از او خواستند که مانند فردوسی حماسه‌ای به نظم بسازد. بدون شک برای فرمانروایان نخجوان چنین اقدامی ناشی از ضرورتی فرهنگی بوده است. اسدی نیز داستان قدیمی گرشاسب از اجداد رستم پهلوان را تدوین کرد و به نظم درآورد. در این کتاب گرشاسب اعمال پهلوانی بسیار انجام می‌دهد.<sup>۱۸</sup>

اما او پیش از آنکه با انسانها و جوامع دیگر بجنگد با موجودات بد مانند دیو و اژدها می‌جنگد. نیز او سخت علاقمند به مباحث فکری و فرهنگی است. به عکس مرزهای خراسان که مدام عرصه جنگ و جدال بوده و لذا رستم چهره اصلی حماسه‌ها

<sup>۱۷</sup> احمدبن عمر بن علی النظامی العروسی السمرقندی، چهار مقاله، تصحیح محمد قزوینی، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۳۹، ص ۶۰. گزارش سمرقندی هر چند نزدیکترین گزارش‌ها به زمان فردوسی است اما مبهم است و به همین نحو آخرین تحقیقات مانند تاریخ ادبیات ایران نوشته نبیح‌الله صفا (ج ۱، ص ۴۵۸ به بعد) کاملاً زندگی فردوسی را روشن نساخته است. برای در نظر گرفتن احتمال سفر فردوسی به غرب ایران به این بیت شاهنامه توجه کنید: از آن نامور نامداران شهر

علی دیلمی بولف راست بهر

این شعر در پایان شاهنامه آمده است. آن هنگام فردوسی هفتاد و یک ساله بوده است و اواخر زندگی وی.

اسدی طوسی در اوایل گرشاسب‌نامه از بولف فرمانروای نخجوان نام برده است.

مک بولف شهریار زمین

جهاندار ارانی پاک دین

آیا بولف که فردوسی ذکر کرده بابولف اسدی یکیست؟ با توجه به اینکه غزنویان با دیلمیان دشمن بوده‌اند نمی‌توان گفت که بولف مورد نظر دیلمی ساکن طوسی بوده باشد.

در نتیجه می‌توان این حدس را داشت که بولف مورد نظر فردوسی ممکن است با بولف مورد نظر اسدی رابطه‌ای داشته باشند تا به امید آنکه تحقیقات آینده این نکته را روشن سازد.

<sup>۱۸</sup> اسدی طوسی، گرشاسب‌نامه، به تصحیح حبیب یغمایی، کتابخانه طهوری، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۹.

نیز اسدی طوسی، گرشاسب‌نامه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۷.

در تاریخ سیستان نیز راجع به گرشاسب مطالبی وجود دارد.

مؤلف ناشناس، تاریخ سیستان، بتصحیح ملک‌الشعراء بهار.

مؤسسه خاور، تهران، ۱۳۱۴، ص ۶ - ۳.

در مورد تفسیر مباحث گرشاسب نیز: ر. ک. ندیم مصطفی، گرشاسب در پویه ادب فارسی، نشر ایما، شیراز، ۱۳۷۶.

می‌گردد و با کشورها و لشکرها می‌جنگد، اکنون در مرزهای شمال غربی ایران پهلوان یک اثر حماسی بیشتر به دنبال سؤال و جواب از دانشمندان و مشتاق دانستن است.<sup>19</sup> نیز در گرشاسب‌نامه به عکس شاهنامه که بیشتر مربوط به مرزهای شرقی ایران است، توجه زیادی به طرف غرب یعنی به سمت روم و یونان و مدیترانه صورت می‌گیرد. حال آنکه می‌دانیم که گرشاسب یک پهلوان سیستانی بشمار می‌آید. این تحول که همان تحول مضمونی مورد نظر این مقاله است به اقتضای نیازهای مرزداران غرب ایران می‌تواند باشد. برطرف کردن موانع دریانوردی و اموری از این قبیل می‌پردازد. از همه مهمتر اینکه گرشاسب به روم سفر می‌کند، عاشق دختر پادشاه می‌شود، با پادشاه روم دیدار می‌کند و با شاهزاده خانم رومی پیوند زناشویی می‌بندد.<sup>20</sup> به خاطر داشته باشید که دولتهای مرزدار شمال غرب ایران در این دوره به جای جنگ و ستیز توجه خاصی به صلح، دوستی، همزیستی و گرایش به فرهنگ از خود نشان می‌دهند. لذا گرشاسب‌نامه ذو تحول مهم را در عرصه حماسه‌های ایرانی تحت تأثیر مرزهای بیزانس و نیز شرایط فرهنگی آن پدیدار ساخت. اول آنکه به عکس اثر مشهوری مانند شاهنامه فردوسی بجای مرزهای شرقی به مرزهای غربی ایران (روم) توجه کرده و دوم آنکه کم‌کم پهلوانان از جنگجویی به فرهنگ دولتی گرایش نشان می‌دهند. فرهنگی که به صلح با همسایه غربی یعنی روم نظر دارد. در حالیکه می‌دانستیم که در تاریخ ایران باستان جدال با یونان و روم بسیار طولانی بوده است. این جلوه از شخصیت گرشاسب را بعدها در داستان گشتاسب نیز می‌توان دید. این پادشاه که سالها پس از گرشاسب می‌زیسته به روم سفر می‌کند و در آنجا برای امرار معاش کار می‌کند و سرانجام کتایون دختر شاه روم را نیز به همسری برمی‌گزیند. هم گرشاسب و هم گشتاسب پس از ابراز لیاقت به همسر دلخواه خود

<sup>19</sup> به عنوان مثال داستان سفر گرشاسب به سمت مدیترانه، دیدن برهمن رومی و پرسش از او درباره عقل و جان و اسرار جهان خلقت.

برهمن یکی پیر خمیده پشت

برآمد زکازه عصایی بمشت ...

اسدی طوسی، پیشین، ص 312 به بعد.

<sup>20</sup> همان، ص 210 به بعد.

می‌رسند.<sup>21</sup> امری که بعدها در آثار عرفانی به صورت نوعی مجاهده عارفانه درآمد. بدین ترتیب که عارف دل به دختری ترسا از روم و گرج می‌سپارد. اما سرانجام ایمان خود را در عین وصال حفظ می‌کند. داستان شیخ صنعان و دختر ترسایا بخشی از کتاب مناقب اوحالدین این تغییر و تحول را در بیانی عرفانی و رازگونه منعکس می‌کنند.

بدون شک تحولی که در گرشاسب نامه از جنگ به صلح و از جنگجویی به فرزاندگی و دلدادگی و طلب پیوند و جستجوی وصال و کمال وجود دارد سخت متأثر از شرایط فرهنگی مرزهای آناتولی بوده است و گر نه گزارش‌های تاریخ سیستان و احسن‌التواریخ والقصص از گرشاسب‌نامه به این مضامین اشاره‌ای ندارد. هفت سال پس از اتمام گرشاسب‌نامه واقعه بزرگ فتح ملازگرد رخ داد (463 هـ. / 1071 م.) و پس از آن دولت بزرگ و پرشکوه سلجوقیان بوجود آمد. اکنون جوامع و فرهنگهای وسیعتر و گسترده‌تری با یکدیگر در تماس قرار گرفته بودند. صلح و تعامل فرهنگی نیز در مقیاس بزرگتر مطرح می‌گردید. در منشآت خاقانی که در قرن دوازدهم پدید آمده انعکاس این فرهنگ همزیستی را بخوبی می‌توان دید. نیز در همین قرن دوازدهم نظامی آثار پرشکوه خود را در مرزهای شمال غربی ایران پدید آورد. او در آثار خود شاهان و پهلوانانی چون اسکندر، خسرو، بهرام و دیگران را به صورت افرادی در جستجوی کامیابی یا دانایی جلوه‌گر می‌سازد.<sup>22</sup> در اینجا نیز زنی ترسا مطرح است یعنی شیرین. در واقع راهی را که اسدی طوسی در گرشاسب نامه شروع کرده بود، نظامی ادامه می‌داد. بخصوص در آثار نظامی این نکته اهمیت دارد که دو شخصیت خسرو پرویز و اسکندر که کاملاً تاریخی هستند و جنگها و فتوحات بسیار دارند، چهره‌ای جنگجو ندارند و اهل صلح و زندگی هستند. بعدها به مانند نظامی دیگر کسانی که اسکندرنامه ساختند نیز این فرمانروا را که رومی بود در چهره یک شخصیت اهل دانش، خردمند و در جستجوی حقیقت نشان دادند. در فرهنگ

<sup>21</sup> ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، تصحیح ژول مول، انتشارات گلستان کتاب، تهران، 1373، ج 2، ص 763.

<sup>22</sup> هر چند یونان مورد نظر طرسوسی جای بحث و گفتگو دارد اما اسامی اشخاص و جزایر نشان می‌دهد که طرسوسی به دلیل همجواری با مدیترانه چگونه اطلاعاتی مربوط به آنجا را با حماسه‌ای قدیمتر آمیخته است. داراب نامه ص 106 به بعد.

جدیدی که شکل گرفته بود دیگر رومی چهره‌ای خطرناک نداشت. بلکه سیمایی انسانی و فرهنگی از او عرضه می‌شد.

در همین قرن دوازدهم اثر حماسی معروف دیگری به نام داراب نامه تدوین شد. داراب نامه داستانی بسیار قدیمی است که در این قرن بوسیله ابوطاهر طرسوسی مدون گردید. طرسوس از شهرهای آسیای صغیر است و لذا در شرایطی که از احوال ابوطاهر اطلاع دقیقی نداریم و نمی‌دانیم که او چگونه داراب نامه را فراهم ساخته فقط می‌توانیم بگوییم که او منسوب به شهر طرسوسی است و اثر او را بی‌تأثیر از شهری که منسوب به آن است بدانیم.<sup>23</sup> شرایط فرهنگی این کتاب نیز این نظر را تأیید می‌کنند. زیرا قهرمان کتاب که بسیار دلاور است سرانجام گذارش به یونان می‌افتد. او عاشق دختر پادشاه یونان است و با او ازدواج می‌کند و صاحب فرزند می‌شود. او در دریای مدیترانه صلح و آرامش را برقرار می‌سازد و در مجموع به دنبال آرامش و زندگی است.<sup>24</sup> آنچه که داراب نامه درباره جزایر و سواحل مدیترانه بیان می‌کند بسیار جالب توجه است و مانند آثاری که بدان اشاره کردم همزیستی و پیوند را بیشتر مورد تأکید قرار می‌دهد. این همه نشان می‌دهد که حماسه‌ها تا چه اندازه در آناتولی خواهان داشته و هم اینکه چگونه محیط آنجا حماسه را متحول ساخته است. داستان داراب در شاهنامه فردوسی نیز آمده است. اما اولاً در شاهنامه مختصر است و ثانیاً داراب کاملاً جنگجو است و نیز برخلاف داراب نامه طرسوسی چهره‌ای مهاجم دارد. مقایسه شاهنامه و داراب نامه نشان می‌دهد که تا چه اندازه مرزهای خراسان با آناتولی متفاوت بوده است چنانکه دو چهره از یک شخصیت ساخته است. از همین داستانی که طرسوسی برای داراب ذکر می‌کند سرانجام اسکندر پدید می‌آید که خویشاوند داراب است و در اصل به دنبال صلح و دوستی است.<sup>25</sup> بدین ترتیب

<sup>23</sup> همان، ص 387 به بعد.

<sup>24</sup> نظامی، پیشین، صفحات 58 به بعد و 326 به بعد و 446 به بعد.

<sup>25</sup> در مورد داراب باید توجه داشت که اثر دیگری به همین نام نوشته مولانا نیز وجود دارد که در اصل داستان فیروز شاه پسر داراب است. اما داراب نامه در اصل مأخوذ از کتابی به نام داراب و بت زرین بوده که در دوره ایران باستان پرداخته شده بود. ابوطاهر محمد بن حسن بن علی بن موسی الطرسوسی، داراب نامه طرسوسی، بکوشش ذبیح‌الله صفا، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران: 1344، توضیحات دکتر صفا در مقدمه.

داستان اسکندر و تحولی که در آن رخ داد و سیری که از حماسه‌های پهلوانی به حماسه‌های عرفانی و عاشقانه پشت سر گذاشت را می‌توان به عنوان نشانه‌ای از تحول فرهنگی در مناسبات میان ایران و آناتولی از قرن یازدهم دانست که در قرن دوازدهم به کمال رسید. شخصیتی که اسکندر در دنبال شخصیت‌هایی چون گرشاسب و داراب یافته حاصل تلفیق و تعامل فرهنگی این دو حوزه است که اکنون در فرمانروایی سلجوقیان به شکوه و رونق بسیار دست یافته بود. علاقمندی توأم با انتخاب سلجوقیان به مضامین حماسی و در همان حال انسانی را می‌توان در نام تعدادی از فرمانروایان آن دولت نیز مشاهده کرد. سه نام کیخسرو، کیقباد و کیکاوس و سیاوش را می‌توان در نام بیش از ده تن از شاهان و شاهزادگان سلجوقی دید. مانند غیاث‌الدین کیخسرو اول، عزالدین کیکاوس پسر غیاث‌الدین کیخسرو، علاءالدین کیقباد پسر غیاث‌الدین کیخسرو یا سیاوش پسر کیکاوس دوم که در 683 هـ کشته شد. و تعدادی دیگر که معروف و مشهور هستند.<sup>26</sup> اما جالب توجه آن است که این اسامی در فرهنگ حماسی موفقیت خاصی دارند. سیاوش در حماسه‌ها شاهزاده‌ای صلح دوست است که با فرنگیس دختر پادشاه توران ازدواج می‌کند. حاصل این ازدواج کیخسرو است. پیش از آنها کیکاوس خود سودابه دختر شاه هاموران را به زنی گرفته بود. توجه به چنین نامها و شخصیت‌هایی در حماسه‌ها هم پهلوانانی چون گرشاسب و داراب را بیاد می‌آورد و هم تداعی کننده‌اند ازدواج‌هایی است که شاهزادگان سلجوقی با شاهزاده خانمهای مسیحی داشته‌اند. نلدکه محقق آلمانی بر این باور است که بخاطر اعمال پهلوانی این نامها از جانب شاهان سلجوقی برگزیده شده است.<sup>27</sup> حال آنکه چنین نیست و اگر فقط اعمال پهلوانی مدنظر بود باید از پهلوانانی

<sup>26</sup> محمد جواد مشکور، اخبار سلاجقه روم با متن کامل مختصر سلجوقنامه ابن بی‌بی، تصحیح هوتسما، کتابفروشی تهران، 1350.

و محمودبن محمد آقسرائی، تاریخ سلاجقه یا مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار. با مقدمه و تصحیح عثمان توران، انتشارات اساطیر، تهران، چاپ دوم، 1362، ص 33 به بعد. زامی‌اور نسب‌نامه خلفا و شهر یاران، ترجمه محمدجواد مشکور، انتشارات خیام، تهران، 1356، ص 218 - 215.

<sup>27</sup> نتودور نلدکر، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، انتشارات جامی، تهران، چاپ چهارم، 1369.

چون رستم و سهراب و گودرز و گرگین نام برده می‌شد. اسامی کیکاووس و کیخسرو متعلق به شاهان است نه پهلوانان.

با فرا رسیدن قرن سیزدهم رشد فرهنگی آناتولی تحت فرمان سلجوقیان روزافزون شده بود. در قیاس با خراسان که به دلیل آشوب‌های فراوان قرن دوازدهم و سرانجام هجوم مغول در قرن سیزدهم روی در ویرانی نهاد، آناتولی بسیار امن و آباد بود. لذا خاندان مولوی به دلیل همین امنیت و آبادانی از بلخ به قونیه مهاجرت کردند. مانند آنها کسان دیگری چون نجم‌الدین بغدادی از خراسان به آسیای صغیر آمد و اثر معروف خود مرصادالعباد را نوشت. نیز لامعی طوسی از موطن خود به دربار سلجوقیان آمد و کوشید شاهنامه‌ای برای فرمانروای سلجوقی بسازد. اما از همه مهم‌تر خاندان مرلوی بودند که فرهنگ عرفانی را که بی‌ارتباط با تحول حماسه‌ها به سوی مضامین عرفانی نبود رونق می‌بخشیدند. در آثار مولوی بسیاری از شخصیت‌ها و مضامین حماسی مبدل به مباحث عرفانی شد و این علائق عرفانی میان ایران و آناتولی ادامه یافت تا آنجا که در قرن پانزدهم جامی عارف معروف خراسان سلطان عثمانی را به خاطر فتح قسطنطنیه می‌ستود.

### نتیجه

انتقال حماسه‌ها و حماسه‌سرایی به آذربایجان و آناتولی بطور کلی در سه مرحله صورت گرفته است.

1. در اوایل قرن یازدهم نیازها و ضرورت‌هایی که دولت‌های کوچک مرزدار با آن مواجه بودند موجب توجه آنها به حماسه‌ها گردید.
2. با تشکیل دولت وسیع و مقتدر سلجوقیان روم سرایش حماسه‌های خاص آنان بر سیاق شاهنامه فردوسی صورت گرفت.
3. با انتقال حماسه‌ها و حماسه‌سرایی از خراسان به آذربایجان و آناتولی تحت تأثیر محیط جدید حماسه‌ها از مضامین جنگی و پهلوانی به سوی مضامین عرفانی و عاشقانه تحول یافتند.

## ارزیابی «تشریح الابدان» احمد بن منصور

اسین کهیا

لوحا 25-39

در ملاحظه فعالیت‌های علمی در دنیای اسلام، آثاری که در زمینه اخترشناسی (نجوم) پدید آمده‌اند، در اولویت قرار دارند. این اقدامات در سال‌های متعاقب فعالیت‌های ترجمه، به پختگی و کمال دست یافتند و از قرن نهم به بعد گام‌های مهمی در زمینه اخترشناسی برداشته شد. همزمان با گسترش پای به پای ریاضیات با اخترشناسی در جریان قرن‌های نهم و دهم، اخترشناسی که از این جریان متأثر شده بود، سرعتی بیشتر کسب کرد. اقداماتی که در زمینه اخترشناسی صورت می‌گرفت، متصور و محدود به فعالیت‌های نظری نبود؛ فعالیت‌های عملی نیز در رصدخانه‌های قاسیون و شمس‌انیه مراحل مهمی را پشت سر می‌گذاشت؛ و با فعالیت‌هایی که در زمینه مساحی (ژئودزی) صورت می‌گرفت، ابعاد متفاوتی به دست می‌آورد. آثار بتانی و فرغانی را می‌توان به عنوان نمونه فعالیت‌های مسلمانان در این دوره ذکر کرد.

در مقایسه فعالیت‌های مربوط به اخترشناسی با دیگر شاخه‌های علمی، مشاهده می‌شود که پزشکی بیش از سایر علوم گسترش داشته است. این مسأله به جهت اینکه سایر علوم به جز اخترشناسی جنبه نظری دارند، کاملاً طبیعی است. ولی کسی که با پزشکی سروکار دارد، خواهی نخواهی - به جهت بعد عملی کاری که دارد - از پرداختن به تجربه ناگزیر است؛ حتی مجبور است برخی از نوآوری‌ها را مورد آزمایش قرار بدهد. بنابراین یک پزشک در ارتباط با کیفیت علم پزشکی، وضعیتی متفاوت با سایر دانشمندان به دست می‌آورد.

علم پزشکی در دنیای اسلام به سبب همین ویژگی، متفاوت از سایر دانش‌ها، از

دوره حضرت پیامبر (ص) گامهای بزرگی برداشت. حضرت پیامبر (ص) مطالبی در مورد سلامتی انسان گفته است و در قرآن نیز احکامی درخصوص سلامتی انسان و زندگی سالم وجود دارد.

در دوره‌های بعد نیز فعالیت در زمینه پزشکی، یعنی درخصوص سلامتی انسان و اینکه اگر این سلامتی از بین برود، چه تدابیری باید اتخاذ شود، ادامه یافت. از میان این فعالیت‌ها می‌توان به احداث هفت بیمارستان در دوره‌های اولیه اشاره کرد که نخستین آنها در سال ۷۰۶ در دوره امویان در شام احداث شد. بعداً بیمارستانهایی در بغداد و قاهره و دیگر شهرهای دنیای اسلام نیز ساخته شدند. آثاری که در دنیای اسلام در زمینه پزشکی فراهم می‌آمدند، همانگونه که در مورد سایر دانشها نیز صادق است، ابتدا با آثاری که به سانسکریت و فارسی و سپس به سریانی و یونانی تدوین شده بودند، بعدی تازه کسب کردند و دانش پزشکی موجود در جهان به دنیای اسلام منتقل شد. این آثار که در قرن نهم فزونی یافتند، با آثاری که ویژگی ترکیبی داشتند و در همین قرن تدوین شده بودند، به بعد گسترده‌ای نائل آمدند. این گسترش در آثار رازی که یکی از مشهورترین پزشکان این دوره بود، مشهود است. رازی از یک سو به قدر امکان دانش پزشکی موجود را به تفصیل به دنیای اسلام منتقل کرد، و از دیگر سو به صورت یک پزشک بالینی و با استفاده از روش بقراط، به نحوه ملاحظه و ارزیابی حوادث از سوی پزشک اشاره کرد و آموخت که یک پزشک در بالین بیمار چه راه و روشی را در تشخیص و مداوی باید تعقیب کند. او بهترین نمونه را علاوه بر کتاب *الحاوی* که اثری مفصل، با ویژگی ترکیبی است، در رساله‌های کوچکی (نظیر رساله سرخک و آبله) که در آنها یافته‌های بالینی را گرد آورده است، می‌دهد.

آثار مربوط به علم تشریح هرچند در میان آثار پزشکی دنیای اسلام محدود است، جایگاهی ممتاز دارد. این علم به رغم اینکه در دنیای اسلام به عنوان دانش

غیرقابل انصراف پذیرفته شده، در آغاز هر اثر اساسی پزشکی، به طور سطحی یا در ارتباط با نظریه اخلاط داده شده است. این اطلاعات که در آغاز اثر داده می شود، بیشتر از چهار عنصر و از ویژگیهای اساسی آنها در تکوین وجود صحبت می کند. از میان پزشکان معتبر، می توان به علی بن عباس که در قرن دهم و ابن سینا که در قرن یازدهم می زیستند، اشاره کرد. کتاب المنصور، رازی که پیش از این از وی یاد کردیم، همانگونه که امروز نیز همین روش دنبال می شود، با اسکلت (استخوان بندی) شروع می شود و اطلاعاتی مجمل درخصوص ساختار تشریحی سیستم های مشهور می دهد. در کتاب الصناعات علی بن عباس، از پزشکان مشهور دنیای اسلام که نسبت به کتاب رازی مفصل تر است، نیز باز به شکلی محدود از سیستم های تشریحی سخن رفته است.

از میان پزشکانی که این جا مورد اشاره قرار می دهیم، تنها ابن سیناست که اطلاعات مفصل تر می دهد. او تقریباً همه کتاب اول خود را که القانون فی الطب نام دارد به تشریح اختصاص داده و به ترتیب از مبحث اسکلت شروع کرده و اطلاعات مفصل در حق همه مباحث تشریحی داده است.

نمی توان گفت که آثار ابن نفیس - که معمولاً جزو آثار مربوط به علم تشریح آورده می شوند، ولی نه تنها از نظر تشریح که از نظر فیزیولوژی نیز اهمیت دارند - تأثیراتی بر پزشکان دوره خود او و پزشکان دوره بعد از وی گذاشته اند.

ادعا شده است که توضیحات تشریحی عبداللطیف بغدادی، که در این دوره می زیسته و اطلاعاتی درمورد استخوانهای چانه تحتانی و فوقانی و ستون فقرات داده، جالینوسی نمی باشند. زیرا در توضیحات قبلی اشاره شده بود که چانه تحتانی از دو استخوان تشکیل شده است؛ این وضع مربوط به دوره جنینی است و سپس این دو استخوان با یکدیگر جوش می خورند و به صورت یک استخوان واحد درمی آیند. عبداللطیف در اثر خود اشاره کرده است که چانه تحتانی از یک

استخوان تشکیل شده است. اضافه باید کرد که ابن سینا نیز بر همین عقیده بود و این استخوان را به عنوان یک استخوان واحد تعریف می‌کرد.

جرجانی یکی دیگر از دانشمندانی است که در مورد علم تشریح اطلاعاتی داده است. همه دانشمندانی که پیش از ابن سینا گذشت، آثارشان را به زبان عربی تدوین کرده‌اند، در صورتی که جرجانی اثر مشهور و حجیم خود یعنی ذخیره خوارزمشاهی را به فارسی نگاشته است. اگر این اثر را با دیگر آثار، به استثنای القانون ابن سینا مقایسه کنیم، درمی‌یابیم که اثر جرجانی مفصل‌تر از دیگران است و به جزئیات پرداخته است. او نیز همانند ابن سینا گاهی از تشریح کلاسیک یا به تعبیر دیگر تشریح جالینوسی جدا شده و نتایج بررسیهای خود را داده است. به عنوان مثال در اثر جرجانی تعداد استخوانها برخلاف جالینوس ۵۱۸ نبوده، ۵۲۹ می‌باشد. ولی ناگفته نماند که این مطلب در همه موارد صادق نیست. توضیحات جرجانی در مورد اعصاب سر، کاسه سر و جگر که متفاوت از توضیحات جالینوس است، گاهی با توضیحاتی که ابن سینا داده است، نیز متفاوت می‌باشد. هرچند این دو از جالینوس متأثر شده‌اند و در بسیاری از موضوعات با وی همفکر و هم‌رای هستند، همانگونه که پیش از این نیز اشاره کردیم، در بعضی از موارد با او هم عقیده نیستند.

یکی از اختلافات جرجانی و ابن سینا را می‌توان بدین شرح بیان کرد:

جرجانی مانند جالینوس معتقد است که اعصاب چشم نخستین دو عصب سر است، در صورتی که ابن سینا اعتقاد دارد که نخستین دو عصب سر، انتهایی است که به بینی می‌رود. جرجانی در این مورد با جالینوس هم‌رای است و نظر ابن سینا را رد می‌کند.

به طوری که اشاره شد، هر چند در دنیای اسلام اطلاعات مجمل در مورد علم تشریح، در کتابهای عمومی پزشکی دیده می‌شود، تعداد آثار مستقلی که در این

زمینه تدوین شده‌اند، بسیار محدود است و آثاری که مصور باشند، بسیار نادر و کمیاب هستند. **تشریح‌الابدان** یکی از این آثار کمیاب است که از سوی احمد بن منصور که در قرن چهاردهم می‌زیسته، تألیف شده است. این اثر، تک‌نگاشتی نیست که منحصراً با تشریح ارتباط داشته باشد، بلکه مولف در ارتباط با سیستم نیز طرحی داده است. نام کامل مؤلف، منصور بن محمد بن احمد بن یوسف بن الیاس بوده، شیرازی‌الاصل است؛ گفته می‌شود که حدود دهه ۱۳۹۰ در حیات بوده و کتاب **تشریح‌الابدان** را در سال ۱۳۸۶ به نام پیرمحمد بها، نوه تیمور، حکمران مشهور نگاشته است.

احمد بن منصور علاوه بر **تشریح‌الابدان**، اثر دیگری به نام **کفایه مجاهدیه** یا **کفایه منصوری** نیز دارد که خلاصه‌تر است. با توجه به تاریخ تألیف کتاب دوم (۱۳۸۰) معلوم می‌شود که وی پیش از تسخیر منطقه از سوی تیمور، به تألیف آن توفیق یافته است.

احتمال می‌رود که مصور بودن **تشریح‌الابدان** جلب توجه کرده و نبود اثر کافی در خصوص علم تشریح، به اشاعه کاربرد آن سبب شده است.

احمد بن منصور در **تشریح‌الابدان** توضیحاتی در خصوص اعضای بسیط (به تعبیر آن روزی) و سیستم‌های اصلی و اندام‌های داخلی (به تعبیر امروز) می‌دهد و در فصل آخر کتاب از تکوین و رشد جنین سخن می‌راند.

در بررسی **تشریح‌الابدان** مشاهده می‌شود که شباهت‌های مهمی میان این اثر با آثار پزشکانی که در دوره‌های پیشین می‌زیسته‌اند، وجود دارد؛ زیرا احمد بن منصور نیز مانند پزشکان دنیای اسلام تحت تأثیر افکار و نظرات جالینوس و ارسطو بوده است. دیگر پزشکان دنیای اسلام نیز همانند احمد بن منصور علاوه بر اطلاعاتی که پیش از آنان وجود داشته، از مشاهدات و تجربیات خود نیز استفاده می‌کردند.

احمد منصور در آغاز اثرش، پس از حمد و ثنای خداوند چنین می‌گوید:

«کسی که بدن انسان و علم تشریح نداند، در شناختن خداوند عاجز می‌ماند (روایت)». باز در متن کتاب با اشاره به عبارت «هر که خود را نشناسد، خدا را نمی‌تواند بشناسد»، بر اهمیت علم تشریح تأکید می‌کند.

اثر مورد توصیف از ۴ مقاله و یک خاتمه تشکیل یافته و مندرجاتش چنین است:

#### ۱- مقدمه

۲- مقاله اول: ذکر استخوانها و مطالب مربوط بدان

۳- مقاله دوم: ذکر اعصاب و انواع آن

۴- مقاله سوم: مفصل و انواع آن

۵- مقاله چهارم: سیاهرگها و سرخرگها و انواع آن

۶- خاتمه: اعضای مرکب، رشد جنین و زایمان.

احمد بن منصور به هنگام معرفی نخستین اعضای اصلی جنین، از آنها به شکل قلب، مغز، جگر و همه آنها (به عنوان مورد چهارم) یاد می‌کند. به نظر او تصاحب روح از سوی انسان، مهمترین ویژگی اوست و چون روح از سوی قلب حمل می‌شود، لازم است قلب نخستین عضو باشد.

احمد بن منصور در اطلاعاتی که از اسکلت می‌دهد، ابتدا از نیاز به استخوان صحبت می‌کند و از آن به عنوان تکیه‌گاه بدن که استحکام‌بخش است و انسان به واسطه آن از تهدیدات خارجی در امان می‌ماند، یاد می‌کند.

او اطلاعات مجملی را که در این خصوص می‌دهد با یک شکل‌واره (نمودار) تقویت می‌کند. شبیه این شکل‌واره را در بعضی از آثار مربوط به علم تشریح که در دوره‌های بعد نوشته شده‌اند نیز می‌توان مشاهده کرد. در این شکل‌واره، علاوه بر اسکلت، استخوانهای سر نیز به صورتی ساده نشان داده شده‌اند. این

شکل واره‌های اخیر احتمالاً از القانون ابن سینا گرفته شده‌اند.

در مقاله دوم تشریح الابدان، اعصاب مورد بررسی قرار گرفته است. اعصاب در این کتاب همانگونه که در بسیاری از آثار مربوط به علم تشریح نیز دیده می‌شود، ابتدا به دو شاخه: اعصاب حسی و اعصاب حرکتی تقسیم شده‌اند.

مقاله سوم مربوط به مفاصل و محل آنها در بدن است. این جا نیز ابتدا همراه با توضیحاتی که در مورد استخوان و عصب داده شده، به دو «پرسش مفصل چیست؟ و چرا مفاصل وجود دارند؟» پاسخ داده شده است.

چهارمین مقاله کتاب با عروق ارتباط دارد. احمد بن منصور ابتدا به بررسی سیاهرگها می‌پردازد.

مقاله پنجم در مورد سرخرگهاست. او در این مقاله نیز همانند سایر مقالات، ابتدا به ارائه اطلاعات عمومی دست زده و سپس به معرفی همه سرخرگهای بدن پرداخته است. وی در بررسی ساختار سرخرگها، به گونه‌ای که در مورد سیاهرگها نیز دنبال کرده، ابتدا از ساختار آنها صحبت کرده است.

در این مقاله همچنین از اعضای مرکب (یا اعضای عالی) صحبت شده است. قلب نخستین عضو از اعضای مرکب است که مورد بحث قرار می‌گیرد. طحال که عضو مهمی است و در آن اخلاط سودائی تشکیل می‌شود، دومین عضو از اعضای مرکب است که معرفی می‌شود. محل طحال نسبت به قلب نیز نشان داده شده است.

اعضایی که بعداً مورد معرفی قرار می‌گیرند به ترتیب عبارتند از: ریه، دیافراگم، حنجره و لوزتین؛ که در مورد هر کدام از آنها اطلاعات کوتاهی داده شده است. سپس اعضای مربوط به سیستم گوارش (زبان، لب، لوله گوارشی، معده و روده‌ها) به ترتیب معرفی شده‌اند. در حالی که در کتابهای پزشکی، کلیه، مثانه و سایر اعضای سیستم مجاری ادرار یکجا، در کنار هم مورد مطالعه قرار می‌گیرند،

احمدبن منصور کلیه را همراه با طحال، مثانه و جگر مورد بررسی قرار داده است. وی سپس به مغز، گوش و بینی پرداخته است. این جا ابتدا مغز، مغز تیره و سپس اعضای حسی یعنی چشم، گوش و بینی را مورد بحث قرار داده و درمورد هر کدام اطلاعات مجمل داده است.

احمدبن منصور سپس به اعضای تولیدمثل پرداخته و ابتدا متوجه اعضای مردانه شده است و مقایسه‌ای به جا میان بیضه‌های مردان و تخمدان زنان انجام داده است.

آخرین مطلب این مقاله به رشد جنین در رحم اختصاص دارد. این موضوع تا اندازه‌ای در مقدمه کتاب به هنگام بحث در مسأله شکل‌گیری جنین و اعضای تمام شده آن مورد مطالعه قرار گرفته و این جا تکرار شده است.

به عنوان نتیجه می‌توان گفت که کتاب احمدبن منصور که از ۶ مقاله تشکیل شده، اطلاعات اساسی، هرچند مجمل از کالبدشناسی انسان می‌دهد.

از سوی دیگر مصور بودن اثر و گستردگی کاربردش، از عناصری هستند که بر اهمیت تشریح‌الابدان افزوده‌اند. این اثر شاید نه به خاطر محتوا، که به سبب تصاویری که دارد، سالهای سال تأثیرش را در دنیای اسلام ادامه داده است.

در این فرصت ضرورت اشاره به اثری دیگر نیز پیش می‌آید. این اثر *تنسوخ‌نامه ایلخانی در فنون* <sup>(۲)</sup> نام دارد که به فارسی و کتاب مصور تشریح است. عبدالباقی گولپینارلی که مقدمه اثر را به زبان ترکی برگردانده، معتقد است که این اثر از زبانی دیگر به فارسی ترجمه شده است. در صورتی که سهیل انور معتقد است که این کتاب بیش از آن که اثری مترجم باشد، از کتابهای پزشکی چینی، مغولی، جغتائی و اویغور گرد آمده است. هرچند نام مترجم قید نشده، ولی از مقدمه («چون که اعتمادی به عمر ندارم») برمی‌آید که وی عمر زیادی داشته است. از اطلاعات مندرج در مقدمه مستفاد می‌شود که اثر پیشینه و سابقه طولانی دارد و ترجمه یا

گردآوری آن محتملاً در قرن چهاردهم صورت گرفته است. زیرا ترجمه یا گردآوری آن برای تقدیم به سلطان غازان خان فراهم آمده است. شاید وان شوا (Vansua) که در متن اثر مورد اشاره قرار گرفته، مولف اثر است.

**تنسوخ‌نامه** از زبان چینی به فارسی برگردانده شده و شامل ۴ فصل است؛ و مولف چینی آن محتملاً پزشکی از ناحیه ختا، منطقه تحت نفوذ ترکان بوده است. ترجمه فارسی این اثر ترجمه‌ای کلمه به کلمه نیست و مترجم از آثار نویسندگان متعدد استفاده کرده است. در این اثر علاوه بر آیات و احادیث، اصطلاحات و اشعاری به زبان چینی نیز دیده می‌شود؛ و به جز علم تشریح، به سوزاندن تن (جهت جلوگیری از خونریزی)، نسخه‌های ختا و غیره که در ارتباط با پزشکی هستند، اطلاعاتی از موسیقی، تقویم، گیاهان و جانوران نیز جای داده شده است. (۳)

کتاب حاوی تصاویری از اعضای داخلی بدن، سرخرگها، سیاهرگها و سیستم اعصاب است. بعضی از این شکل‌واره‌ها شبیه تصاویری هستند که در کتاب احمد بن منصور (**تشریح‌الابدان**) دیده می‌شوند. تصاویر شبیه به تصاویر کتاب احمد بن منصور نه تنها در **تنسوخ‌نامه**، که در متون پزشکی اویغور نیز دیده می‌شود.

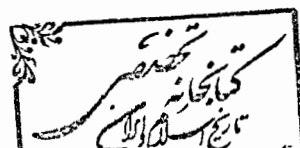
آثار قرن سیزدهم و چهاردهم دنیای اسلام، اساس کتابهایی را تشکیل دادند که در دوره‌های بعد در زمینه علم تشریح تدوین شدند. از میان پدیدآورندگان زیباترین این آثار می‌توان به حاجی پاشا و شمس‌الدین صابونچی اوغلی، از پزشکان دوره‌های اولیه عثمانی و امیر چلبی که در دوره بعد پای به میدان گذاشت، اشاره کرد. ولی بدون شک این تأثیر حداقل در مورد تصاویر به شکلی بارز در اثر شمس‌الدین عتاکی شروانی مشاهده می‌شود. تقریباً همه تصاویر موجود در اثر احمد بن منصور در کتاب **تشریح‌الابدان** عتاکی نیز وجود دارد؛ ولی

در کتاب عتاکی به جز این تصاویر، نخستین تأثیرات آثار غربی نیز مشاهده می‌شود. شکل‌واره عمومی اسکلت نمونه‌ای از این تأثیر است. در اثر عتاکی علاوه بر تصاویری که از کتاب احمد بن منصور گرفته شده، تصاویری نیز وجود دارند که با تصاویر اسکلت موجود در کتاب *در کارخانه بدن انسان* (De Humani Corporis Fabrica) تألیف اندره آس و سالیوس (۱۵۱۴-۵۳) (Andreas Vesalius) شباهت دارند.

آدی‌وار (Adivar) ضمن مشاهده این شکل‌واره‌های ساده، بدون اینکه مقایسه‌ای انجام بدهد، گفته است که اثر عتاکی ترجمه‌ای از کتاب *تشریح‌الابدان* احمد بن منصور است؛ که به هیچ‌وجه واقعیت ندارد. شکی نیست که عتاکی در تدوین کتاب خود از اثر احمد بن منصور استفاده کرده است، ولی او که خود یک پزشک بوده، به تجربیات خود نیز جای داده و اثری به وجود آورده که از *تشریح‌الابدان* احمد بن منصور مفصل‌تر است؛ و همانگونه که پیش از این نیز اشاره شد از کتاب و سالیوس به نام *فابریکا کمک* گرفته است. بنابراین اثر عتاکی را نمی‌توان ترجمه‌ای از کتاب احمد بن منصور دانست. (۱۴)

ولی واقعیت این است که عتاکی کتاب احمد بن منصور را دیده و از آن بهره‌مند شده است. وی همه تصاویر موجود در کتاب احمد بن منصور را در اثر خود آورده، و به جز آنها از تصاویر کتاب و سالیوس نیز متأثر شده و کپی بعضی از آنها را به کار برده است. (۱۵) از میان این تصاویر می‌توان به عنوان نمونه به شکل‌واره‌های ریه، سیستم اورولوژی و مقطع مغز اشاره کرد.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که: تداومی در علم وجود دارد و در نتیجه این تداوم است که یک دانشمند تحت تأثیر آثاری که قبلاً فراهم آمده‌اند، قرار می‌گیرد. این تأثیر بیش از همه، از تمدنهای همسایه حاصل می‌شود. کما اینکه نخستین تحقیقات علمی در دنیای اسلام، نقش مهمی در ایجاد تحقیقات نظام‌مند



داشته‌اند. در سایه فعالیت‌های ترجمه در دنیای اسلام بود که علم تمدن‌های همسایه به دنیای اسلام منتقل شد.

دانشمندانی که در ساحت علم قدم می‌گذارند، زمانی امکان رشد به دست می‌آورند که تجربیات خود را به شکل علم جدید درآورند، علم جدید (به ویژه پزشکی و تشریح) را از طریق آموزش فراگیرند و سپس به تدوین آثار علمی و انجام فعالیت‌های حرفه‌ای پردازند. خطی که آثار رازی، ابن سینا، احمد بن منصور و سپس عتاکی کشیده‌اند، زیباترین نمونه‌ها در این مورد هستند.

#### پاورقیها:

۱. اثر دو نسخه مصور در کتابخانه ملی پزشکی واشنگتن (به شماره ۱۸ و ۱۹ MSP) دارد.
۲. اثر در کتابخانه سلیمانیه (بخش ایاصوفیه، ش ۳۵۹۸) نگهداری می‌شود.
3. A.S. Ünver, Tansukname-i İlhan der Fünun-i Ulum-u Hatayi, İstanbul 1939.
4. Esin Kahya, Şirvanlı Şemseddin-i İtâkî'nin Resimli Anatomi Kitabı, Ankara 1996.
5. Aynı eser, s.7.



## روابط ترک-ایران از منظر آرشیوها

یوسف صارین آی

جمهوری ترکیه با میراث گرانسنگی از آرشیوها که از دولت عثمانی به ارث برده، یکی از مهمترین آرشیوهای جهان را در اختیار دارد. دولت عثمانی که توانسته بود حدود ششصدسال در جغرافیای گسترده‌ای سر پا بماند و جوامع مختلفی را در حیطه قدرت خود نگاه بدارد، منابعی در اختیار جمهوری ترکیه قرار داده که نه تنها در تعیین تاریخ مشترک و ملی ترکیه، که در تثبیت تاریخ مشترک و ملی کشورهای خاورمیانه، خاور نزدیک، بالکان، مدیترانه، افریقای شمالی و غربی که امروز به استقلال رسیده‌اند نیز صاحب قدر و اعتبار است. اگر آرشیوهای مربوط به جنگ استقلال و تاریخ دوره جمهوریت را به این منابع بیافزاییم، مشاهده می‌شود که ترکیه صاحب پتانسیل بسیار ارجمندی در این خصوص است.

در این مقال روابط ایران و ترک از دیدگاه آرشیوهای ترکیه و به ویژه آرشیوهای عثمانی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. می‌دانیم که تقریباً در همه بخش‌های آرشیوهای عثمانی، اسناد متعددی در مورد روابط ایران - عثمانی وجود دارد. مجموعه‌های موجود در آرشیوهای عثمانی را می‌توان تحت عناوین دفاتر و بخش‌های اسناد بررسی کرد.

### الف) مجموعه دفاتر

از میان مجموعه‌های دفاتر، دفاتر مهمه و دفاترنامه، مهمترین‌ها هستند و از نظر روابط ایران - عثمانی اهمیتی فراوان دارند.

## ۱- دفاتر مهمه

دفاتر مهمه دفاتری هستند که در آنها تصمیمات مهم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی درمورد مسایل داخلی و خارجی که در نشست‌های دیوان همایون اتخاذ می‌شد، ثبت می‌گردید. این دفاتر به همان اندازه که اسناد ارجمندی درباره امور داخلی دارند، از نظر روابط دولت عثمانی با کشورهای همسایه نیز حائز اهمیت می‌باشند. آرشیو عثمانی حاوی ۴۱۹ دفتر مهمه است که در فاصله سالهای ۹۶۱ هجری (۱۳۳۳) تا ۱۵۵۳ هجری (۱۹۱۵) تهیه شده‌اند. در این دفاتر علاوه بر احکامی که درخصوص تعداد زیادی جنگ و درگیری و مسایل مرزی میان ایران و عثمانی صادر شده، احکام مربوط به روابط تجاری نیز جای گرفته است. به عنوان مثال در سال ۱۵۶۰ به ولایتهای شرقی اطلاع داده شده بود که بازرگانان ایرانی نمی‌توانند طلا و نقره و آنچه با خود ببرند؛ همچنین دستور داده شده بود که این بازرگانان به ازاء کالایی که می‌آورند، تنها به بردن کالا مجاز هستند.

بر اثر شکایت اصناف مس‌کار که مدعی بودند برخی از بازرگانان استانبول مس به ایران می‌برند و در نتیجه در پیدا کردن مس با مشکل مواجه می‌شوند، حکمی در سال ۱۵۶۸ صادر شد که تدابیر لازم در این مورد اتخاذ شود و از حمل مس به ایران جلوگیری به عمل آید. (دفتر مهمه شماره ۷ / حکم: ۲۰۸۶)

در یکی از احکام جالب توجه که در سال ۱۵۶۸ صادر شد به مساله احتیاج بیش از حد ایران به نعل و خروج مخفیانه سالانه یکصد هزار نعل از دیوریغی که معدن آهن دارد، اشاره شده است. (دفتر مهمه شماره ۷ / حکم: ۱۹۸۸)

## ۲- دفاتر نامه همایون

دفاترنامه همایون نیز از نظر روابط عثمانی - ایران حائز اهمیت هستند. نامه‌های همایون نامه‌هایی بودند که از سوی پادشاهان عثمانی به سلاطین کشورهای

اسلامی و مسیحی، شریف مکه خان قیریم، شاه اردل و بیگ‌های افلاک و بغداد فرستاده می‌شدند. پاسخهای دریافتی در دفاتری به نام «دفاترنامه» ثبت می‌شدند و از اسناد دیوان محسوب می‌گشتند. تعداد ۱۸ دفتر «نامه همایون» در «فهرست دفاترنامه همایون» به شماره ۹۸۹ موجود است که از میان آنها ۲۰۵ نامه به روابط عثمانی - ایران تعلق دارد. بعضی از این نامه‌ها مستقیماً میان سلاطین و برخی دیگر در سطوح پایین نوشته شده‌اند.

### ۳) دفاتر قلم‌آمدی

#### الف - دفاتر قلم‌آمدی موجود در فهرست کامل کپه‌جی

قلم‌آمدی که قلم خصوصی رئیس‌الکتاب بود، یکی از قلم‌های دیوان همایون است. تلخیصات و تقریرات صدراعظم خطاب به سلطان، مسوده‌نامه‌های ارسالی صدراعظم به رؤسای حکومت‌های خارجی، متن صلح‌نامه‌ها، و هرگونه عهدنامه و قراردادهای، صورتجلسه‌های ملاقات‌ها و پروتکلها، هرگونه نوشته و اوراق مربوط به سفیران، کنسولها و بازرگانان خارجی در این قلم نوشته می‌شد و اصل آنها در آنجا محفوظ می‌ماند. مضافاً رمزگزارشهای واصله از سفیران دولت عثمانی در خارج از کشور نیز در همین قلم گشوده می‌شد و جوابهای لازم از طریق این قلم داده می‌شد.

فهرست شماره ۹۸۶ کامل کپه‌جی حاوی ۱۸ دفتر قلم‌آمدی است که دو دفتر از میان آنها با ایران ارتباط دارد. فهرست براساس اصول صورت‌برداری تنظیم شده است.

| شماره عمومی | شماره خصوصی | شماره عمومی | عنوان و موضوع دفاتر                                                                                                                                                             | تاریخ                              |
|-------------|-------------|-------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------|
| ۹۸۶         | ۱۰          | ۶۰          | شرایط مذاکره محمدعلی پاشا فرماندار مصر با ژنرال کیریجر انگلیسی و مذاکرات خلیل افندی مأمور مذاکره با سفیر اتریش در منزل رئیس‌الکتاب و مذاکراتی که با شریف ایران به عمل آمده است. | هجری ۱۲۲۲<br>میلادی ۱۸۰۷-۱۸۰۸      |
|             | ۱۷          | ۶۰/۶        | صورت مذاکرات مختلف که با سفیران و کارداران انگلستان، فرانسه، اتریش و ایران به عمل آمده است.                                                                                     | هجری ۱۲۲۵-۱۲۲۹<br>میلادی ۱۸۱۰-۱۸۱۴ |

(ب) دفاتر دول اجنبیه موجود در فهرست شماره ۹۸۹ دیوان همایون بخشی از دفاتر موجود در قلم آمدی، دفاتر اجنبی (دول اجنبیه) نامیده می‌شود. از میان ۱۲۲ دفتر موجود در این مجموعه سه دفتر با ایران ارتباط دارد.

#### دفاتر دول اجنبیه

| شماره ردیف | عنوان دفتر               | تاریخ     |           | تعداد صفحات |
|------------|--------------------------|-----------|-----------|-------------|
|            |                          | هجری      | میلادی    |             |
| ۴۳/۱       | دفتر نشان ایران          | ۱۲۳۸-۱۳۲۷ | ۱۸۲۲-۱۹۰۰ | ۳۰۵         |
| ۴۴/۲       | دفتر احکام ایران         | ۱۲۳۹-۱۳۲۶ | ۱۸۲۳-۱۹۰۸ | ۲۵۱         |
| ۴۵/۳       | دفتر کنسولگری دولت ایران | ۱۳۲۷-۱۳۳۱ | ۱۹۰۹-۱۹۱۲ | ۲۰۰         |

#### (۴) دفاتر قلم تشریفات

در میان دفاتر تشریفات که جایگاه مأموران دولتی را در مراسم رسمی، روزها و ساعت‌های شرفیابی معین می‌کند، مواردی در ارتباط با ایران وجود دارد.

در فهرست شماره ۹۸۶ کامل کپه جی، صورت ریز اموال و جواهرات داده شده به احمد پاشا، فرماندار سیواس که به عنوان سفیر عثمانی در ایران تعیین شده بود، جای گرفته است.

## ب) مجموعه اسناد

### ۱) تصنیف خط همایون (HH.)

خط همایون، به طور اعم عنوان دست‌نوشته‌های سلاطین و در مفهوم فرامین مکتوب پادشاهان است. خط همایون‌ها را صدراعظم‌ها می‌نوشتند؛ و به سبب این که گزارشی مجمل از حوادث و اتفاقات را در محتوا می‌گرفت، بر کاغذی که تلخیص نامیده می‌شد، درج می‌گشت و مستقیماً صادر می‌شدند. اسناد تصنیف خط همایون یکی از مهمترین تصانیف آرشیو عثمانی است و از گردآوری خط همایونهای اوراق قلم احمدی به میان آمده است.

این تصنیف حاوی دوره ۱۱۳ ساله (از محمود اول تا محمود دوم) است و اکثراً اسناد مربوط به دورانهای سلیم سوم و محمود دوم را دربردارد. در این تصنیف استثنائاً اسناد پیش از دوره محمود اول و بعد از دوره محمود دوم نیز دیده می‌شود. در میان چکیده اسناد این بخش که وارد رایانه شده‌اند، حدود ۵۰۰ سند مربوط به ایران وجود دارد.

### ۲) تصانیف اراده

اراده به معنای دستور، فرمان و آرزوی سلطان است. اراده‌هایی که شکل اصلی آنها حفظ شده و پژوهشگران می‌توانند از آنها استفاده کنند، دوره ۴۷ ساله‌ای را از سال ۱۸۳۹ به بعد دربرگرفته‌اند. این اراده‌ها تا سال ۱۹۱۶ براساس وزارتخانه‌ها و دوایر دولتی و از آن تاریخ به بعد براساس پرونده مرتب گشته و همه براساس

موضوع طبقه‌بندی شده‌اند.

از میان هزاران اراده که در فاصله سالهای ۱۸۳۹ تا ۱۹۱۶ صادر شده، اسناد مختلفی در ارتباط با ایران دیده می‌شود.

### الف) اراده‌هایی که با اصول پرونده مرتب شده‌اند

اراده‌ها از سال ۱۳۳۳ هجری (۱۹۱۶) به بعد براساس پرونده مرتب شده‌اند؛ در نتیجه اراده‌ها نه براساس وزارتخانه و دوایر دولتی، که براساس موضوعات مورد بحث دسته‌بندی شده‌اند. این سیستم تا فروپاشی دولت عثمانی به کار بسته می‌شد. این جا بجز تکراریها، ۸۷ پرونده موجود است.

#### لیست اراده‌هایی که براساس پرونده مرتب شده‌اند

| شماره کارتن | تاریخ     |           | محتوا (سرعنوانهای موضوعی)                                                     | تعداد |
|-------------|-----------|-----------|-------------------------------------------------------------------------------|-------|
|             | هجری      | میلادی    |                                                                               |       |
| ۱۲          | ۱۳۳۴-۱۳۴۰ | ۱۹۱۶-۱۹۲۲ | احداث سفارت و کنسولگری (باویرا، آلمان، ایران، انگلستان، ایتالیا، واتیکان،...) | ۱۸۷   |

### ب) اراده‌های مسائل مهمه

به استناد اصول نخستین آئین‌نامه تصنیف که در اثنای تأسیس خزینه اوراق تنظیم گردید، اسناد حاوی مسایل مهم تحت عنوان «اراده‌های مسایل مهمه» جمع‌آوری شده‌اند.

| شماره ردیف | عنوان و موضوع گروه اراده  | شماره ردیف اوراق | تاریخ     |           | ترتیب فهرست  |
|------------|---------------------------|------------------|-----------|-----------|--------------|
|            |                           |                  | هجری      | میلادی    |              |
| ۱۷         | مربوط به مسایل دولت ایران | ۸۴۳-۸۵۲          | ۱۲۵۴-۱۲۵۵ | ۱۸۳۹-۱۸۴۷ | فهرست تحلیلی |
| ۳۴         | مربوط به مسئله ایران      | ۱۰۴۳-۱۱۱۰        | ۱۲۵۶-۱۲۶۴ | ۱۸۴۰-۱۸۴۷ |              |

### ج) اسناد بخش سیاسی اطاق اوراق باب عالی

این بخش علاوه بر اوراقی که از تاریخ ۱۳۳۲ هجری (۱۹۱۵) به بعد به دفاتر وزارتخانه‌ها و ولایات وارد یا از آن‌ها خارج شده است، پرونده‌های مربوط به مسایل مهم سیاسی را که میان دولت عثمانی و دولت‌های بیگانه اتفاق می‌افتاده است در احتوا دارد. تعداد کل پرونده‌ها (به استثنای پرونده‌های مکرر) ۷۳ می‌باشد که از میان آنها دو پرونده (۳۷-۳۸) با ایران ارتباط دارد.

### ۵) قلم‌های صدارت

#### ۱) اسناد قلم‌آمدی صدارت (A.AMD.)

قلم‌آمدی پیش از دوره وزارت به رئیس‌الکتاب وابسته بود و همه امور کتابت را رئیس‌الکتاب که مأمور تحریرنامه‌های صدراعظم بود، برعهده داشت، وقتی سازمان باب عالی تشکیل یافت، تغییراتی در وظایف قلم‌آمدی داده شد، صلاحیتش گسترش یافت و بر اهمیتش افزوده شد و وظیفه تحریر مکتوبات میان کاخ سلطنتی و صدارت را برعهده گرفت. اوراق قلم‌آمدی علاوه بر تذکره‌هایی که از صدارت به دربار و از دربار به صدارت ارسال می‌شد، شامل نامه‌های همایون خطاب به رؤسای دولت‌های بیگانه، خط همایون‌ها و خلاصه معروضات رکابیه است. در این قلم از میان اسنادی که وارد رایانه شده‌اند حدود ۱۰۰ سند با ایران ارتباط دارد. احکام مربوط به مسایل مرزی و تجارت در این قلم جلب توجه می‌کند.

#### ب) اسناد قلم دیوان صدارت (A.DVN.)

وقتی دیوان همایون که در آن نشست‌ها برپا می‌گشت، عملاً فسخ شد، این تعبیر به صورت نماد یک قلم در باب عالی باقی ماند. انواع اوراق دیوان صدارت عبارتند

از: نظامنامه‌ها و آئین‌نامه‌ها؛ فرمان‌ها؛ برات‌ها؛ احکام؛ اوامر عالی و نشانها؛ براتهای تعیین کنسول‌ها و نایب‌کنسول‌ها، تقریرات آنان، تقریرات رؤسای ملتهای مختلف، براتهای اقامت و تجارت، مجوز سفینه و درخواست مجوز سفینه، تذکره‌های مرور، عرض حالهایی دایر بر مقتضی، شروط، امثال و امر عالی.

#### ج) اسناد مربوط به دول اجنبیه (A.DVN.DVE)

ثبت و انجام مکاتبه میان مقامات رسمی دولتهای بیگانه با صدارت، از وظایف قلم دیوان همایون بوده است. اسناد و مکاتبات قلم دیوان همایون با دولتهای بیگانه در فهرستی تحت عنوان «قلم دول اجنبیه دیوان همایون» جمع‌آوری شده است. از میان مهمترین این اسناد می‌توان به درخواست مجوز سفینه، درخواست اجازه گردش برای بیگانگانی که به عنوان سیاحت آمده‌اند، تقریرات مربوط به تعیین کنسول و نواب کنسول اشاره کرد.

فهرست اول اسناد مربوط به روابط متقابل دولت عثمانی با ۱۶ دولت (از جمله ایران) را در فاصله سالهای ۱۲۵۶ تا ۱۲۶۳ هجری (۴۷-۱۸۴۰) دربرمی‌گیرد.

#### د) اسناد قلم مهمه دیوان همایون صدارت (A.DVN.MHM.)

این قلم با اوراق محرمانه و مهم دیوان همایون سروکار داشت و یکی از مهمترین وظایفش تحریر احکام و براتهای مربوط به مسایل مهم دولت بود. بدین سبب اسناد مربوط به احکام، براتها، مجوز تجارت، مجوز سفر و اقامت، اکثریت اوراق این قلم را تشکیل می‌دهند. در این بخش که قسمتی از اسنادش وارد رایانه شده‌اند، حدود ۳۰ سند مربوط به ایران به چشم می‌خورد.

#### ه. اسناد قلم مهمه قلم مکتوبی صدارت (A.MKT.MHM.)

این قلم قلمی است که همراه با قلم مکتوبی از همان اوایل وجود داشته و شعبه‌ای از آن بوده است. اوراق موجود در این قلم عموماً شامل موارد مهمی چون عصیان، زلزله، مسأله مرزی، جنگ، قحطسالی و اسکان است. اسناد این بخش، حوادث سالهای ۱۲۵۶ تا ۱۲۷۵ هجری (۱۸۴۰-۵۸) را در احتوا دارد و ۴۳ عدد سند از آن وارد رایانه شده است.

#### و. اسناد مربوط به مکاتبات ولایت در قلم مکتوبی صدارت (A.MKT.UM.)

این اسناد مربوط به مکاتباتی است که در میان صدارت و ولایت‌ها صورت می‌گرفت. این قلم در سال ۱۲۶۶ هجری به هنگام تفکیک نظام دفتری وزارت و ولایت از یکدیگر تشکیل یافت. در میان چکیده اسنادی از این بخش که وارد رایانه شده، ۲۷۵ سند مربوط به روابط عثمانی - ایران وجود دارد.

#### ز. اسناد مربوط به مکاتبات قلم مکتوبی صدارت با نظارت و دوایر (A.MKT.NZD.)

این اسناد مربوط به مکاتباتی است که میان صدارت و ولایات و دوایر موجود در استانبول صورت می‌گرفته است. چکیده ۹۰ سند از این بخش وارد رایانه شده است.

#### ح. اسناد مربوط به مکاتبات مجلس‌الاولا در قلم مکتوبی صدارت (A.MKT.MVL.)

این اسناد حاوی صورت جلسه‌های تقدیمی مجلس‌الاولا به صدارت، تقریرات و تذکره‌های سامی که از سوی مجلس‌الاولا به نام صدارت به مقامات مختلف نوشته می‌شد و مکاتبات میان صدارت و مجلس‌الاولا است. ۶۵ چکیده از این اسناد وارد رایانه شده است.

## ۶) اسناد قلم‌های نظارت داخلی

### الف) اسناد مدیریت قلم مخصوص (DH.KMS.)

مدیریت قلم مخصوص، نظارت بر امور داخلی و خارجی، تأمین اطلاع‌رسانی محرمانه و خصوصی نظارت داخلی و تنظیم ملاقاتهای وزیر را عهده‌دار بوده است. ۶۱ چکیده از اسناد موجود در این مدیریت وارد رایانه شده است.

### ب) اسناد بخش اداری (DH.ID.)

اداره اوراق نظارت داخلی حاوی اسنادی است که ماهیت بسیار متفاوتی دارند. از این قبیلند: آئین‌نامه‌ها در تقسیمات ملکی، انتخاب اعضای مجلس بلدی و مجالس اداری، مکتوبات غیرمسلمانان و اجنبی‌ها، مجوز احداث ساختمان کلیسا، صدور مجوز برای انجام کاوشهای باستانشناسی در سرزمین عثمانی، ممانعت از قاچاق آثار باستانی و غیره. در این بخش از میان چکیده اسنادی که وارد رایانه شده ۱۱۲ سند با ایران ارتباط دارد.

### ج) اسناد اداره مخابرات عمومی (DH.MUI.)

این اداره علاوه بر تحریر مکاتبات داخلی نظارت داخلی، مسئولیت تحریر مکاتبات این نظارت با سایر دوایر، ولایات و نظارت‌ها را نیز عهده‌دار بوده است. ۱۹۵ چکیده از اسناد موجود در این اداره وارد رایانه شده است.

## ۷) صورتجلسات مجلس وکلا (MV.)

مجلس وکلا که تحت ریاست صدراعظم و با حضور شیخ الاسلام و وزیران تشکیل می‌شد، در سیاست داخلی و خارجی کشور و در موارد مهم تصمیم می‌گرفت. این مجلس را «مجلس خاص» یا «مجلس خاصه وکلا» می‌گفتند که در مفهوم «هیأت

دولت» امروزی است. در میان چکیده اسنادی که از این بخش وارد رایانه شده، ۲۲۴ سند در ارتباط با روابط عثمانی - ایران به چشم می خورد.

### ۸) اسناد آرشیو ییلدیزسرای

این اسناد شامل دفاتر، اسناد و روزنامه‌هایی است که در دوره عبدالحمید دوم (۱۹۰۹-۱۸۷۶) در ییلدیزسرای جمع‌آوری می شد. این اسناد به ۵ قسمت زیر تقسیم می شوند:

۱- اوراق اساسی ییلدیز و اوراق صدراعظم کامل پاشا

۲- اوراق معروضات رسمی صدارت

۳- اوراق معروضات خصوصی صدارت

۴- اوراق معروضات متنوع

۵- اوراق پراکنده ییلدیز

همه اسناد موجود در این بخش وارد رایانه شده‌اند، که از میان آنها ۱۴۵۸ سند با روابط عثمانی - ایران ارتباط دارد.

### ۹) اسناد نظارت خارجی

آرشیو نظارت خارجی که به موازات خود نظارت خارجی همراه با تنظیمات شکل یافت، از دو بخش تشکیل می یافت که یکی در مرکز (آرشیو مرکز) و دیگری در سفارتخانه‌ها و کنسولگریها (آرشیو خارج از مرکز) قرار داشت.

اوراق این آرشیو که تعداد بسیار کمی از آنها به دوره پیش از تنظیمات مربوط است، دوره هشتادساله پس از تنظیمات را در احتوا می گیرد. اوراق مربوط به دوره پیش از تنظیمات دولت عثمانی در آرشیو صدارت نگهداری می شوند. بدین سبب آرشیو نظارت خارجی، اسناد موجود در آرشیو صدارت را درخصوص

روابط خارجی دولت، به صورت رویدادنگارانه تکمیل می‌کند.

#### الف) اسناد قلم مکتوبی خارجی (HR.MKT.)

نظارت خارجی که در سال ۱۲۵۱ هجری (۱۸۳۵) به جای رئیس‌الکتابی احداث شد، تا سال ۱۲۹۵ در بطن باب‌عالی قرار داشت و همراه با صدارت به اجرای وظیفه می‌پرداخت. پس از این تاریخ با همه نهادهایش صورت مستقلی به خود گرفت.

نظارت خارجی که تا سال ۱۲۹۵ هجری (۱۸۸۰) همراه با صدارت مشغول انجام وظیفه بود، همانگونه که خود مکاتباتی انجام می‌داد و پاسخهایی دریافت می‌کرد، به نام صدارت نیز مکتوباتی می‌نوشت. این مکاتبات پس از تأیید صدراعظم به مقامات مربوط فرستاده می‌شد.

محتوای مکاتبات قلم مکتوبی بیشتر درمورد مسایل شخصی و درجه دوم است.

#### ب) اسناد بخش متنوعه خارجی (HR.MTV.)

اوراق متنوعه خارجی شامل موارد زیر است:

انتصاب کارکنان نظارت خارجی و نمایندگان خارجی؛ اعطای رتبه و نشان؛ مراسم تشریفات و سایر جشن‌ها؛ و مواردی که ارتباطی با بخشهای سیاسی، اداری و حقوقی نظارت خارجی ندارند. در این بخش که شامل ۱۵۷۰۰۰ سند (مربوط به سالهای ۱۸۴۲ تا ۱۹۲۲) می‌باشد، اسنادی در ارتباط با ایران وجود دارد. این قسمت از شش بخش زیر تشکیل یافته است:

بخش اول: موضوعات مربوط به نمایندگیهای عثمانی و خارجی

بخش دوم: نامه‌ها

بخش سوم: نشانها، مدالها، رتبه‌ها  
بخش چهارم: مسایل مربوط به نمایندگیها و هیأت‌های کنسولی عثمانی و بیگانه  
بخش پنجم: موضوعات مختلف  
بخش ششم: اوراق ترجمه

### ج) بخش سیاسی نظارت خارجی (HR.SYS.)

این بخش از بخشهایی است که در آن تعداد زیادی سند درخصوص روابط عثمانی - ایران از قرن نوزدهم به بعد وجود دارد. این اسناد که در ۷۱ پرونده (۶۷۲-۷۴۳) کامل جای گرفته‌اند علاوه بر روابط عثمانی - ایران، حوادث ایران را نیز در احتوا گرفته‌اند. در این مجموعه اسناد مهمی درخصوص حوادث مرزی و روابط تجاری نیز به چشم می‌خورد. اسناد موجود در این بخش براساس موجودی پرونده طبقه‌بندی شده و سرعنوانها مشخص گشته‌اند.

پس از تأسیس جمهوری ترکیه، هزاران سند درمورد روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ترکیه و ایران موجود است که در آرشیو جمهوریت اداره کل آرشیوهای دولتی و آرشیو وزارت امور خارجه نگهداری می‌شوند.

ترکیه و ایران دو کشوری هستند که قرن‌ها روابط نزدیکی با یکدیگر دارند. آرشیوها سهم و نقش بزرگ بی‌طرفانه‌ای در ارزیابی روابط دو کشور بر عهده دارند. آثاری که باتوجه به آرشیوهای دو کشور فراهم می‌آیند، سوء تفاهمات سیاسی ناشی از پیشداوریها را از میان بر خواهند برداشت و مآلاً روابط ترکیه - ایران بر اصل و پایه سالم و محکمی استوار گشته، گسترش خواهد یافت.





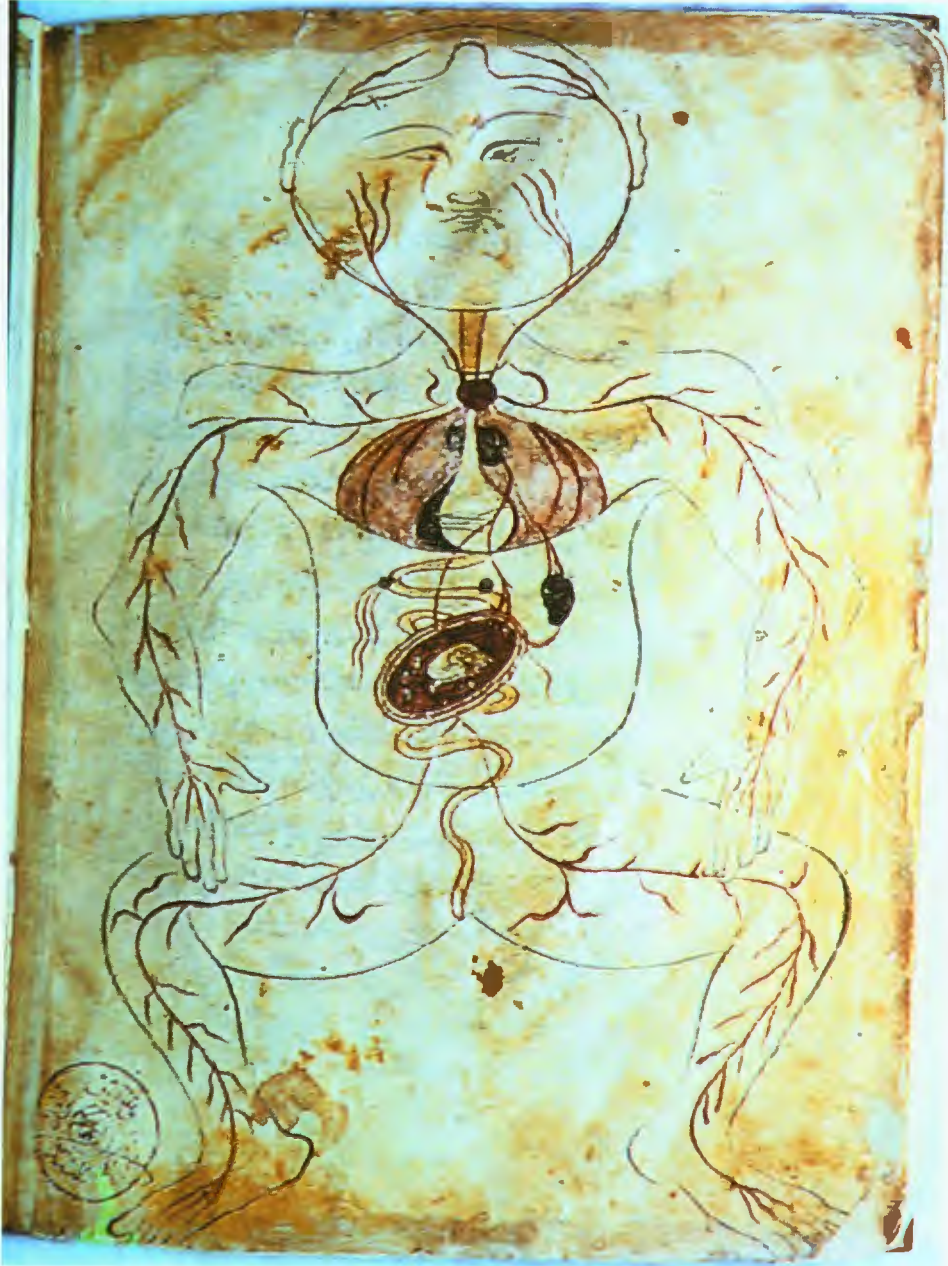




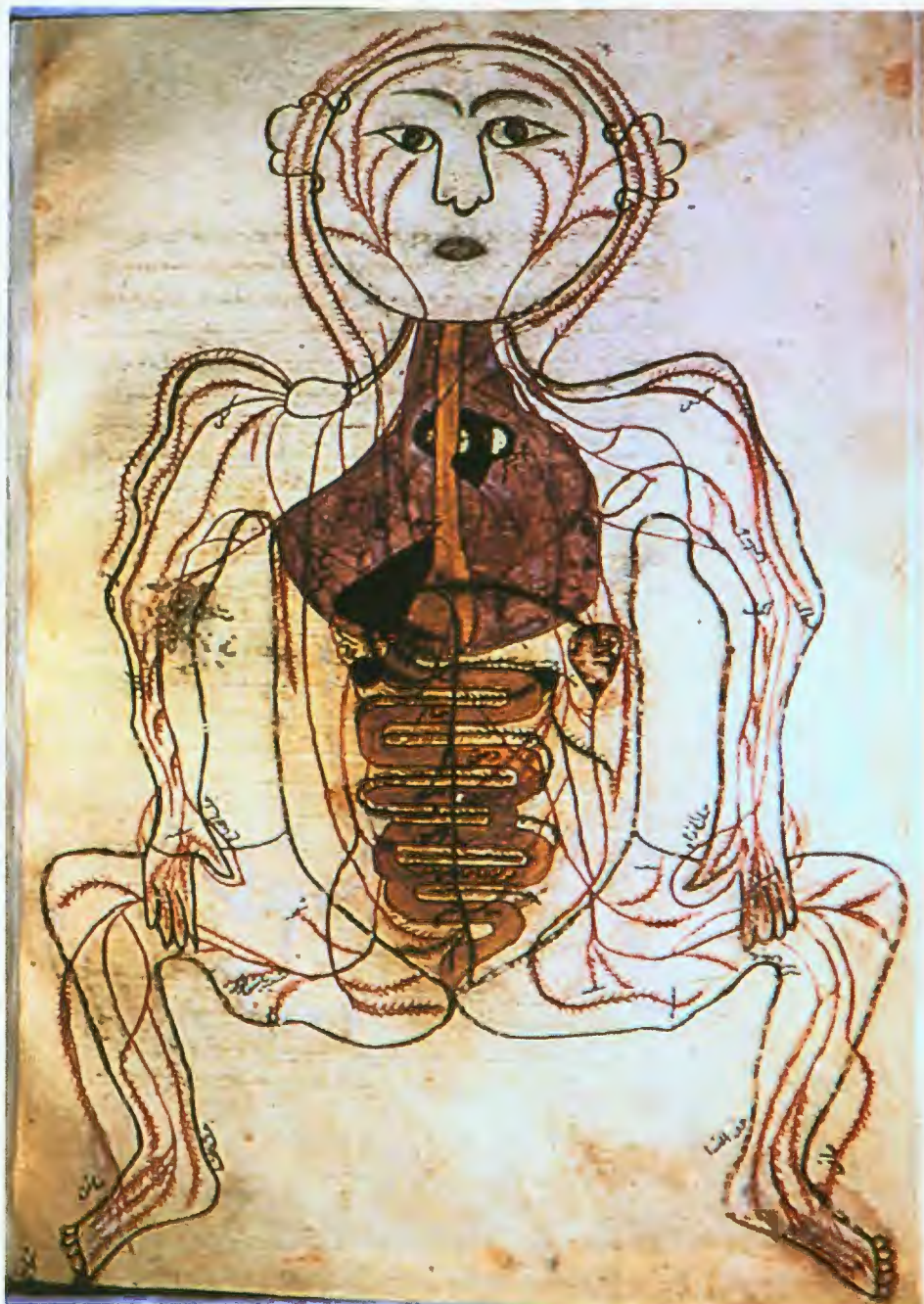
Res. 9 - Dolaşım Sistemi (Şemseddin-i Itaki, Teşrih-i Ebdan).



Res. 8 - (A.S. Ünver, Tansuhtname-i İlhan der Funun-i Ulum-u Hatayi, Ist. 1939).



Res. 7 - Fötüsün uterustaki pozisyonu (MSP 18).



Res. 6a - Venler (MSP 18).



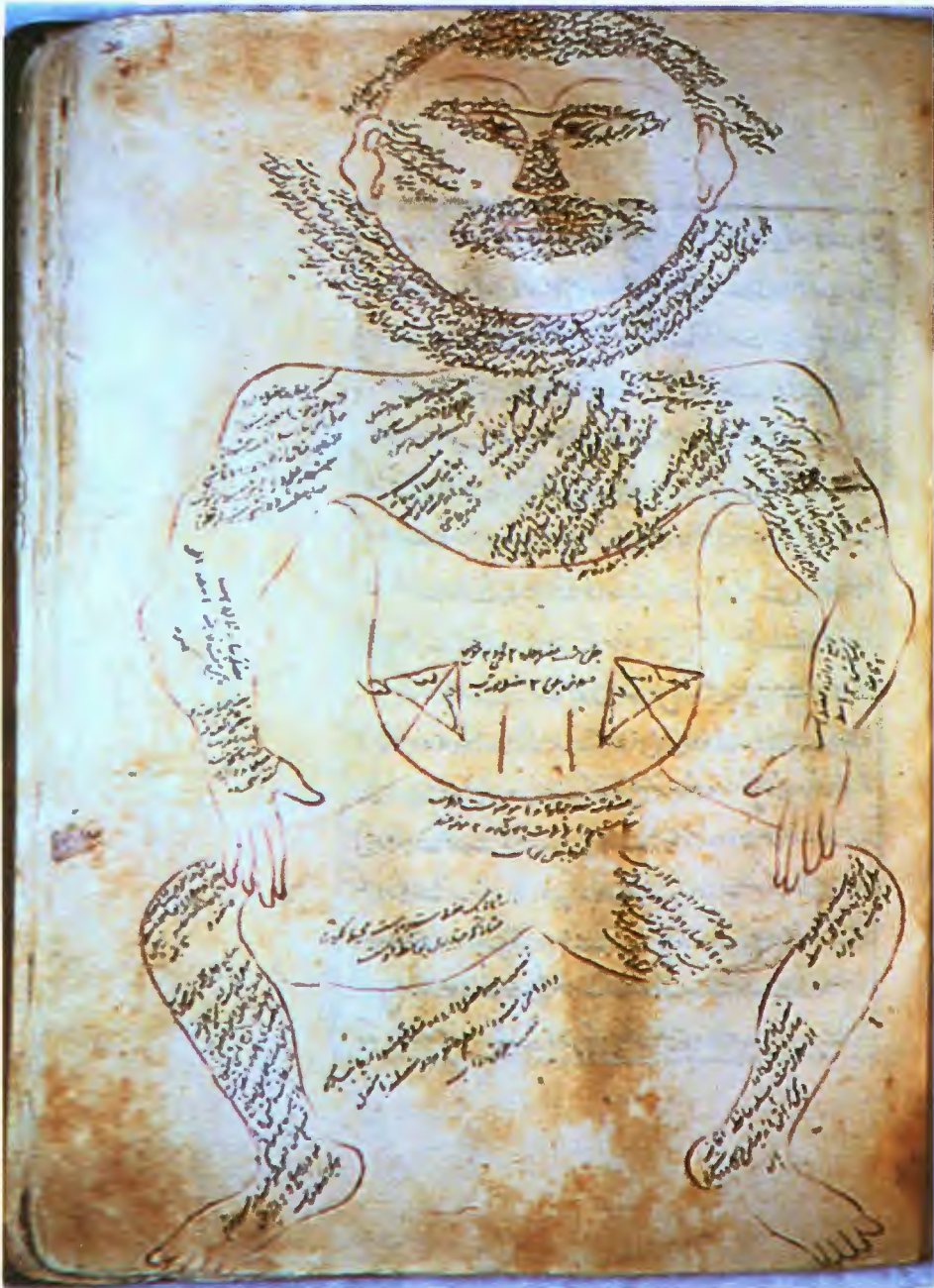
Res. 6 - Venler (MSP 19).



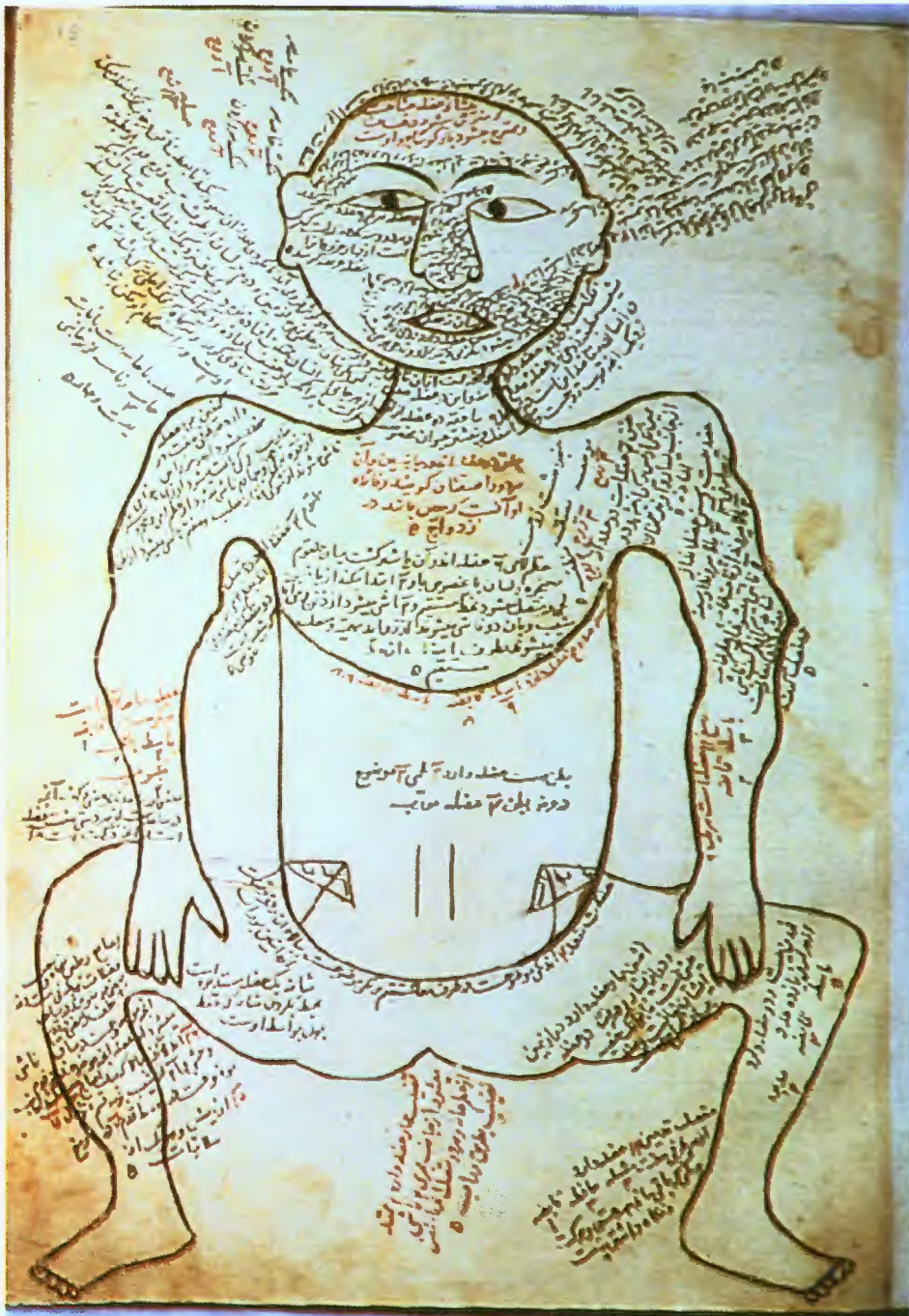
Res. 5a - Arterler (MSP 19).



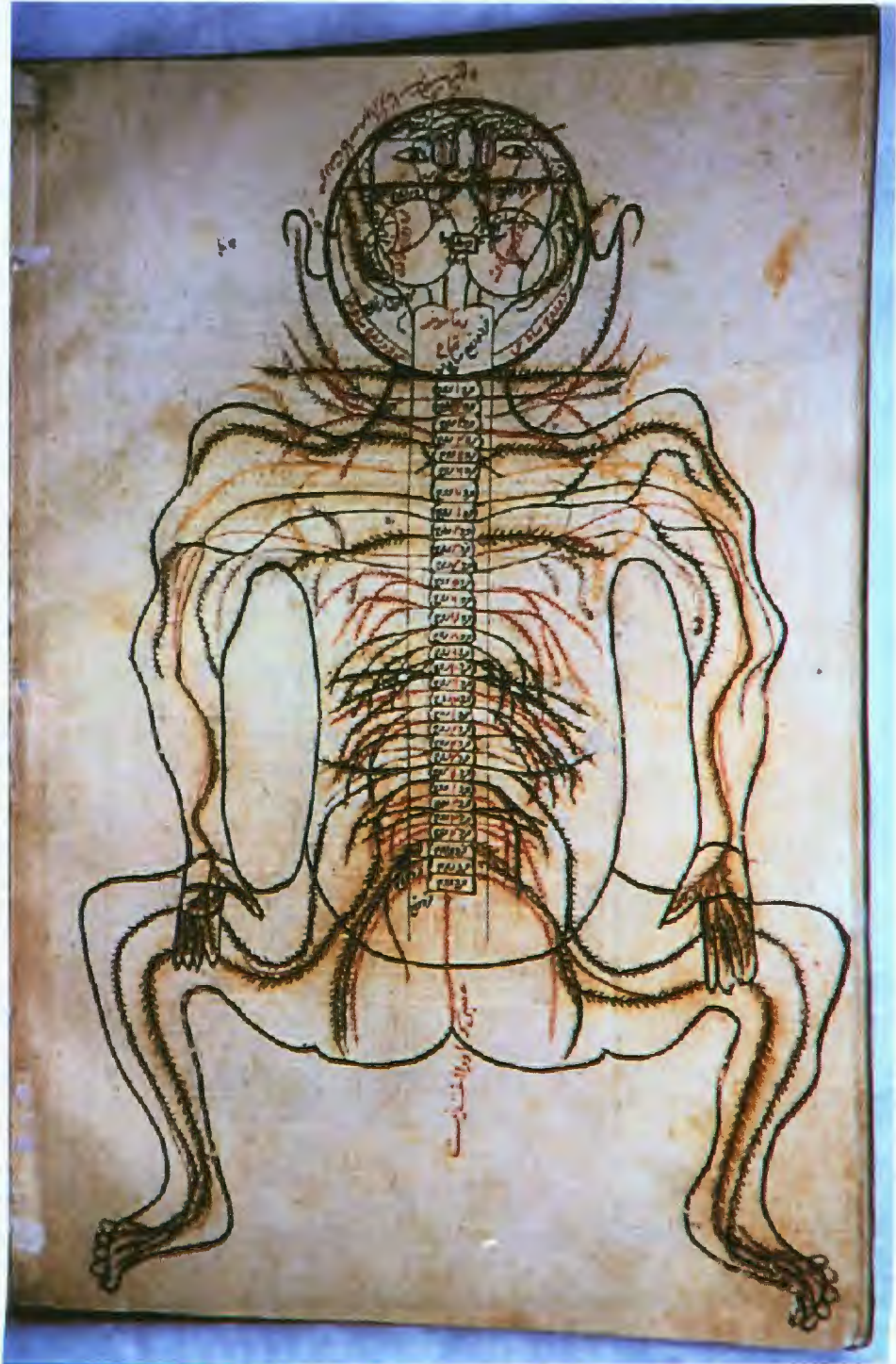
Res. 5 - Arterler (MSP 18).



Res. 4a - Kasların Dağılımı (MSP 19).



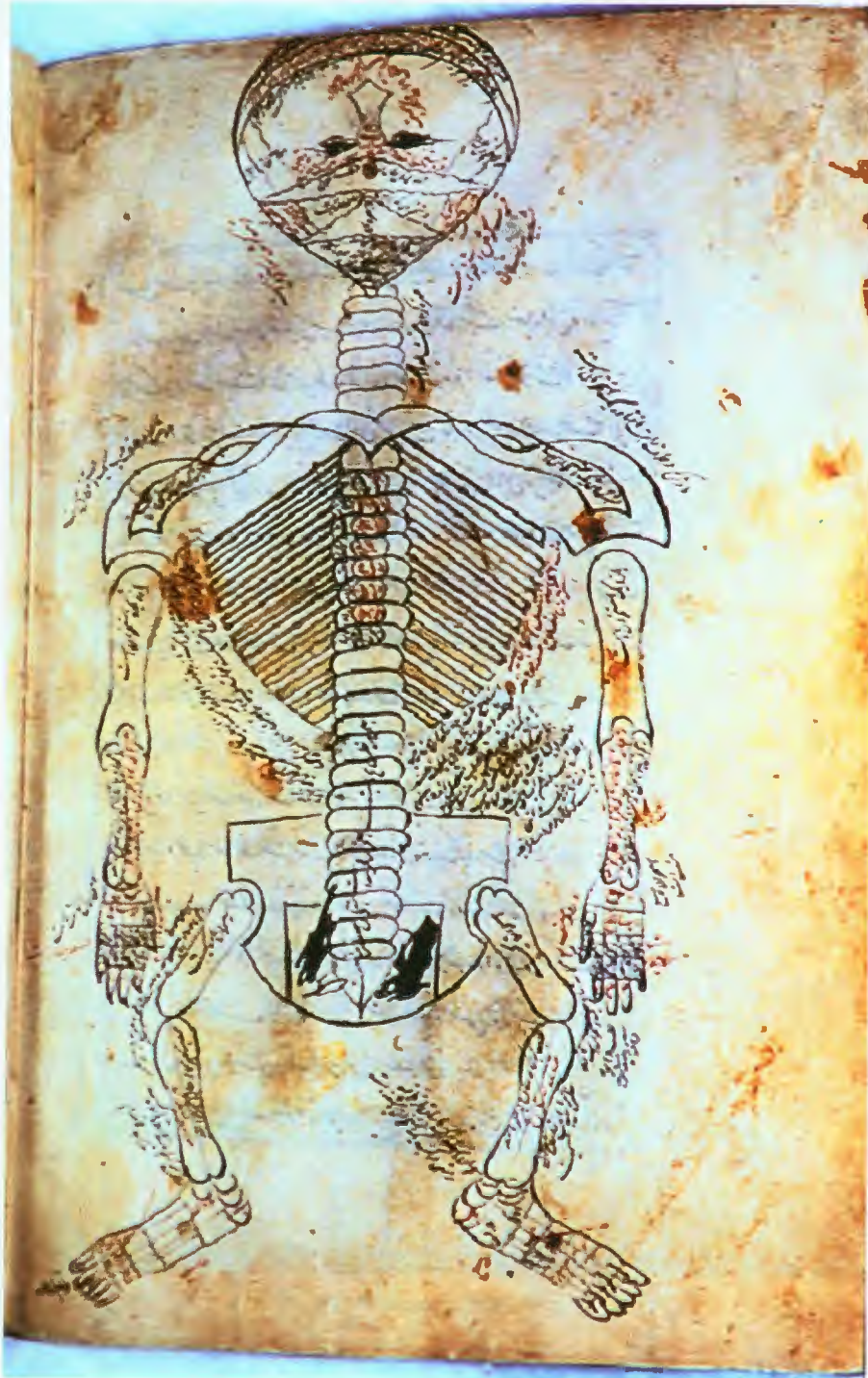
Res. 4 - Kasların Dağılımı (MSP 18).



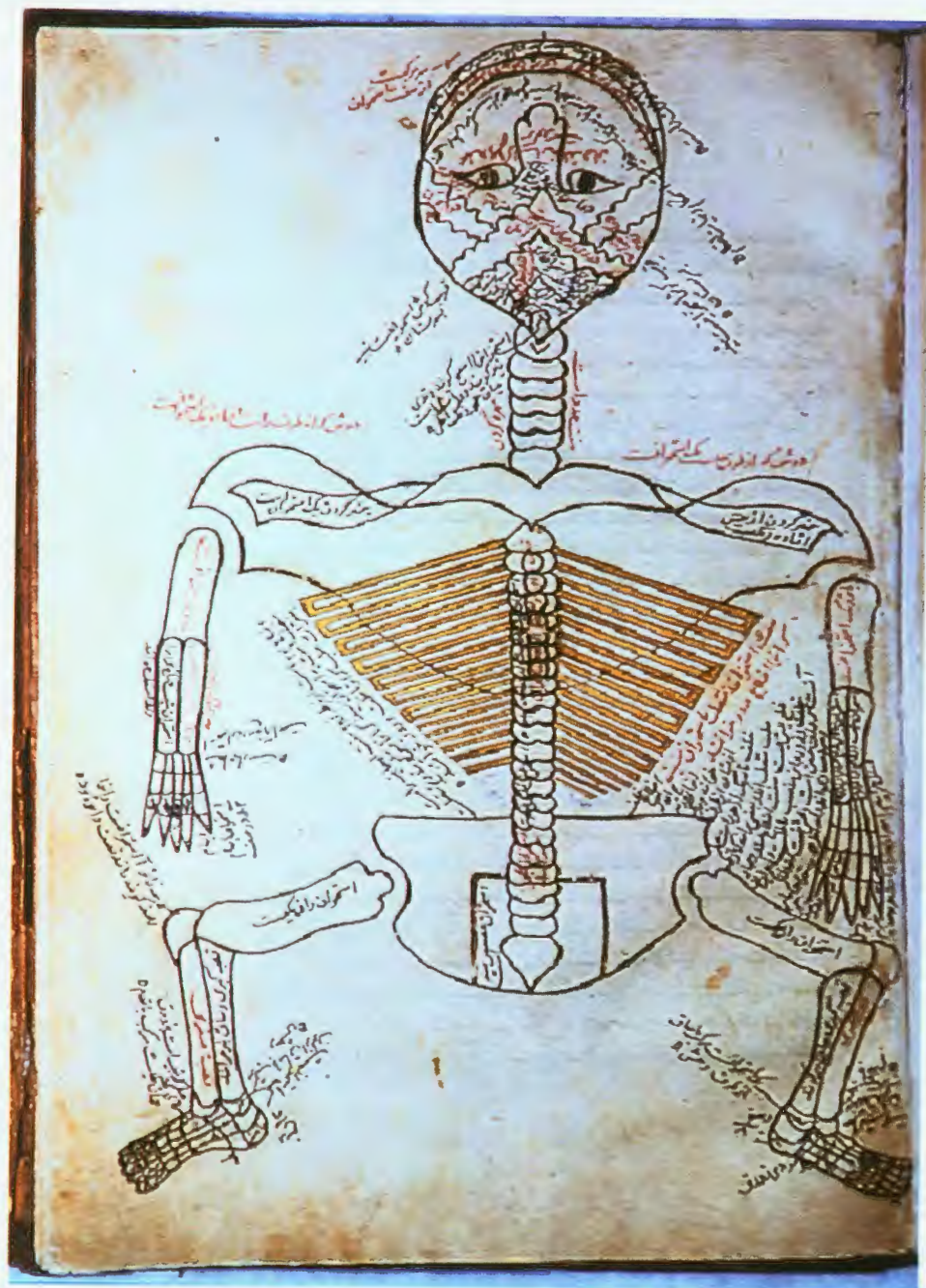
Res. 3 - Sinirlerin Dağılımı (MSP 18).







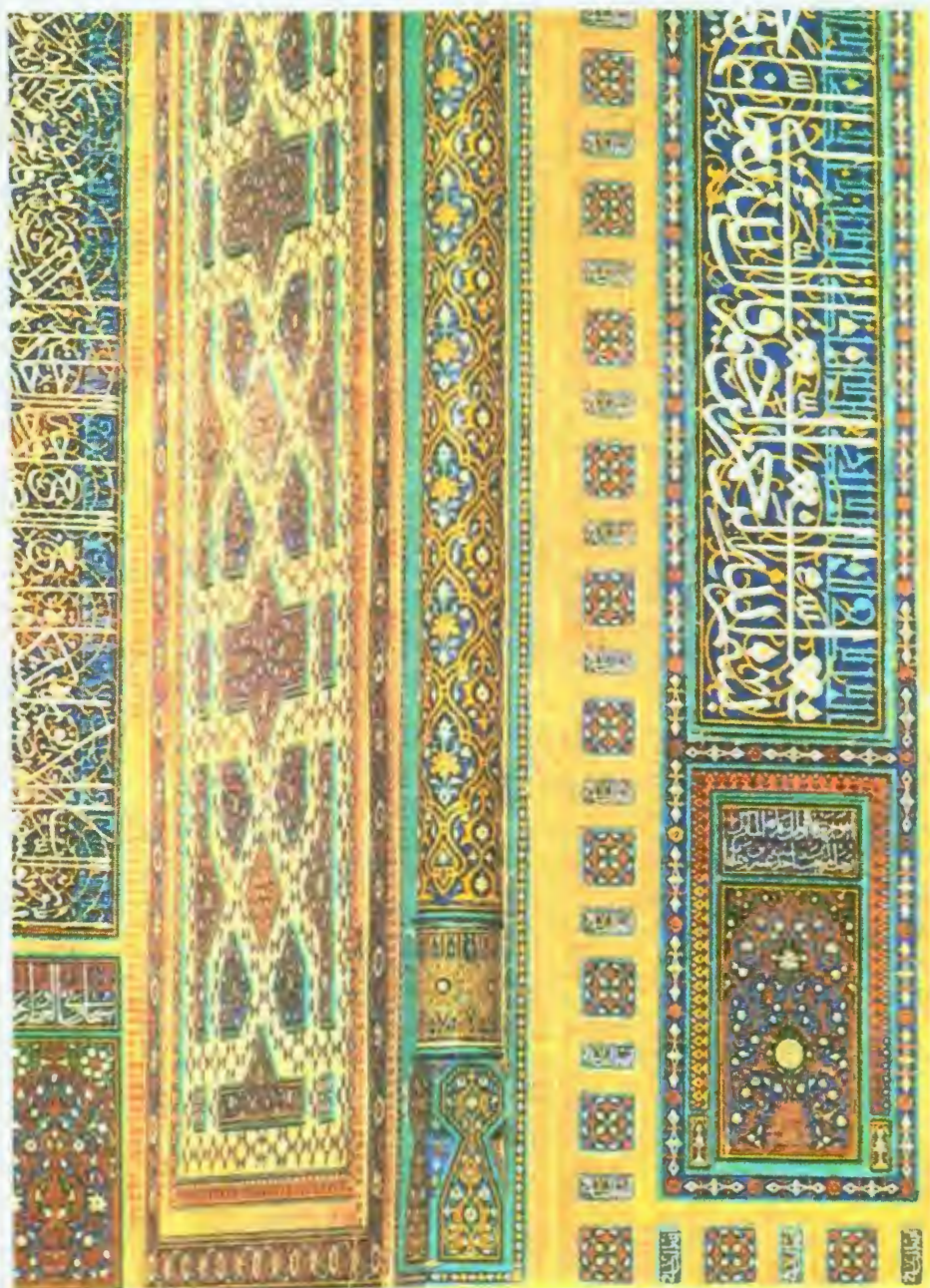
Res. 1a - İskelet Şeması (MSP 19).

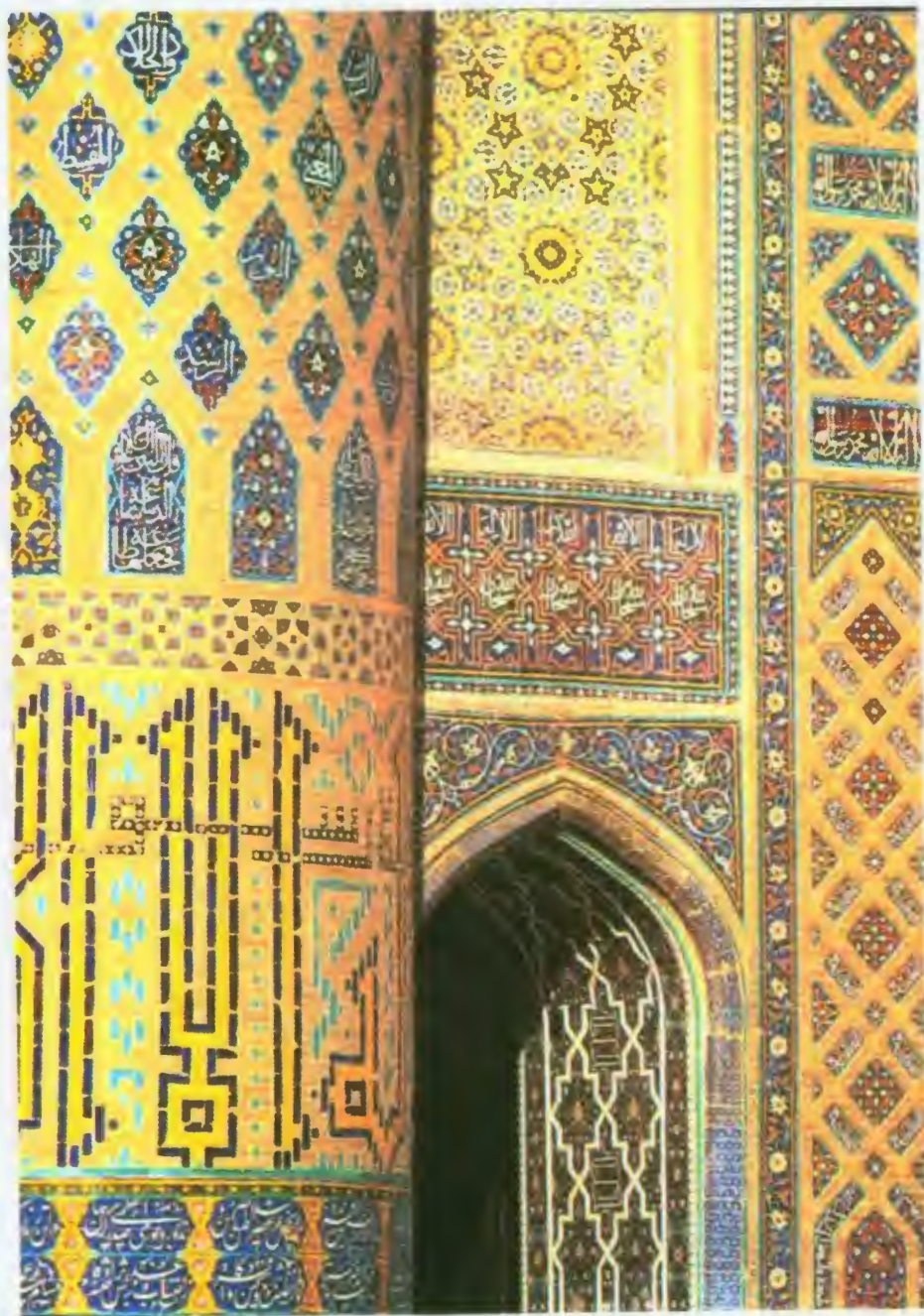


Res. 1 - İskelet Şeması (MSP 18)





Mosque of Gôhâr Shad, 1418 and 20<sup>th</sup>



Mosque of Gôhâr Shad, 1418 and 20<sup>th</sup>



Isfahan (Iran), Friday Mosque, 1475.



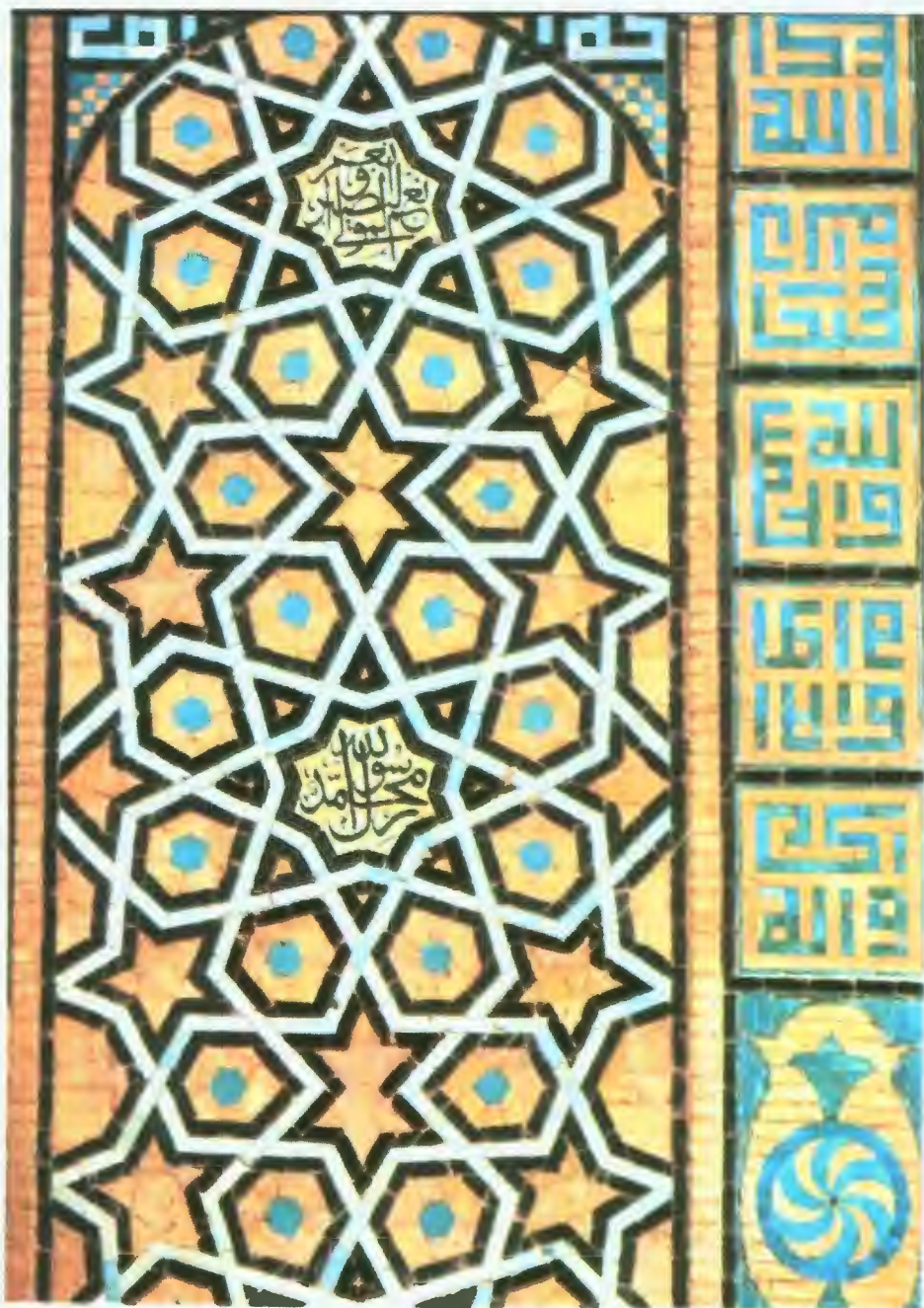
Yazd (Iran), Chaqmaq Mosque, 1437.



Isfahan (Iran), Friday Mosque, 1475.



Yazd (Iran), Chaqmaq Mosque, 1437.



Kermân (Iran), Friday Mosque 1349 And 1559.



Konya (Turkey) Büyük Karatay Medrese, 1251.



Konya (Turkey) Büyük Karatay Medrese, 1251.



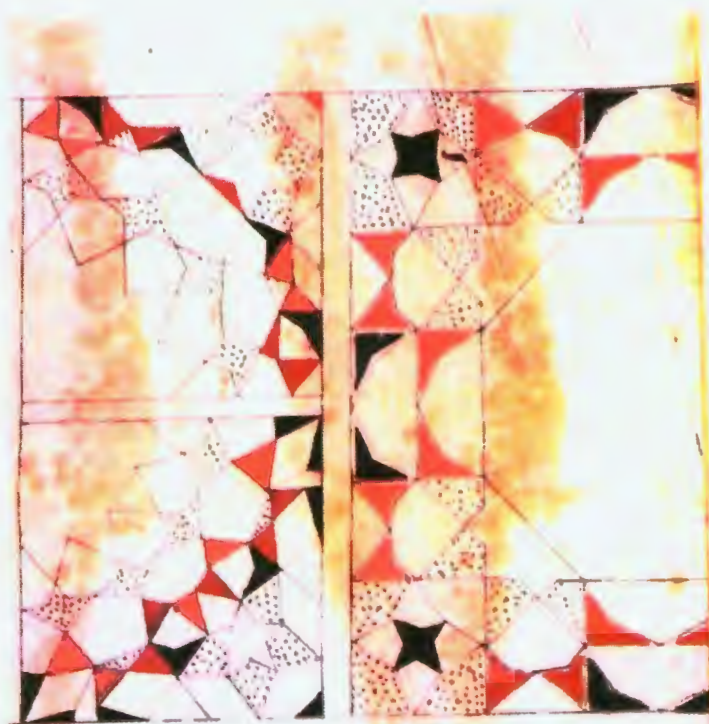
Blue and white faience border patterns, dated 1530. Çinili Khiosk 41/480.



Tile panels of the Circumcision Room, Topkapi Palace, some of the finest painted tiles of the 16<sup>th</sup> century.



Plan of the upper storey of the Yeşil Mosque, Bursa Plan and cross sections of the Yeşil Türbe, Bursa Interior of Yeşil Türbe, Bursa, showing the faience ornamentation in the tomb.

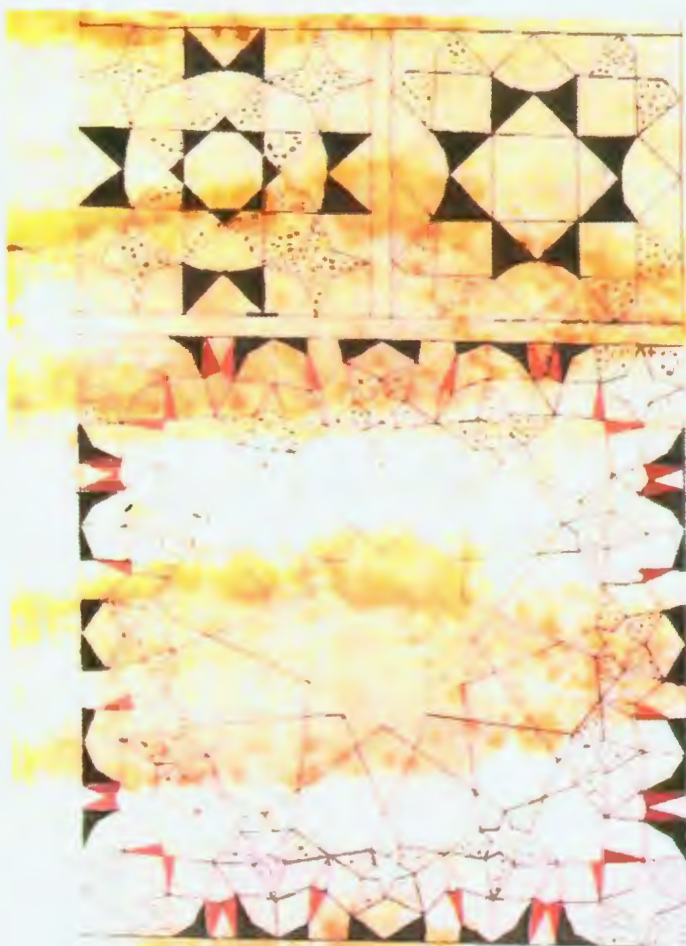


۴۰۵

Katalog 405



404 - İslam mimarîsinden geometri (hendese) ve süsleme (tercîm).



Katalog 403



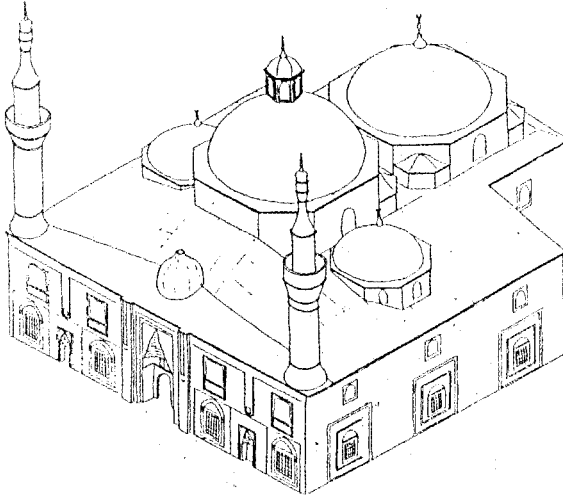
402 - İslamî mimarîde geometri ve süsleme.



Katalog 397



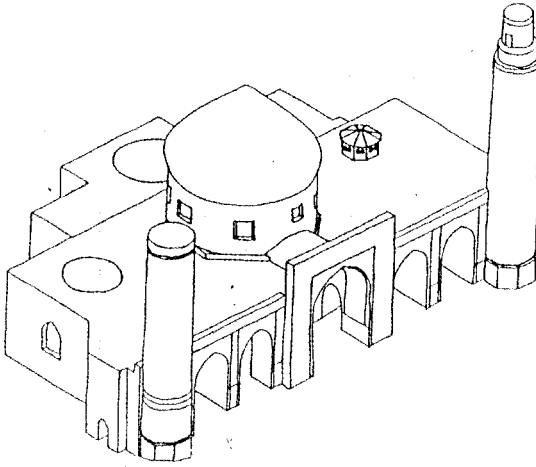
Katalog 396



مسجد جامع  
یشیل جامع  
بروسه  
نیراند

۷- بروسه، مسجد جامع سبز (یشیل جامع) منظر سه بعدی، هیلن براند

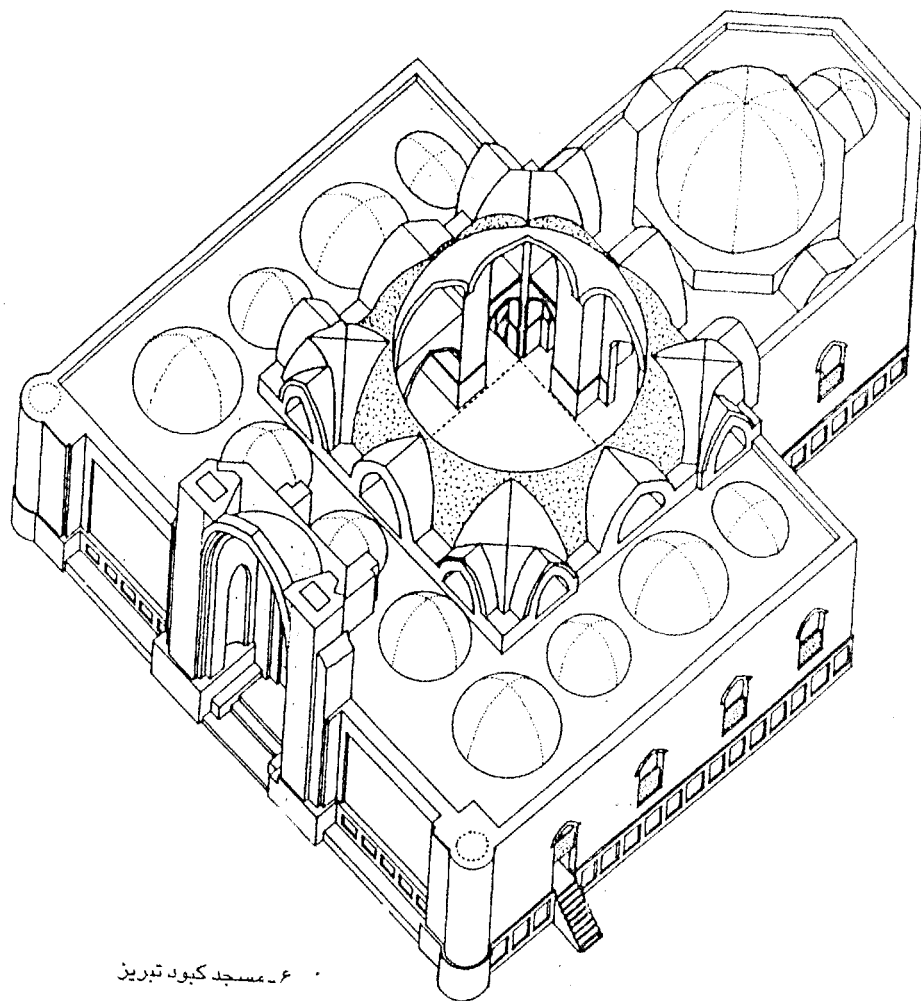
Plân 7 - Bursa Yeşil Camii, üç boyutlu görünüş.



مسجد شاه (سابق)  
مشهد  
نیراند

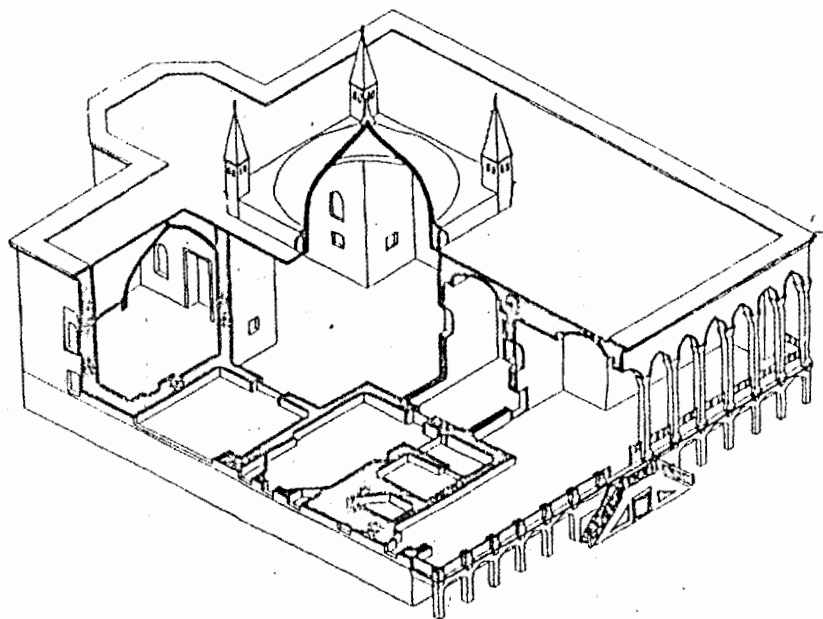
۸- مشهد، مسجد شاه (سابق) منظر سه بعدی، هیلن براند

Plân 8 - Meşhed, Mescid - Şah (eski), üç boyutlu görünüş.



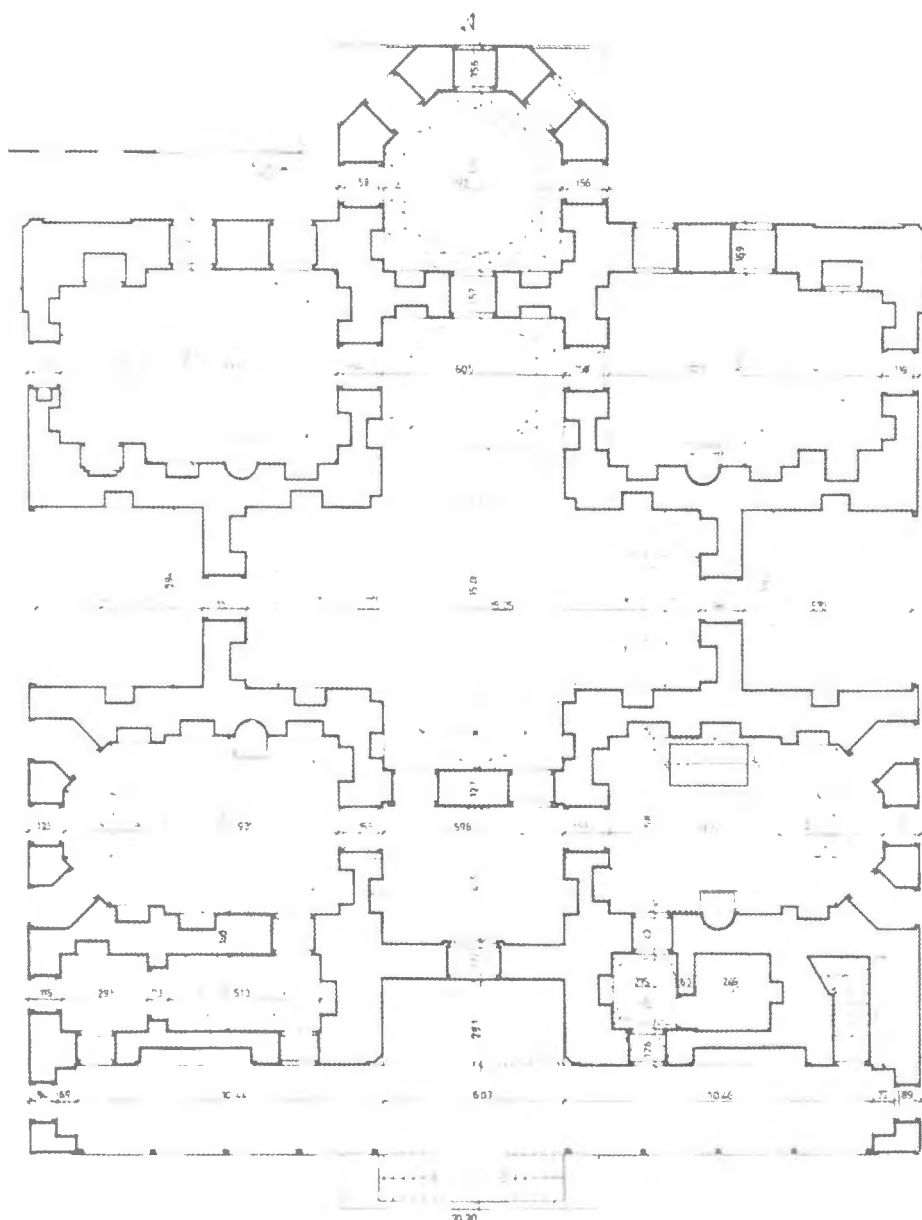
۶- مسجد کبود تبریز

Plân 6 - Tebriz Mavi Camii.

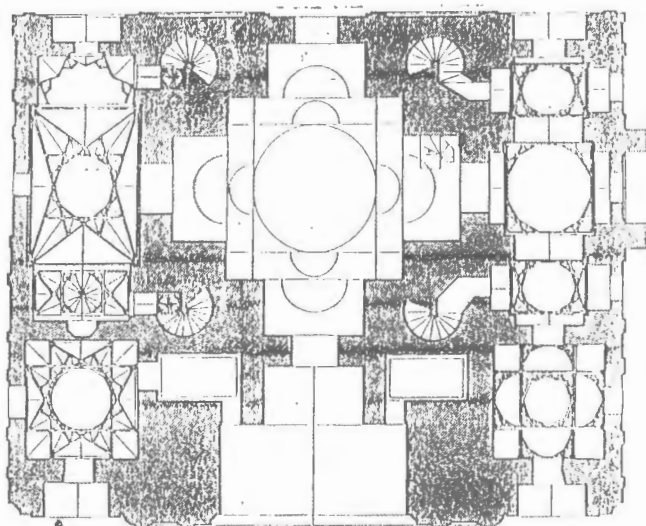


۵- استانبول ، توپ کاپی، سرای ، چینی لی کوشک (CEIMILI) برش سه بعدی

Plân 5 - İstanbul Topkapı Sarayı, Çinili Köşk, üç boyutlu kesit.



Plân 4 - Çinili Köşk, 1475.

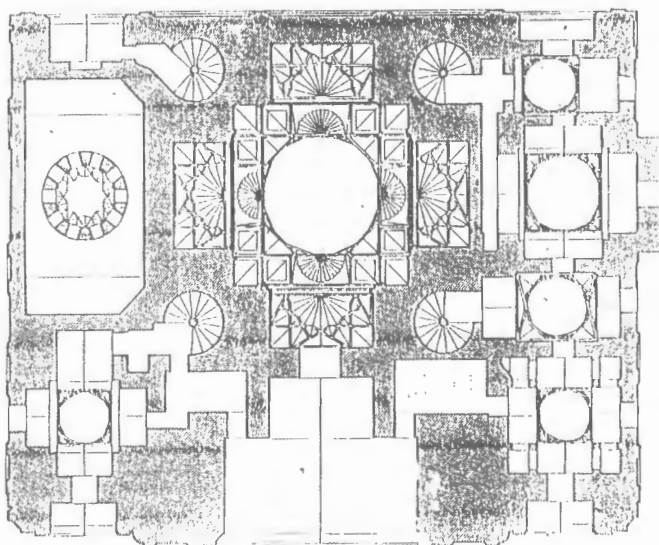


پلان (۲)

سمرقند، عشرت خانہ، نقشہ، (بالا) طبقہ یکم (پائین) طبقہ دوم

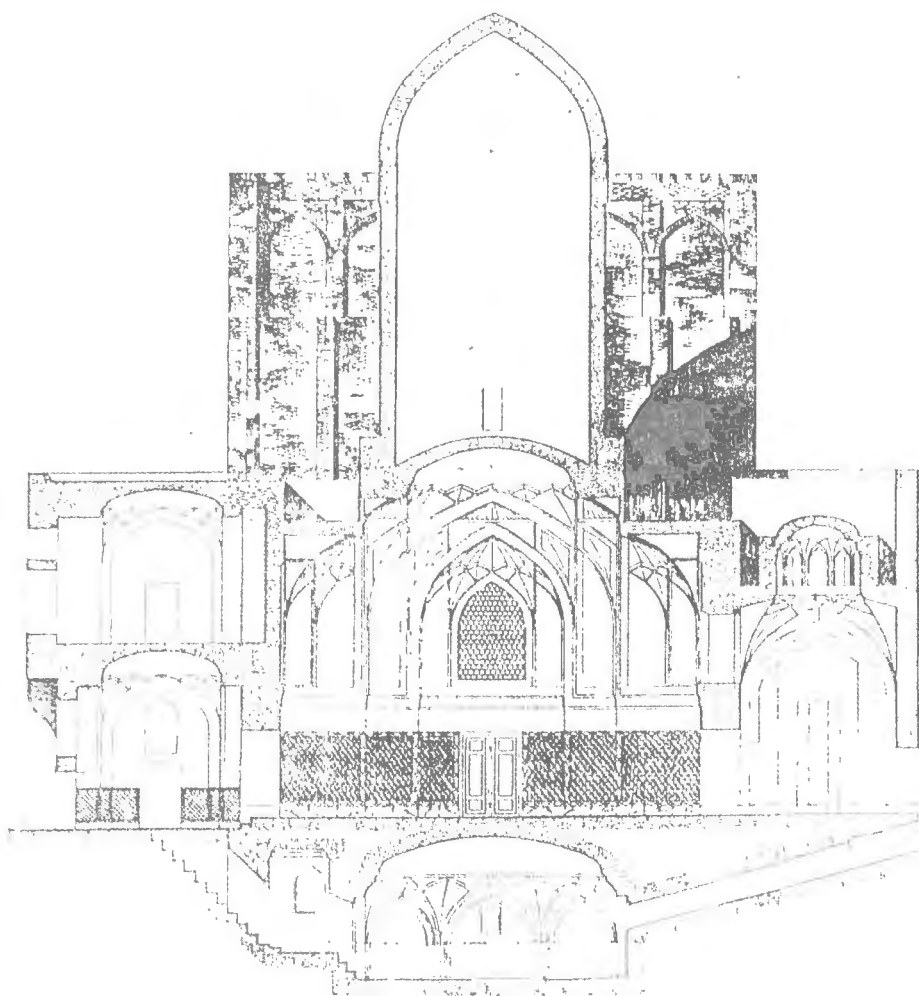
Plân 2

Semerkand, İşret-hâne, plan (yukarı) birinci kat; (aşağı) ikinci kat.



پلان (۳)

Plân 3



سمرقند، عشرت خانہ، برش، محور تقاطع

۱۵۰

Plân 1 - Semerkand Işret-hâne, kesit, kesişme ekseni.



Türkiye ile İran yüzyıllarca yoğun bir ilişki içinde olmuş iki komşu ülkedir. İki ülke ilişkilerinin tarihinin objektif bir şekilde yazılması ve değerlendirilmesinde arşivler önemli rol oynayacaktır. Çünkü iki ülke arşivlerine dayalı bilimsel çalışmalar önyargılı, yanlış ve eksik bilgilendirmeden kaynaklanan siyasî yaklaşımları ortadan kaldıracaktır. Böylece Türk-İran ilişkileri sağlam temeller üzerinde gelişecektir.

### a) Hariciye Mektubî Kalemi Belgeleri (HR.MKT.)

1251 (1835) yılında Reisülküttâblık'ın yerine kurulan Hariciye Nezareti 1295 yılına kadar Bâb-ı Âlî'nin içinde yer almış ve Sadaret'le iç içe vazife icra etmiştir. Bu yıldan sonra bütün kurum ve kuruluşlarıyla müstakil bir hal almıştır.

Hariciye Nezareti 1295 (1880) yılına kadar Sadaret'le iç içe vazife icra ettiğinden direkt kendi adına yazışma kabul edip, cevap verdiği gibi Sadaret adına da yazışmalar yapmıştır. Bu yazışmalar sadrazamın onayından sonra ilgili yerlere gönderilmiştir.

Mektubî Kalemi yazışmalarının muhteviyatı, ağırlıklı olarak şahsî ve talî meselelerden oluşmaktadır.

### b) Hariciye Metenewia Kısmı Belgeleri (HR.MTV.)

Mütenewia Kısmı Evrakı; Hariciye Nezareti memurları ve ecnebi temsilcilerin nasb ve tayinleri; rütbe ve nişan verilmesi; teşrifat merasimleri ve diğer kutlamalarla ilgili Hariciye Nezareti'nin siyasî, idarî ve hukuk kısımlarına dahil olmayan evraklardan oluşmuştur. 1842-1922 yılları arasında 157.000 belgeden oluşan ve dosya usulü envanteri çıkartılmış bu fonda İran ile ilgili belgeler bulunmaktadır. Bu fon aşağıdaki bölümlerden oluşmaktadır.

*I. Bölüm: Osmanlı ve Yabancı Temsilcilikler ile İlgili Konular*

*II. Bölüm: Nâmeler*

*III. Bölüm: Nişanlar, Madalyalar, Rütbeler*

*IV. Bölüm: Yabancı ve Osmanlı Konsolosluk Heyetleri ile Temsilciliklerine Ait Meseleler*

*V. Bölüm: Muhtelif Konular*

*VI. Bölüm: Tercüme Evrakı*

### c) Hariciye Nezareti Siyasî Kısmı (HR.SYS.)

19. yüzyıldan itibaren Osmanlı-İran ilişkileri açısından en yoğun belge bulunan fonlardan birisi de Hariciye Nezareti Siyasî Kısmı fonudur. Bu fonda gerek Osmanlı-İran ilişkileri açısından gerekse İran'da gelişen olaylar açısından 71 dosyada (672-743 arasındaki tüm dosyalar) çok sayıda belge bulunmaktadır. Bu serilerde hudut olaylarından ticari ilişkilere ve İran'daki iç olaylara kadar önemli belgeler bulunmaktadır. Bu nezarete ait belgelerin dosya envanter sistemine göre tasnifi yapılmış olup, konu başlıkları vardır.

Ayrıca, Türkiye Cumhuriyeti'nin kurulmasından sonra Türkiye ile İran'ın siyasî, ekonomik ve kültürel ilişkilerine ait Devlet Arşivleri Genel Müdürlüğü Cumhuriyet Arşivi Daire Başkanlığı ve Dışişleri Bakanlığı Arşivi'nde de binlerce belge bulunmaktadır.

mesi ve eski eser kaçakçılığının önlenmesi gibi değişik konuları zikredebiliriz. Bu fonda İran tarihi ile ilgili elektronik ortama aktarılmış özetler arasında 112 belgeye rastlanmaktadır.

### c) Muhaberât-ı Umumiye İdaresi Belgeleri (DH.MUI.)

Dahiliye nezaretinin kendi teşkilatı içindeki yazışmalarıyla diğer daireler, vilayetler ve nezaretlerle ilgili yazışmaları yapardı. Bu fonda elektronik ortama aktarılmış özetler arasında 195 belgeye rastlanmaktadır.

### 6- MECLİS-İ VÜKELÂ MAZBATALARI (MV.)

Meclis-i Vükelâ; sadrazamın riyaseti altında şeyhülislam ile nazırlardan mürekkep olan devletin iç ve dış siyasetinde ve mühim işlere müteallik hususlar hakkında karar veren meclisin adıdır. Bu meclise, "Meclis-i Has" veya "Meclis-i Hass-ı Vükelâ" denirdi ki bugünkü manada "Bakanlar Kurulu" demektir. Bu fonda elektronik ortama aktarılmış özetler arasında Osmanlı-İran ilişkilerine ait 224 belgeye rastlanmaktadır.

### 7- YILDIZ SARAYI ARŞİVİ BELGELERİ

II. Abdülhamid devrinde (1876-1909) Yıldız Sarayı'nda biriken defter, belge ve gazetelerden oluşan fondur.

Yıldız Arşivi'nde oluşan belgeler beş grupta ele alınmıştır.

- 1- Yıldız Esas ve Sadrazam Kâmil Paşa Evrakı,
- 2- Sadaret Resmî Maruzat Evrakı,
- 3- Sadaret Hususî Maruzat Evrakı,
- 4- Mütenevî Maruzat Evrakı,
- 5- Yıldız Perakende Evrakı,

Bu koleksiyonların tümü elektronik ortama aktarılmıştır. Bu fonlar içinde Osmanlı-İran ilişkileri ile ilgili 1458 adet belgeye rastlanmaktadır.

### 8- HARİCİYE NEZARETİ BELGELERİ

Hariciye Nezareti Arşivi, Tanzimat'la birlikte teşkilatlanan Hariciye Nezareti'ne paralel olarak oluşan "merkez arşivi" ile sefaret ve konsolosluklarda teşekkül eden "taşra arşivi" olmak üzere iki grupta toplanmaktadır.

Çok az miktarda Tanzimat öncesi döneme ait evrak bulunmakla birlikte gerek merkez, gerekse taşra arşivlerindeki evrak, Tanzimat sonrası seksen yıllık bir dönem kapsamaktadır. Osmanlı Devleti'nin Tanzimat öncesi döneminin dış ilişkilerine ait evrakı, Sadaret Arşivi'nin fonları içerisinde bulunmaktadır. Bu nedenle Hariciye Nezareti Arşivi devletin dış ilişkileriyle ilgili, Sadaret Arşivi fonları içerisinde bulunan belgeleri kronolojik olarak tamamlayıcı niteliktedir.

tır. Bu sebeple, bu kalem evrakı içinde yer alan hüküm, berat, ticaret izni, yol izni ve ikamet emirleri gibi belgeler evrakın ekseriyetini teşkil etmektedir. Bu fonun bir kısmının katalogları elektronik ortama aktarılmıştır. Bunlar arasında görünen 30 civarında İran'la ilgili belge bulunmaktadır.

**e) Sadaret Mektubî Kalemi Mühimme Kalemi Belgeleri (A.MKT.MHM.)**

Mektubî Kalemi'yle birlikte ilk yıllardan beri devam edegelen ve onun bir şubesi durumunda bulunan kalemdir. Bu evrak umumiyetle isyan, deprem, sınır meselesi, savaş, kıtlık ve iskan gibi mühim hususları ihtiva etmektedir. Bu kısmın belgeleri H. 1256-1275/M. 1840-1858 tarihlerini havî olup, elektronik ortama aktarılan verilerde 43 adet belge gözükmemektedir.

**f) Sadaret Mektubî Kalemi Umum Vilayet Yazışmalarına Ait Belgeler (A.MKT.UM.)**

Sadaret ve vilayetler arasındaki yazışmaları ihtiva etmektedir. H. 1266 yılında defter sistemindeki vilayet-nezaret ayırımına binaen teşkil olunmuştur. Bu fonda Osmanlı-İran ilişkilerine ait elektronik ortama aktarılmış özetler arasında 275 belgeye rastlanmaktadır.

**g) Sadaret Mektubî Kalemi Nezaret ve Devâir Yazışmalarına Ait Belgeler (A.MKT.NZD.)**

Sadaret'in, İstanbul'da bulunan nezaret ve dairelerle yaptığı yazışmaları ihtiva etmektedir. Bu fonda elektronik ortama aktarılmış özetler arasında 90 belgeye rastlanmaktadır.

**h) Sadaret Mektubî Kalemi Meclis-i Vâlâ Yazışmalarına Ait Belgeler (A.MKT.MVL.)**

Meclis-i Vâlâ tarafından Sadaret'e takdim edilen mazbatalar, Sadaret adına Meclis-i Vâlâ tarafından çeşitli makamlara yazılan tahrirât ve tezkire-i sâmilere ve Sadaret ile Meclis-i Vâlâ arasındaki yazışmaları muhtevlidir. Bu fonda elektronik ortama aktarılmış özetler arasında 65 belgeye rastlanmaktadır.

**5- DAHİLİYE NEZARETİ KALEMLERİ BELGELERİ**

**a) Kalem-i Mahsûs Müdüriyeti Belgeleri (DH.KMS.)**

Kalem-i Mahsûs Müdüriyeti, Dahiliye nazırının dahili ve harici işleri ile gizli ve hususi haberleşmesini temin ve nazır ile yapılacak görüşmeleri düzenlemek üzere bu fonda elektronik ortama aktarılmış özetler arasında 61 belgeye rastlanmaktadır.

**b) İdarî Kısım Belgeleri (DH.İD.)**

Dahiliye Nezareti İdare Evrakı bir çok değişik konuları ihtiva etmektedir. Bunlardan, mülkî taksimattaki düzenlemeler, belediye meclisleri ile idare meclisleri azalarının seçimi, gayr-i Müslim ve ecnebilere ait mektepler ile kilise inşalarına ruhsat verilmesi, Osmanlı topraklarında çeşitli arkeolojik kazılara müsaade edil-

dosya adedi 73'tür (Mükerrer dosyalar bu rakama dahil değildir.). Bu fonda İran ile ilgili iki (37-38) dosya bulunmaktadır.

#### 4- SADARET KALEMLERİ

##### a) Sadaret Âmedî Kalemi Belgeleri (A.AMD.)

Âmedî Kalemi, Nezaret dönemi öncesinde reisülküttâba bağlı olup, onun sadrazam namına yazdığı tahriratı tebyiz eden ve kaleme alan Reisülküttâblık ile ilgili bütün yazı işlerini yürüten kalemdir. Bâb-ı Âlî teşkilatında ise, Âmedî kaleminin vazifelerinde değişiklik olmuş, selâhiyeti genişleyerek ehemmiyeti artmış ve Sadaret ve Saray arasında yapılan yazışmaları yürütür olmuştur. Âmedî Kalemi evrakını, umumiyetle Sadaret'ten Saray'a gönderilen tezkire-i sâmiler, Saray'dan Sadaret'e giden tezkireler, yabancı devlet reislerine yazılan nâme-i hümayûnlar, hatt-ı hümayûnlar ve maruzat-ı rikâbiye hülâsaları teşkil etmektedir. Bu fonda elektronik ortama geçmiş kayıtlarda İran'la ilgili 100 kadar kayıt görünmektedir. Bu fonda sınır meseleleri ve ticarete ait hükümler dikkat çekmektedir.

##### b) Sadaret Divân (Beylikçi) Kalemi Belgeleri (A.DVN.)

Toplantıların akdedildiği Divân-ı Hümayûn, fiilen ortadan kalktıktan sonra, artık bu tabir, tamamen sembol olarak, Bâb-ı Âlî'de bir kalemi ifade eder olmuştur.

Divân-ı (Beylikçi) Kalemi'nin evrak çeşitleri de şunlardır: Nizamnâme ve talimatnâmeler, ferman, berat, hüküm, emr-i âlî ve nişanlar; konsolos ve konsolos vekili tayin beratları ve bunlar tarafından takdim edilen takrirler; rüesâ-yı milel-i muhtelifce verilen takrirleri, ikamet ve ticaret beratları; izn-i sefine ve izn-i sefine talepleri, mürûr tezkireleri; muktezâ, şurût, emsâl ve emr-i âlî kayıtları üzerinde bulunan arzuhâller.

##### c) Düvel-i Ecnebiye Kısmı Belgeleri (A.DVN.DVE)

Divân-ı Hümayûn Kalemi'nin görevlerinden biri de yabancı devletlerin resmî makamları ile Sadaret arasında olan yazışmaların kayıt ve icrasıdır.

Divân-ı Hümayûn Kalemi'nin yabancı devletlerin resmî makamları ile olan yazışmaların ve kayıtları "*Divân-ı Hümayûn Kalemi Düvel-i Ecnebiye*" adı altındaki katalogda toplanmıştır. Katalogdaki evrak çeşitlerinin başlıcaları izn-i sefine talepleri, seyahat amacıyla gelen yabancılar için gezi izni talepleri, konsolos ve konsolos vekili tayinlerine dair takrirlerdir.

I. Katalog, Osmanlı Devleti'nin H. 1256-1263/M. 1840-1847 tarihleri arasında karşılıklı ilişki içinde bulunduğu onaltı devlete ait (ki bunların arasında İran da vardır) vesikaları ihtiva etmektedir.

##### d) Sadaret Divân-ı Hümayûn Mühimme Kalemi Belgeleri (A.DVN.MHM.)

Divân-ı Hümayûn'un mühim ve gizli evrakıyla uğraşan kalemdir. Bu kalemin başlıca vazifesi, devletin ehemmiyetli meselelerine dair hüküm ve beratları yazmak-

Bu tasnif; I. Mahmud'dan II. Mahmud devri sonuna kadar olan 112 senelik dönemi ihtiva etmekle beraber, vesikaların çoğu, III. Selim ve II. Mahmud devirlerine aittir. İstisnai olarak, I. Mahmud'dan önceye ve II. Mahmud devrinden sonraya ait vesakalara da rastlanmaktadır. Bu fonda elektronik ortama aktarılmış özetler arasında İran'la ilgili 500 civarında belgeye rastlanmaktadır.

## 2- İRÂDE TASNİFLERİ

İrâde, Padişahın emri, fermanı, arzusu manasına gelir. Orijinal tasnifi korunarak araştırmaya açılan İrâdeler, 1839'dan itibaren 77 yıllık bir süreyi kapsar. 1916 yılına kadar nezaret ve daireler esas alınarak tertib olunan irâdeler, bu tarihten sonra dosya usulüne göre tasnif edilmiş, konularına göre sınıflandırılmıştır.

Bunların içinde 1839 yılından 1916 yılına kadar olan ana seri içinde binlerce irade kaydı arasında İran ile ilgili değişik belgelere rastlamak mümkündür. Ayrıca,

### a) Dosya Usulü İrâdeler

H. 1332/M. 1916 tarihinden itibaren irâdeler "dosya usulü"ne göre tasnif edilmiştir. Buna göre irâdeler, ait oldukları nezaret ve dairelere göre değil de, ihtiva ettikleri meselelere ve konulara göre gruplandırılmış ve Osmanlı Devleti'nin ilgâsına kadar bu sistem kullanılmıştır. Fonda mükerreri dışında 87 dosya mevcuttur.

#### Dosya Usulü İrâdeler Listesi

| Karton No. | Muhteveyati (Konu Başlıkları)                                                           | TARİH     |           | ADET |
|------------|-----------------------------------------------------------------------------------------|-----------|-----------|------|
|            |                                                                                         | Hicrî     | Miladî    |      |
| 12         | Sefaret ve Şehbenderlik İhdası (Bavyera, Almanya, İran, İngiltere, İtalya, Vatikan vs.) | 1334-1340 | 1916-1922 | 187  |

### b) Mesâil-i Mühimme İrâdeleri

Hazine-i Evrak'ın kuruluşu sırasında yapılan ilk tasnif talimatnamesi esaslarına göre yapılmış olan bu tasnifte konularına göre önemli meseleleri ihtiva eden belgeler "Mesâil-i Mühimme İrâdeleri" adı altında toplanmıştır.

| Sıra No. | İrâde Grubunun Adı/Konusu   | Evrak Sıra No. | Tarih     |           | Katalog Tertibi   |
|----------|-----------------------------|----------------|-----------|-----------|-------------------|
|          |                             |                | Hicrî     | Miladî    |                   |
| 17       | İran Devleti Mesâiline Dair | 843-852        | 1255-1254 | 1839-1847 | Analitik Envanter |
| 34       | İran Meselesine Dair        | 1043-1110      | 1256-1264 | 1840-1847 |                   |

## 3- BÂB-I ÂLÎ EVRAK ODASI SİYASÎ KISIM BELGELERİ

Bu fon, nezaretler ve vilayetler gelen-giden defterlerinde yer alan H.1332/M. 1915 sonrası evrakının, Osmanlı Devleti'ni meşgul eden başlıca siyâsî meseleler ile ecnebi devletlere göre tanzim edilen dosyalarından meydana gelmiştir. Toplam

| Katalog<br>Genel No: | Özel<br>No. | Genel<br>No. | Defterlerin Adı/Konusu                                                                                                                                                                                            | Tarih     |           |
|----------------------|-------------|--------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------|-----------|
|                      |             |              |                                                                                                                                                                                                                   | Hicrî     | Miladî    |
| 986                  | 10          | 60           | Mısır Valisi Mehmed Ali Paşa ile İngiliz General Kirijer Arasında Mükaleme Şurutu ve Mükamele Memuru Halil Efendi ile Nemçe Elçisinin Reisülküttab Hanesindeki Mükalemeleri ve İran şerifiyle yapılan mükalemeler | 1222      | 1807-1808 |
|                      | 17          | 60/6         | İngiltere, Fransa, Nemçe, Rusya, Avusturya ve İran Elçi ve Maslahatgüzarları ile Yapılan Çeşitli Konulardaki Görüşmelerin Zabıtları                                                                               | 1225-1229 | 1810-1814 |

b) 989 Numaralı "Divan-ı Hümayun Defterleri Kataloğu"ndaki Düvel-i Ecnebiye Defterleri

Âmedi Kalemî'nde tutulan defterlerden bir kısmına Ecnebî (Düvel-i Ecnebiye) Defterleri adı verilmiştir. Bu seri içindeki 122 adet defterden üçü İran ile ilgilidir.

#### Düvel-i Ecnebiye Defterleri

| Sıra No. | Defter Adı                       | İhtiva Ettiği Tarih |           | Sayfa Adedi |
|----------|----------------------------------|---------------------|-----------|-------------|
|          |                                  | Hicrî               | Miladî    |             |
| 43/1     | İran Nişan Defteri               | R. 1238-<br>R. 1327 | 1822-1900 | 305         |
| 44/2     | İran Ahkâm Defteri               | L. 1239-<br>B. 1326 | 1823-1908 | 251         |
| 45/3     | İran Devleti Konsolosluk Defteri | N. 1327-<br>Ş. 1331 | 1909-1912 | 200         |

#### 4- TEŞRİFAT KALEMİ DEFTERLERİ

Teşrifat Defterleri, Resmi merasimlerde devlet görevlilerinin sırasını, kabul günü ve saatlerini gösteren teşrifat defterleri arasında da İran ile ilgili hususlar bulunmaktadır.

986 numaralı "Kâmil Kepeci Tasnif Kataloğu"nda 1746 yılında İran'a elçi tayin olunan Sivas Valisi Ahmed Paşa'ya verilen eşya ve mücevherlerin kaydedildiği bir defter bulunmaktadır.

#### B- BELGE SERİLERİ

##### 1- HATT-I HÜMAYÛN TASNİFİ (HH.)

Hatt-ı Hümayûn; umumiyetle padişahların el yazılarına verilen isim olup, padişahların yazılı emirleri anlamında kullanılmaktadır. Hatt-ı hümayûnlar sadrazamların tahriri olarak ve kısaca arz ettikleri meseleler dolayısıyla telhis denilen kağıdın üzerine yazıldığı gibi, doğrudan doğruya da sâdir olurdu.

Osmanlı Arşivi'nin en önemli tasniflerinden biri olan Hatt-ı Hümayûn Tasnifi belgeleri, Ahmedî Kalemî'nin evrakı olan hatt-ı hümayûnların toplanmasından meydana gelmiştir.

1560 yılında İran tüccarlarının gümüş, altın ve nakit akçe alıp gitmemeleri doğudaki vilayetlere bildirilmiştir. Bu tüccarların getirdikleri malların karşılığı olarak yine mal alıp gitmeleri kesin bir dille emredilmiştir.

Yine 1568'de bakır avandanlıkları işleyen esnaf, bir kısım tüccarların İstanbul'daki bakırı İran'a götürmelerinden dolayı bakır bulamadıkları yolunda şikayette bulunduklarından, gerekli tedbirlerin alınıp İran'a bakır götürülmesine mani olunması yolunda hüküm bulunmaktadır (Mühimme 7/ Hüküm: 2086).

Bir başka ilginç hüküm ise 1568 yıllarında yoğun bir şekilde nal ihtiyacı duyan İran'ın demir madeni bulunan Divriği'den gizlice yılda yüzbin nal çıkarttığı belirtilmektedir. (Mühimme 7/ Hüküm: 1988).

## 2- NÂME-İ HÜMAYÛN DEFTERLERİ

Osmanlı-İran ilişkileri hakkında yine önemli bir koleksiyon Nâme-i Hümayûn Defterleridir. Padişahlar tarafından İslam ve Hristiyan hükümdarlar ile Osmanlı Devleti'ne tabi imtiyazlı olan Mekke şerifine, Kırım hanına, Erdel kralına, Eflak ve Boğdan voyvodalarına, Gürcü ve Dağıstan hanlarına gönderilen mektuplara "Nâme-i Hümayûn" denir. Bunların bir sureti ile gelen cevaplar "Nâme-i Defterleri" adlı defterlere kaydolunurdu ve Divân Sicilleri'nden sayılırdı.

989 numaralı "Nâme-i Hümayûn Defterleri Kataloğu"nda kayıtlı 18 adet Nâme-i Hümayûn Defteri mevcuttur. Bu defterlerde Osmanlı-İran ilişkileri ile ilgili 205 adet nâme bulunmaktadır. Bunların arasında doğrudan hükümdarlar arasındaki yazışmalar olduğu gibi daha alt düzeyde yazışmalar da mevcuttur.

## 3- ÂMEDİ KALEMİ DEFTERLERİ

### a) "Kâmil Kepeci Kataloğu"ndaki Âmedî Kalemi Defterleri

Reisülküttâbın hususi kalemi olan Âmedî Kalemi, Divân-ı Hümayûn'un kalemlerinden biridir. Sadrazam tarafından padişaha yazılacak telhis ve takrirlerle, yabancı devletlerin hükümet başkanlarına yine sadrazam tarafından gönderilecek mektupların müsveddeleri, sulh anlaşmaları ile her çeşit ahidnâme ve anlaşmaların metinleri, görüşme mazbataları ve protokoller, yabancı elçilere, konsoloslara ve yabancı tüccarlara ait her çeşit yazılar ve evrak burada yazılır ve asılları bu kaleme saklanırdı. Yine Osmanlı Devleti'nin hariçte bulunan elçilerinden gelen raporların şifreleri burada çözülür, cevapları da bu kalem aracılığı ile verilirdi.

986 numaralı "Kâmil Kepeci Tasnifi Kataloğu"nda kayıtlı 18 adet Âmedî kalemi Defteri mevcuttur. Bunlardan iki tanesinde İran'la ilgili hususlar bulunmaktadır. Katalog, analitik envanter sisteme göre düzenlenmiştir.

# TÜRK-İRAN İLİŞKİLERİNİN ARŞİV KAYNAKLARI

YUSUF SARINAY\*

Bilindiği gibi, Türkiye Cumhuriyeti Osmanlı Devleti'nden devraldığı zengin arşiv mirasıyla dünyanın en önemli arşivlerinden birisine sahiptir. Geniş bir coğrafyada altı yüz yılı aşkın süre ile ayakta kalmış, çeşitli toplumları bünyesinde barındırmış Osmanlı Devleti'nden Türkiye Cumhuriyeti'ne intikal etmiş zengin arşiv malzemesi, yalnız Türkiye'nin değil, bugün bağımsız devletler kurmuş Orta ve Yakın Doğu, Balkan, Akdeniz, Kuzey Afrika ve Arap ülkelerinin milli ve ortak tarihlerinin tespitinde ve yazılmasında başvurulacak otantik değerdeki kaynak niteliğindedir. Bu zengin birikime Türk Kurtuluş Savaşı ve Cumhuriyet döneminde teşekkül eden, bu dönemin tarihini, Türkiye'nin çağdaşlaşma yolunda geçirdiği safhaları ortaya koyan arşiv malzemesi de ilave edilecek olursa, çok zengin bir arşiv potansiyeline sahip olduğumuz ortaya çıkar.

Bu tebliğde Türk-İran ilişkilerinin arşiv kaynakları Türk arşivleri, özellikle de Osmanlı Arşivi açısından değerlendirilecektir. Nitekim Osmanlı Arşivi'nin hemen hemen bütün fonlarında Osmanlı-İran ilişkileri hakkında çok sayıda belge bulunmaktadır. Osmanlı Arşivi'nde bulunan bu koleksiyonları defter ve belge fonları başlıkları altında incelemek mümkündür.

## A- DEFTER SERİLERİ

Defter serileri içerisinde en önemli koleksiyonları oluşturan Mühimme Defterleri ile Nâme Defterlerinde Osmanlı-İran ilişkileri açısından önemli konular bulunmaktadır.

### 1- MÜHİMME DEFTERLERİ

Divân-ı Hümayûn toplantılarında müzâkere edilen dahili ve harici meselelere ait siyasî, içtimâî ve iktisadî önemli kararların kaydedildiği defterlere "*Mühimme Defterleri*" adı verilmiştir. Mühimme Defterleri, dahili işler açısından olduğu kadar komşu ülkeler ile ilgili önemli bilgiler ihtiva etmektedir. Osmanlı Arşivi'nde H.961-1333/M.1553-1915 tarihleri arasında tutulmuş 419 adet Mühimme Defteri mevcuttur. Bu defter serileri içinde Osmanlı-İran ilişkileri ile ilgili çok sayıda savaşlar ve sınır sorunları ile ilgili hüküm bulunmakla beraber, içlerinde ticarî ilişkilerle ilgili de hükümler bulunmaktadır. Mesela;

\* Devlet Arşivleri Genel Müdürü.



Adivar, bu basit şemalara bakarak, içerikle ilgili herhangi bir karşılaştırma yapmaksızın, İtaki'nin bu eserinin Ahmed b. Mansur'un *Teşrih-i Ebdan*'ın bir çevirisi olarak nitelendirmiştir, ancak bunun doğru olması söz konusu değildir. Şüphesiz İtaki, Ahmed b. Mansur'dan kendi eserini kaleme alırken yararlanmış, ancak, onun bir hekim olarak yaptığı çalışmaları da eserinde aksettirdiği ve de, onun eserinin Ahmed b. Mansur'a nispetle daha ayrıntılı olup, biraz önce de belirtilmiş olduğu gibi, Vesalius'un 1543 (Brüksel) yazmış olduğu *Fabrica* adlı eserinden yoğun olarak etkilenmiş olması dolayısıyla, Ahmed b. Mansur'un *Teşrih-i Ebdan*'ın bir çevirisi olması söz konusu değildir<sup>4</sup>. Ancak, İtaki'nin Ahmed b. Mansur'un eserini görüp, ondan yararlandığı da bir gerçektir. İtaki, Ahmed b. Mansur'un eserindeki bütün şemaları kendi eserinde vermiştir, ancak bu şemaların yanı sıra, Vesalius'un *Fabrica*'sındaki şemalardan yoğun bir şekilde etkilenmiş; onlardan bazılarının kopyalarını kendi eserinde kullanmıştır<sup>5</sup>. Bunlar arasında akciğer, ürogenital sistemi, beyin kesiti şemaları örnek olarak verilebilir.

O halde, şöyle bir sonuç çıkarabiliriz: bilimde bir süreklilik vardır. Bu süreklilik sonucundadır ki, bilim adamı, daha önceki çalışmalardan etkilenir. Bu etki de öncelikli olarak komşu uygarlıklar arasında söz konusu olmuştur. Nitekim İslam dünyasının başlangıcındaki ilk bilimsel çalışmaların, sistematik çalışmalar haline gelmesinde çok önemli rolleri olmuştur. İslam dünyasında yapılan çeviri faaliyeti sonucunda komşu uygarlıklardaki bu bilgi İslam dünyasına aktarılmıştır.

Aynı şekilde, bilgiyi değerlendiren bilim adamları da kendi birikimlerini, yeni bilgilere şekillendirirken, özellikle de tıpta ve de anatomide, mevcut bilgiyi, eğitim yolu ile öğrenirken, daha sonraki mesleki uygulama ve çalışmalarıyla, kendisini geliştirme olanağı bulabilmiştir. Bunun en güzel örnekleri de Razi, İbn Sina, Ahmed b. Mansur ve daha sonra da İtaki'nin çalışmalarının çizdiği grafik göstermektedir.

<sup>4</sup> Esin Kahya, *Şirvanlı Şemseddin-i İtaki'nin Resimli Anatomî Kitabı*, Ankara 1996.

<sup>5</sup> Aynı eser, s. 7.

Burada bir başka eserden daha söz etmek gerekir. Bu da *Tansukname-i İlhani der Fünun*<sup>2</sup> adıyla bilinen ve Farsça kaleme alınmış eserdir. Eser resimli bir anatomi kitabıdır. Eserin önsözünü çeviren Abdülbaki Gölpınar'lı eserin çeviri olduğunu söylemektedir. Kitabın yazarı Süheyl Ünver ise, bu eserin bir çeviri olmaktan çok Çin, Moğolistan, Çağatay, Uygur tıp eserlerinden adeta derlenerek oluşturulmuş demektir. Çeviriyi yapan kişinin adı kaydedilmemiştir, ancak önsözdeki ifadeye göre, eserin çevirmeninin ileri yaşıta olması gerekir, '*çünkü ömre itimadım yok ki*' şeklinde bir ifade kullanmaktadır. Eserin önsözünde verilen açıklamalardan anlaşıldığına göre, eserin aslı erken tarihli olmakla beraber, bu çeviri ya da derlemenin tarihi muhtemelen XIV. yüzyıldır. Çünkü, derleme ya da çeviri dediğimiz *Tansukname*, Sultan Mahmud Gazan Han için kaleme alınmıştır. Eserin içinde söz edilen Van Şua muhtemelen eserin yazarıdır.

*Tansukname*, Çinçe'den ve Farsça'ya çevrilmiştir; 4 kısımdan meydana gelmiş olup, Çince'sini kaleme alan muhtemelen Hataylı bir hekumdur. Hatay Uygur Türklerinin hakim olduğu bir bölgedir. Eser, Farsça'ya aktarılırken, sadece kelime kelime çevrilmemiş olup, çeviriyi yapan çeşitli yazarlardan yararlanmıştır. Eserde ayet ve hadislerin yanı sıra, Çince ıstılah ve şiirler de bulunmaktadır; tıpla ilgili olarak anatomi, bazı dağlama, Hatay reçeteleri vb. tıpla ilgili bilgilerin dışında müzik, taksim, bitkiler ve hayvanlarla ilgili bazı bilgiler de verilmektedir<sup>3</sup>.

Eserdeki resimler iç organları, kan alınacak damarlar ve kan damarlarını ve sinir sistemini gösteren şemalar vardır. Bu şemalardan bazıları, Ahmed b. Mansur'un yukarıda adı geçen eserindeki resimlerdeki yüzlere benzemektedir. Ahmed b. Mansur'un eserindeki resimlerin benzerleri sadece, *Tansukname*'de değil, Uygur tıp metinlerinde de görülür.

İslam dünyasında XIII. ve XIV. yüzyılda görülen çalışmaların daha sonraki dönemdeki anatomi çalışmalarına temel oluşturmuş olduğu belirlenmektedir. Bunların en güzel örnekleri arasında başta erken Osmanlı tıp adamlarında Hacı Paşa, daha sonra Şemseddin Sabuncuoğlu ve onu izleyen yüzyılda Emir Çelebi'de görülmektedir. Ancak şüphesiz bu etki en azından resim olarak en belirgin bir şekilde Şirvanlı Şemseddin-i İtaki'de belirlenmektedir. Ahmed b. Mansur'un *Teşrih-i Ebdan* adlı eserindeki hemen bütün resimler, İtaki'nin *Teşrih-i Ebdan ve Tercüman-ı Kibale-i Feylsufan* adlı eserinde bulunmaktadır. Ancak, onun resimlerinin yanı sıra, Baulı eserlerden ilk etkileşim izleri de bu eserde sergilenmektedir. Örneğin genel iskelet şeması bunlara bir örnektir. Ancak, İtaki'nin eserinde Ahmet b. Mansur'un eserinden alınma şemaların yanı sıra, XVI. yüzyılda yaşamış olan Andreas Vesalius'un (1514-1553) *De Humani Corporis Fabrica*'sındaki (Brüksel) iskelet resimlerinin benzerleri de bulunmaktadır.

<sup>2</sup> Süleymaniye, Ayasofya 3598 numarada kayıtlıdır.

<sup>3</sup> A.S. Ünver, *Tansukname-i İlhan der Fünun-i Ulum-u Hatayi*, İstanbul 1939.

Üçüncü makale olarak, kasları ve onların yerleri ele alınmıştır. Burada da ilkin, kemik ve sinir hakkında verilen açıklamalara paralel olarak, genel olarak kas nedir, ve neden kaslar vardır sorularına cevap verilmiştir.

Kitabın dördüncü makalesi, damarlarla ilgilidir. Ahmed b. Mansur, ilkin venleri (toplar damarlar) ele almıştır.

Dördüncü makale aynı zamanda atar damarlarla ilgilidir. Burada da, diğer makalelerde ele alınan konularda olduğu gibi, konularla ilgili ilkin genel bilgi verilmektedir. Daha sonra da bütün vücuttaki atar damarlar (arterler) hakkında bilgi verilmektedir. Arterlerin yapısı tartışılırken, daha önce, venlerde olduğu gibi, onların da ilkin yapıları hakkında bilgi verilmiştir.

Yine bu makalede mürekkep organ dedikleri yada *aza-i ali* organlar ele alınmaktadır. Bileşik organlar arasında ilk ele alınan kalptir. Vücut için önemli olan ve sevdavi hıltların olduğu yer olan dalak mürekkep organlar arasında ikinci olarak ele alınmıştır. Dalağın yeri kalbe göre verilmektedir.

Daha sonra ele alınan organlar sırasıyla akciğer, diyaframa, gırtlak, bademciler olup, her biri hakkında, sırasıyla kısa bilgi verilmiştir. Daha sonra, sırasıyla sindirim sistemi ile ilgili organlar ele alınmıştır. Dil, dudak, yemek borusu, mide ve bağırsaklar hakkında kısaca bilgi verilmiştir. Genellikle, tipik tıp eserlerinde böbrek, mesane ve diğer üriner sistem organlarıyla birlikte ele alınırken, Ahmed b. Mansur böbreği, dalak, mesane ve karaciğerle birlikte ele almaktadır.

Daha sonra, beyin kulak ve burun ele alınmaktadır. Burada ilkin beyin, omurilik ve daha sonra da duyu organları, yani göz, kulak ve burun ele alınıp, her biri hakkında kısa açıklamalar verilmiştir.

Ahmed b. Mansur daha sonra üreme organlarını ele alıp incelemiştir. İlk erkek organlarını ele almış, erkeklerin testisleriyle, kadınların yumurtalıklarını bir-biriyle mukayese etmiştir ki, bu da yerinde bir karşılaştırmadır.

Bu makalenin son konusu olarak, fötüsün, uterus içindeki gelişmesi ele alınmıştır. Aslında bu konu bir ölçüde, fötüste ilk şekillenip, tamamlanan organ tartışması kapsamında eserin giriş kısmında da vardır. Burada bir ölçüde tekrarlanan bir açıklama ile karşılaşılmaktadır.

Sonuç olarak Ahmed b. Mansur'un altı makaleden meydana gelen bu eserinin, çok ayrıntılı olmasa da bize, insan anatomisi ile ilgili temel bilgileri sunduğunu belirlemekteyiz.

Ayrıca, eserin resimli olması ve yaygın olarak kullanılması da onu önemli kılan hususlardandır. Belki içerik olarak değilse bile resimleriyle uzun yüzyıllar İslam dünyasında etkisini sürdürmüştür.

Ahmed b. Mansur'un eseri incelendiğinde genel hatlarıyla daha önce yaşamış hekimlerin eserlerindeki açıklamalara önemli benzerlikler gösterir. Bunun sebebi, onun da diğer İslam dünyasında yaşamış hekimler gibi, Galen ve Aristoteles'in fikirlerinin etkisi altında kalmasından kaynaklanmaktadır. İslam dünyasında yaşamış olan diğer hekimlerde de gözlediğimiz gibi, kendisine kadar gelen bilgilerin yanı sıra, kendi gözlemlerinden yararlanmış olmasıdır.

Ahmet b. Mansur eserinin başında, Tanrıya övgü ve şükür ifade eden sözlerden sonra şöyle demektedir: '*insan vücudunu ve anatomiye bilmeyen kişi Yüce Tanrıyı tanımada aciz kalır*' (hadis). Yine metinde '*kim ki nefisini bilmezse, rabbini de bilemez*' şeklinde anatomi bilgisinin ne kadar önemli olduğu vurgulanmaktadır. Böylece anatominin önemini vurgulamaktadır.

Eser, mukaddime, 4 kısım (makale) ve bir sonuç (hatime) kısmından meydana gelmiştir ve içindeki konular şu şekilde verilmektedir:

1. Mukaddime (Giriş);
2. Birinci Makale: Kemikler ve onunla ilgili olan konuların zikri hakkındadır;
3. İkinci Makale: Sinir ve onun kısımlarının zikri hakkındadır;
4. Üçüncü Makale: Kas ve onların kısımları hakkındadır;
5. Dördüncü Makale: Toplar damarlar (venler) ve atar damarlar (arterler) ve onların kısımları hakkındadır;
6. Hatime (Sonuç); Mürekkep organlar ve fütüsün gelişimi ve doğum hakkındadır.

Ahmed b. Mansur, fütüsteki ilk organın hangisi olduğunu açıklarken, '*fütüsün temel organları olarak ilk meydana gelen organlar kalp, beyin, karaciğer ve dördüncünün ise bunların hepsi olduğu*' ifade etmektedir. Ona göre, insanın en önemli özelliğinin ruha sahip olmasıdır, o halde ruhun taşıyıcısı kalp olduğuna göre, kalbin ilk oluşan organ olması gerekir.

İskelet ile ilgili olarak verdiği açıklamalara Ahmed b. Mansur, ilkin kemiklerin neden mevcut olduğundan söz ederek başlar. İskelet vücudun dayanağıdır; destegidir; vücuda sağlamlık verir ve onu dıştan gelecek tehlikelere karşı korur.

O, bu konuda verdiği kısa bilgileri verdiği iskeletle ilgili bir şema ile de desteklemiştir. Daha sonra, yazılan bazı anatomi eserlerinde aynı şemaları bulmak mümkündür. Bunlar genel olarak iskeleti veren şema ile, daha basit olarak çizilmiş baş kemiklerindeki süturlarını gösteren şemadır. Bu sonuncuları muhtemelen İbn Sina'nın *el-Kanun* adlı eserinden almış olmalıdır.

*Teşrih-i Ebdan*'ın ikinci makalesinde sinirler ele alınmıştır. Sinirler, burada, birçok anatomi metinlerinde de görülmüş olduğu gibi, ilkin ikiye ayrılmıştır: duyu sinirleri ve hareket sinirleri.

rini Arapça olarak yazmışlardır, ancak, Cürcani'nin meşhur hacimli eseri, *Zahire-i Harzemşahi*'nin dili Farsça'dır. İbn Sina'nın *el-Kanun* adlı eseri dışındakilerle karşılaştırıldığında, çok ayrıntılı kalır; o da İbn Sina gibi, bazı konularda klasik anatomi bilgisi, ya da Galenik anatomi dediğimiz açıklamalardan ayrılmış; kendi çalışmalarının sonuçlarını bize vermiştir. Örneğin kemik sayısı Galen'deki 518 olmayıp, 529 değildir. Ancak, her konuda bunu söylemek mümkün değildir. Cürcani'nin kafa sinirleri, kafa tası, karaciğer konusundaki açıklamaları Galen'den farklılık gösterir. Ancak onun açıklamalarının zaman zaman İbn Sina ile de farklılık gösterdiğini söylemek gerekir. Her ne kadar her ikisi de Galen'den etkilenmiş ve birçok konuda onunla, aynı görüşü paylaşmışlarsa da, yukarıda da belirtilmiş olduğu gibi, ayrıldıkları noktalar da vardır.

İbn Sina ile Cürcani'nin ayrıldığı noktalardan birisi Cürcani Galen gibi, birinci kafa çiftini göz siniri (n. Opticus) olarak kabul ederken, İbn Sina ilk kafa çiftini buruna giden sinir (n. Olfactorius) olarak verir. Cürcani ise Galen'le aynı fikirde olup, bu noktada İbn Sina'yı reddetmektedir.

İslam dünyasında, yukarıda da açıklandığı gibi, anatomi ile ilgili kısa bazı açıklamaları, genel tıp eserlerinde buluyorsak da, bu konuda müstakil eser sayısı son derecede sınırlı olup, onlardan resimli olanlar ise daha da nadirdir. Bu nadir eserlerden biri de XIV. yüzyılda yaşamış olan Ahmed b. Mansur'un *Teşrih-i Ebdan* adlı eseridir. Bu kitap, sadece anatomi konusunda yazılmış bir monografi olmayıp, ayrıca yazar, her bir sistemle ilgili birer şema da vermiştir.

Ahmed b. Mansur'un adı Mansur b. Muhammed b. Ahmed b. Yusuf b. İlyas olup, Şirazlı bir aileden gelmektedir. Yaşadığı tarih ise yaklaşık 1390'lar olarak verilmektedir. Onun *Teşrih-i Ebdan* adlı eserinin yazılış tarihi ise 1386'dır ve meşhur hükümdar Timur'un torunu olan Pir Muhammed Baha adına kaleme alındığı da ifade edilmektedir.

Ahmed b. Mansur, *Teşrih-i Ebdan*'ın dışında bir eseri daha vardır, ancak bu ikinci eser daha kısa olup, *Kifaya-i Mucahidiyye* ya da *Kifaya-i Mansuri* adını taşımaktadır. Yazar, bu ikinci eserini 1380'de yazmış olup, bu tarihe göre, bu kitabın yazılışı, Timur'un oraları almasından önceki tarihlere rastlamaktadır.

*Teşrih-i Ebdan*'ı resimli olması muhtemelen dikkati çekmiş ve ayrıca anatomi konusunda pek eser bulunmaması da, onun yaygın olarak kullanılmasına vesile olmuştur.

Ahmed b. Mansur, döneminde ve bugün de olduğu gibi, *Teşrih-i Ebdan*<sup>1</sup> adlı eseri o günkü deyiimi ile basit organlar ve bugünkü ifade ile, ana sistemler ve iç organları ile ilgili açıklamalarla, kitabın son bahsi olarak verilen embriyonun oluşumu ve gelişmesi konusunda verilen açıklamalardan meydana gelmiştir.

<sup>1</sup> Eserin Washington, National Library of Medicine'de MSP 18 ve 19'da resimli birer nüshası bulunmaktadır.

sentez niteliğindeki çalışmalarla yavaş yavaş gelişim boyutu kazanmıştır. Bu dönemde yaşayan belli başlı hekimlerden Razi'nin eserlerinde bu gelişim boyutunu belirlemek mümkündür. Razi bir taraftan, mümkün olduğunca bilinen bütün tıp bilgisini İslam dünyasına mümkün olduğunca ayrıntılı bir şekilde aktarmaya çalışırken, aynı zamanda bir klinisyen olarak, Hippokrates'ten sonra, onun yöntemini kullanmak suretiyle, bir hekimin olaylara nasıl bakması ve değerlendirmesi ve hasta başında nasıl bir teşhis ve tedavi yolu izlenmesi gerektiğini bize vermiştir. Bunun en güzel örneği, sentez niteliğindeki kapsamlı eseri *el-Havi* ile, klinik bulgularını topladığı kısa risalelerinde (örneğin *Kızamık ve Çiçek Risalesi* gibi) bu durumu gözleyebiliyoruz.

İslam dünyasındaki tıp çalışmaları arasında anatomi çalışmaları sınırlı olmasına karşın, ayrıcalıklı bir yer işgal eder. Anatomi İslam dünyasında her ne kadar vazgeçilmez bir temel bilgi olarak kabul edilmişse de, örneğin, hemen her temel tıp eserinin başlangıçta yüzeysel ya da hıtlar teorisine ilişkin olarak birkaç cümle ile insanın anatomik yapısı hakkında bilgi verilmiştir. Başlangıçta verilen anatomi bilgisi ise daha çok 4 unsur ve onun genel olarak vücudun yapılanınasındaki temel özellikleri hakkındadır. X. yüzyılda yaşamış olan Ali b. Abbas'ı ve XI. yüzyılın ve daha sonraki dönemin etkin hekimlerinden İbn Sina'yı sayabiliriz. Yine, yukarıda adı geçen Razi'nin *Kitab el-Mansur* eserinde, bugün de olduğu gibi, iskeletle başlayarak belli başlı sistemlerin anatomik yapısı hakkında kısa kısa açıklamalar verilmiştir. İslam dünyasının belli başlı hekimlerinden Ali b. Abbas'ın *Kitab el-Sinaat* adlı eserinde ise, Razi'ye nispetle daha ayrıntılı da olsa, yine de sınırlı bir şekilde, anatomik sistemler hakkında açıklamalar bulunur.

Burada söz konusu ettiğimiz hekimlerden ancak İbn Sina'da en ayrıntılı bilgiyi buluyoruz. Onun meşhur eseri *el-Kanun fi't-Tıbb* adlı eserinin ilk kitabının hemen tamamı anatomi konusuna ayrılmış; sırasıyla, iskelet sisteminden başlayarak bütün anatomi sistemleri hakkında ayrıntılı bilgi verilmiştir.

Genellikle, anatomi ile ilgili çalışmalar arasında zikredilen, ancak sadece anatomi açısından değil, fizyoloji yönünden de önem taşıyan İbn Nefis'in çalışmalarının gerek kendi döneminde, gerekse daha sonraki hekimler üzerinde çok fazla etkili olduğunu söylemek mümkün değildir.

Yine bu dönemde yaşamış olan Abdü'l-Latif Bağdadi'nin, disseksiyon yaptığı ve üst ve alt çene kemikleri ile, omurga konusunda verilen açıklamalarının Galenik olmadığı iddia edilmiştir. Çünkü, daha önceki anatomi ile ilgili açıklamalarda, alt çene kemiği iki parça kemik olarak verilirken, ki bu insan embriyosundaki durumdur ve daha sonra bu iki parça kaynayarak yekpare tek kemik haline gelir (mandibula), Abdü'l-Latif Bağdadi onu tek kemik olarak vermektedir. Aslında, İbn Sina'da da bu kemik tek kemik olarak açıklanmaktadır.

Bunlara ilave olarak, anatomi konusunda bilgi verenlerden biri olarak Cürcani'den söz etmek gerekir. Buraya kadar ele aldığımız bilim adamları eserle-

## TEŞRİH-İ EBDAN ADLI ESER VE DEĞERLENDİRİLMESİ

ESİN KAHYA

Lev. 25-39

Genel olarak İslam dünyasındaki bilimsel faaliyetlere bakıldığında, astronomi çalışmalarının öncelik taşımış olduğu belirlenmektedir. Bu çalışmaların çeviri faaliyetini izleyen yıllarda olgunlaştığı ve IX. yüzyıldan itibaren astronomi adına önemli adımlar atıldığı belirlenmektedir. X. ve XI. yüzyılda, matematiğin astronomiye paralel gelişmesiyle, bu etkileşimden etkilenen astronomi, daha hızlı gelişim kaydetmiştir. Bu çalışmalar sadece teorik çalışmalarla sınırlı kalmamış; aynı zamanda, kurumlaşarak da, yani Kasiyum ve Şemmasiyye gözlemevlerinin de açılmasıyla önemli aşamalar kaydedilmiştir. Ayrıca, geodezi ile ilgili çalışmalarla da daha da farklı boyut kazanmıştır. İslam dünyasındaki bu dönem çalışmalara örnek olarak, Battani'nin ve Fergani'nin çalışmaları zikredilebilir.

Ancak, astronomi çalışmalarıyla diğer bilimlerin gelişmesini karşılaştırdığımızda, astronomi dahil, bütün bilimler içinde ilk gelişme gösteren tıp bilimi olmuştur. Bu da son derece doğaldır, çünkü diğer bilimler, astronomi hariç, teorik boyut taşımaktadır, halbuki, tıp ile ilgilenen kişi, ister istemez -mesleğin uygulama yönü dolayısıyla- gözlem yapmak durumundadır; hatta bazı yenilikleri denemek durumundadır. Bu durumda hekimin, bilim dalının karakteriyle ilişkili olarak, diğer bilim adamlarından farklı bir pozisyonu vardır.

İslam dünyasına baktığımızda ise, tıbbın, bu özelliğine bağlı olarak, diğer bilimlerden farklı olarak, henüz Hz. Peygamber döneminden itibaren belli adımlar atmıştır. Hz. Peygamber, insan sağlığı ile ilgili olarak bazı sözler söylemiştir ve yine Kuran'da insan sağlığı ve sağlıklı yaşamla ilgili bazı hükümler bulunmaktadır. Bunlara biz tıbb-ı nebevi diyoruz.

Daha sonraki dönemlerde ise tıpla, yani insan sağlığı ve insanın sağlığını kaybetğinde neler yapması gerektiği ile ilgili çalışmalar devam etmiştir. Bu çalışmalar arasında erken tarihli olarak kurulan ilk 7 hastaneden söz etmek gerekir ki, bunlardan ilki 706 tarihinde Emeviler zamanında Şam'da kurulmuştur. Daha sonraki tarihlerde, Bağdat'ta, Kahire'de ve de İslam dünyasının diğer şehirlerinde yaptırılan diğer hastaneler bunları izlemiştir.

İslam dünyasındaki tıp adına yapılan çalışmalar, diğer bilim dallarında da görüldüğü gibi, ilk Sanskrit ve Farsça'dan daha sonra da Süryanice ve Yunanca'dan yapılan çalışmalarla yeni bir boyut kazanmış ve mevcut tıp bilgisi İslam dünyasına aktarılmıştır. IX. yüzyılda yoğunluk kazanan bu çalışmalar, yine bu yüzyılda yapılan



meyvesi Keyhusrev'dir. Onlardan önce Keykâvus, Hâmâverân şahının kızını kendine eş olarak almıştı. Bu tür isimlere ve şahsiyetlere olan ilgi, Gerşasb ve Dârâb gibi hamâse kahramanlarını akla getirmektedir. Bu hamâse kahramanlarının yaptıkları gibi, Selçuklu şehzadeleri de Hristiyan prenseslerle evlenmişlerdir. Alman araştırmacı Nöldeke, Selçuklu padişahları tarafından bu isimlerin kahramanlıkları nedeniyle seçildiğine inanmaktadır<sup>27</sup>. Oysa böyle değildir. Eğer sadece kahramanlıklar göz önünde bulundurulseydi, Rüstem, Sohrâb, Gûderz ve Gorgîn gibi savaş kahramanlarının da adları anılırdı. Keykâvus ve Keyhusrev adları pehlivanlara değil şahıslara ait adlardır.

13. yüzyılın gelip çatmasıyla Anadolu'nun Selçuklu yönetimi altında kültürel gelişimi ivme kazanmıştı. 12. yüzyılda çokça yaşanan kargaşalar ve sonunda 13. yüzyılda meydana gelen Moğol saldırısı nedeniyle vîran olmaya yüz tutan Horasan ile kıyaslandığında Anadolu oldukça güvenli ve bayındır idi. Bu yüzden Mevlânâ'nın ailesi bu güvenlik ve bayındırlığı göz önünde bulundurarak Belh'ten Konya'ya göç etmişlerdir. Mevlânâ ailesi gibi başkaları da aynı şeyi yapmışlardır. Örneğin Necmuddin Bağdâdî de Horasan'dan Küçük Asya'ya gelmiş ve tanınmış eseri *Mîrsâdu'l-İbâd*'ı yazmıştır. Yine Lâmi'i-yi Tûsî, vatanından kalkıp Selçuklu sarayına gelmiş ve Selçuklu hükümdarı için bir şehname yazmaya çalışmıştır. Fakat hamâselerin tasavvufi mazmunlara doğru evrilmesi ile irtibatsız olmayan tasavvuf kültürünü canlandırmış olan Mevlânâ ailesi hepsinden önemlidir. Mevlânâ'nın eserlerinde destan şahsiyet ve mazmunlarının çoğu tasavvufi konulara dönüşmüştür. İran ile Anadolu arasındaki bu tasavvufi bağlantı devam edip gitmiştir. O kadar var ki 15. yüzyılda, Horasan'ın meşhur Ârifî Câmî, Osmanlı sultanını, İstanbul'u fethetmesi dolayısıyla övmüştür.

#### Sonuç:

Hamâselerin ve hamâseciliğin [destanların ve destan yazarlığının] Azerbaycan ve Anadolu'ya intikali genel anlamda üç aşamada gerçekleşmiştir.

1. 11. yüzyılda küçük sınır devletlerinin karşı karşıya bulundukları ihtiyaçlar ve zorunluluklar, onların hamâselere ilgi göstermelerine neden olmuştur.

2. Geniş ve muktedir Anadolu Selçuklularının kurulmasıyla birlikte Firdevsî'nin *Şahnâme*'si tarzı esas alınarak onlara özgü hamâselerin nazmedilmesi gerçekleşmiştir.

3. Hamâselerin ve hamâseciliğin Horasan'dan Azerbaycan ve Anadolu'ya intikali ile birlikte yeni çevre koşullarının etkisi altında, hamâseler savaş ve yiğitlik mazmunlarından tasavvuf ve aşk mazmunlarına doğru evrilmişlerdir.

<sup>27</sup> Theodor Nöldeke, *Hamâse-i Millî-yi İran*, Çev. Bozorg Alevî, Câmî yay., 4. bs., Tahran 1369 (1990).

duğunu ve eserini kendi mensubu bulunduğu şehirden etkilenmemiş bir eser olarak göremeyeceğimizi söyleyebiliriz<sup>23</sup>. Bu kitabın kültür koşulları da bu görüşü teyit etmektedir. Çünkü kitabın çok yiğit olan kahramanının yolu sonunda Yunan'a düşer. O, burada Yunan kralının kızına aşık olur ve onunla evlenerek bir oğul sahibi olur. O, Akdeniz'e barış ve huzuru yerleştirir. Son tahlilde o, huzur ve hayatın peşindedir<sup>24</sup>. *Dârâb-nâme*'nin Akdeniz adaları ve sahilleri hakkında anlattıkları çok ilginçtir ve daha önce değindiğimiz eserler gibi bu eserde yaşama ve birliğe daha çok vurguda bulunmaktadır. Bütün bunlar, hem destanlara Anadolu'da ne denli talep bulunduğunu, hem de Anadolu'daki çevrenin hamâseyi dönüşüme uğrattığını göstermektedir. *Dârâb* hikâyesi, *Firdevsî*'nin *Şâhnâme*'sinde de yer almaktadır. Fakat öncelikle *Şâhnâme*'de bu hikâyede özet halindedir, ikinci olarak da *Şâhnâme*'deki *Dârâb* tamamıyla savaşıdır ve *Tarsûsî*'nin *Dârâb-nâme*'sinin tersine saldırgan bir simaya sahiptir. *Şâhnâme* ile *Dârâb-nâme*'nin karşılaştırılması, Horasan sınırlarının ne denli farklı olduğunu ve bu sınırların bir şahsiyetten iki farklı çehre yarattığını göstermektedir. *Tarsûsî*'nin *Dârâb* için anlattığı hikâyeden, sonunda *Dârâb*'ın akrabası olan ve aslında barış ve dostluk amacı güden İskender meydana gelmektedir<sup>25</sup>. Böylece İskender hikâyesini, onda meydana gelen değişimi ve kahramanlık destanlarından tasavvuf ve aşk destanlarına doğru yaşanan seyri, 11. yüzyıldan itibaren İran ile Anadolu arasındaki ilişkilerde ortaya çıkan ve 12. yüzyılda yetkinliğe ulaşan kültürel değişimin bir göstergesi saymak mümkündür. İskender'in, Gerşasb ve *Dârâb* gibi kişiliklerin ardışına kazandığı kişilik, aruk Selçukluların hükümlerinde büyük bir görkem ve canlılığa ulaşan kültürel kaynaşma ve birleşmenin ürünüdür. Selçukluların hamâsi ve aynı zamanda insanî temalara olan bilinçli ilgileri, bu devletin hükümdarlarının bir kısmının adında da görülebilir. Keyhüsrev, Keykubâd, Keykâvus ve Siyâvuş adları, Selçuklu padişah ve şehzadelerinin onundan fazlasının adında görülebilir.

I. Gıyâseddin Keyhusrev, İzzeddin Keykâvus, Gıyâseddin Keyhusrev'in oğlu Alâaddin Keykubâd ya da II. Keykâvus'un h. 683/1284'te öldürülen oğlu Siyâvuş, bunlardan birkaçıdır. Buna tanınmış olan başkalarını da eklemek mümkündür<sup>26</sup>. Fakat ilginç olan, bu isimlerin hamâsi kültürde özel bir konumlarının bulunmasıdır. Siyâvuş, hamâselerde, Firengis ile evlenen barışçı bir şehzâdedir. Bu evliliğin

<sup>23</sup> Aynı eser, s. 387 vd.

<sup>24</sup> Nizâmî, a.g.e., s. 58 vd., 326 vd., 446 vd.

<sup>25</sup> *Dârâb-nâme* konusunda, aynı adla Mevlânâ tarafından yazılmış ve aslında *Dârâb*'ın oğlu Firûz Şah'ı konu alan bir başka eserin var olduğu da dikkate alınmalıdır. Fakat *Dârâb-nâme*, aslında eski İran'a ait *Dârâb* ve *Bot-i Zerrîn* adını taşıyan bir kitaba dayanmaktadır. Bkz. Ebû Tâhir Muhammed b. Hasan b. Ali b. Mûsâ et-Tarsûsî, *Dârâb-nâme-i Tarsûsî*, haz. Zebihullah Safâ, Bongâh-i Tercüme ve Neşri Kitâb yay. Tahran 1344 (1965), Zebihullah Safâ'nın mukaddimedeki açıklamaları.

<sup>26</sup> Muhammed Cevâd Meşkûr, *Ahbâr-i Selâcika-i Rûm bâ Metn-i Kâmil-i Muhtasar-i Selcûk-nâme-i İbn Bibî*, tashih: Houstma, Kitâb-furûşî-yi Tahran yay., Tahran 1350 (1971); Mahmud b. Muhammed-i Aksarâyî, *Târîh-i Selâcika yâ Musâmeretu'l-Ahbâr ve Musâyeretu'l-Ahyâr*, mukaddime ve tashih: Osman Turan, Esâtûr yay., 2. bs. Tahran 1362 (1983), s. 33 vd.; Zamiar, *Neseb-nâme-i Hulefâ ve Şehriyârân*, Çev. Muhammed Cevâd Meşkûr, Hayyâm yay., Tahran 1356 (1977), s. 215-218.

ve orada geçimini sağlamak için çalışır ve sonunda Bizans kralının kızını kendine eş olarak seçer. Gerşasb da, Guştasb da, liyâkatlerini ispatladıktan sonra gönülleri- nin istediği eşe kavuşur<sup>21</sup>. Bu durum, sonradan tasavvufi eserlerde bir tür tasavvufi mücâhede halini almıştır. Rûm ya da Gürcü diyarından Hristiyan bir kıza gönlünü kaptıran ârif, sonunda vuslata ulaştığı halde imanını da korumaktadır.

"Şeyh San'an ile Hristiyan kızı" hikâyesi ya da Evhadu'd-din'in *Kitâb-ı Menâkıb*'ının bir bölümü, bu değişim ve dönüşümü, tasavvufi ve mistik söyleme yansıtmaktadır.

Kuşkusuz, Gerşasb'da savaştan barışa ve savaşkanlıktan akılcılığa, gönle ve birlik ve kavuşmaya doğru yaşanan bu değişim, Anadolu sınırlarının kültür koşullarının büyük etkisinden kaynaklanmıştır, yoksa *Târih-i Sistân* ile *Ahsenu't-Tevârîh* ve *l-Kasas*'ın *Gerşasb-nâme*'den aktarmalarında bu konulara işaret edilmemiştir.

*Gerşasb-nâme*'nin tamamlanışından yedi yıl sonra büyük bir olay olan Malazgirt'in fethi gerçekleşmiş (h. 463/m. 1071) ve ondan sonra büyük ve görkemli Selçuklu devleti meydana gelmiştir. Şimdi artık daha geniş ve daha kapsamlı toplum ve kültürler birbirleriyle temas kurmuşlardır. Barış ve kültürel denge de daha büyük ölçüde söz konusu olmuştur. 12. yüzyılda kaleme alınmış olan *Munşeat-i Hâkânî*'de bu bir arada yaşama kültürünün yansımaları açıkça görülebilir. Ayrıca yine 12. yüzyılda Nizâmî, görkemli eserlerini İran'ın kuzeybatı sınırlarında meydana getirmiştir. O, eserlerinde, İskender, Husrev, Behram gibi şahırları ve kahramanları mutluluk ya da bilgelik arayışında olan bireyler olarak ortaya koymaktadır<sup>22</sup>. Burada da Hristiyan bir kadın, yani Şirin söz konusu edilmektedir. Aslında Esedî-yi Tûsî'nin *Gerşasb-nâme*'de başlattığı yolu Nizâmî sürdürmekteydi. Özellikle Nizâmî'nin eserlerinde şu husus önem taşımaktadır: Tamamıyla tarihî olan ve birçok savaşlar ve fetihler gerçekleştiren kişilikler olan Husrev Pervîz ve İskender'in savaşkan bir yüzleri bulunmamaktadır. Bunlar, barış ve hayat taraftarı kişiliklerdir. Sonraları, Nizâmî'nin yaptığı gibi İskender-nâme yazan başka kimseler de Rûmlu olan bu hükümdarı, gerçeğin arayışındaki ilim ve akıl sahibi bir sima olarak göstermişlerdir. Şekillenmiş olan yeni kültürde artık Rûmlunun tehlikeli bir yüzü bulunmuyordu. Bilakis ona ilişkin olarak insanî ve kültürel bir yüz ortaya konuluyordu.

Yine 12. yüzyılda *Dârâb-nâme* adını taşıyan bir başka tanınmış destan daha kaleme alındı. *Dârâb-nâme*, oldukça eski bir hikâyeydi, fakat bu yüzyılda Ebû Tâhir-i Tarsûsî tarafından nazmedildi. Tarsus, Anadolu şehirlerindendir ve bu bakımdan, Ebu Tahir'in hayatına ilişkin kesin bilgilere sahip olmadığımıza ve onun *Dârâb-nâme*'yi nasıl hazırladığını bilmediğimize göre sadece onun Tarsus şehrinden ol-

<sup>21</sup> Ebu'l-Kâsım-i Firdevsî, *Şâhnâme*, tashihi: Jule Mohle, Gulistân-i Kitâb yay., Tahran 1373 (1994), c. II, s. 763.

<sup>22</sup> Tarsûsî'nin göz önünde bulundurduğu Yunan tartışmalı olsa da, kişi ve ada isimleri, Tarsûsî'nin Akdeniz'e komşu olması nedeniyle, o bölgeye ilişkin bilgileri daha eski bir hamasî hikâyeye nasıl kattığını göstermektedir. *Dârâb-nâme*, s. 106 vd.

11. yüzyıl ortalarında Horasan'dan Azerbaycan'a gelen Esedî-yi Tûsî, iyi bir şekilde karşılanmıştır. Orada devlet ve saray büyükleri, kendisinden Firdevsî'nin yaptığı gibi bir hamâse nazmetmesini istemişler. Hiç kuşkusuz böyle bir durum, Nahcivan yöneticileri için kültürel zorunluluktan kaynaklanmıştır. Esedî de Rüstem pehlivanının atalarından olan Gerşasb'ın hikâyesini nazma geçirmiştir. Bu kitapta Gerşasb bir çok kahramanlık sergiler<sup>18</sup>.

Fakat o, diğer insanlar ve kavimlerle savaşmaktan ziyade dev ve ejderha gibi varlıklarla savaşmaktadır. Ayrıca o, düşünce ve kültür konularıyla son derece ilgilidir. Sürekli savaş ve çatışmalara sahne olan ve bu yüzden destanların aslı çehresi olarak ülke ve ordularla savaştığı Horasan sınırlarının tersine, İran'ın kuzeydoğusunda hamasî bir eserin kahramanı, daha ziyade bilgiye susamıştır ve bilginlere soru sorup cevap alma peşindedir<sup>19</sup>. Ayrıca *Gerşasb-nâme*'de, daha çok İran'ın doğu sınırlarıyla ilişkili olan *Şehnâme*'nin tersine, batı tarafına, yani Bizans, Yunan ve Akdeniz tarafına fazla bir yöneliş bulunmaktadır. Oysa Gerşasb'ın Sistanlı bir kahraman olarak kabul edildiğini bilmekteyiz. Bu da İran'ın batısındaki sınır beylerinin ihtiyaçları dolayısıyla olmalıdır. Gerşasb, batı tarafında daha çok düzen ve huzurun sağlanması, sorunların çözülmesi ve denizcilik önündeki engellerin kaldırılması ile ve buna benzer işlerle uğraşmaktadır. Hepsinden önemlisi, Gerşasb, Bizans'a seyahat etmekte, kralın kızına aşık olmakta, Bizans kralıyla görüşmekte ve prensesle evlilik bağı kurmaktadır<sup>20</sup>. Unutulmamalıdır ki bu dönemde İran'ın kuzeybatı sınır devletleri, savaş ve çatışma yerine, barış, dostluk ve bir arada yaşamaya özel bir önem vermekte ve kültüre yönelmektedirler. Bu bakımdan *Gerşasb-nâme*, Bizans sınırlarının ve bu bölgenin kültürel koşullarının etkisi altında, İran hamâseleri çizgisinde iki önemli değişimi belirgin kıldı. Birincisi, Firdevsî'nin *Şâhnâme*'si gibi ünlü bir eserin aksine, doğu sınırları yerine İran'ın batı sınırlarına (Bizans'a) yönelmiş, ikincisi, destan kahramanları, yavaş yavaş, savaşçılıktan devlet kültürüne, yani batı komşusu olan Bizans'la barışı amaçlayan kültüre yönelmeye başlamışlardır. Oysa kadim İran tarihinde Yunan ve Bizans ile çok uzun süren savaşlarla geçmiştir. Oysa eski İran tarihinde Yunan ve Rûm ile savaşın oldukça uzun sürdüğünü biliyoruz. Gerşasb'ın kişiliğinin bu tezahürü, sonraları Guştasb hikâyesinde de görülebilir. Gerşasb'dan yıllarca sonra yaşamış olan bu padişah, Bizans'a seyahat eder

durduğu Bû Dulef'in Esedî'nin göz önünde bulundurduğu Bû Dulef ile ilgisinin bulunma ihtimalinden söz edebiliriz.

<sup>18</sup> Esedî-yi Tûsî, *Gerşasb-nâme*, tashih: Habib Yağmâyî, Kitâbhâne-i Tahûrî yay., 2. bs., Tahran 1379 (2000); Esedî-yi Tûsî, *Gerşasb-nâme*, Emir Kebir yay., Tahran 1367 (1988). Ayrıca *Târih-i Sîstân*'da da Gerşasb'a ilişkin bilgi vardır: Bilinmeyen Müellif, *Târih-i Sîstân*, tashih: Meliku's-Suarâ Bahâr, Muessese-i Hâver yay., Tahran 1314 (1935), s. 3-6. Gerşasb ile ilgili konuların yorumu konusunda da bkz. Nedîm Mustafa, *Gerşasb der Püye-i Edeb-i Fârsî*, İmâ yay., Şiraz 1376 (1997).

<sup>19</sup> Örnek olarak, Gerşasb'ın Akdeniz'e doğru yolculuğu, Bizanslı brahmanı görüşü ve ona akıl, can ve yaratılış dünyasının sırları hakkında soru soruşu:

"Beli bükülmüş bir ihtiyar olan brahman, elinde asasıyla gümeleden çıkageldi..."

Esedî-yi Tûsî, a.g.e., s. 312 vd.

<sup>20</sup> Aynı eser, s. 210 vd.

Anadolu sınırlarında varlık gösteren sınır devletlerinin tanınmasında işlevsel olan en önemli kaynaklardan biri Katrân-ı Tebrîzî'nin *Divan*'ıdır.

11. yüzyılın ilk yarısında yaşamış olan Katrân-ı Tebrîzî, İran'ın kuzeybatısında bulunan küçük sınır devletlerinin çoğuyla irtibat içinde olmuştur. O, Horasan'a bir yolculuk yapmış ve orada Derî Farsçasının kültürel eserleriyle tanışmıştır. Horasan'da Sâmânî ve Gazneli sarayları ile büyük şair ve edebiyatçıların bulunması nedeniyle Yeni Farsça ya da Derî Farsçası olağanüstü bir yetkinlik ve açılıma ulaşmıştır. Bu edebî açılımin bir tezâhürü, birçok tanınmış ve ün kazanmış kahramanlık destanlarının nazmedilmesidir. Dakîkî ve Firdevsî, bu eserleri meydana getiren şairlerin büyüklerinden sayılır. Katrân-ı Tebrîzî, Horasan'da *Tûs-nâme* adında bir manzume yazmıştır. Belki de bu yolculuk yüzünden Katrân'ın şiirleri Rûdekî-yi Semerkandî'nin şiirlerine karışmıştır. O, bir süre sonra Azerbaycan'a dönmüştür. Bu bağlamda, o bölgeden geçmekte olan Nâsır Husrev, Katrân'ı Dakîkî'nin *Şâhnâme*'sinden bir nüshayı elinde bulundururken görmüştür<sup>16</sup>. Böylece, Katrân-ı Tebrîzî'nin hayat hikâyesi, İran'ın kuzeybatı bölgelerinin Horasan'da nazmedilmiş destanlarla tanışıklığı konusundaki ilk delil sayılmaktadır.

Katrân'ın yaşadığı aynı dönemde büyük hamâse şairi Firdevsî, Horasan'da ölmüştür. Firdevsî'nin hayatının sona eriş ve özellikle onun Horasan'dan Taberistan'a ya da İsfahan'a ya da İran'ın batısına gitmek amacıyla çıktığı yolculuk son derece müphemdir. Acaba o, Azerbaycan gibi Gaznelilerin ulaşamayacakları uzak bir yere, sınır beyliği konumundaki Deylemî hânedanlarının kendisini kabule hazır oldukları bir bölgeye gitmiş olamaz mı? Bu şaşırtıcı bir sözdür, fakat bu konuda iki delil bulunmaktadır. Bunlardan biri şudur: Firdevsî kendisi, *Şâhnâme*'de, büyük bir olasılıkla Nahcivan emirlerinden olan Ali Bû Dulef-i Deylemî'den söz etmektedir. *Gerşasb-nâme*'nin baş tarafında bu kişiye belirsiz bir işaret bulunmaktadır. İkincisi yine, Nahcivan'da 11. yüzyıl ortalarında nazmedilmiş olan *Gerşasb-nâme*'de Firdevsî ve *Şâhnâme*'ye ilişkin tam ve dakik bir bilgi verilmektedir<sup>17</sup>.

<sup>16</sup> Nâsır Husrev-i Kubâdiyânî, *Sefer-nâme*, tashih: Muhammed Debîr Siyâkî, Zevvâr yay., 6. bs., Tahran 1375 (1996), s. 9.

<sup>17</sup> Ahmed b. Ömer b. Ali en-Nizâmî es-Semerkandî, *Çehâr Makâle*, tashih: Muhammed Kazvînî, İkbâl yay., Tahran 1339 (1960), s. 60. Semerkandî'nin verdiği bilgiler Firdevsî'nin zamanına en yakın bilgiler olmakla birlikte müphemdir. Bu bakımdan, Zebîhullah Safâ'nın eseri *Târih-i Edebiyyât der İrân* (c. I, s. 458 vd.) gibi son araştırmalar da Firdevsî'nin hayatını tam anlamıyla aydınlatamamıştır. Firdevsî'nin İran'ın batısına yolculuk ettiği ihtimalini düşünmek için *Şâhnâme*'deki şu beyte bakınız:

"Ondan, şehrin namlılarının namlısı Ali Bû Dulef'in payı vardır."

Bu şiir *Şâhnâme*'nin sonunda yer almaktadır. O sırada Firdevsî yetmiş bir yaşında olup hayatının son günlerini yaşamaktadır.

Esedî-yi Tûsî, *Gerşasb-nâme*'nin Nahcivan hükümdarı Bû Dulef'in adını anmıştır:

"Yeryüzünün padişahı Bû Dulef, pak dinli Errân hükümdarı."

Firdevsî'nin zikrettiği Bû Dulef ile Esedî'nin Bû Dulef'i aynı mıdır? Gaznelilerin Deylemlilerle düşman oldukları dikkate alındığında söz konusu Deylemî Bû Dulef'in Tus'ta sâkin olduğu söylenemez. Sonuçta gelecekteki araştırmaların bu hususu aydınlatması umularak, Firdevsî'nin göz önünde bulun-

bu makalenin kapsamı dışındadır. İstahrî<sup>8</sup>, İbn Hordâdbih<sup>9</sup>, Mes'ûdî<sup>10</sup>, İbn Havkal<sup>11</sup>, Ceyhânî<sup>12</sup> ve Makdisî gibi Müslüman coğrafya yazarları ile Hudûdu'l-Âlem'in<sup>13</sup> bilinmeyen yazarı, bu sınır devletlerine ve kavimlerine ilişkin olarak pek de açık olmayan açıklamalar ortaya koymuşlardır. Onların, kargaşaya, içiçeliğe ve kesin sınırların bulunmayışına ilişkin verdikleri bilgiler, burada sınır çizgisi yerine bir sınır bölgesinin söz konusu olduğunu göstermektedir. Genellikle oldukça genişliği bulunan bu bölgede Müslümanlarla Hristiyanlardan oluşan topluluklar ve ayrıca çok çeşitli dilleri konuşan kavimler birbirine karışmış vaziyette yaşamaktaydılar. Onlar, her şeyden önce kendi bağımsız konumlarını düşünmekte ve zamanlarının çoğunu barış içinde geçirmekteydiler. 7. yüzyılda Bizans'ın Müslümanlara yenilmesinden sonra Bizans devleti kendi savunma konumunu onaramamış ve neticede sınırlar, sonraki birkaç yüzyıl boyunca esaslı bir değişikliğe uğramamıştır. Bu durum, bu geniş topraklarda kültürel etkileşimlere ve kültürlerin karışmasına imkân sağlamıştır. Bu bakımdan bu devletler, varlıklarını sınır devleti olmalarına borçlu olsalar da barış ve istikrar ile ticarî ve kültürel alışverişten her şeyden ziyade pay sahibi olmuşlardır. Onların iç bölgelerden sınırlara doğru sürüklenmeleri de, uç beyliği olmanın onlar için ne kadar önemli olduğunu göstermektedir. Bu durum, onların konumlarına ilişkin coğrafi bir betimlemeye ulaşmanın çok güçleşmesine neden olmuştur. Tebrizli Ahmed Kisrevî, İbn Miskeveyh ve İbn Esîr'in verdiği bilgilerden yararlanarak hazırladığı bilinen *Şehriyârân-i Gommâm* adlı kitabında, eksik ve yetersiz de olsa bir betimleme sunmaktadır<sup>14</sup>. Kisrevî'nin yarım yüzyıldan daha fazla bir zaman önce gerçekleştirdiği araştırmalar, onun ardından edebî kaynaklardan ve şiir divanlarından yararlanılarak sürdürülmüştür<sup>15</sup>. Bu uç beyliği konumundaki devletler hakkında edebî kaynaklara dayanarak araştırmalar yapan çoğu araştırmacıların başarıları bu devletlerin savaşçılıklarından ziyade kültürel özelliklerini gündeme getirmiş olmalarından kaynaklanmaktadır.

<sup>8</sup> Ebû İshâk İbrâhîm İstahrî, *Mesâlik ve Memâlik*, Haz. İrec Efşâr, Şirket-i İntişârât-i İlmî ve Ferhengî yay., 3. bs., Tahran 1368 (1989), s. 155 vd.

<sup>9</sup> İbn Hordâdbih, yollara ilişkin konuların çoğunu eserinde ele almıştır: İbn Hordâdbih, *Mesâlik ve Memâlik*, Çev. Saîd Hâkrend, Mukaddime: Andre Miguel, Mirâs-i Milî yay., Tahran 1371 (1992), s. 118 vd.

<sup>10</sup> Mes'ûdî, kabileleri ve onların yaşadıkları toprakları ve konuştukları dillerin çeşitliliğini anlatmaktadır: Ebu'l-Hasan Ali b. Hasan Mes'ûdî, *Murûcu'z-Zeheb ve Me'âdinu'l-Cevher*, Çev. Ebu'l-Kâsım Pâyende, Şirket-i İntişârât-i İlmî ve Ferhengî yay., 6. bs., Tahran 1378 (1999), c. I, s. 173 vd.

<sup>11</sup> İbn Havkal, daha çok Kuzey Kafkasya'ya ilişkin bilgileri ele alır: İbn Havkal, *a.g.e.*, s. 130 vd.

<sup>12</sup> Ebu'l-Kâsım b. Ahmed Ceyhânî, *Eşkâlu'l-Âlem*, Çev. Ali b. Abdusselâm-i Kâtib, Şirket-i Bih Neşr yay., Tahran 1368 (1989), s. 139 vd. Ceyhânî ile İbn Havkal'ın verdiği bilgiler birbirine çok benzemektedir ve onlar daha çok sınırların ötesine ilişkin bilgilere değinmişlerdir.

<sup>13</sup> *Hudûdu'l-Âlem*, Âzerbâdgân yörelerine ek olarak Âlân, Serîr ve Hazrân yörelerine bağımsız başlıklarla değinmiştir: Bilinmeyen bir müellif, *Hudûdu'l-Âlem mine'l-Meşrık ile'l-Mağrib*, Ta'likât-i Minorski (Minorski'nin Notları), Dânişgâh-i Ez-Zehrâ yay., Tahran 1372 (1993), s. 415, 418, 490 ve 493 vd.

<sup>14</sup> Ahmed Kisrevî, *Şehriyârân-i Gommâm*, Câmî yay., 6. bs., Tahran 1377 (1998).

<sup>15</sup> Bu araştırmalar arasında şu eserler zikredilebilir: Zebihullah Safâ, *Târih-i Edebiyyât der İrân*, Firdevs yay., 13. bs., Tahran 1373 (1994), c. II, s. 430-431; Rızâ-zâde Şafak, *a.g.e.*, s. 259-262.

Behrâmîler arasındaki bağdan söz etmiştir<sup>4</sup>. Fakat gerçeği şu ki İslâmiyet'ten sonra Behrâmîler adında bir hânedanın kaderine ilişkin olarak dikkate değer bir bilgiye sahip değiliz<sup>5</sup>. Sadece Behram'ın kahramanlık serüvenleri ile aşk maceralarına ilişkin hikâyeler yaygın olup bunlar sonraları Nizâmî-yi Gencevî'nin eserlerinde dikkate değer bir varlık kazanmışlardır. 12. yüzyılda ve Hâkânî-yi Şîrvânî'den az bir zaman sonra yaşamış olan Nizâmî, büyük manzumelerini çağının insanları arasında râyiç olan rivâyetlerden yararlanarak oluşturmuştur<sup>6</sup>.

7. yüzyılda İslâm fetihlerinin başlamasıyla birlikte Behrâmîler güç ve başarılarını hızla kaybetmişler ve Kafkas ve Bizans sınırlarında bulunan birçok sınır beyliği, kendini bağımsız bir durumda görmeye başlamıştır. Yeni Arap fâtihler de hemen işin başında bu sınırların ve bunları korumanın önemini fark ettiklerinden o bölgelerin sayıca çok olmakla birlikte küçük olan sınır beylikleriyle uzlaşma yoluna gitmişler<sup>7</sup>.

Bu durum, Kafkas ve Bizans sınırlarının birçok tehlike ve sıkıntı barındırmasına rağmen, hilâfet devletinin de hiçbir zaman, savunma işlerini merkezîleştirerek güçlü bir otorite kurmayı başaramamasına neden oldu. Sonuçta Azerbaycan ve çevresinde köken itibarıyla Deylemî olan çok sayıda sınır devleti meydana geldi. Bu Deylemîler, Mehran hânedanının, İran'ın kuzeybatı sınırlarını Behrâmîlerle birlikte korumakla görevli asıl gücünü oluşturmakta olup Sâsânî devletinin son zamanlarında onlardan Kuzey "Pâzgospân"ları diye söz edilmekteydi! Fakat İslamiyet'ten sonraki bu dönemde bu "Pâzgospân"lar arasında birçok nüfus ve kültür karışmaları meydana gelmiştir. 11. yüzyılda Deylemîlerin Âl-i Bûye adını taşıyan bir kolu, İran'ın güney, merkezî ve batı bölgelerinde güçlü bir devlet kurmuşken, sınır beyliği durumundaki küçük Deylemî devletleri Anadolu sınırlarında bağımsız olarak yaşamaktaydılar. Nerîz, Tebriz, Merend ve Nahçıvan'da ve nihayet Kafkasya'nın dağlık bölgelerinde yerleşmiş bulunanlar, bugünkü Elburz dağının bir bölümüne dek yayılmış olup bunlar, Çîstânîler, Kenkerîler, Sâlârîler, Şeddâdîler, Revvâdîler, Ahmed-yelîler ile Nerîz ve Merend padişahları idiler. Bizans sınırlarındaki bu devletler aslında Van gölünün kuzey tarafında ve ayrıca Urumiye ile Van göllerinin arasındaki bölgede yer alıyorlardı. Bu bölgede yaşanan sınır değişimleri, 1071 yılındaki Malazgirt fethi gibi büyük bir olaya şahit olmuştur. Bu bölgenin güney tarafında, bir süre için Benî Sâc devleti hüküm sürmüş olup bu devlete ilişkin bilgiler

<sup>4</sup> Efdaluddin Hâkânî, *Munşeat-i Hâkânî*, tashih: Muhammed Rûşen, Tahran ts., s. 212.

<sup>5</sup> İbn Havkal, *Sûretu'l-Ard*, Çev. Cafer Settâr, Emîr Kebîr yay., Tahran 1366 (1987), s. 134.

<sup>6</sup> Nizâm-yi Gencevî, *Kulliyât-i Hamse: Mahzenü'l-Esrâr, Husrev u Şîrîn, Leylî yu Mecnûn, Behrâm-nâme, İskender-nâme*, Haz. Hâc Ali Çâvuşi, Kitâbfurûşî-yi İslamiyye yay., Tahran 1337 (1958).

<sup>7</sup> Ahmed b. Yahya b. Câbir Belâzurî, *Futûhu'l-Buldân*, Çev. Muhammed Tevekkul, 1. bs. Tahran 1337 (1958), s. 457.

rultuda *Gerşasb-nâme* ve *Dârâb-nâme* hamâseleri hepsinden çok dikkate alınacaktır. Çünkü her ikisi de eski ve asil İran hamâselerinden olup üstelik antik döneme kadar uzanmaktadır. Ayrıca iki hamâse ve onların bize kadar ulaşan nihâi versiyonları da önem taşımakta olup bu destanların son yazılış yerleri Anadolu ile irtibatlıdır. Sonuç olarak bunlar içeriksel bir değişim ve gelişim yaşamış olup İran'ın kahiramanlık destanlarının tarihî destanlara dönüşmesinin ve sonuçta da âşıkâne ve ârifâne bir renge bürünmesinin yolunu açmıştır<sup>3</sup>.

Bu iki hamâsenin incelenmesi için 12. yüzyılda Hakânî ve Nizâmî'nin ve 13. yüzyılda Mevlânâ'nın söyleyip yazdıkları da dikkate alınmalıdır. Çünkü bütün bu eserler, merkezinde iki hamâsî eser sayılan *Gerşasb-nâme* ve *Dârâb-nâme*'nin yer aldığı gelişim silsilesini oluştururlar.

İran'ın kuzeybatısının tarihî durumu da esasında, hem destanların yazılmasını kabul edilebilir kılan ve hem de destanlarda değişimin öncülerini hazırlayan bir takım koşulları içermektedir. Her şeyden önce, Sasanî devletinin son günlerinde İran'ın kuzeybatısının Mehrân hânedanının elinde bulunduğunu gözden ırak tutmamak gerekir. Bu hânedan, Behrâm-ı Cûbin'in mensubu olduğu hânedandır. İşte bu bakımdan onlar, sonraki dönemlerde Behrâmîler diye anılmışlardır. Buna ilave-ten, İran rivayetlerinde Behrâm-ı Cûbin ile Behrâm-ı Gûr birbirine karıştığundan, 11. yüzyılda Mâveraünnehir'de hüküm süren ve kendilerini Behram neslinden sayan Sâmânîliler ile İran'ın kuzeybatısında hüküm süren ve içlerinden bazılarının kendilerini Behram hânedanından saydıkları mahallî hükümetler arasında bir tür bağlantı olduğu rivayeti yaygınlık kazanmıştır. Böyle bir rivayeti doğru kabul eden en önemli kaynak Munşeât-i Hâkânî'dir. 12. yüzyılda yaşayan Hâkânî, İran sınırlarında ve kuzeybatı bölgelerinde bulunan ve içlerinde Müslümanlarla gayrimüslimlerin yer aldığı devlet adamlarına yazdığı mektuplarda sürekli olarak Sâmânîlilerle

konusunda Hamdullah Mustevfî-yi Kazvîni'nin *Zafer-nâme*'si delil olarak gösterilebilir. Şahnâme ile birlikte basımı yapılan bu eserde, Moğolların İran'a saldırılarından kaynaklanan değişikliklerin etkisi altında İran hamâseciliğinin yeni konularını görmek mümkündür. Hamdullah Mustevfî-yi Kazvîni, *Zafer-nâme* (Ebu'l-Kâsım Firdevsî'nin *Şâhnâme*'siyle bir arada), Britanya Müzesi Kütüphanesinde yer alan h. 807/m. 1404-1405 tarihli yazma nüshanın tpkı basımı, Merkez-i Neşr-i Dânişgâhî yay., Tahran 1377 (1998).

<sup>3</sup> Zebihullah Safâ, İran hamâselerini araştırırken üç tür hamâseyi içine alan üç aşamadan söz etmektedir: a) Millî hamâseler, b) Tarihî hamâseler, c) Dinî hamâseler. Safâ, İran hamâselerinin İslâmî dönemdeki bilimsel seyrinin bu şekilde olduğuna inanmaktadır ve Safevîler dönemine dek olan birçok hamâse eserini inceleyerek bu sonuca ulaşmıştır. Bkz. Zebîullah Safâ, a.g.e., s. 160-390. Fakat Safâ, İran hamâselerinin değişim ve gelişimlerinin nitelik ve nedenlerine çok az değinmektedir. İran hamâselerinin içerik bakımından değişim geçirmelerinin nedenlerine değinirken hamâselerin tasavvufî ve âşıkâne yönleri onun daha az ilgisini çekmiştir. Ayrıca o, bu hususta coğrafi şartların etkisini dikkate almamıştır. Ben bu çalışmada bu iki varsayım üzerinde durdum. Eski araştırmaların şekli yönleri ile son makalenin içerik araştırmasını daha iyi kıyaslayabilmek için son makale aşağıdaki iki edebî araştırmayla karşılaştı-  
rılabilir: Edward Browne, *Târih-i Edebiyyât-i İrân* (Ez Senâi tâ Sa'dî), Çev. Gulamhüseyn Sadri Efşâr, Morvârid yay., Tahran 1351 (1972); Herman Ethe, *Târih-i Edebiyyât-i İran*, Çev. Rızâ-zâde Şafak, Bon-  
gâh-i Tercume ve Neşr-i Kitâb yay., Tahran 1356 (1977).

# İRAN HAMÂSELERİNİN HORASAN'DAN ANADOLU SINIRLARINA İNTİKÂLİ VE TEMA BAKIMINDAN GELİŞİMİ\*

ABDU'R-RESÛL HAYRENDÎŞ\*\*

İran'ın Kafkasya ve Anadolu ile komşu olan kuzeydoğu sınırları, 11. yüzyıl ortalarından 13. yüzyıl başlarına dek olan zamanı içine alan uzun bir dönem için çok sayıda hamâsî eserin ortaya çıkışına tanık olmuştur. Esedî-yi Tûsî'ye ait *Gerşasb-nâme*, Ebû Tâhir-i Tarsûsî'ye ait *Dârâb-nâme*, İbn Bîbî'ye ait bir şehnâme, Nizâmeddin Ahmed-i Erzincânî'ye ait bir şehnâme, Kânî'î-yi Tûsî'ye ait *Selçûk-nâme*, Ahmed-i Tebrîzî'ye ait *Şehinşâh-nâme*, Nûreddin b. Şemseddin Muhammed-i Tebrîzî'ye ait *Gazan-nâme*, Hamdullah-i Mustevfî'ye ait *Zafer-nâme* ve Şems-i Kâşânî'ye ait *Târîh-i Manzûm-i Mogol* gibi kimi eserler bu cümledendir<sup>1</sup>.

Bu eserlerin tümü Farsça olarak yazılmış olup İran'ın kuzeydoğusunda ve Anadolu'da vücuda gelmişlerdir. Bu eserlerin yanısıra edebî, tasavvufî ve tarihî eserlerden oluşan uzun bir listeyi de göz önünde bulundurmak mümkündür. Bu eserlerin zâhirine şöyle bir bakıp bunların oluştukları zaman ve mekânı dikkate aldığımızda aşağıda belirtilen şu iki basit sonuca ulaşılabilir:

1- 11. yüzyıldan 14. yüzyıla kadarki dönemde hamâse şiirinin esas merkezi, Horasan'dan Azerbaycan ve Anadolu'ya intikal etmiştir.

2- Hamâsecilik, Firdevsî'nin *Şahnâme*'sinin etkisi altında devam etmiş ve bütün milletler için de böyle bir manzumeye sahip olma arzusu söz konusu olmuştur.

Yukarıdaki iki çıkarsama büyük bir önem taşımakta ve İran'ın Anadolu ile olan kültürel ilişkilerinin incelenmesinde birçok konuya ışık tutmakta işe de burada İranî hamâselerin mazmun bakımından Azerbaycan, Kafkasya ve Anadolu'nun kültür koşullarının etkisi altında nasıl geliştiği irdelemeye konu edilecektir<sup>2</sup>. Bu doğ-

\* Ankara Üniversitesi, Dil ve Tarih-Coğrafya Fakültesi, Fars Dili ve Edebiyatı Anabilim Dalı öğretim üyesi Doç.Dr. Hicabi Kurlangıç tarafından Türkçe'ye çevrilmiştir.

\*\* Şiraz Üniversitesi.

<sup>1</sup> İran hamâseleri üzerine yazılmış en kapsamlı çalışma, Zebihullah Safâ'nın şu kitabıdır: Zebihullah Safâ, *Hamâse-serâyî der İran*, Emir Kebir yay., Tahran 1363 (1984). Fakat Moğol dönemiyle zaman-  
daş olup İran'ın kuzeybausunda yazılmış hamâseler hakkında yapılmış en kapsamlı araştırma, Menûchehr Murtazavî'nin yazdığı *Mesâil-i Asr-i İlhanân* adlı kitapta yer almaktadır: Menûchehr Murtazavî, *Mesâil-i Asr-i İlhanân*, Muessese-i İntişârât-i Âgâh, 2. bs., Tahran 1370 (1991).

<sup>2</sup> Fars edebiyatını kaynak olarak coğrafya ve özellikle de Azerbaycan üzerine yapılan araştırmalar için şu çalışma özel bir öneme sahiptir: Rızâ-zâde Şafak, *Târîh-i Edebiyyât-i İran*, Dânişgâh-i Tebriz yay., 2. bs., Tebriz 1355 (1976). Ayrıca Firdevsî'nin *Şahnâme*'sinin diğer hâmâsî eserlerin yazılmasına etkisi



Bunun dışında Osmanlı Türkçesi'nin önemli bir kısmını Farsça teşkil etmektedir. Meselâ Osmanlıların büyük şairlerinden sayılan Bakî'nin 1566 yılında Kanunî'nin ölümü üzerine söylediği mersiye'nin başındaki,

*"Ey pâ-y-bend-i dâm-geh-i kayd-ı nâm ü neng  
Tâ key hevâ-yı meşgale-i dehr-i bîdireng"*

beytinde tek bir Türkçe kelime bulunmadığı gibi kelimelerin tamamına yakını Farsça'dır.

O devirlerde Osmanlıca yazan bazı şairlerimizin şiirlerinde ise, sadece filler ve edatlar Türkçe'dir. Bunları Farsça bilmeden anlamak mümkün değildir. Meselâ, Yavuz Sultan Selim'in şu şiirine bakalım:

*"Merdüm-i dideme bilmem ne füsün itdi felek  
Giryemi kıldı füzün, eşkimi hun itti felek  
Şirler pence-i kahrimde olurken lerzan  
Beni bir gözleri ahûya zebun itdi felek."*<sup>14</sup>

Türk ve Fars dilleri arasındaki sıkı münasebetler ve karşılıklı etkileşimler sözlüklerde açıkça görülmektedir. Türkçe'de ve Farsça'da kullanılmış olan veya halen kullanılan ortak kelime sayısı altı bin<sup>15</sup>, ortak deyim sayısı ise beş bine yakındır<sup>16</sup>.

Farsça'nın biz Türkler için önemi sadece dil ve edebiyat alanıyla sınırlı değildir. Yukarıda bahsettiğimiz Karahanlılardan, Gaznelilerden, Selçuklulardan ve Harezmişahlılardan tutun da Osmanlıların ilk dönemlerini konu alan tarih kitaplarının büyük bir kısmı ile İslâm felsefesinin, bilhassa İran'da büyük bir gelişme göstermiş olan tasavvufun kaynakları da Farsça'dır.

Sonuç olarak: Türk kültüründe önemi bir yeri olan Farsça, Cumhuriyet öncesi tarihimizi, dilimizi, edebiyatımızı araştırmak için başvurmak zorunda olduğumuz bir kaynak dilidir.

<sup>14</sup> İlham Miftah, *Vehhab Veli, Nigâhî be revend-i nufuz ve gosteriş-i zebân ve edeb-i Fârsî der Torkiye*, Tahran 1374 hş., 206.

<sup>15</sup> Bu konuda bak. A. Dilberipur, *Türkçe-Farsça Ortak Kelimeler Sözlüğü*, Ankara 1995.

<sup>16</sup> Bak. *Telaaffuzlu Türkçe-Farsça Ortak Deyimler Sözlüğü*, İstanbul 2001.

Fatih'in yerine geçen oğlu II. Bayezid, sanata, edebiyata düşkün birisi idi. Kendisini de şair ve yazar idi. Türkçe ve Farsça şiirleri bulunmaktadır. Şiirde "Adli" mahlasını kullanmıştır.

Fatih'in diğer oğlu Cem de babası ve ağabeyi Bayezid gibi şairdir. Söylediği rindane ve dokunaklı şiirleriyle Osmanlı şairleri arasında müstesna bir yere sahiptir. Şiirleri genellikle ayrılık acısını işler. O, Selman-ı Savecî'nin *Cemşid u Hurşid* adlı eserini babası Fatih için Türkçe'ye çevirmiştir. Onun ayrıca *Garibuâme* adında mensur bir eseri ve Farsça divanı bulunmaktadır. Bu divan, İran'da basılmıştır. "Farsça'ya hakkı ile vakıf olan Cem Sultan'ın bu dilde yazdığı şiirlere bakılınca, onun Osmanlı hanedanı içinde Farsça'yı en iyi bilenlerden biri olduğuna hükmedilir. Zamanına kadar yetişmiş büyük İran şairlerini pek iyi tanıyan Cem, bunlardan çok faydalanarak, bir hayli nazireler yazmış ve kendisinin Türkçe gibi Farsça'da da orta derecede bir şair olduğu ispat etmiştir. Cem Sultan'da İranlı şairler Hafız ile Camî ve Selman-ı Savecî gibi şairlerin de izlerine rastlanılmaktadır"<sup>11</sup>.

II. Bayezid'in oğlu Yavuz Sultan Selim (1512-1520) de Farsça'ya önem veren Osmanlı padişahlarından. O, Şah İsmail'den kaçan İranlı edebiyatçı, sanatçı ve bilginlere kucak açmış ve onlara İstanbul'da rahat bir çalışma ortamı hazırlamıştır. Şark dillerine bilhassa Farsça'ya tam manası ile vakıf idi. "Selimî" mahlasını kullandığı Farsça divanı, ilk olarak 1888 yılında İstanbul'da; daha sonra II. Wilhelm'in emri ile P. Horn tarafından yeniden neşredilmiş ve Ali Nihat Tarlan tarafından Türkçe'ye çevrilmiştir<sup>12</sup>. Yavuz'a atfedilen Türkçe şiirlerin yalnız birkaçı doğrulana-bilmiştir.

Yavuz Sultan Selim'den sonra tahta çıkan ve en uzun süre tahtta kalan Kanunî Sultan Süleyman (1520-1566) da ilim ve kültür adamlarını himaye eder ve desteklerdi. Kendisi de şair olup, "Muhibbî" mahlası ile bir kısmı Osmanlıca ve bir kısmı Farsça olan yaklaşık yediyüz beyitlik divan tertip etmişti<sup>13</sup>. O da babası gibi İranlı şair ve yazarlara kucak açtı.

Bunlardan başka Sultan Ahmet ile III. Murat gibi Osmanlı padişahlarının da Farsça şiirleri bulunmaktadır.

Bu padişahların dışında Fuzulî, Nabî ve Nefî gibi büyük Türk şairlerinin de Farsça divanlarının bulunduğunu belirtmemiz gerekir.

Farsça'nın Osmanlı Devleti arasındaki yeri sadece edebiyat ile sınırlı değildir. Ondördüncü ve onbeşinci yüzyıllarda Osmanlı devleti tarafından İran, Maverâünnehr ve Hint padişahlarına yazılan resmî mektupların, fetihnâmelerin ve fermanların çoğu Farsça'dır.

<sup>11</sup> MEB *İslâm Ansiklopedisi*, c. 3, s. 80.

<sup>12</sup> *Yavuz Sultan Selim Divanı*, İstanbul 1946.

<sup>13</sup> *Muhibbî Divanı*, neşr. Coşkun Ak, Kültür Bakanlığı yay. Ankara 1988.

leme aldığını görmüştür<sup>9</sup>. Onun üzerine Türkçe'nin ifade gücünü ve Farsça'ya göre üstünlüğünü ispat etmeye çalıştığı 905 (1500) yılında yazdığı *Muhâkemetü'l-lügateyn* adlı eserinde pek çok Türk şairin Farsça yazmasına isyan etmiş, bu şairlerin böyle zengin ana dilleri Türkçe dururken, onu bir yana bırakıp Farsça yazmaya özenen edebiyat heveslisi gençlerini tenkit ederek onları uyarmak için şunları söylemiştir: "Zavallı cahil Türk gençleri! Güzel bir iş yaptıklarını sanarak, Farsça şiir söylemeye özeniyorlar. Bir insan etraflı ve iyi düşünürse, Türkçe'de bu kadar incelikleri, derinlikleri ve zenginlikleri keşfeder; bu dilde şiir söylemenin ve sanat göstermenin daha kolay, daha beğenilir olacağını anlar. Türk dilinin olgunluğunu ve zenginliğini ortaya çıkaran çok miktarda şair vardır. Halk arasında yetişen şairlerin, sanatkarların ana dilleri dururken görüşlerini yabancı bir dil ile açıklamamaları ve böyle bir işe girişmemeleri gerekirdi. Eğer iki dilde şiir söylemeye, yazmaya becerileri yetişiyor idiyse, ana dillerinde yabancı dille söylediklerinden daha çok söyleyip yazmalıydılar. Eğer bunu yapamazlarsa, hiç olmazsa, yabancı dille yazdıkları kadar ana dilleri ile de yazmalıydılar. Türk milletinin şairleri, ellerinden Türkçe yazmak gelirken, hepsi birden Türkçe yazmayıp da Farsça yazması işine, insan kafasında yer veremez."

Fars şiiri, Osmanlı şiirinin ilk gelişme ve serpilme çağında bir bakıma örnek görevi görmüş, nazım tekniği, konular ve türler, Fars şiirinden örnek alınarak şekillenmiştir. İran edebiyatının M. XIII. ve XIV. yüzyıllarda Osmanlı edebiyatı için bir örnek, bir kılavuz sayıldığı, aydın kesim arasında saygı ve itibar gördüğü ve onun getirdiği ışıktan faydalanılarak yeni eserler yazıldığı tarihî bir gerçek olarak karşımızda durmaktadır. İlk Osmanlı padişahlarının Farsça'yı iyi öğrendikleri ve bazılarının bu dille şiir yazdıklarını görüyoruz. Elde Farsça şiirleri bulunan ilk Osmanlı padişahlarını şu şekilde sıralayabiliriz:

Yıldırım Bayezid, edebiyata düşkün birisi idi. Kendisi de şiir söyler, şairleri ve alimleri himaye ederdi. Onun şu Farsça şiiri tezkirelerde nakledilmiştir:

"*Her dūd ki bâlâ reved ez sîne-i çâkem Ebrî şevēd ū girye konēd ber ser-i hâkem*"<sup>10</sup>.

Fatih Sultan Mehmet de Farsça ile çok ilgiliydi. Bu dil onun zamanında özel olarak himaye gördü. Osmanlı tezkirelerinde onun Farsça şiirlerine rastlanmaktadır. Gazellerinde Avnî mahlasını kullanmıştır. Savaşlarda gösterdiği başarıyı, kurduğu medrese ve hayır kurumlarıyla süslemiştir. Bu padişahın şiire ve şairlere ilgisi bakımından Gazneli Sultan Mahmud'a ve Sultan Sancar'a benzetenler olmuştur. O devrin en büyük şairi sayılan Camî ile yazışmış, ona hediyeler göndermiş ve onu İstanbul'a davet etmiştir. Camî, onun göstermiş olduğu bu yakınlığına karşılık *Silsiletü'z-zehab* adlı eserine ona ithaf etmiştir. Onun sarayı İranlı şair ve yazarların toplandı yeri idi. Bu dönemde İran'dan İstanbul'a giden bir çok şair görülür.

<sup>9</sup> Günay Kut, "Ali Şir Nevaî", *DİA*, c.2, s. 451.

<sup>10</sup> Yani "yaralı kalbimden çıkan her duman, bulut olup toprağımın üzerine ağılar."

ğunun Farsça'ya ilgi göstermesi ve ona değer vermesi, o belde sakinlerinin büyük bir kısmının Fars dilini konuşup anlaması, fermanların, mektupların, menşurların, muhasebe işlerinin, defterlerin ve diğer hükümlerin tamamının bu dille kaleme alınması, herkesin aklının Fars nesri ve nazmıyla meşgul olması, bizi Farsça yazmaya yöneltti. Bunları düşünerek mecburen anlaşılması daha kolay, imkânları daha fazla, her tarafta geçerli, Kuran dili olması dolayısıyla bütün dillerden üstün olan Arapça yazmaktan vazgeçtim. Kitabın konularını, harfleri çok, kelimeleri ağır, çıkışı zor, geçidi dar, yolu karanlık, kelime ve deyimleri az olan Fars diliyle yazmaya koyuldum. Hiç şüphe yoktur ki Arap dili karşısında Acem dilinin sağlamlık ve inceliği yoktur. İtibar ve geçerlilik terazisinde onun yanında hiçbir ağırlığı bulunmamaktadır. Arapça'nın sermayesi çok, imkânları sonsuzdur. Çünkü onunla kurulmuş olan her cümle geniş manalar ve zengin konular ifade edebilir. Bir mananın karşılığı olarak onda birçok kelime vardır. Eğer bir kimse belagat dedikleri az söze çok mana sıkıştırmak işini yapmaya kalkarsa, o dilde maksadına en kolay ve mükemmel bir şekilde ulaşabilir"<sup>7</sup>.

O devirde eser verenlerin çoğunun Arapça ve Farsça'yı seçmelerinin sebebi, XIII. asrın sonu ve XIV. asrın başlarında eserini Türkçe yazmış olan Aşık Paşa'nın *Garibnâme* adlı eserindeki şu beyitlerden anlaşılabilir:

*"Kamu dilde var idi zabt ü usûl  
Bunlara düşmüş idi cümle ukul  
Türk diline kimsene bakmaz idi  
Türklere hergiz gönül akmaz idi  
Türk dalı bilmez idi bu dilleri  
İnce yolu ol ulu menzilleri."*<sup>8</sup>

Bununla beraber Türkiye Selçukluları, Beylikler ve Osmanlıların ilk yıllarında Farsça'nın toplumun her kesiminde hakim bir dil olduğunu düşünmemek gerekir. Halkın çok büyük bir kesiminin konuşma dili olan Türkçe, başta Hacı Bektaş Velî'nin tekkesi olmak üzere tekkelerin ve halk ozanlarının dili olarak gelişme göstermiş, Yunus Emre bunun en güzel örneklerini vermiştir. Aşık Paşa, Hoca Dehhanî gibi şairler Türkçe eserler verineye başlamışlar, Karamanoğlu, İnanç oğulları, Aydın oğulları, Germiyan oğulları gibi beylikler Türkçe'nin gelişmesine önem vermişler, onları teşvikiyle çok sayıda Türkçe eser verilmiştir.

Farsça'nın bu hakimiyeti sadece Anadolu ile sınırlı değildir. Ali Şir Nevaî'nin vezirliğini yaptığı Orta Asya'yı ve İran'ın doğu kısımlarını elinde bulunduran Çağatay Devleti'nde de Farsça'nın hakimiyeti çok fazladır. Ali Şir Nevaî, Türk dilinde ilk şüera tezkiresini yazarken, Türk şairlerin büyük bir kısmının şiirlerini Farsça ka-

<sup>7</sup> Aziz b. Erdeşir-i Esterabadî, *Bezm u Rezm*, çev:Mürsel Öztürk, Kültür Bak. yay. Ankara 1990, s. 491.

<sup>8</sup> Nihat Sami Banarlı, a.g.e., c.I, s. 381.

mını bu dille yazdıklarını biliyoruz. Türkiye Selçukluları sultanlarından I. Gıyaseddin Keyhüsrev (1192-1210), kardeşi Niksar meliki Melik Nasireddin Berkyaruk-şah, Rükneddin Süleyman (1196-1203), Alaaddin Keykubad (1219-1236), Erzincan meliki Fahreddin Behramşah ve daha pek çokları, savaştan arta kalan zamanlarını ilim ve edebiyatla meşgul olarak geçirmişler ve bunların söyledikleri Farsça şiirler çeşitli kaynaklarda nakledilmiştir<sup>4</sup>.

Selçuklu sultanlarının ve devlet adamlarının himaye etmelerinden başka Farsça'nın Anadolu'da gelişme ve yayılma göstermesinin önemli etkenlerinden birisi de XIII. yüzyılın başlarında Moğolların İran'a yaptıkları saldırılardır. Bu saldırılar neticesinde başta Mevlâna ve babası Baheddin Veled olmak üzere çok sayıda ilim adamı, şair ve yazar, İran'ın muhtelif yerlerinden gelerek Anadolu'ya sığınmışlardır. Bunların çoğu Anadolu'da tasavvuf alanında, dinî ve dünyevî işlerde yüksek mertebelere ulaşmışlardır. Türkiye Selçuklularının son zamanlarına doğru Anadolu şehirlerinin çoğunda halkla kaynaşmış İranlı göçmenlere rastlamak mümkündür<sup>5</sup>.

Yine Türkiye Selçukluları devrinde bir şiir ve edebiyat dili olarak İranlılardan başka birçok Türk tarafından da işlenmiş bulunan Farsça, bu çağlarda dünyanın en güzel edebî eserlerini veren, ileri bir sanat ve tefekkür diliydi. Bu dilin bütün klâsik söyleyiş incelikleri, zengin bir ses güzelliği içinde teşekkül etmiş ve şaheserlerini vermiş bulunuyordu. Bu sebeptendir ki Farsça ile yazmak, birçok şair için Türkçe yazmaktan daha kolay ve zevkli idi. Bu devir şairleri üstün ahenginden ve bilhassa tasavvuf heyecanlarını ifade kolaylığından dolayı Farsça'ya "kuş dili" diyorlardı. Birtakım Türk şairlerinin ondört, onbeş ve hatta onaltıncı asırlarda Türkçe'nin şiir dili olarak yetersizliğinden şikâyet etmeleri de bundandı. Birtakım şairler de kendi sanat yetersizliklerini Farsça'nın alışılmış ahengiyle örttüklerini sandıklarından Türkçe eser vermeye teşebbüs etmiyorlardı<sup>6</sup>.

Türkiye Selçukluları devletinden sonra kurulan beylikler ve Osmanlı Devleti dönemlerinde de Farsça'nın etkisi artarak devam etti ve edebiyat dili olma özelliğini korudu.

Beylikler devrinde ve Osmanlıların ilk dönemlerinde yazarlar, Arapça'yı daha da iyi bilseler bile halkın anlayabileceği bir dille yazmak için Arapça'yı değil Farsça'yı tercih ettiler. Meselâ 1397 yılında Kadı Burhaneddin Ahmed'in biyografisi hakkında yazdığı Bezm u Rezm adlı eserde Aziz b. Erdeşir-i Esterabadî'nin şu sözleri o dönemde Farsça'nın durumunu anlatması bakımından önemlidir: "Kadı Burhaneddin Ahmed tarafından böyle bir kitap yazmaya görevlendirildiğim zaman onu Arapça yazınak istedim. Fakat Rum (Anadolu) ülkelerinde yaşayan halkın ço-

<sup>4</sup> Bu konuda geniş bilgi için bak. Mürsel Öztürk, Selçuklu Araştırmalarında Farsçanın Önemi, *I. Uluslararası Selçuklu Kültür ve Medeniyeti Kongresi, Bildiriler*, Konya 2001, c.II, s. 181 vd.

<sup>5</sup> Zabihullah Safa, *Târih-i Edebiyyat der İran*, 4. Bsk. Tahran 1363 hş (1984), c.III/1, s. 98 vd.

<sup>6</sup> Nihat Sami Banarlı, a.g.e., c.I, s. 376.

X. yüzyılın ortalarından XII. yüzyılın sonlarına kadar Afganistan, Horasan, Pencap ve Hindistan çevresini yönetimi altında tutan Mülüman Türk devletlerinden Gazneliler devletinin kültür hayatında Türkçe'den başka Arapça ve Farsça'nın önemli yeri vardı. Bunlardan Arapça ilim dili, Farsça edebiyat dili ve Türkçe ise, saray ve ordu dili olarak kullanılıyordu. Türkçe eserlerin yaşaması bakımından talih-siz bir devir olan Gazneliler zamanı, özellikle İran edebiyatı için büyük bir gelişme devri olmuştur. Bu devirde Arapça ile ilmî ve dinî eserler yazılmışsa da devrin en zengin edebî faaliyeti Farsça ile idi. Gazneliler, Fars dilinin ve edebiyatının gelişmesine önemli katkılarda bulunmuşlardır. Bunların en büyük padişahlarından olan Sultan Mahmut ile Sultan Mesut, geleneksel İslâm kültürüyle yetişmişler, sarayların devrin en büyük ilim ve edebiyatçılarını toplamışlar, şairlere ve yazarlara destek vermişler, ayrıca başka ülkelerdeki bilim adamlarını kendi ülkelerine davet etmişlerdir. Rivayete göre Sultan Mahmut'un sarayında 400 şair bulunmaktaydı. Bugün İran edebiyatının en büyük şairleri sayılan Unsurî, Ferruhî, Minuçihri ve Firdevsî gibi şairler bu devirde yetişmişlerdir.

Gazneliler zamanında 1037 yılında Horasan'da bir devlet kurarak kısa sürede İran'ın tamamına, Anadolu'ya ve Suriye'ye hakim olan Büyük Selçuklular Devleti zamanında Farsça daha çok gelişme ve yayılma göstermiştir. İran edebiyatı tarihinde bu devir çok önemli bir yer tutar. Çünkü Farsça yazan şairlerin en büyükleri bu devirde yetişmişlerdir. Selçukluların hakim oldukları geniş coğrafyada çeşitli diller konuşan kavimler büyük çoğunluğu teşkil ediyordu. Arap ve Fars dilleri ise, burarlarda öteden beri başka milletlerin de kabul ettiği birer ilim ve edebiyat dili haline gelmiş bulunuyordu. Bu iki dil yeni Avrupa dillerine kaynak olan Yunan ve Latin dilleri gibi İslâm medeniyetinin ilim ve edebiyatının klâsik dilleriydi. O kadar ki Türkçe, iktidarın Türklerde olmasına rağmen Selçuk medeniyeti asırlarında ancak üçüncü dil durumunda kalmıştı. Selçuk sarayında konuşulan dilin, ordunun ve Türk halkıyla meskûn yerlerin dilinin Türkçe olmasına rağmen, Selçuk devletinin resmî dili ve yüksek tabakanın ilim ve edebiyat dilleri bazen Arapça bazen de Farsça olmuştur<sup>3</sup>.

Kendilerinin de ilim ve edebiyatla yakından ilgilendiklerini bildiğimiz Alparslan, Melikşah ve Sancar gibi Selçuklu padişahları, onların vezirleri ve devlet adamları edebiyatçılara ve ilim adamlarına destek verip onları himaye etmişlerdir. Tezki-relere ve tarihi kaynaklara göre Sancar, Muhammed, Süleyman ve Tuğrul gibi Selçuklu padişahlarının Farsça şiirleri bulunmaktadır.

Selçukluların Anadolu'daki kolu olan Türkiye Selçukuları devrinde de Farsça öneminden hiçbir şey kaybetmedi. Anadolu Selçuklu padişahlarının, devlet büyüklerinin ve aydınlarının Farsça'yı çok iyi bildiklerini, bu dilde yazılmış olan eserleri rahatça okuduklarını, Türkçe'ye çevirdiklerini, sevdiklerini ve eserlerinin bir kıs-

<sup>3</sup> Nihat Sami Banarlı, *a.g.e.*, c.I, s. 222.

## FARSÇA'NIN TÜRK KÜLTÜRÜNDEKİ YERİ

MÜRSEL ÖZTÜRK

Bugün Farsça olarak bildiğimiz Yeni Farsça veya Deri Farsçası, Orta Farsça dil ailesinden Pehlevî dilinin bir kolu olarak M. IX. yüzyılın ikinci yarısından itibaren İran'ın doğu bölgesinde ortaya çıkmış ve kısa bir süre sonra yazı dili haline gelerek büyük bir gelişme göstermiştir.

Türklerin bu dille tanışmaları daha bu dilin ortaya çıktığı ilk yıllara rastlar. M. X-XII. yüzyıllarda hüküm süren ilk Müslüman Türk devleti olan Karahanlıların, Satuk Buğra Han ile İslâmiyeti resmî din olarak kabul etmesinden sonra Türk boyları, devlet teşkilâtını ve toplumsal kurumlarını İslâm dininin gereklerine göre düzenlemeye başladılar. Bu arada devletin, sarayın ve halkın dili Türkçe olmasına rağmen Karahanlı yazarların birçoğu ilmî ve dinî eserlerini Arapça yazdılar; edebiyat alanında da Farsça'nın etkisi altına girmeye ve çok eski çağlardan beri var olan güçlü halk şiir geleneğini ve hece veznini yavaş yavaş terk ederek Farsçada kullanılan aruz veznini kullanmaya başladılar. Meselâ İslâmî Türk edebiyatının ilk örneklerinden sayılan Karahanlılar döneminde yaşamış olan Yusuf Has Hacib'in, 463 (1070) yılında 6645 beyit olarak yazdığı *Kutadgu Bilig*, dönemin edebî zevkine uygun olarak kendisinden yaklaşık 60 yıl önce yazılmış olan Firdevsî'nin *Şehnâmesi* vezninde, yani fa'ülün fa'ülün fa'ülün fa'ül vezninde yazılmıştır. Kahramanlarının tavsifi ve onların diliyle naklettiği ahlakî ve felsefî görüşler, eserin Firdevsî'nin *Şehnâmesinden* etkilendiğini göstermektedir.

Yine Firdevsî'nin ölümünden 54 yıl sonra yani 467 (1074 ) yılında Kaşgarlı Mahmud tarafından yazılmış olan *Divanü Lugâti't-Türk* adlı ünlü Türkçe sözlük, "Çigil", "Uygur", "Tutmaç" ve "Türkmen" kelimelerinin manaları üzerinde dururken, Firdevsî'nin *Şehnâmesinde* anılan Zulkarneyn'den yani İskender'den söz eder ve onu Farsça konuşturur<sup>1</sup>.

Kutadgu Bilig'den sonra tahminen VI. (XII.) yüzyılda, Edib Ahmed tarafından dinî ve ahlâkî konularda 484 mısra olarak *şehnâme* vezninde yazılmış olan *Atabetü'l-Hakayık* da bazı konularda *Şehnâme*'den etkilenmiştir<sup>2</sup>.

<sup>1</sup> İsmail Ünver, *Ahmedî, İskender-nâme*, İnceleme, upkubası, Türk Dil Kurumu yay. Ankara 1982, s. 10.

<sup>2</sup> Atabetü'l-Hakayık hakkında bak. Nihad Sami Banarlı, *Resimli Türk Edebiyatı Tarihi*, MEB yay. İstanbul 1998, c.I, s. 241 vd.



3- Geleneğe karşı şiddetli düşmanlık ve onunla mücadele ve yeni batı tarzının zorla onun yerini alması toplumda özellikle de Ortadoğu'nun yeni nesillerinin bir tür kültürel zayıflamasına yol açtı. Bu kültürel zayıflık şimdiki zamanı geçmişten ayırdı ve geçmişi inkarla milli kimlik ve geçmişi ulaşılmaktan çıkardı ve milli güven ruhunun icat edilmesi yerine milli hakaret ruhunu getiriyordu ve toplum kendi geçmiş kültüre nispetle yabancı kalıyordu. Toplumbilimciler açısından şu nokta kesin olarak görülüyordu ki kültürel kesinti ve zayıflığa uğramış olan bir toplum, tedrici olarak kendine yabancılaşıyor. Bu kendini kaybetmişlik konumunda gelişme planları bile kültürel afete uğrar.

4- Şu soru her zaman batı ilerlemelerinin yorumlanmasında ortaya atılmıştır: Acaba demokrasi bu ilerlemelerin sonucu muydu, yoksa bu ilerlemelerin sebebi miydi? Acaba özgürlük alanı ve şehirde yaşayanların haklarına riayet alanı olmasaydı o ilerlemeler mümkün olur muydu? Görülüyor ki büyük siyasi liderler ve ıslah isteklilerinin gözünde Ortadoğu'nun XX. yüzyılın ilk yarısı demokrasi ile batı gelişmesi arasında ciddi bir bağ yoktur. Batı gibi ilerlenebilir, teknolojiye ulaşılabilir, onlar gibi giyinilebilir ve yaşanabilir. Fakat onların aksine işlerin idaresi, bir kişinin ya da özel bir grubun eline verilebilir, parti ve düşüncelerin faaliyet ve bağımsızlığına engel olunabilirdi. Hatta eğer bu liderler temiz ve üstün bir amaca sahipseler de onların iktidarcılık ve kişiselliğine yönelik olan siyasetleri, toplumun fikir, düşünce ve dayanaklarının olgunlaşmasına engel olduğu boyutuna daha az dikkat ettiler. Bundan dolayı da o liderin gitmesinden sonra toplum, özgür düşünceli ve bağımsız düşünür ve aydının boşluğuna duçar oluyordu ve çağdaş siyasi toplumbilimde "seçkinlerin sapması" olarak nitelenen ve siyasi ve kültürel ilerlemenin gereği olan şey oluşmuyordu. Aynı zamanda bu ülkelere özgü tarihsel şartları o yıllarda idrak etmek gerekir ve demokrasinin ve bağımsızlığın örneğin Fransa'da olduğu ölçüde ve nitelikte bu ülkelerde olması beklenemezdi.

5- Son nokta, tarihin şu büyük dersiydi ki kültür alanındaki iş kesinlikle kültür ehli kimseler ve kültür sevdalıları aracılığıyla başlamalıydı. Siyasetçiler, birincisi, seçkin kültür danışmanlarından yararlanmak, ikinci olarak da kültür işleri için kültürel boyutlardan yararlanmak şartıyla kültür işlerinde siyaset yapabilirler. Kültür işlerinin içeriği ve yapısına öfke duymak ve sert davranmak uygun değildir. Kültür ortamını, ahlak, edep, itidal, halk sevgisine samimice riayet etmek için kutsal bir alan olarak kabul etmek gerekir. XX. yüzyılın ve XXI. yüzyılın başlarında da Ortadoğu'nun, bu tarihsel gerçeklere dayalı kültürel yapılanmaları arayıp uygulaması gerekir.

## SONUÇ VE ÖZET

Her ne kadar XX. yüzyılın ilk yarısındaki Ortadoğu'nun kültürel söylemi gelişme ve ilerleme aşamalarını bir an evvel kat etmek için bir yol bulma peşinde ise de pratikte sınırlı başarılarla sahipti. Bunun bazı sebepleri şu konulara bağlıdır:

1- Bu yıllarda Ortadoğu'daki yenilikler yüzeysel, eksik bir boyutta olup kimi zaman da basitçe bir şekilde tarif edilip sunuluyordu. Yenilikten amaç, eğer batı toplumlarında görülen medeniyet ve teknoloji konularındaki ilerlemelere ulaşmak ise kesinlikle Ortadoğu yenilikçilerinin ilk önce batının ilerlemelerinin mahiyetini, sebeplerini ve niteliğini derinlemesine ve detaylı bir şekilde tanıınaları gerekirdi. Fakat batılılar, doğu-bilim alanında büyük adımlar atınalarına rağmen doğulular, batı-bilimine bilimsel bir şekilde bakmadılar. Bundan dolayı da XX. yüzyıldaki Ortadoğu yenilikçilerinin ve liderlerinin büyük bir bölümünün görüşlerinde batıya ulaşmak sadece "görünürde batılı olmak" anlamında anlaşıyordu. Kadın ve erkeklerin kıyafetinin değişmesinde ısrar etme, şehirlerin, bulvarların, apartmanların, yiyecek, giyecek, eğlence, alfabe ve dilin, gelenek ve göreneklerin vb.lerinin görüntüsünün benzetilmesi, eğer görünürde batılı olunursa kesinlikle iç olarak da batılı olunacağı ve bundan dolayı da ilerlemiş olunur ümidi taşıyordu. Oysa batıdaki yenileşme, görüntüde değil de içten başlamıştı. Batının içi ve yapısı, düşünce, bilim ve insanlıktaki değişim esasının temeliydi. Batılı olmak için –ister kötü görülsün ister iyi– görünürde batılı olmak yetmiyordu. Daha önemli olan şey ne yazık ki Ortadoğu'da daha az dikkat edilen ilerlemelerin beyni ve özüydü.

2- Ortadoğu ıslahatçılarının ve yenilikçilerinin toplumsal ve kültürel geleneklerle –o da genellikle polisiye ve öfkeli bir tarzla– çatışma içine girmesi bir kısım gelenekleri zayıflatması ve bir kısım yeniliği güçlendirmesi mümkündü. Fakat açıktı ki geleneklerden tamamıyla kopmak –ister iyi ister kötü– ve modernizme mutlak anlamda bağlanmak, toplumu başlangıçta bir tür tereddüde, kötü görüşlülüğe, gelişme siyasetleriyle uyumsuzluğa ve eşitsizliğe sürükledi. Bundan da öteye önceki asırlarda en büyük beşeri toplumu Avrupa'nın uykuda olduğu orta çağda Ortadoğu'da meydana getirebilmiş olan bir kısım gelenekler, gelişmeye yardımcı da olabildi. Fakat yenilikçiler, geleneğin bu olumlu boyutlarından yararlanmasını bilemediler. İlginç olan şey ise kimi zaman milli ve nasyonalist bir şiar ve inanç batıdan alınmış olan yüzeysel bir anlayışa feda ediliyordu ve insanları hızla bir ikilem içine sokuyordu. Örneğin Rıza Şah, geleneksel İran külahlarını Pehlevi külahı diye bilinen bir tek külahla dönüştürebilecekken 1314 yılında bu külahı takmayı yasaklayıp batı tipi şapkayı takmayı zorunlu hale getirdi. Açıktır ki bunu yapmakla İran, hakikatte ve muhtevada batılı olmuyordu. Fakat toplumda şu inanç meydana geldi: Geleneksel külah, milli külahın ayağına, milli külah da batı külahının (şapka) ayağına kurban edildi. Bu durumda nasıl olurdu da kalıcı ve kapsamlı bir gelişmenin –örneğin Japonya'da olduğu gibi– şekillenmesi mümkün olurdu?

siyasetleri uygulama noktasında Türkiye lideri ile Afganistan lideri arasında bir koma sahip olan Rıza Şah, Atatürk'ten etkilenmesinin yanı sıra ıslahatları Emanullah Han'ın kendisini "İnkılapçı" olarak nitelemesi şeklinde uygun görmüyordu ve yaklaşık on yıllık (1305-15/1926-1936) bir zaman sürecinde ıslahatları gerçekleştirmek yoluna girdi. Elbette hem yeni düşüncelilerden hem de Rıza Şah'a mensup yenilikçi mimarlar arasında Atatürk'ün tarzından Emanullah Han'ın aceleciliğiyle yararlanma eğiliminde olan kimseler vardı. Fakat Rıza Şah, 1307-8/1928-29 yıllarında sadece onların bir kısım isteklerine onay verdi. Örneğin o, kıyafet değişikliği planını yaklaşık olarak Afganistan ile eş zamanlı olarak başlattı. Örtünün çıkarılması konusunda Rıza Şah, Ayetullah Bafiki'nin kendi ailesinin örtüsünü 1308/1929 yılında çıkarmasına karşı gösterdiği itiraz denemesinden sonra sonuç alamadı ve bu planı öncelikten çıkarıp erteledi.

Emanullah Han, Avrupa'dan dönüş yolunda Türkiye ve İran'dan da geçerek burada büyük ve sıcak bir sevinçle karşılandı. Onlar, Avrupaî bir giyim ve yaşam tarzına sahiplerdi. Afganistanlı kadınlar ise Avrupaî kıyafetlerle ve başlarında ağ türü çok ince bir tülbent atmış halde akşam yemeği masasında hazır bulundular. Afganistan'a dönüşünde de onlar "yüzü örtmeksizin Avrupai elbise ve şapka" ile İran şehirlerinden geçtiler<sup>24</sup>. İngiliz temsilcisinin bu heyetin olumlu etkisinden aldığı haber ve o şekilde Tahran'da bulunmaktan dolayı söz edilmiş e şöyle söylenmiştir: "Afganistan padişahının ziyaretinden ve Melike Süreyya'nın çarşafsız bir şekilde başkent caddelerinde görülmesi, kadınların bağımsızlığı daha çok göze çarpıyordu."<sup>25</sup> Bazı şehirlerde halk, Afganlı kadınların "başörtüsü" olarak görülmelelerine itiraz ettiler. Başbakan Muhbiru's-saltana, Emanullah Han'ın aşırı gidişinin hatta Afgan meclis başkanı Şir Muhammed Han'ı bile endişelendirdiğini ve o özel bir şekilde Muhbiru's-saltana'ya kendi durumundan üzüntülerini söylediğini ve "Emanullah Han'ın yaptıklarının sonucu Habibullah Han'ın yazgısını hatırlatmaktadır"<sup>26</sup> dediğini nakleder.

Fakat Emanullah Han'ın Kabil'de erken düşüşü ve Avrupa'ya kaçışı bir anda tüm İran insanını şiddetle sarstı. Şüphesiz ıslahatları aceleci bir şekilde uygulama konusunda o şekilde bir etki bıraktı. Furûğî bir makalede, Emanullah Han'ın gaffe-tini zorunlu toplumsal ortamların sağlanmasında görür<sup>27</sup>. Rıza Şah'ın başbakanı Muhbiru's-saltana da galiba Emanullah Han'ın siyasetlerine ve ıslahatlarına karşıydı ve onu taklit ve batının "Bulvar medeniyeti"ne [batının "laboratuar medeniyeti" karşısında] bağlamış ve alaya aldı<sup>28</sup>.

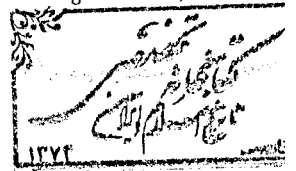
<sup>24</sup> Serdar Esad Bahtiyari (Cafer Kulihan), *Hatirat*, İrec Efşar'ın katkılarıyla, Tahran, Esatir, 1372, s.218 ve sonrası.

<sup>25</sup> İbrahim Sefayi, *Rızaşah-i Kebir ve Tahavvulat-i Ferhengi*, Tahran, Vezaret Ferheng ve Huner, 1356, s.101.

<sup>26</sup> Muhbiru's-saltana Hidayet, a.g.e., s.379.

<sup>27</sup> Hüseyin Mekki, *Tarih-i Bist Sale-i İran*, Tahran, İlmi, 1363, c.V., s.22.

<sup>28</sup> Muhbiru's-saltana, a.g.e.



öyle ki Berlin Zeitung Bild gazetesi muhabiri bir makalesinde; "Paris, güzel bir melikeyi kabul ediyor" diyerek Emanullah Han'ın hanımı Süreyya'nın güzelliğinden, elbiselerinden ve süslenmesinden o derece söz eder ve sonunda; "Yeni modanın Kabil'den doğması gerekir"<sup>21</sup> sonucunu çıkarır.

Emanullah Han, Avrupa'dan Kabil'e döndükten sonra yaptığı konuşmanın içinde hayatın her türlü aşamasında ve Afganistan'ın milli işlerinin tümünde devrim yapacak yeni ve devrimci kişiyi tanıttı. Daha sonra siyasetlerini ordunun yenilenmesi alanında, bankaların kurulması, çeşitli gösteri yerlerinin kurulması, İstiklal ve Terakki Partisi'nin kurulması, yeni okulların açılması, savaş sistemi ve yapısının düzenlenmesi, devlet hizmetlilerinin kıyafet birliği, başkentte Avrupa tarzı kılık kıyafetin giyilmesi, örtünün çıkarılması, Latin alfabesinin yaygınlaştırılması ve bazı daha küçük işlerin düzenlenmesini ortaya attı. O, örtü ve "çarşafa ihtiyaç duyulmaması" ile ilgili konuşurken "Bu esnada Avrupa'dan döndükten sonra sürekli başında incecik bir örtü taşıyan Melike, başındaki örtüyü alkışlar arasında parçaladı. Diğer bayanlar hanımefendiye uydular". İlginç olan şu ki Emanullah Han, aynı konuşmasında yaptığı gibi İslam'a aykırı olmadığını söylemekle kalmadı. Aksine tam anlamıyla İslam'la uyuştuğunu niteledi ve İslam konusunda taşıdığı görüş ve düşüncesini şu şekilde açıkladı: "İslam dini, kendisine bağlanmış olan süslenmeler dışında en kamil olan yaşam biçimidir. Ben, İslam'ın hizmetçisiyim ve memleketi seven biriyim ve memleketimin yolunda canımı feda etmeye hazırım. Ey Afganistan! Hakiki İslam caddesinde yürü!"<sup>22</sup>.

Emanullah Han, aynı şekilde 1307/1927 yazında "Kadınları Koruma Derneği"ni kurdu. Onun bir diğer adımı da din adamlarını sıkıntıya sokmak için "Molallık diplomaya sahip olmaya bağlıdır" kuralını getirmesiydi. Aynı yıl içinde o, batılı bilimlerle tanışıp öğrenmek amacıyla İran ve Türkiye üzerinden Avrupa'ya öğrenciler yolladı. İlginç olan, "Bir grup genç Afganlı kız, padişah huzuruna çıkıp şereflendikten sonra ilk kez olarak örtüsüz bir şekilde Türkiye'ye hareket ettiler"<sup>23</sup>. Bildiğimiz şey bu, Rıza Şah'ın asla yapmadığı bir işti.

Fakat Emanullah Han'ın ıslahatları henüz işin başındayken çeşitli halk kesimlerinin ve aşiretlerin tepkisine yol açtı. İran büyükelçisinin çok önemli ve dinî bir şekle büründüğü şeklinde açıkladığı bir tepkiydi. Bu isyan, Emanullah Han'ın kaçışına ve Afganistan'ın durumunun ciddi olarak değişmesine ve Emanullah Han'ın projelerinin yenilgisine yol açtı.

Emanullah Han'ın ıslahatları –İran'ın Kabil büyükelçisinin açıklamalarında geçtiği gibi– tamamıyla açık bir şekilde Kemalist örnekler taşımaktaydı. Emanullah Han, Afganistan'ın şartlarının ve toplumsal, tarihsel konumunun Türkiye'ninkinden çok farklı olduğunu göz önünde bulundurmamıştı. Hem coğrafi açıdan hem de

<sup>21</sup> Ag.e., belge no: 2.

<sup>22</sup> Ag.e., belge no: 3.

<sup>23</sup> Mir Gulam Muhammed Gubar, *Afganistan der Mesir Tarih*, Kum, 1359, s. 796.

mürgeci siyasetlerin, özellikle de İngilizlerin orada etkin olmasına yol açmıştır. I. Dünya Savaşı'nın bitişinden sonra Emanullah Han (tahta geçişi: 1298/1919, düşüşü: 1309/1930) Afganistan'da iktidara geldi.

O, iktidar temellerini sağlamlaştırıp Rusya ve Avrupa ülkeleriyle sağlam ilişkiler kurduktan ve İslam Birliği konusunu açıkladıktan sonra ortamı kendi düşündüğü ıslahatlar için hazır hale getirdi. Onun bu alandaki önemli ıslahatları bakanlar kurulu kurma noktasında, ülke için anayasa hazırlaması, demokratik özgürlüklerin verilmesi, basın kanununun düzenlenmesi ve basının bağımsız olması idi. Bu da yenilenme faaliyetlerinin olgunlaşmasına neden oldu. Söylendiğine göre, yenilikçilerin aydını Mahmud Han Tarezi –ki Atatürk'ün Türkiye'de yaptığı ıslahatların şiddetli bir taraftarıydı– Emanullah Han'ın yol göstericisi ve teşvikçisi idi. Emanullah Han, iç isyanların yatışmasından ve 1306/1927'deki batı kültürünü yaygınlaştırmak için uygun ortamı sağladıktan sonra Avrupa'ya yaptığı uzun seyahatlerine başladı. Fakat seyahatine başlamazdan birkaç gün önce kız kardeşi Nuru's-sirac'ın evlilik töreni bahanesiyle örtüyü açma hazırlıklarına başladı. Böylece bu vesileyle hem genel örtüyü açma ortamı hazırlamış olur hem de batılılara, batılı yaşam tarzına dayalı ıslahatlarına duyduğu ilginin ölçüsünü göstermiş olurdu. Ayrıca o, bunu yapmakla ileri gelenlerin, elit kesimin, etkili kimselerin ve hatta halkın tepkisini sindirebilirdi. Ancak bu, onun gaflette olduğu bir işti. Bundan sonra düştüğü zamana dek örtünün açılmasına yönelik yaptıkları, Emanullah Han'ın tüm yeniliklerinin günahının merkeziydi.

Söz konusu düğün törenine katılmış olan İran'ın Kabil büyükelçisi Tahran'a göndermiş olduğu haberde şöyle yazmıştı: "Yüce Hazret Emanullah Han ve padişahın iradesine uyan ve şahsına meyleden Afganistan'ın tüm ileri gelenleri ve yetkilileri, birkaç kişi dışında örtüye inanmamaktadırlar. Aslında, dini konularda çok ilgisiz idi ve Türklerin yaptıklarına aşırı derecede önem veren birkaç kişi, tüm âdet ve geleneklerini değiştirip Türklerin takip ettikleri yolu taklit etmeye çaba gösterdiler. Buna engel olan şey ise halk kesiminden duyulan korku ve beklenmedik olayların meydana gelmesi iltimaliydi. Şayet bu ihtimal olmasaydı şimdiye dek Türkiye gibi örtüyü kaldırmış olacaktı. Bununla birlikte bu adımlara uygun olarak düğün gecesi için saltanat ailesi adına bir masa kurulmuş ve ekselans hazretleri, ailesi, annesi, şah, gelin, damat, elçilerin eşleri, şehzadelerden, ileri gelenlerden ve seçkinlerden büyük bir kesim Avrupalı bir giyim tarzıyla o akşam yemeği masasına davet edilmişlerdi..."<sup>20</sup>

Avrupa'da Afgan heyeti için düzenlenmiş olan çok ihtişamlı ve gösterişli kabul-ler ve ziyafetler, onun batılılar için ne kadar önemli olduğunun bir göstergesiydi. Afganlı heyet de bu meclislerde kendisini o kadar batılı gösteriyor ve batılı tarzda süsleniyordu ki kimi zaman Avrupalıların şaşkınlıklarına bile yol açıyordu. Hatta

<sup>20</sup> *Mecmu'a-yi İsnad-i Keşfi Hicab der Afganistan ve Sukut-i Emanullah Han*, Merkez-i İsnad-i Riyaset-i Cumhuri (İran), Ruhullah Behrami, Belge No: 13.07.1306 tarih ve 2/1.

ve düşüncelerini uygulamaya koymayı tercih ediyordu. İkincisi de bu partinin, parti –hakikatte Atatürk'ün– programıyla uyuşan aydınlar ve seçkinler için uygun bir üyelik ortamı olabilmesiydi. Rıza Şah ise partiye en küçük bir inanç ve güven duymuyordu. Nitekim onun başbakanı Muhbiru's-saltana'nın naklettiğine göre, bir oturumda kimi devlet yöneticileri arasında devletin siyasetinin daha ileriye götürülmesi için partinin kurulmasından söz edilmiş o ise şöyle demiş: "Parti isminin Pehlevi'nin önüne götürülmesi mümkün değildir. Bir gün heyette şöyle buyurdular: Her ülkenin bir sistemi vardır. Bizim sistemimiz ise tek kişiliktir"<sup>16</sup>. Rıza Şah hatta bir keresinde meclisteki temsilcilerin toplandığı bir anda şöyle demişti: "Meşrutiyet sistemlerinde genel olarak memlekette partiler vardır. Parti de hükümetlerin işlerini eleştirmek ve hükümetin yaptıklarıyla rekabet etmek içindir. Bu işi ise parti yerine ben yaparım, kabul ve eleştiriyi ben yaparım. Özellikle de veliahdin yurtdışından döndüğü bu zamanda iki kişi olmuş durumdayız ve aruk ben yalnız değilim"<sup>17</sup>. Elwell Sutton'ın; "Rıza Şah'ın ülkenin tüm işlerinde etki sahibi olmasının sonucu olarak siyasi konularda görüş sahibi olan sadece sınırlı bir grup İranlı vardır. İran ülkesinde siyasi partiler yoktur. Her ne zaman bir parti (komünist partisi gibi) başını kaldırmışsa şiddetle ezilip kapatılır."<sup>18</sup> diye yazmış olması da bu görüş belirtmeden çıkmış olmalıdır.

Rıza Şah'ın bu siyasetinin sonucu olarak belliydi ki: "Mustafa Kemal, bilinçli bir şekilde ilgi duyan aydınlar sınıfına ve kendi destekçilerine Cumhuriyetçiler partisinde yer vermişken Rıza Şah, git gide kendi ilk dahili destekçilerini kaybetti, yeni sosyal merkezleri kazanma noktasında amacına ulaşamadı. Bundan dolayı da hiçbir destekçisi ve kurulmuş bir siyasi parti olmaksızın hüküm sürdü. Bu şekilde Mustafa Kemal'in iktidarı, Türkiye aydınlar sınıfına dayandığı halde Rıza Şah'ın hiçbir sınıfsal merkeze dayanmayan hükümeti tehlike salan bir yapıya yakın bir halde İran toplumu üzerinde hüküm sürdürüyordu"<sup>19</sup>. Atatürk'ün siyasetlerinin onun ölümünden sonra da İsmet İnönü ve diğerleri tarafından devam etmesinin sırrı ve Rıza Şah'ın amacına ulaşmamasının sebebi ve onun siyasetinin kendi düşüşüyle birlikte yok olması ve bu siyasetlerin kendi yerine geçenin döneminde –en azından Rıza Şah'ın düşüşünden sonraki ilk on yılda– devam etmemesi, bir ölçüye kadar bu etkene dayanmaktaydı.

**B- Afganistan'daki Değişime ve Emanullah Han'ın Islahatlarına Bir Bakış:** Afganistan, İran'dan ayrıldıktan ve bağımsızlığını elde ettikten sonra hep Ortadoğu'nun geri kalmış ülkelerinden biri olarak yer almıştır. Fakat bu ülkenin özel ordu konumunda olması, Hint yarımadası, İran ve Rusya ile sınır komşusu olması sö-

<sup>16</sup> Mehdi Kulihan Hidayet (Muhbiru's-saltana), *Hatırat ve Heterat*, Tahran, Zevvar, 1375, s.386.

<sup>17</sup> Süleyman Behbudi, *Rızaşah (Mu'ceme-i Haturat)*, Gulam Hüseyin Mirza Salih'in katkısıyla, Tahran, Tarh-i Nov. 1372, s.395.

<sup>18</sup> Elwell Sutton, *İran-i Nov*, s.236.

<sup>19</sup> Ervand Abrahamian, *İran Beyn-i Do İnkılab*, Farsça'ya çeviren: Ahmed Gul Muhammedi ve Muhammed İbrahim Fettahi, Tahran, Ney, 1377, s.135.

bir zaman açılım kaydetmemiş ve bir yer edinememiştir. Bunun birkaç sebebi vardı: Birincisi, Rıza Şah, resmi ve klasik eğitim ve öğretim devrelerini geçirmemiş olup bilgi düzeyinin ölçüsü genel idi. Oysa Atatürk, çeşitli askeri ve askeri olmayan eğitimler alıp geride bırakmış ve iki-üç önemli dil bilen Türkiye'nin genç subaylarından idi. Bu, şu anlama geliyordu: Atatürk, filozofların da ifadesiyle, doğrudan birinci derecede gelen ilimlerden yararlanabilecek bir konumdaydı. Oysa Rıza Şah, ikinci derecede gelen bilgilere ancak el atabilmişti. Bu arada araçlar elbette önemli bir rol oynuyordu. İkinci olarak "Rıza Şah, Avrupa ülkelerinden hiçbirisiyle aracasız tanışmamıştır ve zorunlu sürgününden önce yurtdışına yapmış olduğu tek ziyaret, Irak'a yaptığı kısa ziyaret ve Türkiye'ye yapmış olduğu resmi ziyaret idi"<sup>14</sup>. O, batıyı uzaktan ve Timurtaş gibilerin belki de Erdeşirci, Furûgî ve bunların benzeri kimse-lerin tanıdığı ölçüde tanıyordu. Oysa Atatürk, bizzat batıyı görmüş ve kavramıştı. Üçüncü olarak da bunların ikisi de her ne kadar asker kökenli idiyse de Atatürk, ordu komutanlığı derecesinde ülkeyi savunabilmiş ve dış düşmanla savaşa gidebilmiş ve bu savaşta zafer kazanabilmiş bir kahramandı. Oysa Rıza Şah, orduyu, iç hareketleri ve kimi zaman da halk hareketlerini bastırmak için kullanmıştır<sup>15</sup>. Atatürk için gerçekleşmiş olan konumların Rıza Şah için ulaşılacak konumlar olmadığı açıktır. Dördüncüsü de Atatürk, yıllardır batı ülkelerinin medeniyet ve kültürüyle yakından aşina olan bir ülkede ve toplumda ıslahatlarını gerçekleştirdi. Osmanlı devleti, hiç şüphesiz Kacarlardan daha başarılı bir şekilde modernizasyon yolunda daha büyük adımlar atmış ve Rıza Şah'ın ağırdan ve istemeyerek başlatmış olduğu demiryolu gibi projeler, Atatürk'ten önce de Türkiye'de başlamıştı. Hakikatte Atatürk'ün başlama zorluğu gibi bir problemi yoktu. Oysa Rıza Şah'ın ve İran'ın durumu böyle değildi. Beşincisi, her ne kadar bu ikisi iktidarcılığa eğilimli iki devlet tesis edip yönettiyseler de işlerinin yapısı birbirine uymamaktaydı ve aralarında birçok farklılık vardı. Atatürk, Büyük Millet Meclisi'ni kurdu ve kendisini ona dayandırdı ve inandı, ülke yönetimini Cumhuriyete dönüştürdü ve ülke yönetimi için Cumhuriyet Halk Partisi'ni kurup liderlik yaptı. Rıza Şah ise, bir yandan Meşrutiyet adına sahip olan diğer yandan da tanrılık izzetinden ve eski yücelikten yararlanmak isteyen bir saltanat düzeni kurdu. Doğrudan meclis işlerine müdahale etti ve onu tam anlamıyla özelliği olmayan bir hale getirdi. Her türlü siyasi parti ve yapılanmayı şiddetle reddetti. Burada partilerin önemi, sırf demokrasi –ki bu iki ülkenin hiç birinde ciddi anlamda mevcut değildi– ile uyumlu bir yapılanma olarak değil, aksine bu şartlarda başka bir boyuttan dikkat konusu etmek gerekir. Atatürk, partinin iki önemli etkinliğine dikkat ediyordu: Birincisi, plan ve projelerini bir parti –ki her zaman mecliste çoğunluğa sahipti– aracılığıyla meclise sunuyor, meclis ve devletin işlerine doğrudan müdahale etmek yerine bir partinin genel başkanı olarak görüş

<sup>14</sup> Avery, Peter ve ... *Silsile-i Pehlevi ve Niruha-yi Mezhebi be Rivayet-i Tarih-i İran-i Kambrich*, Farsça'ya çeviren: Abbas Muhbir, Tahran, Tarh-i Nov, 1371, s.44.

<sup>15</sup> J. Richard ve..., *İran ve İktubasha-yi Ferhengi-yi Şark ez Magrib-zemin*, Farsça'ya çeviren: Ebu'l-Hasan Sarukad Mukaddem, Meşhed, Asitan-i Kuds, 1369, s.74.

Rıza Şah ile Atatürk'ün karşılaştırılması noktası ise Rıza Şah'ın kimi zaman Atatürk'ten daha hızlı, kimi konularda daha yavaş ve daha rahat hareket ettiğini ve Atatürk'ün bazı planlarını hiçbir şekilde icraya sokmadığını söylemek mümkündür. Medeni ve yargı kanunlarının örfileştirilmesi noktasında İran'ın hukuk sistemi, hiçbir zaman Türkiye derecesinde örfileşmedi. Rıza Şah, dinî kesime karşı o kadar baskı uygulayamadı (ya da istemedi). Bu, elbette bir dereceye kadar İran ve Türkiye'de Şia ve Sünnî dinî yapının birbirinden farklı olan konumu ile bağlantılı bir şeydi. Şia din adamlarının devletten bağımsız oluşu, devletin tam anlamıyla kendi üzerinde hakim olmasının önüne geçiyordu. Batı tarzı kıyafetin giyilmesi konusunda her iki devlette halk üzerine bir baskı uygulandı. Her ikisi de bölgesel kıyafetleri yasaklayıp ceket, pantolon ve şapkayı zorunlu hale getirdiler (elbette Türkiye İran'dan çok daha erken gerçekleşti). Fakat örtü konusunda Atatürk, daha tecrübeli bir siyasetle ve bundan dolayı da daha başarılı hareket etti. İran'da hapis, cezalandırma, dövme, saygınlık bozucu, saç kesme, çarşaf yırtma gibi kızgınlıklar uygulanırken Türkiye'de daha çok cazibeler yaratma, bunun yanında da örtülü kişilere baskılar uygulama ile sonuçlandı. Özellikle Türkiye'de kadınların bağımsızlık konusu, örtüden kurtulma ile sınırlı tutulmadı. Aksine heyecan verici ve siyasi bir harekette kadınlara seçimlere katılma, seçme ve seçilme hakkı tanındı. İlginç olan şu ki Atatürk'ün tarzı, Rıza Şah'ın tarzından daha çok başarılı oldu. Elbette bu başarı, bir ölçüye kadar da iki tarafın toplumsal, sosyal yapısına ve tarihi alanlarına bağlıydı. Türkiye'nin yarım Avrupalı bir ülke olduğunu ve yıllardır gözle görülür ve elle tutulur bir şekilde batılı ve Avrupalı bir yaşama bürünmüş ve etki kabul etmişti. Oysa İran'da ortam bu şekilde değildir. İslam takvimi konusunda ise Rıza Şah, sadece küçük adımlar attı. Hatta öyle ki başbakanlık konumundaki Metin Defteri gibi kimi kişiler, bu tür adımların sosyal desteğinden çok endişe duyuyordu<sup>11</sup>. Bu şu anlama geliyordu: Rıza Şah ve sisteminin aslında ülkeyi resmen laikleştirmeye gücü yetmiyordu. Bu farklılık dil ve yazı şeklinde de vardı. Hatta İran'daki Kemalist ıslahatların organizecisi olan Furûgî gibi kimseler, Fars alfabesinin Latin alfabesine dönüştürülmesini desteklememiş ve kendi ifadesiyle, Fars edebiyatına aşk besliyorlardı<sup>12</sup>.

Atatürk ile Rıza Şah'ın karşılaştırılmasında bir noktaya daha fazla dikkat etmek gerekir. Atatürk'ün batı uyumlu yeniliklerin Ortadoğu'daki örneği olması ve Ebnü'l-Han ve Rıza Şah ve bir ihtimal Irak hakimleri (Emir Abdullah ve Nuri Said) üzerinde etkili olduğu halde Rıza Şah böyle bir konumdan yararlanamadı. Aksine en fazla "İran'ın Mustafa Kemal"i olarak nitelenmesiyle öğündü<sup>13</sup>. Hakikatte "Kemalizm" adıyla vasıflanıp anlamlandırılmış olan şeylerin yanında "Pehlevizm", hiç-

<sup>11</sup> Ahmed Metin Defteri, *Haturat*, s.161.

<sup>12</sup> Bu konuda bkz. Muhammed Ali Furûgî (Zekau'l-Mulk), *Makalat-i Furûgî*, c.II, Tahran, Yagma 1355.

<sup>13</sup> Jac Herdawn, *Der Afıtab-i İran*, 1303-1305 yılları, Farsça'ya Çeviren: Mustafa Muzehheb, Tahran, Çehre, 1324. Yazar, bu ifadeyi Kirmanşah'ta oturan Belçikalı bir müdürün dilinden nakletmiştir.

melerde çok önemliydi. Hatta öyle ki o, Rıza Şah'ın Türkiye'ye yaptığı uzun ziyareti ve Atatürk ile görüşme programını düzenledi. Rıza Şah'ın ilk ve son dış gezisi sayılan bu ziyaret, 1313 yılı 12 Hordad ile 24 Tir ayı arasında (2 Haziran-15 Temmuz 1934) gerçekleşti. Rıza Şah ve Atatürk'ün ilişkilerinin Rıza Han'ın başbakanlığı zamanından beri sıcak olduğu, hatta taraflar arasındaki toprak ihtilaflarının büyük bir bölümünün çözümlendiği bilinmektedir. Furûgî, ziyaretin gerçekleşmesini sağlamak için İran meclisinde hazır bulundu ve yaptığı konuşmada şöyle dedi: "Değerli beyler çok iyi haurlayacaklardır ki geçmiş dönemlerde İran devleti ve milleti ile Türkiye devleti ve milleti arasında yüzyıllarca devam eden ve elbette bu yolla her iki memlekete ve millete zararlar ve yıkımlar getiren kötü düşünceler veya yanlış düşünceler, ihtilaflar ve çekişmeler vardı. Sonunda şans yardım etti ve Tanrı bağışta bulundu, yeni İran ve yeni Türkiye, her biri maslahat düşüncesi içine girmiş olup bunların öncülüğünde İran ve Türkiye milletlerini görmekte olduğunuz yükseliş ve yüceliş noktasına doğru sevk etmiş ve şu anda aralarında oluşmuş olan görüş, dostluk ve samimiyet olup birbirleriyle görüşmeye büyük bir arzu duymaktadırlar. Sonuç olarak bir süre önce Türkiye devleti cumhurbaşkanı Gazi Mustafa Kemal hazretleri resmi olarak majeste Şehinşah-i Pehlevi'yi davet ettiler. Majeste de büyük bir onurla bu daveti kabul ettiler. Buna göre, önümüzdeki ayda yani Hordad'ın 20'sinde Azerbaycan yoluyla Türkiye topraklarına girecekler ve yaklaşık iki hafta orada kalacaklar. Bu görüşmelerin, bu konuşma ve görüş alış-verişlerin iyi ilişkilerin sağlamlaşması ve pekişmesine sebep olacağı ve istenen sonuçları doğuracağı kesindir"<sup>10</sup>.

Rıza Şah'ın Türkiye'ye girişinden sonra Atatürk, Rıza Şah'ın karşılanması, konuk edilmesi ve onurlandırılması noktasında sahip olduğu tüm çaba ve imkânları kullandı. Atatürk, Rıza Şah'a Osmanlı'nın hilafet merkezi olan bir ülkede hangi atılımları başardığını göstermek istiyordu. Taraflar, yapmış oldukları konuşmalarda bir diğer tarafın yapmış olduğu ıslahatları takdir edip bu sürecin devam ettirilmesi yönünde temennilerde bulundular. Programda Rıza Şah'ın askeri ıslahatlar ve modern bir ordunun kurulması için orduyu görmesi, fabrikaları, ziraat alanlarını, şehirleri ve çeşitli sosyal sınıfların yaşam biçimini ve toplumsal ıslahatları görmesi kararlaştırılmıştı.

Türkiye'ye yapılan ziyaretin önemini Rıza Şah devletinin kültürel siyasetlerindeki yankılarında ve etkilerinde aramak gerekir. Furûgî'nin bu ziyaretin gerçekleşmesinde taşıdığı esas rolde onun devletinin siyasetinde ve siyasetçiliğinde bu ziyaretin pratik sonuçlarını çok güzel bir şekilde görmek mümkündür. Üniversite ve kültür merkezlerinin kurulması, örtünün kaldırılması, şapka takma zorunluluğunun getirilmesi gibi hareketlerin tümü, her ne kadar bir kısmı daha önceden başlatılmışsa da Furûgî döneminin ve az ya da çok bir yönüyle Türkiye'ye yapılan ziyaretin bir armağanıydı.

<sup>10</sup> İran Milli Şura Meclisi Görüşmeleri Tutanakları, Dokuzuncu Dönem, 23 Urdibehişt 1313.

rilecek olan ülkenin başına geçti. Atatürk'ün 1317/1938 yılında ölümüne dek süren cumhurbaşkanlığı dönemi, bu ülkede çok geniş siyasal, toplumsal ve kültürel değişimlerin olduğu dönemdi. Onun en önemli kültürel-sosyal ıslahatları kısacası şunlardır:

- 1- Batı geleneğine uygun olan kanunlar Şeriat kanunlarının yerini aldı.
- 2- Latin alfabesi Türkçe-Arapça alfabenin yerini aldı ve namaz ve ezan gibi ibadetlerin Türkçe olarak okunması kabul edildi.
- 3- Cuma günü tatili Pazar günü ile değiştirildi.
- 4- Dini güçler (Şeyhu'l-islam, müftüler vb....) yok olacak derecede zayıflandı. Hatta devlete ait tüm dini medreseler kapatıldı ve devletin gözetimi altına girdi.
- 5- Geleneksel kıyafetler yasaklandı. Onun yerini batı tarzı giyim (pantolon-cek) aldı. Aynı şekilde sarık ve külah, yerini şapkaya bıraktı (1304/1925).
- 6- Devletin İslam dinini korumakla görevli olması hüknü Anayasa'dan çıkarıldı.
- 7- Devlet kurumlarında örtünün çıkarılması zorunlu hale getirildi.
- 8- Kadınlara seçme ve seçilme hakkı tanındı.
- 9- İslam takvimi (Hicri) kaldırıldı ve onun yerini miladi takvim aldı.
- 10- İktisadi-sanayi modernizasyon ve genişleme siyaseti güçlüce ve uyumlu şekilde uygulandı.
- 11- Modern milli bir ordunun oluşması ve Türk nasyonalizmi propagandası için büyük uğraşlar verildi.

Rıza Şah döneminde İran'da bunların benzerlerinin ve eski ve Aryayı İran nasyonalizmi inancının yaygınlaşıp tebliğ edildiği bilinmektedir. Rıza Şah'ı, Kemalizm'i örnek almaktan Hitlerci nasyonalizmi örnek almaya doğru yönlendiren şey de bu radikal nasyonalizmdi. Rıza Şah, saltanata gelmezden önce de Türkiye'de meydana gelen değişimlere dikkat etmiştir. Nitekim 1302/1924 yılındaki cumhuriyetçilik girişimlerinde Atatürk'ün başarılı hareketini göz önünde bulunduruyordu<sup>9</sup>. Fakat bu programda yenilgi alınca planı kendisinin saltanatına gidecek şekilde ortaya attı. Zira bu, büyük bir şekilde Mustafa Kemal'in katederek hedefine ulaştığı harekete benziyordu. Gerçekte de Beşinci İran Meclisi'nin çoğunluğu, Türkiye Büyük Millet Meclisi'nin Atatürk için yaptıklarının aynısını Rıza Şah için yapmışlardı. Rıza Şah, saltanata oturduktan sonra da Atatürk'ün ıslahatlarına çok benzeyen ıslahatları İran'da başlattı. Tınurtaş ve özellikle de Furûğî'nin –ki o bu yıllarda İran'ın Türkiye'deki büyükelçisi ve Atatürk'ün samimi dostlarındandı– katkısı bu benzet-

<sup>9</sup> Keddie, Nikkie R., *Religion and Politics in Iran*, Yale University press, New hawen and London, 1982, p.10.

ması, iş edinmesi ve tarif etmesi, ilerleme için bir şey değildi. Açıklanmakta olan önemli teoriler –ki Avrupa'da açıklanmış olan teorilerin yumuşak ya da bazen daha şiddetli şekliydi– Sosyalizm, Nasyonalizm, Rasizm (Pan-Türkizm, Pan-Arabizm vb...), Sekularizm ve laik gibi çeşitli tarzların seçimi, kimi zaman da sosyal nasyonalizm gibi karışık üsluplar ya da liberalizm ve iktidarcılık gibi kavramlar, kimi konularda ise Nazizm'e ve Faşizm'e bile eğilim gösteriliyordu. Fakat planın gidişi noktasında ve daha sonra da bu yıllarda kabul görmüş çeşitli projelerin yürürlüğe konulması noktasında birkaç ilginç nokta kendisini göstermektedir. Birincisi, sadece aydınlar, yazarlar ve siyasetçiler değil askerler de geniş bir şekilde bu alana girdiler ve taşıdıkları açık eğilimlerini daha sert, daha hızlı ve daha açık üsluplarla gösterdiler. Nitekim yıllarca öncesinden beri askerlerin dahili ve harici işlerde geniş bir etki göstermiş oldukları Osmanlı'da daha sonraki yıllarda Atatürk olarak bilinen Mustafa Kemal isminde genç bir subayın liderliğinde kesin bir şekilde ıslahat yapma ve genişleme sahnesine girdiler. İran'da da siyasal ve kültürel faaliyetler açısından hiçbir birikimi olmayan Kazaklı bir subay olan Rıza Han, aniden ve kesin bir şekilde siyaset sahnesine soyunup genişleme ve ıslahat planlarını çizme ortamına girdi.

İkincisi ise bu askerî, şimdi de siyasî subaylar, kültürel ve toplumsal ıslahatlara ciddi bir eğilim duyuyorlardı. Üçüncü ilginç olan nokta da bu ıslahatların birbirine çok benzer olmasıydı. Bundan dolayı I. ve II. Dünya Savaşı arasındaki Ortadoğu'da ortak bir kültürel söylemin varolduğundan söz etmenin mümkün olduğu görülmektedir. Bu söylemlerin ortak özelliklerinden bir kısmı şunlardır: Yenilikçilik (modernisasyon), batıcılık, gelenekle çatışma (bazen dinle çatışma), nasyonalizm ve siyaset sahnesinde diktatörlüğe doğru giden iktidar hırsına olan eğilim. Her ne kadar bu söylemlerin parçaları her yerde aynı şekilde planlanıp uygulamaya sokulmadiysa da sadece onun bütün esasları kabul etmekle kalınmadı, aksine onun propagandası ve uygulamaya sokulması noktasında kimi zaman baskıyla uygulanan bir tür kültürel radikalizminden söz etmek de mümkündür. Burada özet ve karşılaştırmalı bir şekilde üç ülke olan Türkiye, İran ve Afganistan'da 1918-1939 yıllarındaki kültürel değişimlerin ve ıslahatların bu kültürel söylemlerin bazı pratik boyutlarının aydınlatılmasına çalışılacaktır.

**A- Türkiye ve İran:** Atatürk dönemi cumhuriyet sistemi siyasetlerinin Rıza Şah'ın kendi saltanatı dönemindeki hükümet siyasetine benzerliği çok fazla ve ilginç olup Rıza Şah'ın Mustafa Kemal'den etkilendiğini kabul etmesinin açık bir göstergesidir. Zira onun Türkiye'de ıslahatlarının birçoğunu genel olarak az bir gecikmeyle de olsa Rıza Şah İran'da uygulamaya soktu. Mustafa Kemal Paşa (1299-1357/1881-1938), Osmanlı sultanının I. Dünya Şavaşı sonrasında yapılan barış karnamesinin ağır şartlarına teslim olduktan sonra merkezi devlet aleyhine kıyam eden bir Türk subayıydı. Çöküşle karşı karşıya olan Osmanlı saltanatı hızla çöküntüye uğradı ve Mustafa Kemal, Büyük Millet Meclisi'ni oluşturduğunu ilan edip 1342/1923 yılında cumhuriyeti ilan ederek bundan böyle Türkiye olarak isimlendi-

ümit bağlamaları şaşırtıcıdır. İster Osmanlı'da ister İran'da herkesin bu savaşta İngiltere ve Fransa gibi eski sömürgeci düşmanlarının yenilmesi arzusunun taşıdıkları açıktır. Fakat onlar, bir taraftan Avrupa'daki değişimleri doğru bir şekilde değerlendirme yeteneğine sahip değildi. Bundan daha kötüsü de teknoloji ve bilime sahip olmaksızın bilim ve teknoloji silahıyla donanmış olan bir sömürgeci ile savaşmaya gitmek istiyor olmalarıydı.

Bundan dolayı da bu savaş, Ortadoğu'nun, özellikle de Osmanlı İmparatorluğu'nun durumunu var olandan daha vahim ve daha acı bir hale getirdi. Utanç verici 1919 kararnamesi İran'a uygulandı. Meşrutiyete doğru ilk adımları atma hazırlığında olan İran'ı diktatörlüğe sürükledi. Büyük Osmanlı İmparatorluğu'nu da parçalamışlık ve çöküntüye duçar kılarak bu ülkenin durumunu öylesine karmaşık hale getirdi ki yıllarca sonra 1927'de Mustafa Kemal, bu vahameti doğru bir şekilde şöyle açıklıyordu: "...Osmanlı devletinin de bir parçası olduğu güçler grubu büyük savaşta yenildiler. Osmanlı ordusu, her cephede yenilmiş ve çok ağır şartlar altında bir mübareke imzalamıştı. Büyük Dünya Savaşı'nın devam etmesi, halkı bıktırmış ve çaresiz hale getirmişti. Milleti ve memleketi genel karmaşıklığın derinliğine sürüklemiş olan kinseler kaçmış ve sadece kendi güvenlerini düşünür olmuşlardı. Taht, taç ve hilafeti işgal eden bozguncu Vahdettin, sadece kendisini, tacını ve tahtını düşünüyordu ve her ne şekilde olursa olsun onları kurtarmak için bir yol aramaya çalışıyordu. Damat Ferid Paşa kabinesi, zayıf haysiyet ve cesaret yoksunu ve sadece Sultan'ın emirlerine itaat ediyor ve onun üyelerini ve hakimlerini koruyabilecek her türlü önerilerine muvaffakat ediyordu.

Ordu, silahsız ve mühimmatsız kalmış ve bu durum olduğu gibi devam etmekteydi. Dost devletler (Entente Powers), mübareke maddelerini saygın kılmak için bir gereklilik hissetmediler. Filolarını ve güçlerinin bir bölümünü, çeşitli bahanelerle İstanbul'da tuttular. Fransızlar Türkiye güneyinde yer alan Akdeniz kıyısı şehirlerinden Adana'yı, İngilizler Türkiye'nin güneyindeki Urfa, Maraş ve Antep'i işgal etmişlerdi. İtalyanlar da Adalia'da (Antalya), İngiliz güçleri de Merzifon ve Samsun'da yerleşmiş ve askerler, idari görevlerde yer alanlar ve yabancı casuslar her taraftan faaliyet sürdürmekteydiler"<sup>8</sup>.

Durum böyle iken savaştan sonra, siyasi ve askeri çatışmalardan şiddetle yara almış olan Ortadoğu, kendi problemleri ve sorunlarının çözümü için kültürel ve esaslı bir söylem bulma yönüne doğru gitti ve her türlü ilerleme için kültürel faaliyet önemini ve önceliğini her şeyin önüne çıkardı.

### ORTADOĞU'NUN 1920-1940 YILLARINDA ORTAK KÜLTÜREL SÖYLEMİ

Bir an evvel ilerleme ve gelişme zorunluluğu, I. Dünya Savaşı'ndan sonra tüm Ortadoğu halklarının genel ortak düşüncesi idi. Elbette herkesin anlaması, kavra-

<sup>8</sup> Richard Robinson, *Cumhuri-yi Ewel-i Türkiye (The First Turkish Republic)*, Farsça çev. İrec Emimi, Tahran, Franklin, 1356, s. 40-41.

rika ve Sultan Selim gibilerin ıslahatları üzerine gölge salan acı bir gerçek dönemi. Osmanlı İmparatorluğu'nun XX. yüzyıldaki çöküş sebebi, bir ölçüye kadar bu adaletsizce kültürel siyasetlere bağlamak gerekir.

## 1900-1920 YILLARINDA ORTADOĞU

### Bilinçlenme, Buhran ve İnkılap Dönemi, Dahili Zorbacılık ve Harici Sömürgeyle Mücadele Dönemi

XX. yüzyıl öyle bir durumda başladı ki Ortadoğu'nun büyük bir bölümü daha önce olduğu gibi Osmanlı ve İran Kacarlı devletlerinin egemenliği altındaydı. Fakat bu yüzyılın ilk on yıllarındaki değişimler, geniş siyasal inkılaplar ve toplumsal değişimler ile sonuçlanacak bir yöne doğru gitti. Bu değişimlerin meydana gelmesinin sebeplerin bazıları şunlardır:

1- Ortadoğu halklarının özellikle de aydınlarının batının ilerlemelerine ve Ortadoğu'nun geri kalmışlığına karşı duydukları acıklı bilinç. Elbette bu bilinçlenmenin kendisi iletişim araçlarının (gazete, telgraf vb.) yaygınlaşması, elçilerin, öğrencilerin, tüccarların ve askerlerin gidiş gelişlerinin fazlaşmasından ileri geliyordu.

2- Batı sömürgeciliğinin Ortadoğu'ya karşı uyguladığı ağır saldırılar. Bu saldırılar, o derece şiddetliydi ki Rus ve İngilizler, 1907 ve 1915'te İran'ın paylaşım ve bölüştürme kararnamesini resmen imzaladılar. İngiltere, İran'a 1919 kararnamesini uygulamakla bu ülkeyi sömürge olmaya doğru sürükledi. Osmanlılar konusunda da Avrupalıların birkaç yüzyıllık kinleri nedeniyle bu imparatorluğun Avrupa'nın içlerinde ilerlemeleri nedeniyle sadece bu imparatorluğu bölüştürme planı değil –ki muhtemelen tüm yeni ülkelerin ve milletlerin sömürge planı olarak ortaya çıkmış– paylaşımından sonra bu ülkelerin bazılarında İngiliz ve Fransız sömürgeleri aracılığıyla uygulanması planlanmıştı.

3- Hem kültürel ilerlemelere engel olan hem de sömürü karşısında yenilgiye yol açan Ortadoğu devletlerinin hükmetme organlarının baskı ve bozgunculuğu. Daha açık bir ifadeyle, bu eskimiş yapı, Ortadoğu'nun ne batının ilim ve uzmanlık yönünden faydalanabilmesine ne de onun sömürgeci yapısına karşı mücadele edebilmesine yol açtı.

Bundan dolayı 1906-1907 yıllarında İran meşrutiyet inkılabında meydana gelenler tamamıyla söz konusu bu etkenlerin tesiri altındaydı. Aynı şekilde Osmanlılardaki 1908-1909 isyanları ve inkılapları da Osmanlı İmparatorluğu'nun eskimiş yapısının ıslah edilmesi istekleriydi.

Fakat bölgenin değişimlerini karmaşık ve çapraşık hale getiren en acı şey ise I. Dünya Savaşı ve İran ile Osmanlı'nın ister istemez bu savaşa girmesiydi. Osmanlı halifesinin bu savaşta akıllıca bir konum belirleme yeteneğine sahip olmamasına rağmen kimi İran meşrutiyet lider ve siyasetçilerinin onların zafer elde edeceğine

kat XIV. ve sonrası yüzyıl Avrupa'sı değişik kanallar yoluyla Müslümanların kitap, eser, milli ve kültürel mirasına el atabildi ve uyanış, bilinç, yeniden doğuş ve yeniden yapılanma ortamını oluşturabildi.

Osmanlılar öyle bir zamanda güç elde ettiler ki şayet kendi etraflarındaki dünya olaylarına bir miktar daha akılcıca dikkat etmiş olsalardı ve ülkeler fethetme ve emperyalist vesveseler yerine bilimsel ve kültürel yükselme ve ilerleme düşüncesini zihinlerinde canlandırmış olsalardı belki de Ortadoğu ve İslam dünyası tarihi bir başka şekilde çizilebilirdi. "Osmanlı İmparatorluğu, hem geniş ve yaygın topraklara sahip olduğu hem de daha fazla isteme ve yayılmacı programlar peşinde olduğu için kendi kendine savaş, barış, birlikte yaşam, komşuluk gibi çeşitli tarzlara ya da Avrupa ülkeleriyle bağlantıda doğrudan hükmetme içinde idi ve Avrupa'nın ilerlemelerinden, faydacılığından ve yeniden yapılanmasından habersizdi. Fakat Osmanlılar, kendi yaşam tarzlarının, hüküm sürme üslupları, ilimleri ve uzmanlıklarının diğerlerinkinden daha üstün olduğu ve bir başkasının hiçbir bulgusu, icadı ve görüşü kendilerinin görüş alanlarının veya ameli programları alanında inceleme, eleştiri, araştırma ve değerlendirme konusu edilmemesi gerektiği inancındaydılar"<sup>3</sup>. Elbette ki "Osmanlılar, askeri alanda güçlü oldukları ve Avrupalı düşman ve rakiplerine üstün ya da en azından aynı konumda oldukları süre içinde onların bir başkasının bilim, uzmanlık ve buluşuna karşı olan doğru olmayan tavırları, imparatorluğun gerilemesi noktasında o kadar da etkili olmuyordu. Fakat Avrupa ülkelerinin askeri alanlarında gitgide meydana gelen değişim ve dönüşümler, Avrupa'yı o alanda da Osmanlı'dan daha üstün kıldı. Bu üstünlük, XVII. yüzyıl süresince ve Osmanlılar ile Avrupalılar arasındaki savaşlarda gözle görülür bir hale büründü"<sup>4</sup>. Batının kendi ilmiyle birlikte sömürgeciliği de eklemesi ve doğu ülkelerinin probleminin daha ciddi boyutta olması bundan ileri gelmekteydi. Her ne kadar bu aşamada Osmanlı, ıslahatlar düşüncesine girdiyse de bu kez de iş çok daha karmaşık ve problemli hale gelmişti. İşin daha da ilginç, bu aşamada da uzun süreli hiçbir manuklı siyaset uygulanıp görülmedi. Kimi zaman ıslahatlara, hatta yeni tıbbın kazanılmasına karşı çıkılıyor, kimi zaman da yüzeysel ve kıt düşüncelilikten dolayı batı medeniyetinin içeriği ölçülüp biçilmemiş plan ve projeler olarak sunuluyordu ki Türk araştırmacılardan birisi bunu, "akılsızca ve korkusuzca ifrat işleri"<sup>5</sup>, bir başkası da onu "aşırırcılık"<sup>6</sup> şeklinde nitelendirmiştir. Türk tarihçiler ise o dönemi, "Lale Devri" dönemi olarak adlandırmışlardır. Osmanlıların batıdan sadece süs eğlence ve iyi vakit geçirmeyi taklit etmeyi tercih ettikleri ve şair Nedim'in, "*Gelin gülelim, oynayalım, dünyadan tat alalım*"<sup>7</sup> dediği zamanlar, İbrahim Mütefer-

<sup>3</sup> Abdulhadi Hairi, "İmparatori-yi Osmani ve Du Ruye-i Temeddün-i Burjuvazi-yi Garb", *Meşhed Fırdevsi Üniversitesi, Edebiyat ve İnsani Bilimler Fakültesi Dergisi Eki*, yıl: 18, Sayı: 2, Yaz 1364, s. 4-5.

<sup>4</sup> A.g.e., s. 17.

<sup>5</sup> H. Münir Aktepe, "İbrahim Paşa, Nevşehirli" *The Encyclopaedia of İslam*, Second edition, vol iii, pp.1002-1003.

<sup>6</sup> J.R. Walsh, "Celebi-zade", *The Encyclopaedia of İslam*, Second edition, vol ii, pp.19-20.

<sup>7</sup> Hairi, a.g.e., s. 32.

şekilde olursa olsun bu sömürgeci batının bilim ve teknoloji ile silahlandığını ve bu özelliğin, bu medeniyetin olumlu görüntüsü olduğunu ve bir an evvel ölçülü bir şekilde geri kalmış ülkeler aracılığıyla alınması ve yararlanılması gerektiği idi. Ne yazık ki XVIII ve XIX. yüzyıl İran'ında bu iş için kapsamlı, boyutlu ve istekli bir çaba gösterilmedi. Zira her ne kadar Safeviler dönemi İran'ında Avrupalı rakiplerine nispetle geri kalmışlık hissi duyulmadyısa da (onun ilk adımları ortaya çıkma halinde ise de) Kacarlar dönemindeki devlet adamlarında, aydınlarda, alimlerde ve İran halkında bu his, derin bir şekilde meydana gelerek değişik şekillerde görünüp tecelli gösterdi. Kimi zaman sömürgecilik karşıtı hareketler ve mücadeleler şeklinde, kimi zaman boykot ve pasif mücadele şeklinde, kimi zaman şaşkınlık, alinasyon (kendi kültürüne karşı yabancılaşma) ve kendini kaybetmişlik şeklinde, kimi zaman da hatta teslim olma, himaye altına girme ve "Baştan ayağa batılı olma" şeklinde olmuştur. Batıyla karşılaşmadaki bu çeşitli şekiller, XX. yüzyıl başında ve Meşrutiyet hareketinde (1906) daha açık bir şekilde kendini gösterdi.

**B- Osmanlı:** Osmanlı halifelerinin XIII. yüzyıl başlarında iktidara gelmeleri ve o zaman onların imparatorluğunun İslam dünyasının batı tarafının geniş bir bölümüne ve Avrupa'nın büyük bir bölümüne yayılması, dünyanın derin değişiklikler ve geniş değişimler halinde olduğu esnek bir zamanda meydana geldi. Osmanlıların onlara karşı çok hassas olmaları, akılcıca davranmaları ve uzak görüşlü bir şekilde hareket etmeleri gerekli olan değişiklik ve değişimlerdi.

Büyük Osmanlı İmparatorluğu'nda meşruiyet (legalite) ve halkın çoğunluğunun bu devleti koruma etkeni olan şey İslam'dı. Osmanlı padişahları, Peygamber'in (s) yerine geçtikleri iddiasında bulunmaktaydılar. Ancak aynı zamanda Kayser ve Kisra'nın geleneklerini de yaşamayı ve miras yoluyla geçen şehinşahlık saltanatına sahip olmayı da istemekteydiler. Onların savundukları İslam da mutaassıpça ve mantık dışı bir çıkarım ve asil Nebevi İslam'a uymayan bir yapıdaydı. Her ne kadar onların bir diğer yandan batının doğuya ve İslam dünyasına karşı yürüttükleri Haçlı saldırılarını durdurduğu ve ertelediği noktası da büyük bir öneme sahip ise de İslam'ın, Osmanlıların kültürünün asli örtüsü olmazdan önce devletin korunması ve ilerlemesinin temeli ve diğer ülkelere saldırmanın –cihad adıyla– temel kaynağı olduğu sanılır.

Fakat Osmanlılar ile batının (Avrupalılar) ilişkilerindeki en önemli konunun bu ikisinin kültürel ve medeniyet yapıları olduğu görülmektedir. Bundan önce de söylendiği üzere, yeni araştırmalar, Batının Rönesans akımında ve ondan sonraki kültürel değişimlerde tam olarak İslam dünyasından etkilendiğini ve ondan beslendiğini açıkça göstermiştir. İslam dünyasının, tarihin çok önemli ve uzun dönemlerinde (VIII. yüzyıldan XIV.yüzyıla kadar) en büyük ve en parlak insanlık kültür ve medeniyetini sunduğu bilinmektedir. İlahî, insanî ve tecrübî bilimler doruk noktasına ulaştı, medeniyet ve onun mimari, şehircilik, güzel sanatlar vb. temel unsurları eşine az rastlanır bir olgunluk derecesine ulaştı. Ondan sonra birçok dahili ve harici etken sonucu –ki bu makalenin konusu değildir– zayıflığa doğru ilerledi. Fa-

Batı ülkelerinde XV.yüzyıldan itibaren ortaya çıkanlar ise sadece ilmî bir hareket değildi. Bir kısım insanî ve tabiî bilimlerin bu hareketin etkisi altında olgunlaştığı doğrudur. Ancak batının bilimsel ve teknolojik çehresinin yanında onun sömürgeci çehresinin de sahneye çıktığını unutmamak gerekir ve ne yazık ki doğuluların bu yeni batı ile ilk tanışıklığı bu sömürgeci ve militaristik çehresi ile oldu.

### **XV. YÜZYILDAN XIX. YÜZYILA KADARKİ YÜZYILLARDA ORTADOĞU'NUN KÜLTÜREL DURUMUNA BİR BAKIŞ**

Bilindiği gibi bu yüzyıllarda Ortadoğu'nun merkezi ve batısının geniş bir bölümü Osmanlı İmparatorluğunun, doğu tarafı da İranlıların tasarrufundaydı. Bu makalede söz konusu yüzyıllarda bu ülkelerdeki kültürel yapıdan özetle söz edilecektir.

**A- İran:** Safevilerin İran'da iktidara gelmeleri (m.1520-1736) ile birlikte bazı kültürel etkiler İran'da yankı buldu. Devlet, bir başına siyasal olaylar ve kültürel değişimlerin akışında göz alıcı bir etki bırakabilirdi. Safeviler öncesi İran'ında milli yerleşik bir devlet yoktu. Moğolların saldırıları, hem ekonominin bozulmasına ve zayıflamasına hem de toplumsal ve kültürel fakirliğin yaygınlaşmasına yol açtı. İranlılar, XIII. yüzyıldan XV. yüzyıla kadarki dönemde yabancı zorba Moğollara karşı baş kaldırmanın yanında iki anaca doğru da ilerlediler. Birincisi, Peygamber Ehl-i Beyt'i İslam'ının (Şia) seçilmesi, ikincisi ise merkezîyetçilik için çaba sarf etmeleri ve güçlü milli yerleşik bir devlet kurmalarıdır. Safevi devletinin kurulmasıyla sonuçlanan Kızılbaşlar hareketi, bu çabalar ve istekler sonucuydu. Safeviler, kendilerini Şia İslam'ının ciddi taraftarları olarak göstermekteydi. Bundan dolayı da bir kısım alimin ve birçok halk tabakasının desteğine ve korumasına söz konusu oldu. Bu birliklilik "milli devlet teşekkülü"nü ilk adamlarının –Walther Hinz'in<sup>2</sup> ifadesiyle– oluşmasına yol açtı. Mezhep, milliyet, din ve devlet arasındaki barışıklık, İran'ın XVI. ve XVII. yüzyıllarda ilerlemesine ve yükselmesine neden oldu. Fakat Safeviler sonrasında meydana gelen dönüşler, ihtilaflar ve iç savaşlar nedeniyle ve Kacarlar sülalesinin irticai ve baskıcı bir yöntemle dönüşü ile birlikte (m. 1796-1925) düşüş süreci yeniden hızlandı. Bu aşamada İran, yeni bir problemle de karşı karşıya geldi. O da batının burjuvazi kültürü ve medeniyeti olup İranlılar, onun yeni bilim ve teknoloji öğretisinin görüntüsüyle tanışmazdan önce onun askerî saldırı ve sömürgeci kabalığıyla karşı karşıya kaldılar. Belki de birçok İranlının XIX. yüzyılda ve hatta XX. yüzyılda batıya nispetle kötü bir bakış açısı taşıyor olmalarından dola-yıydı. Doğrusu şayet batı ve batı ülkelerinin ilerlemeleri Britanya, Rusya ve onlardan önce ve sonra İspanya, Portekiz, Almanya ve Amerika sömürgeciliğinin yağmalama ve tecavüz noktasında takınmış oldukları siyasetler anlamında olsaydı sömürge altında bulunan halkların tabii hakkı sömürgeci batıya itiraz etmekte. Fakat uzak görüşlülük ve derin bilgiyle göz önünde bulundurulması gereken şey, her ne

<sup>2</sup> Walther Hinz, *Teşkil-i Devlet-i Milli der İran*, Çev. Keykavus Cihandari, Tahran, Harezmi 1361.

## 1920-1940 YILLARINDA ORTADOĞU'DAKİ KÜLTÜREL SÖYLEMLER\*

HADİ VEKİLİ\*\*

"Ortadoğu", her ne kadar XX. yüzyılın siyasal coğrafyası ile ilgili bir kavram ise de insanlık kültür ve medeniyetinin de en eski merkezlerinden birisidir. Kabul görmüş tariflerin en öne çıkanına göre Ortadoğu, eski Sovyetler Birliği'nin güneyi ile Pakistan'ın batısından başlayıp Akdeniz kıyılarında Mısır'a kadarki bir toprağı içine alan bir bölge olarak nitelenmiştir. Hiç şüphesiz insanlık medeniyetlerinin en büyükleri, tarih öncesi ve sonrası üç binden fazla yıllık bir geçmişiyle bu bölgede ortaya çıkmışlardır. Ortadoğu, tarihteki en büyük ve en parlak medeniyetlerin, kültürlerin, dinlerin ve insanların beşiği olmuştur. Bunun yanında üç büyük kıtanın bağlantı kapısı olarak sayılmış olan Ortadoğu'nun özel coğrafi konumu, Avrupa, Afrika ve Doğu Asya medeniyetlerinin de ister istemez bu bölge, kültür, medeniyet ve halklarıyla ilişki içine girmelerine, alış-verişte bulunmalarına neden olmuştur. Bundan dolayı da Ortadoğu milletleri, Helenistik Yunan kültür ve medeniyeti, Roma kültürü, Hint ve Çin kültürü, Mısır ve Akdeniz kültürü gibi kültür ve medeniyetlerin alınması, aktarılması, benimsenmesi, eleştirilmesi ve ayrıştırılması noktasında çok önemli ve dikkate değer bir etkiye sahip olmuşlardır.

İslam'ın miladî VII. yüzyılda ortaya çıkması ve Batı Asya, Ortadoğu ve Anadolu'da hızla yayılmasından sonra daha büyük bir kültürel birliktelik şekillendi ki İslamî ve insanî hoşgörü ve kolaylaştırma ile bölgesel ve sınırsal kültürlerin olgunlaştırma alanı ve onun geniş ve özgür bir alanda alış-veriş yapmayı barındırmasının yanında insanın dünyevî ve uhrevî mutluluğunu elde bulunduran bu ilahî dinin mesajlarından ilham alan bu bölge Müslümanları, VIII. yüzyıldan XVI. yüzyıla kadarki kültürel, ilmi ve medenî mükemmelliğin en üst noktasına ulaştılar. Fakat Müslümanların kendi hareketlilik doğuran ilk öğretilerinden gitgide uzaklaşmaları, İslam ülkelerinin istibdat (zorbalık) ve irtica boyunduruğuna kapılmaları ile birlikte zayıflama ve çöküş süreci başlamış oldu. Daha ilginç olanı da bu çöküş sürecinin Avrupa'nın, Müslümanların<sup>1</sup> ilim sermayesinden ve ilerlemelerinden yararlanarak yavaş yavaş ortaçağda içinde bulundukları ağır uykudan uyandığı ve Rönesans ile yeni bir can bulduğu bir zaman diliminde başlamasıydı.

\* Ankara Üniversitesi, Dil ve Tarih-Coğrafya Fakültesi, Fars Dili ve Edebiyatı Anabilim Dalı öğretim üyesi Araş.Gör. Hasan Almaz tarafından Türkçeye çevrilmiştir.

\*\* Meşhed Firdevsi Üniversitesi Tarih Bölümü öğretim görevlisi.

<sup>1</sup> Bu konuda bkz. W. Montgomery Watt, *Tesir-i İslam der Avrupa*, Farsçaya çeviren: Yakup Ajend, Tahran, Movla, 1361.

nun ileri gelenlerinin savaş alanı haline geldi. Bunlar arasında Muhammed Hasan Hân-i Kacar, Âzâd Hân-ı Afgan, Alimerdân Hân, Ebu'l-Feth Hân-ı Bahtiyârî, Fethali Hân-ı Afşâr ve Kerim Hân-i Zend zikredilebilir. Birkaç savaş ve çatışmadan sonra Kerim Hân, sonunda hâkimiyeti ele geçirdi<sup>15</sup>.

Bu süre boyunca, İran'da vaziyetin düzgün olmamasına rağmen, İran ile Osmanlı arasında neyse ki esaslı bir çatışma yaşanmadı. Aslında o yıllarda Osmanlı İmparatorluğu çeşitli güçlüklerle karşı karşıyaydı. Sultan III. Mustafa, Ruslarla birkaç yıl süren savaşın ardından 1187/1773'te öldü ve I. Abdülmecid onun halefi olarak Ruslarla Kaynarca barış antlaşmasını imzaladı.

Dingin durumdaki Ruslardan büyük bir tehlike sezen I. Abdülmecid, İran'a bir elçi göndererek Kaynarca barışını Kerim Hân'a haber vermeye ve aslında Kerim Hân'dan 1159/1746 barışının devam etmesini istemeye karar verdi. Böylelikle Mehmed Vehbi (Sümbülzâde)'yi kendi elçisi olarak İran'a gönderdi. Fakat bu elçinin İran'a varışı, tam da Kerim Hân'ın Basra'yı tasarruf etmek için asker çıkardığı zamana rast gelmişti. Anlaşılan, Kerim Hân, ülkesinin iç işlerini düzene koyar koymaz Osmanlı'ya saldırıyı düşünmüştü.

Bunun nedenlerinden biri, belki de Basra limanının iktisadî canlılığı ve buna karşılık Nâdir'in ölümünden sonra yaşanan kargaşa ve anarşi ortamının sonucu olarak İran'da Bûşehr ve Bender Abbas limanlarında var olan yoksulluk ve haraplılığıydı. Her hâlükârda, Osmanlı memurlarının Irak'ta sâkin İranlı ailelere karşı istenmeyen davranışları da Kerim Hân'ı Basra'ya saldırıya düşüncesine iten nedenlerden biriydi. Kerim Hân, bu aileleri İran'a döndürme amacındaydı.

Saldırının diğer nedenlerinden biri ise, İran'ın Maskat'a asker çıkarması sırasında Basra valisinin İran'ın düşmanına arka çıkmasıydı. Ayrıca Kerim Hân, Osmanlı'da Ruslarla yapılan savaşlar nedeniyle meydana gelen iç sıkıntı ve meşgalelerden haberdardı.

Kerim Hân ile Osmanlı elçisi arasındaki müzakerelerden bir sonuç çıkmadı ve Basra Kerim Hân tarafından kuşatılarak bir yıl süren kuşatmadan sonra 28 Safer 1190'da (15 Nisan 1776) alındı. Kerim Hân'ın ordusuna kardeşi Sâdık Hân kumanda etmekteydi. Basra, ele geçirilişinden sonra üç yıl boyunca İran'ın tasarrufunda kaldı ve Kerim Hân'ın 1193/1779 yılında ölmesiyle Sâdık Hân'ın İran'a dönüşünün ardından yeniden Osmanlıların eline geçti.

<sup>15</sup> Abdu'l-Huseyin Nevâyî, *İran ve Cihan*, Neşr-i Mâ, Tahran 1364 (1985), s. 592.

yazarak dileğinin kabul edilmesini istedi ve aksi takdirde bu sonuçlara güç ve savaş yoluyla ulaşacağını bildirdi<sup>13</sup>.

Nâdir, Osmanlılarla olan sorunları tamamen ortadan kaldırma amacını taşımakla birlikte Dağıstan'da Lezgilerle savaşmak durumunda kaldı. 1156/1743'de Nâdir'in Dağıstan'dan hareket etmesinden önce Osmanlı Devleti, İran'a barış antlaşmasının kabul edilmediğine dair yeni bir elçi gönderdi. Fakat Nâdir, bu sırada Osmanlı'ya karşı saldırıya geçtiği haberini verdi. Nâdir, Ahmed Paşa'dan Bağdat'ın İran'a geri verilmesini istedi. Ahmed Paşa da kendisine süre verilmesini talep etti. Fakat Osmanlı sultanı, Osmanlı ulemâsından Ehl-i Sünnet muhaliflerinin tamamının öldürülmesine dair fetva alıp yayınladı. Dolayısıyla Nâdir 1157 Receb'inde (Ağustos-Eylül 1744) Musul'a saldırdı ve İran ve Osmanlı kuvvetleri arasında çıkan savaşta Nâdir galip geldi. Bu sırada Şirvan'da Sam Mirza, Erzurum'da ise Safi Mirza fitnesinin baş gösterdiği haberi, Nâdir'i Osmanlılarla yeniden ateşkes yaparak müzakereye oturmaya zorunda bıraktı. Nâdir, önerilerinin İstanbul'a iletilmesi şartıyla barışı kabul ettiyse de Osmanlı sultanı bir mesaj göndererek İran kuvvetlerinin Osmanlı toprağını terk etmesini istedi. Sonunda 1157/1745 kışında Nâdir Şah ile Ahmed Paşa anlaşmaya vardılar. Bu geçici barıştan sonra Nâdir, iç isyanları basturmak amacıyla İran'a doğru çekildi. İşin görünen yüzü, Osmanlı sultanının yine anlaşmayı onaylama amacı taşımadığını gösteriyordu. Böylece 1158/1745'te İran ile Osmanlı arasında yeni bir çatışma başladı ve İran ordusu bir takım başarılar elde etti. Bu dönemde Nâdir Şah, Osmanlı kumandanına barış önermek üzere elçiler gönderdi. Bu kez artık Caferî mezhebinin tanınması ve Beytül-Haram'da beşinci bir rüknün oluşturulması yönünde ümit taşımıyordu. Taraflar, hiçbir tarafın kesin üstünlük elde edemeyeceğini ve savaşın sürmesinin sadece güçlerinin çözülmesine yol açtığını anlamışlardı. Dolayısıyla bir dizi yazışmalardan ve elçi mübadelesinden sonra 1159 yılı Şaban ayında (Ağustos-Eylül 1746), ihtilaflarını sona erdirmek için Kurdan(?) barış antlaşmasını imzaladılar. Bu barış antlaşması gereğince, İran-Osmanlı sınırı, I. Şah Safi ile Osmanlı Padişahı IV. Murad arasında imzalanan, 1049/1639 Zohab (Kasr-ı Şirin) Antlaşmasında belirlendiği üzere kaldı<sup>14</sup>.

Bundan sonra Osmanlı sultanı, Kazvinli Ahmed Paşa'yı Osmanlı Devletinin İran elçisi olarak atadı ve onun beraberinde İran'a birçok hediyeler gönderdi. Nâdir de Mustafa Hân'ı, içinde kakmalı altın bir tahtın da bulunduğu hediyelerle birlikte Osmanlı sarayına gönderdi.

### **Zend Hânedanı Döneminde (1160-1210/1747-1796) İran-Osmanlı İlişkileri**

Nâdir'in ölümünden sonra İran'ın dört bir yanını kargaşa kapladı. Onun ölümünden sonra geçen yirmi yıl içerisinde İran, mahallî beylerin ve Nâdir'in ordusu-

<sup>13</sup> Aynı eser, s. 167.

<sup>14</sup> Muhammed Ali Mehmîd, *Pejûhişî der Târih-i Diplomâsî-yi Îrân Kabl ez-Hehâmenîşiyân tâ Pâyân-i Kâcâr*, Tahran, 1362 (1983), s. 121.

Nâdir, Deşt-i Mogan'da, saltanatı kabul etmesini, orada hazır bulunanların Sa-fevi hânedanından hiç kimseye taraftarlık etmeyecekleri ve kendi oğlunu veliaht olarak kabul etmeleri taahhüdünde bulunmaları ve ayrıca İslam'ın ilk üç halifesine lânet etme âdetini terk etmeleri şartına bağladı. Nâdir, kendi dinî düşüncelerini tâdil etme çabası içindeydi. Çünkü çoğunluğu Sünni olan Osmanlılarla barış yaparak Hindistan'a saldırma amacındaydı. Nâdir, Osmanlılarla barış şartlarını da şu şekilde ortaya koydu:

1- İranlılar eski itikatlarını tâdil ettiklerinden, Osmanlı Devleti, Caferî mezhe-bini resmen tanımalıdır.

2- Caferî mezhebi takipçilerinin de Mekke'de özel bir rüknü [temsilcisi] bu-lunmalıdır.

3- Her yıl, İranlı hacılara başkanlık etmek için bir hac emiri Hicaz'a gitmelidir.

4- İki tarafın esirleri mübadele edilmeli ve esirlerin alım satımı yasaklanmalıdır.

5- İki devletin elçileri birbirlerinin başkentlerinde ikamet etmelidir.

Bu sırada Abdulbâkî Hân Zengene, Osmanlılarla müzakereler yapmak üzere İstanbul'a gönderildi. Osmanlılar müzakereler sonucunda ilk iki şartı kabul etmediler ve bu durum barış antlaşmasının imzalanmasına engel oldu.

Osmanlı Devleti tarafından Mustafa Paşa, dinî sorunları çözmek için Abdulbâkî Hân Zengene ile birlikte İran'a geldi ve 1151/1738 yılında Nâdir'in Kandahar'daki ordugâhında onun huzuruna çıkarak Osmanlıların muhalefeti bildirdi. Nâdir, ilginç bir siyaset izledi. Zira o, Osmanlı sefirlerinin antlaşmanın dinî maddelerine ilişkin görüşlerini benimsememekle birlikte onlara oldukça sevgi ve saygıyla yaklaştı. Çünkü barışı çok arzu ediyordu ve zengin Hint ülkesi dururken, kendisini dinî konularda Osmanlı ile savaşla meşgul etmek için bir neden göremiyordu. Nâdir, Loristan Beylerbeyi Alimerdân Hân'ı 1151/1738 yılında Osmanlıya gönderdi. Nâdir Hindistan'dan dönerken Alimerdân Hân'ın öldüğü haberi geldi ve onun zehirlendiği şâyiısı çıktı<sup>12</sup>. Daha sonra Nâdir Şah, kendi elçisi olarak Hacı Hân Çemişgezek'i Hindistan ganimetlerinden hazırlanmış hediyelerle birlikte Osmanlı'ya gönderdi. Hacı Hân'ın elçiliği de bir sonuç vermedi. Osmanlılar, antlaşmaların dinî maddelerini bu defa da kabule yanaşmadılar. Osmanlı Devleti, bu sırada Nâdir'i bu konudan haberdar etmek için Mustafa Hanif Efendi ve Mustafa Nazif Efendi adlarında iki elçisini İran'a gönderdi. Osmanlı elçileri, Nâdir'in antlaşmanın ilk maddesinden vazgeçmesinde ısrar ettiler. Fakat Nâdir, sadece kendi şahsî inançlarını göz önünde bulundurmuyor, ilaveten, kendinin halk karşısındaki haysiyetini de düşünüyordu. Dolayısıyla Osmanlı sultanına ve sadrazamına bir mektup

<sup>12</sup> Muhammed Emin Riyâhî, *Sefârethânehâ-yi İran*, İntişârât-i Tûs, Tahran 1368 (1989), s. 166.

ibu's-saltanasi, ayrıca Abdullah Paşa'dan, İran arazisini tahliye etmek için kendisine iki yıl mühlet verilmesine dair bir mesaj aldı. Nâdir, Osmanlı kuvvetlerinin İran topraklarını boşaltma niyetlerinin bulunmadığından emin olduğu için ilk önce Şirvan hânı Surhay'a saldırarak Rusların ulaşmalarından önce Şemahi'yi ele geçirdi aynı zamanda, İran arazisinin tahliye edilmemesi halinde Rusya ile savaşa gireceğini bildirerek Rusya'yı uyardı. Ruslar, bu toprakları boşaltmayı, Osmanlılarla mücadelede İran'ın Rusya tarafını tutması şartıyla kabul ettiler. Nâdir, Dağıstan'a hareket ederek orayı kendine boyun eğdirdi ve Gence'yi Osmanlılardan geri almak için kuşattı. Bu sırada Rus kraliçesi, Nâdir'e İran'ın geriye kalan bütün topraklarını, Nâdir'in bu toprakların Osmanlıların eline geçmesine müsaade etmemesi şartıyla boşaltmaya hazır olduğunu bildiren bir mesaj gönderdi. Buna göre, İran ile Rusya arasında Gence Antlaşması diye meşhur olan bir antlaşma imzalandı (1148/1736) ve Rusya İran topraklarını tahliye edeceğini taahhüt etti. Buna karşılık İran, Rusya'nın düşmanlarıyla yapacağı savaşlarda Rusya'yı destekleyecekti. Taraflar, birbirlerinin bilgisi olmadan Osmanlılarla barış antlaşması imzalamayacaklarını taahhüt ettiler<sup>9</sup>. Rusya'nın bu antlaşmadan elde ettiği kâr, Osmanlıların Hazar sahillerine geçiş yolunun kapatılmış olmasıydı.

Bu olaylar cereyan ederken Nâdir, Kars'ta bulunan ve Gence'yi boşaltmaya yanaşmayan Abdullah Paşa ile karşılaşmak için bir kuvvet yola çıkardı. Kendisi de Lezgileri uyardıktan sonra Kars'a hareket etti ve Türkleri Bogavard (Yagorvat ?)'da yenilgiye uğrattı. Ali Paşa ile İbrahim Paşa, bu yenilgiden sonra Gence ve Tiflis'i tahliye ettiler. Bu olaylarla eşzamanlı olarak Rusya ile Osmanlıların arası yeniden açıldı. Dolayısıyla Osmanlı Devleti, Erzurum'da bulunan Ahmed Paşa aracılığıyla İran'a barış önerisinde bulundu. Nâdir, bu sırada savaş zararlarının karşılanmasını ve Rusya'nın barış antlaşmasına dahil edilmesini talep etti. İran'ın Osmanlılar karşısında gâlip gelmesiyle sonuçlanan bu savaşı İran-Osmanlı mücadelelerinin dönüm noktası sayılması gerektiğini talep eden Nâdir, Bogavard(?) bölgesine Murad Tepe adını verdi<sup>10</sup>. Nâdir, Osmanlılarla Rusların İran topraklarına el uzatmalarının önüne geçtikten sonra, saltanatını resmen ilan etmek için zamanın müsait olduğunu gördü.

### Nâdir Şah'ın Taç Giymesinden Sonra İran-Osmanlı İlişkileri

Nâdir Şah'ın yabancı saldırganların İran'a el uzatmalarının önüne geçtikten ve iç karışıklıkları ortadan kaldırarak ülkede huzur ve güveni sağladıktan sonra, kendi hükümetini İran halklarının yegâne gerçek temsilcisi olarak tanıtma yönündeki asıl niyetini gerçekleştirmeye karar verdiğini söylemiştik<sup>11</sup>.

<sup>9</sup> Muhammed Hüseyin Kudsi, *Nâdir-Nâme*, s. 386.

<sup>10</sup> Ruzâ Şabânî, *Târih-i İctimâi-yi Irân der Asr-i Efşâriyye*, c. II, s. 193.

<sup>11</sup> Ruzâ Şabânî, *Târih-i İctimâi-yi Irân der Asr-i Efşâriyye*, c. I, s. 85.

Bağdat yakınlarına geldiler. Nâdir, Topal Osman'ın birliklerini karşılamaya gitti ve onlara yenildi. Nâdir'in bütün askerî mühimmatı düşman eline geçti. Böylece Anadolu, İstanbul'u tehdit eden önemli bir tehlikeden kurtuldu<sup>6</sup>. Bu durum, Nâdir'in ümitsizliğe kapılmasına yol açmadı Nâdir, mümkün olan en kısa zamanda kuvvetlerini yeniden toparlayarak Topal Osman Paşa'nın kuvvetleriyle yeniden çatışmaya girdi. Topal Osman Paşa öldürüldü ve zahîre ve mühimmatı Nâdir'in eline geçti. Burada galip gelip Bağdat'ı yeniden kuşatmasına rağmen Nâdir, Fars'ta baş gösteren Belûç Muhammed Hân fitnesi nedeniyle geri dönmek zorunda kaldı ve böylece Bağdat valisi Ahmed Paşa'nın kalelerin boşaltılmasına dair yazdığı fermanlarla yetinerek kutsal mekânları ziyaret ettikten sonra İran'a döndü<sup>7</sup>. Nâdir ile Ahmed Paşa arasında imzalanan antlaşmanın maddeleri şu şekildedir:

1- Osmanlı Devleti son on yıl içerisinde tasarruf altına aldığı bütün İran topraklarını geri verecek ve iki ülke arasındaki sınır, 1049/1639 tarihinde imzalanan ve Zohab (Kasr-ı Şirin) Antlaşması diye adlandırılan İran-Osmanlı antlaşmasına göre düzenlenecektir.

2- İki tarafça alınan bütün esirler serbest bırakılacak ve aynı şekilde her iki tarafın topları geri verilecektir.

3- Osmanlı topraklarındaki kutsal mekânları ziyaret etmek isteyen İranlılar gerekli kolaylıklardan yararlanacaklardır<sup>8</sup>.

Nâdir, Bağdat'tan hareket etmeden önce Osmanlı sultanına Abdülkerim Efendi aracılığıyla bir mektup göndererek kendisinin barış ve huzura olan arzu ve ilgisini bildirdi. Fakat Kadı Abdülkerim Efendi'nin 1147/1735 kışında İstanbul'a ulaşmasının ve orada düzenlenen birkaç danışma toplantısının ardından Osmanlı İmparatoru antlaşmayı reddederek geçersiz saydı. Ahmed Paşa da Bağdat valiliğinden alındı.

Osmanlı sultanı, Körülüoğlu Abdullah Paşa'yı büyük bir ordunun başına geçirerek yola çıkardı. Abdullah Paşa, maiyetindeki güçlü orduyla Diyarbekir'e girdi. Kansûr Gûrkân Kerîme de Osmanlı kuvvetlerini idare etmek için Kafkasya'ya gönderildi.

Nâdir, Osmanlıların antlaşmayı onaylama niyetlerinin bulunmadığından emin olduktan sonra 1147/1735'de Gulpâyegan ve Hemedan üzerinden sınıra doğru hareket etti. Bu kez, bir Rus heyeti de ona eşlik ediyordu. Nâdir, hareketi sırasında eski Gürcistan beyinin karışıklık çıkardığına dair haberler aldı. Bu haberlere göre Ruslar, eski Gürcistan beyine Derbend tarafına giderek oradan Şemahi ve Kerimli (?) bölgelerini Rusya'nın lehine tasarruf altına almasını emretmişlerdi. İran nâ-

<sup>6</sup> Aynı eser, s. 18.

<sup>7</sup> Rızâ Şabânî, *Târih-i İctimâî-yi İran der Asr-i Efşâriyye*, c. II, Muessese-i İntişârâtî-yi Novîn, Tahran 1369 (1990), s. 189.

<sup>8</sup> Muhammed Hüseyin Kudsî, *Nâdir-nâme*, s. 372.

tün masraflarının karşılanması şartına bağladı. Bu cevaptan sonra, İran ordusunun komutanlığını uhdesinde bulunduran Nâdir, ilhak edilmiş olan bölgeleri geri almak amacıyla Osmanlılarla savaşa girdi<sup>2</sup>.

Nâdir, 18 Şaban 1142'de (8 Mart 1730) Dezful, Bihbihan, Râmhurmuz ve Şûş-ter üzerinden hareket etti. O, Hemedan'da Osmanlı kuvvetlerine saldırarak onları Bağdat'a doğru geri püskürttü. Bağdat valisi Ahmed Paşa, Nâdir ile barış ve kalıcı bir ilişkinin kurulmasına çabaladı, fakat İranlı komutan harekâtına devam etti ve işgal edilmiş arazinin bir bölümünü ele geçirdi. Bu sırada Afganistan'da Abdâlîler'in karışıklık çıkardıkları haberi, Nâdir'in Horasan tarafına dönmesine neden oldu ve Osmanlı Devleti de Sadrazam İbrahim Paşa'nın ölmesi ve ülkede kargaşa çıkması nedeniyle savaşı sürdürmekten vazgeçti<sup>3</sup>.

### Şah Tahmasb'ın Osmanlılarla Savaşı

Nâdir, Abdâlî Afganların Horasan'da ayaklanma haberlerini duyunca bu eyalete doğru yola koyuldu. Nâdir'in başarılarını duyarak ve onun ününün günden güne artışı duyarak korkuya kapılan Şah Tahmasb, onurunu yitirmemek için Osmanlılarla savaşa girdi. Fakat bu savaşın İran için kötü bir sonucu vardı ve Şah Tahmasb, Osmanlılarla bir antlaşma yaparak (1145/1732-33) Aras ırmağının öte yakasında bulunan Kafkasya topraklarının tamamına ilaveten İran'ın doğu vilayetlerinin bazılarını Osmanlı Devletine bıraktı<sup>4</sup>. Böylece o, yenilgiye uğradıktan sonra Nâdir'in Osmanlılardan geri almış olduğu toprakların büyük bir bölümünü yitirmiş olarak İsfahan'a döndü.

### Nâdir'in Saltanat Nâipliği Döneminde İran-Osmanlı İlişkileri

Nâdir, bu haberleri duyduktan sonra, Osmanlı devletine elçiler göndererek İran topraklarının tamamen tahliye edilmesini istedi ve ardından da Şah Tahmasb'ı saltanattan uzaklaştırarak onun küçük yaştaki oğlu II. Şah Abbas'ı başa geçirdi. Kendisi de "nâibu's-saltana" lakabını aldı. Ondan sonra Nâdir hızlı bir biçimde işleri kendi kontrolüne alarak asıl hedefinin Tahmasb tarafından kaybedilen toprakların geri alınması olduğunu ilan etti. Belki de bu sırada Nâdir'in arzuları, İran topraklarının yeni baştan fethedilmesinden de öte gidiyordu<sup>5</sup>. Başkumandan Nâdir, Osmanlı sınırlarına doğru harekete geçerek Dicle'nin doğu eteklerinde Osmanlı kuvvetlerini yenilgiye uğrattı ve Bağdat'a doğru ilerledi. Şehir kuşatıldı ve bu kuşatma uzun sürdü. Bu süre içerisinde Topal Osman Paşa'nın destek kuvvetleri

<sup>2</sup> Muhammed Huseyin Kuddûsî, *Nâdir-Nâme*, Encumen-i Âsâr-i Millî-yi Horasan yayını, Meşhed 1339 (1960), s. 367.

<sup>3</sup> Rızâzâde Şafak, *Nâdir Şah, Nâdir Şâh*, Encumen-i Âsâr-i Millî yayını, basım yeri yok, 1339 (1960), s. 118.

<sup>4</sup> Menûcihr Pârsâdüst, *Rişehâ-yi İhtilâfât-i İran ve Irâk*, 4. bs. Şirket-i Sihâmî-yi İntişâr, Tahran 1366 (1987), s. 62.

<sup>5</sup> L. Durey, "Revâbit-i İran ve Osmânî der Sedehâ-yi Hicdehum ve Nûzdehum", çev. Hasan Zendiye, *Târih-i Revâbit-i Hâricî*, Sayı: 2, s. 18.

antlaşmaya göre iki mezhep arasındaki ihtilafların ortadan kaldırılması anlamını taşıyan önemli bir husus üzerinde durulmuştur.

Antlaşmada yer alan önemli bir maddede Osmanlı ulemâsı, Caferî On İki İmam mezhebini hak mezhep olarak tanımış ve Peygamber'in takipçileri arasında ihtilafın varlığını sürdürmesinin üzücü olduğuna vurguda bulunmuştur.

Bu önemli kazanımın her iki tarafça ciddi olarak incelenerek kabul edilmesi iki yüzyıllık bir zamanda gerçekleşmişse de bu antlaşma, günümüzde bütün İslam toplumlarına egemen olan büyük kültür-inanç ilişkilerine temel olmuştur.

### Giriş

Safevî döneminin başlarında yabancı seyyahlar, ticaret ve seyahat amacıyla İran'a gelmişlerdir. Bu seyyahlar arasında İngiliz Richard Chancelor ve Anthony Jenkinson'u ve Şah Abbas'a çok yakın olan Sherley kardeşleri zikredebiliriz. İngilizler, Fransızlar ve Portekizliler zamanla İran'a ayak basular. Rusya temsilcisi de Büyük Petro'nun babası Aleksey zamanında İran'a geldi. Safevi devletinin son zamanlarına rastgelen yaşanan karmaşa döneminde komşu devletler, bu cümleden olarak Osmanlı devleti ve Rusya, İran mülk ve topraklarına el atarak sınır bölgelerindeki İran topraklarının bir bölümünü işgal etmişlerdir. Fakat Efsâriye ve özellikle de Nâdir Şah döneminde yabancı devletler ve komşularla olan ilişkiler dikkate değerdir. Aslında Nâdir Şah, onun uluslararası ilişkilerin öneminin farkına vararak yabancı devletlerle olumlu ilişkiler oluşturmaya çabalamıştır. Konumuz İran-Osmanlı ilişkilerine yönelik olduğundan, uluslararası düzlemde, Osmanlıların Küçük Asya'da kudrete ulaşması ile İran'ın bauyla olan bağlantı yollarının kapanmasını da göz önünde bulundurarak Nâdir ve haleflerinin bu komşu ülkeyle olan ilişkilerini, dolayısıyla burada askerî faaliyetlerle iç içe olan bu dönemde İran ile Osmanlı ilişkilerini, yani hem İran'ı, hem de Osmanlı'yı yıpratmış ve onları çöküntü dönemine ve sürüp giden onulmaz olumsuzluklara sürüklemiş olan mücadeleleri irdelemeye çalışacağız<sup>1</sup>.

Nâdir'in iktidar döneminin bir bölümünün Safevi şahı II. Tahmasb'ın yönetim ve hükümdarlık dönemiyle aynı zamana rastlaması nedeniyle, incelememizi II. Tahmasb'ın döneminden başlatacağız.

### II. Tahmasb Döneminde İran-Osmanlı İlişkileri

Şah Tahmasb, Afganlarla savaşırken birçok defa Osmanlılardan yardım talep etmiş, fakat Osmanlılar ona olumlu bir cevap vermemişlerdir. İsfahan Afganların tasarrufundan çıkarıldıktan sonra Şah Tahmasb, bir mektupla Osmanlı sultanından, işgal edilmiş bölgelerin geri verilmesini istemiş, fakat Osmanlı sultanı, bu isteği Osmanlı devletinin bu bölgeleri işgali altında bulundurduğu dönemdeki bü-

<sup>1</sup> Rızâ Şabânî, *Târih-i Tahavvulât-i Siyâsi-İctimâ-i der Devre-i Efsâr ve Zend*, Tahran, 1377 (1998), s. 106.

# EFŞÂRİYE VE ZENDİYE DÖNEMİNDE (H. 1135-1210/M.1723-1796) İRAN-OSMANLI İLİŞKİLERİ\*

RIZÂ ŞABÂNÎ\*\*

## Sunuş

İncelemeye konu olan dönem, İran ve Osmanlı devletlerinin sayısız iç sorunlar ve Avrupalı komşularla olan komşuluklarından kaynaklanan sıkıntılar ile boğuştu-kları bir dönemdir. İran'da güçlü Safevi yönetiminin (h. 907-1135/1502-1723) sona erışı, Osmanlı ve Rus devletlerinin İran topraklarına taarruzları için tahrik edici bir unsur olmuş ve ne yazık ki Nadir Şah'ın ölümüne (h. 1160/1747) dek devam eden savaflara yol açmıştır.

Bu tarihten sonra da İran ile Osmanlı arasında esaslı bir mücadele meydana gelmemiş ve her iki taraf da mükerrer saldırılardan, birbirine tecavüzde bulunmayı düşünemeyecek kadar yorulmuş olsa da, son tahlilde Zendiye döneminin sonuna (h.1209/1794-95) ve bu hanedanın ortadan kaldırılışına dek İran, güçlü komşusuyla dostâne ilişkilerin temellerini atabilecek kadar tatmin edici bir huzur ve istikrara sahip değildi. Böyle karışıklık içinde geçen bir dönemde kültürel ilişkilerden söz etmenin de hiç de beklenilmeyen bir şey olduğu da açıktır. Çünkü her iki yönetimin başlarının ömürlerinin önemli bir bölümü askerî mücadeleler ve taraflardan hiçbirinin mutlak zafer ve galibiyet iddiasında bulunamayacakları sonuçsuz askerî hareketlerle geçmiştir.

Kültürel ilişkiler de İran ve Osmanlıda egemen olan hükümetlerin varlıkları söz konusu olmaksızın en eski zamanlardan beri iki ülkenin halkları arasında var olan ve normal bir biçimde doğal mecrasında süregelen dostluklar ve yazışmalardan ibaret kalmıştır. Yönetimler bu hususta ancak dinî ilişkiler alanında ve Sünnilerle Şiirler arasındaki ihtilafları azaltma amacına yönelik olarak müdahil olmuşlardır. Elbette bu bağlamda İranlılar tarafından "Vesîka-nâme-i Bağdad" olarak adlandırılan antlaşma göz önünde bulundurulabilir. Osmanlı İmparatorluğu'nun o zamanki müftüsü Şeyh Abdullah es-Suveydi'nin başkanlığındaki Osmanlı ulemasının ve İran tarafından Mirzâ Ali Ekber Mollabaşı ile Mirzâ Mehdi Hân Münşi-yi Esterâbâdî'nin İran'ın Şii ve Sünni ruhanilerinin çoğunun desteği ile imzaladıkları bu

\* Ankara Üniversitesi, Dil ve Tarih-Coğrafya Fakültesi, Fars Dili ve Edebiyatı Anabilim Dalı öğretim üyesi Doç. Dr. Hicabi Kırılgaç tarafından Türkçeye çevrilmiştir.

\*\* Şehid Behiştî Üniversitesi Tarih Bölümü öğretim üyesi.

geleni olmuştur. Türkiye'de Osmanlılar zamanından kalan 18 bina, bu büyük ustanın eserlerindendir. Osmanlı devrinin en büyük mimarı ve Türk mimarîsinin babası Mimar Sinan, Tebrizli Esir Ali'nin öğrencilerinden idi. Dünyadaki Türk Meşhurları Ansiklopedisi, Tebrizli Esir Ali'nin işlerini, Mimar Sinan'ın eserleri ölçüsünde değerlendirmiştir.

- Ernest Conel'in *Hüner-i İslâmî* kitabında Çinili Köşk'ün 1472 yılında Kemaleddin adında İranlı bir mimar tarafından yapıldığını okuyoruz.

- Doğan Kuban'ın *100 Soruda Mimarî Tarihi* kitabında Konya şehrindeki Sirkali medresesinin, İranlı mimar Osman b. Muhammei Tusî adındaki Tuslu bir mimarın eseri olduğunu söyler.

- Tebriz'deki Mescid-i Kebud'a benzeyen Yeşil Camii binasının çini ve tuğla işlerinin, çinilerin gül demetlerinin, renginin ve şeklinin, mihrabın etrafındaki yazıların tamamı, bunların yapılışında bir İranlının ve muhtemelen de bir Tebrizli'nin elinin bulunduğu şahitlik etmektedir. Buranın çini işlerini yapanın adı da Muhammed Divane'dir. Türklerin kendileri de kabul etmektedirler ki, bu caminin mimarı İranlı olmasa bile çini işini yapan kesinlikle İranlıdır.

Son olarak şimdiye kadar tanınmış ve değişik kaynaklarda sözü edilen Esir Ali'nin eserleri aşağıdadır:

- 1) İstanbul'daki Baba İslam: Topkapı Sarayı takının üzerinde.
- 2) İstanbul'daki Sultan I. Selim Külliyesi.
- 3) İstanbul'daki Kasım Pazarı Camii.
- 4) İstanbul'daki Bala Paşa Camii.
- 5) İstanbul'daki Mehmet Paşa Camii.
- 6) Eskişehir'deki Çoban Mustafa Camii ve türbesi.
- 7) Çorlu'daki Süleyman Camii.
- 8) Tekirdağ'daki Ayaz Paşa Camii.
- 9) Manya'daki Sultan külliyesi.
- 10) Sofya'daki Kadı Safiyeddin Camii.
- 11) İstanbul'daki Mimar (Esir Ali) Camii.
- 12) Bozüyük'teki Kasım Paşa Camii.
- 13) Trabzon'daki Hatuniye Camii.
- 14) Malçılar'daki cami ve huzur evi.
- 15) Sarayova Camii.
- 16) Gize'de Çoban Mustafa Külliyesi.
- 17) İstanbul At Meydanı'ndaki İbrahim Paşa Sarayı.
- 18) Konya'daki Sultan Selim Camii.

**Not:** Yazarın faydalandığı kaynaklar hakkında Farsça metne bakınız.

- Timurlu hıyare kümbetlerinin mukarnes plânı.
- İsfahan-Yezd kervan yolu üzerindeki Verzene Camii.
- IX. (XV.) yüzyıla ait Yezd Büyük Camiinin giriş eyvanının arkasındaki muarrek çini levhası.
- İmam-ı İsfahan büyük kapısının (857-858/1453-1454) üzerindeki muarrek çini işi.
- Meşhed'deki Gevherşad Camiinin kırık (maksure) eyvanı (819-821/1416-1418).

Geometrik nakışlar, üç büyük İslâm imparatorluğunun hüküm sürdüğü sonraki devirlerde hangi ölçüde devam etmiştir? Bayan Neciboğlu'nun dediğine göre, "Safevîler, Gürkanlılar (Timurlu) ve Osmanlılar, kendi özel göz dillerini icat etmişler, eskinin süsleme nakışlarını korumuşlar, fakat yoğunluğunu değiştirmişler, kurallarına Timurlu-Türkmen devrindeki alışılmış tarz ile tamamen farklı olan yeni şekiller ve renkler katmışlardır. Kesinlikle her siyasî ocağın yönetimi altındaki coğrafi sınırları ile sınırlanan bu üç imparatorluğun değişik süsleme görüntüleri, etken kültürün kimliğinin hissedilmesinin yoğunluğunda vardır (Neciboğlu, s. 153, 156).

Timurlu-Türkmen sanatının komşuların (Osmanlı) mimarisine ve mimarî süslemesine ne ölçüde tesir ettiği çok derin bir araştırma istemektedir. Fakat yukarıda değinildiği gibi Sultan II. Mehmet'in saltanatı zamanında 1472 yılında İstanbul'daki Topkapı sarayında İranlı mimar Kemaleddin tarafından yapılmış olan Çinili Köşk'ün merkezî plânı, kavisli takı ve çini işi, Timurlu-Türkmen sanatının etkisinin bir göstergesidir. Aynı şekilde ilk Osmanlı başkenti Bursa'daki Yeşil Camii'nin süslemeleri, belki de yapısı Tebrizli bir sanatkâr tarafından yapılmış olabilir. Bazı sanatkârların bildirdikleri görüşe göre, Meşhed'deki Heftâd u Du Ten Camii (eski adı Şah Camii) ile Yeşil Camiye çok benzeyen Tebriz'deki Mescid-i Kebud Camii aynı sanatkâr tarafından yapılmıştır. Uzun Hasan'ın oğlu Zeynü'l-Mirza'nın burç şeklindeki türbesinin çini süslemeleri, Timurlu ve Türkmen devrindekilere çok benzemektedir (Plân 6, 7, 8).

#### **Diğer Ülkelerde De Parlanmış Olan Mimarînin Babaları**

Türkiye'de İranlı adıyla şöhrete kavuşmuş olan mimarlardan biri, medrese, hastane, hamam, dinlenme yeri ve kütüphaneden meydana gelen bir külliye olan Manisa (Sultan) camiini yapan Tebrizli Üstat Ali, Tebrizli Acem Ali ya da Tebrizli Esir Ali'dir.

Üstat Esir Ali, Çaldıran savaşından sonra esirler arasında Osmanlı ülkesine getirilmiş, sonradan Osmanlı İmparatorluğu'nda "mimar başı" mevkiine kadar yükselmiştir. Çeşitli binaların plânlayıcısı ve yapıcısı olup, o devrin mimarlarının önde

ikinci defa da 1512 yılında I. Sultan Selim'in, Safevî Şah İsmail'i yenmesi olmak üzere birkaç kez Tebriz'i almışlardır."

Bu iki olayda, Osmanlılar, hazineler ve kitaplarla birlikte usta sanatkârları ve seçkin bilginleri İstanbul'a götürdüler. Bu tomarı belki de Ali Kuşçu gibi kişiler İstanbul'a getirmiştir. Ali Kuşçu, Timurlu sarayının müneccimi ve matematikçisi idi. Uluğ Bey'in (850-853/1446-1449) ölümünden sonra Semerkand'dan Akkoyunlu Sultanı Uzun Hasan'ın diyarına Tebriz'e geldi. Sonra 877(1472) yılında yanında bulunan çok sayıda kişiyle Osmanlı Sultanı II. Mehmet'in sarayına kavuştu. Aynı şekilde Topkapı tomarının 870(1470)'li yıllarının, Sultan II. Mehmet'in sarayına davet edilmiş olan Timurlu-Türkmen süslemecileri ve bina ustalarıyla ilgisi bulunabilir. 877(1472) yılında tamamlanmış olan Topkapı sarayındaki Çinili Köşk'ün süslemesi, İran'dan gelen çiniciler tarafından yabancı bir atölyede yapılmıştır. Bu bina, Timurlu-Türkmen üslubunun Osmanlılar sarayındaki yerini ve Sultan II. Mehmet'in, doğudaki Akkoyunlu şehirlerinin ele geçirmeyi aklından geçirdiğini göstermektedir. Bu tomarın, Osmanlıların Timurlu, Türkmen ve Safevî sarayları ile kültürel temasın doruğunda olduğu bir sırada Osmanlı sarayına ulaşmış olması kuvvede muhtemeldir.

Ayrıca bütün şahitler ve karineler, bu tomarın Timurlu-Türkmen tomarı olduğunu ve IX. veya X. (XV. veya XVI.) yüzyılın sonlarında İran'da hazırlanmış olduğunu onaylamaktadır.

Timurlu-Türkmen çıkışlı bu tomarın geometrik nakış türlerinden istifade, Safevî devrinin ilk zamanlarında da devam etmiştir (Gülru Neciboğlu, *Hendese ve Tezyin der mimari-yi İslâmî*, s. 54-55).

Bir nakış kitabının içeriğine benzeyen Topkapı tomarının içeriği, Timurlu-Türkmen devrinin süsleme üzerindeki geçmişi olmayan etkisinin bir göstergesi olabilir. Bu üslup, binanın sade görüntüsünü, sanatsal süsleme tablolar sergisine dönüştürmekte; kemerleri, birkaç cepheli parçaları ile bölmelere ayırmaktadır (Gülru Neciboğlu, s. 72).

Mevcut Timurlu ve Türkmen binalarında var olan nakışları, Topkapı tomarının nakışları ile karşılaştırmış olan Bayan Neciboğlu'na göre, çoğunun Osmanlı mimarisinin özelliği ile bir ilgisi bulunmayan bu nakışlar, Osmanlı'nın Akdeniz taş işleme geleneğine yabancısıdır ve tuğla ile renkli görüntülere sahip çini üzerine yapılmıştır (Gülru Neciboğlu, s. 48).

#### **Bu Yapılar Aşağıdadır**

- İmâm-ı İsfahan kapısındaki muarrek işi (857-858/1453-1454): birkaç köşeli iri parçalardan ve küçük birkaç köşeli parçaların bulunduğu ince bir alan üzerindeki yıldızdan meydana gelmektedir. Bu nakışların, Topkapı tomarındaki nakışlarda bulunması ihtimal dahilindedir (Gülru Neciboğlu, s. 50).

guna şahitlik etmektedir. Karakoyunlu başkenti Tebriz'de onlardan kalan tek bina Mescid-i Kebud (Mavi Cami) binası olup adını orada kullanılan güzel çini kaplamalarından almıştır ve Timur binaları ölçüsünde öneme sahiptir.

Osmanlı devri Türkiye'sindeki binaların en önemli süsleme tekniği taş ve çini işidir.

IX. (XV.) yüzyılın başlarından itibaren Osmanlı binalarının içinde ve dışında en güzel şekilde süslenmiş çiniler vardır. Bunun en iyi örneğini Yeşil Cami ile hemen yanında orayı yaptıran için M. 1421 yılında inşa edilen Yeşil Türbe'de görüyoruz. Cami, adını, dışında kullanılan firuze rengindeki (mavi-yeşil karışımı) çinilerden almıştır. Caminin duvarı, firuze renkli 8 köşeli çinilerden yapılmış ve kırmızı renk ile süslenerek örtülmüş; 10 m. yüksekliğindeki mihrabı, tamamen İran işi olan bir birinin içine geçmiş gül nakışı ve çini ile süslenmiştir. Bu nakışlar, islam işleri, kufi yazılar ve nüshalar ile karışmıştır. Mihrabın süslemeleri, İran'dan Türkiye'ye getirilmiş olan Tebrizli sanatkârlar tarafından yapılmıştır ve bazı yönlerden Timur-lular devrinin özelliklerini taşımaktadır. Edirne'deki Sultan II. Murad Camiinin yapımında M. 1433 yılında Tebrizli sanatkârlar yeniden iş başı yaparak yeni bir üslup ortaya çıkarmışlardır. Orada mavi rengin altında beyaz gövdeli çini, siyah renk ise, firuze renkli cılanın altında kullanılmıştır.

Burada kullanılmış olan muarrek işleri teknolojisi, Osmanlı devrinde son olarak kullanılmış ve yaklaşık 50 yıl sonra süratle terk edilmiştir.

### Topkapı Tomarının Bulunması

Topkapı Sarayı Müzesi Kütüphanesinde korunan ve tamamı İslam mimarisindeki geometri ve süsleme hakkında olup basılan, başta Timurlu devriyle ilgili mimari olmak üzere İslam mimarisi ve bütün mimari tarihini içeren Topkapı tomarının ele geçmesi çok önemlidir.

Kendi türünde korunmuş en iyi örnek olan bu tomarın ortaya çıkartılması, İslamî mimarî ve süslemedeki geometrik nakışların nazarî ve amelî varlığının tanınmasında önemli bir rol oynamıştır. Timurlu ve Türkmen mimarisinin iki boyutlu ve üç boyutlu süslemelerine hakim olan ve Savefilerin ve Özbeklerin ilk dönemlerinde de devam eden geometrik şekil, Topkapı tomarının esas konusudur (Gülru Neciboğlu, s. 57). İki boyutlu ve üç boyutlu yıldız ile birkaç köşeli nakıştan meydana gelen Topkapı tomarının özel geometrik plân tarzına İran'da "bozorg girih" (büyük düğüm) denmektedir (Gülru Neciboğlu, s. 12). Topkapı Sarayı Enderun Hazinesinde saklanmış olan bu tomar hakkında Bayan Neciboğlu şöyle söylemektedir: "Eğer bu tomar, Karakoyunlu ve Akkoyunlu devrinde veya Safevî devrinin başlarında Tebriz'de hazırlanmış veya İran'ın başka bir şehirden oraya getirilmiş ise, orada Osmanlıların eline geçmesi kolay olmuştur. Çünkü onlar, ilk olarak 879 (1474) yılında Osmanlı Sultanı II. Mehmet'in, Akkoyunlu Uzun Hasan'ı yenmesi ve

Defin odası, sekiz köşeli soğutucu şeklindedir. Bu bina, bugün mevcut olmayan çok yüksek bir kümbede ve fevkâlade güzel süslemelere sahipmiş. Aka Sera binasının durumu da İşrethane'ninki gibidir.

Timurlu mimarisinde Heşt Bihişt (Sekiz Cennet) olarak da adlandırılmış olan bu iki binanın plânına "dokuz bölmeli" derler. Dokuz bölmeli plân (İşrethâne ve Aka Sera) Timurlu devrinin bir yeniliği olup, Hint Gürganlıları (Timurluları) ve Safevîler devirleri binaları ile birkaç Osmanlı binasına temel örnek olmuştur. Topkapı Sarayındaki Çinili Köşk (Çiti Köşk) binasının plânı, onların plânından etkilenmiştir.

Çinili Köşk, 1472 yılında II. Sultan Mehmet'in saltanatı sırasında İstanbul'daki Topkapı sarayında İranlı mimar Kemaleddin tarafından yapılmış olup, merkezi plânı, kavisli takı ve seramiği, Timurlu mimarlık sanatının tesiri altında kalmıştır. Sanat uzmanlarının çoğu oranın Topkapı binalarının şaheseri olduğunda görüş birliği içindedirler. İlk bakışta rengi ve kokusu, 996 (1588) yılında ilâve edilmiş sü-tunlar tarafından gizlenmiş olsa da tamamen Fars'a ve İran'a aittir.

Ayrıca oranın İranlı hali ve havası, aşağıdaki cümleleri ihtiva eden Fars edebiyatı aracılığı ile de korunmuştur:

"Gök yüksekliğindeki bu köşk binası, uzun boyu İkizler Burcu göğüne değecek, en değersiz kısmı, Zühal yıldızının tacının en kıymetli kısmını geride bırakacak şekilde yapılmış; zümrütten kümbedi, gök gibi parlamakta; yazıları yıldızlar ile nakışlanmış; firuze renkli tavanı çeşitli güller ile süslenmiş olup cennetin ölümsüz bahçelerini hatırlatmaktadır " (Plân 4, 5).

Bu bina, iki kattan meydana gelmekte olup üst kat sultan, alt kat ise, onun memurları (mülâzim) için düşünülmüştür. Binanın dört tarafından üçündeki merkezi eyvanlara haç şekli yerleştirmiş olup İsfahan'daki Safevî saraylarına, bugün yalnız 1507 yılında Venedikli bir tacirin görüp sefernamesinde anlatuklarıyla bilinen Tebriz'deki Uzun Hasan'ın oğlu Yakub'un (1453-1458) sarayına ve Hindistan'daki Gürganlıların (Timurlu) türbe binalarına (Taç Mahal) benzemektedir.

### 3 Türkmen Mimarisi

Güçlü ve muktedir bir devlet kurmak için bütün gücünü kullanmış olmasına rağmen Timur, imparatorluğunu bir bütün halinde tutamadı. Timurluların İran'ın doğusunda hüküm sürdükleri sırada Karakoyunlu Türkmenleri (1380-1468) ile Akkoyunlu Türkmenleri (1378- 1508), İran'ın batısını ellerine geçirdiler. Yönetim merkezleri Tebriz olan onlardan, İran'daki Tebriz ve İsfahan'dan Türkiye'deki Hasankeyf'e kadar geniş bir bölgede Türkmen binaları kalmıştır. Onlardan kalmış olan az sayıdaki eser, Türkmen mimarisinin önemini, üslubunun Timurlu yenilikçiler tarafından İran'ın batı tarafına taşındığını, özellikle de Timurlular tarzını ve üslubunu, Osmanlı idaresi altındaki Türkiye'de uluslararası seviyeye çıkarmış oldu-

yerleşti. Bunlar mimariye taktire değer bir himaye gösterdiler. Anadolu Selçukluları tarafından yaptırılan bütün binalar, sonraları İslâm medeniyetinin örneklerinden sayıldı. Bugün sahip olduğumuz bilgi ile V., VI. ve VII. (XI., XII. ve XIII.) yüzyılların mimarisi hakkında kesin sonuçlara varabilmek zordur. Fakat buna rağmen o devirlerde bina yapımının çok ilerlemiş olduğunu ve camilerin, medreselerin, kervansarayların, türbelerin ve sarayların büyük bir kısmının Selçuklunun her bölgesine dağıldığını belirtmek gerekir.

Ankara'da Selçuklu Tarihi ve Medeniyeti Enstitüsünün kurulması ve burada makalelerin ve dağınık halde bulunan araştırmaların yayınlanması ile Türk araştırmacıların Anadolu Selçukluları sanatı konusuna eğilmeleri sevindirici bir durumdur. Doğan Kuban gibi bilim adamları, ideolojik ve fikrî araştırmaları ile konuya yeni bir kapı açmışlardır. Elbette burada Anadolu Selçukluları mimarisi konusunda yeni bilgilere ulaşıldığı söylenemez ise de bazı ilginç eserlerin verildiği de bir gerçektir.

## 2. Timurlular

Timur XIV. yüzyılın sonlarında Semerkand'ı kendine başkent yaptı. Başkentini dünyanın en büyük sanat merkezlerinden birine dönüştürmek için çeşitli yörelerden ressam, sanatkarlar ve mimarlar topladı. Semerkand'ı gücünün doruğunda tutmayı aklından geçiren Timur, sadece Orta Asya'da değil, bütün Asya'da yolunun üzerine çıkan hiçbir engele tahammül göstermedi.

802(1398) yılında İran'ın kuzeyinden geçip Azerbaycan'a vardı. Orada yetersiz kalan oğlunu azletti. Sonra Küçük Asya topraklarına girdi. Sivas şehrinin kuşattı. Uzun bir süre direnen Sivas düştü. Timur, 805 (1402) yılında Ankara'da Bayezid'i esir etti. Ona karşı saygıda kusur etmedi. Bayezid, yenilgisinden bir yıl sonra Timur'un zindanında hayata veda etti. 810 (1407) yılında Timur Bursa şehrini ateşe verdi. Bizans kütüphanesini ile orada bulunan gümüş işlemeli kale kapılarını yağma etti. Sonra Akdeniz sahiline doğru ilerledi. Rodos şehrini aldı. Ora halkını kılıçtan geçirip Türkiye'ye geri döndü. Efes şehrine dinlenmeye çekildi. Semerkand'a dönerken Orta Asya'dan Nil'e; Marmara sahilinden Hindistan'ın merkezine kadar olan toprakları hükmü altında bulundurmaktaydı.

Semerkand, Timur devrinin sanat merkezi oldu. O devirdeki türbe binalarında yenilikler göze çarpar. Brandenburg, Timur'un "İşrethane" ve "Aksera" adlarındaki iki binasını Timur devrinin en önemli binaları saymış ve bu iki binanın üslubunu, bütün diğer eski binalardan daha ilginç olarak tanımlamıştır. Ona göre bu iki binanın mimarları, yeni üslupta göstermiş oldukları yaratıcılık bakımından büyük bir öneme sahiptirler (Plân 1-3).

Dördüncü plân: Bu bina, dört odalı dergâhlar ile son bulmaktadır.

kültürünü yayarak orayı Türk-İslâm ülkesi haline getirdiler (David Morgan, *İran Der Kurun-i Vesetî*, s. 43).

### **İran-Türkiye Arasındaki İlginç Müşterek Sanat Alanları**

Selçuklular, Küçük Asya'da Fars dilini ve edebiyatını yaydılar. Doğu Anadolu hakimleri iki asır kadar İran devletine bağlı kaldılar. Bu bağlılık Büyük Selçuklular yönetiminin sonuna kadar devam etti. Belli bir aradan sonra Moğolların İran'a saldırısı ile Doğu Anadolu yeniden İran İlhanlılarına bağlandı. Fars dili, Selçukluların Küçük Asya'daki hakimiyetinden sonra o ülkenin resmî dili oldu. Konuşma ve yazıya girdi. Özellikle de Selçuklu hanedanının beşinci padişahı II. İzzeddin Kılıç Arslan'ın devrinde bu dil ile değerli eserler verildi.

Fars dili, daha sonraki devirlerde de Osmanlı ülkesine yayıldı. Osmanlı'nın altın devri olan Fatih Sultan Mehmet ve onun yerine geçen II. Bayezid, Bayezid'in oğlu I. Selim devirlerinde aynı şekilde gelişme gösterdi. Farsça ile çeşitli alanlarda eserler verildi. Hatta İran-Osmanlı ilişkilerinin gerginleşmesine yol açan 920 (1514) yılındaki Çaldıran savaşından sonra bile ortaya çıkan bilgiler Farsça ile kitaplar yazdılar. Ayrıca Osmanlı sultanlarından kalan "münşaat"lar, VIII. ve IX. (XIV-XV.) yüzyıllarda onlar arasında Farsça ile resmî mektup yazmanın revaçta olduğuna şahitlik etmektedir.

Osmanlı sultanları, hattatlığı gözde sanatlardan biri saydılar ve o alana özel bir önem ve ilgi gösterdiler. Onların bu ilgisi, hattatlığın gelişip teşvik edilmesine ve hattatlara saygı duyulmasına sebep oldu. Onların saltanatlarının ilk zamanlarında el yazması Kuranların diğer ülkelerinden getirilmesine izin verildi. Özellikle de VIII. (XIV.) yüzyılda sanatsal etkinliğin yoğun olduğu Tebriz'den İstanbul'a el yazması kitaplarla birlikte yazarların ve hattatların bizzat kendileri de geldiler.

Nestelik yazı türü IX. (XV.) yüzyılda Anadolu yaylasında icat oldu. Siyasi destek, özellikle de Sultan II. Mehmet'in Osmanlı sarayında İranlı sanatkârları himaye etmesi, bu konuda önemli bir rol oynadı. Bu yazı türü, X. (XVI.) yüzyıldan sonra bir sanat dalı olarak ortaya çıktı. Hattatlığı Mir İmad'ın yanında öğrenmiş olan Derviş Abdi-yi Buharî (ölm. 1647), İstanbul'a gelip yerleşti. Derviş Abdi, Mir İmad'ın tarzı olan yeni hattatlık üslubunu orada yaydı. Hattatlık alanında ilk sırada yer bulmuş ve kendine özgü bir kişiliği olan Mir İmad, İstanbul'da "Talik hattı imamı" unvanı ile tanındı. İmad'dan önceki neslin temsilcisi olan Mir Ali'nin üslubu, Osmanlılar arasında böyle bir etkiye sahip olamamıştı.

### **Mimarî Alanları ve Ona Bağlı Süslemeler**

#### **1. Selçuklular**

540 (1071) yılındaki Malazgirt savaşından sonra Anadolu'nun kapıları İslâmın yüzüne açıldı. Müslümanların oraya yerleşmesi ve İslâma meyletmeleri geç devirlere kadar sürdü. VII. (XIII.) yüzyılın başında oraya Anadolu Selçukluları yönetimi

## IX.-XI. (XV.-XVII.) YÜZYILLARDA İRAN-TÜRKİYE ARASINDAKİ KÜLTÜREL İLİŞKİLER\*

MEHRENGİZ-İ MEZAHİRİ\*\*

Lev. 1-23

İran ve Türkiye milletlerinin arasındaki geçmişteki ilişkileri ve münasebetleri araştırmanın önemi, araştırmacılara ve görüş sahiplerine sır olmayan önceliklerdendir. İki millet arasındaki karşılıklı alış verişler ve mübadeleler, hem geçmişinin uzunluğu hem de hacim ve ölçü bakımından ele alınabilir. Elbette İran kültürünün, iki asırdan fazla Akamenid devletinin eyaletleri arasında yer almış olan Küçük Asya'da yayılmasının başlangıcı, o diyarın tarihinde mevcut olup binlerce yıl önceye dayanır.

İki millet arasında İslâmî devirdeki kültürel ve sanatsal ilişkilerin meydana geldiği eserler, Selçuklular zamanında başlar. Selçuklular, Türkistan göçerleri olup, Samanlıların ve Gaznelilerin önlemek için gösterdikleri bütün gayretlere rağmen V. (XI.) asrın başlarından itibaren Buhara tarafından İran'a göç etmeye başlamışlardır. Onlar, bir devri ortadan kaldırıp yeni bir devir başlattılar. Çünkü Selçuklu Türkleri, Akdeniz'den Orta Asya'ya kadar bütün İslâm ülkelerini tek parça haline getirdiler. Onların sayesinde önceleri Maverâünnehr ve Horasan'da bulunan İslâmî İran kültürü, Küçük Asya'ya, Mezopotamya'ya ve Suriye'ye yol buldu.

Türk sultanları, İran'ın ve Baunın geleneklerini birlikte alarak onları geliştirip yaydılar. Firdevsî, İran'ın millî destanını yani Şehname'yi Türk asıllı Gazneli Sultan Mahmud'a hediye etti. İbn Sina, Ömer Hayyam, Enverî ve Nizâmî gibi İran'ın büyük şairleri ve bilginleri Türklerin saltanatı zamanında yaşadılar ve eser verdiler. Selçuklu sultanının veziri Nizâmü'l-Mülk ise, o dönemin siyasî ve ideolojik temel kitabını olan *Siyasetnâme*'yi yazdı.

Türkler tarafından fethedilen her ülkeye İran kültürünün, inancının, düşüncesinin ve hatta dilinin girmiş olduğu bir gerçektir. Semazen dervişler topluluğunun kurucusu İranlı büyük şair Mevlânâ Celaleddin-i Rumî, Konya'da Alaaddin Keykubad'ın sarayında yaşamış ve eserlerini orada vermeye başlamıştır.

M. XIII. yüzyılın başlarında Küçük Asya'yı Bizans yönetiminden alıp Yunan kültürünün hakimiyetinden koparan Selçuklular, onun yerine İslâmî Türk-İran

\* Bu makale A.Ü. Dil ve Tarih Coğrafya Fakültesi öğretim üyesi, Prof. Dr. Mürsel Öztürk tarafından Türkçeye çevrilmiştir.

\*\* Tahran Ez-Zehra Üniversitesi Bilim Kurulu Üyesi, Güzel Sanatlar Fakültesi Dekanı.

Yine onun Anadolu hâkimlerine Tarsus, Antakya ve Kınnesrîn ahalisine yardım etmeleri hakkında yazdığı mükerrer mektuplar, İlhanlılara tâbi olan toprakların imarına gösterdiği ilginin nişanesidir<sup>30</sup>.

Bunun gibi, Mevlânâ türbesini yapan Bedruddîn-i Tebrizî, Erzincan ile Sivas arasındaki eski Divriği kalesini ve camiini inşa eden Hasan b. Pîrûz-i Merâgâî gibi İranlı mimarların rolü, yine Bursa Yeşil camiinin inşasında ya da Murad camiinin çini işlerinde Tebrizli mimarların katkısı, pek çok devlet adamının, vezirlerin, müstevfilerin ve kadıların isimlerinin sonunda İsfahânî, Tebrizî, Şîrâzî, Horâsânî, Kazvînî, Zencânî, Herendî vb. şehir isimlerinin bulunması Anadolu'da yayılan İran kültürünün nüfuzunu göstermektedir<sup>31</sup>. İran kültürü gerek İslâm öncesi gerek İslâm sonrası dönemlerde Anadolu'ya nüfuz etmişse de, İran kültür ve medeniyetinin Anadolu'daki asıl devamlı etkisi Anadolu Selçukluları zamanında başlamış, İlhanlılar zamanında da toplumsal değişimlere rağmen İran kültürüne yakın olan devlet adamları ve yöneticiler sayesinde eskiden olduğu gibi yoluna devam etmiştir. 1304-1342 yılları arasında Anadolu'da İlhanlılar adına sikkeler bastırılmıştır. Yine Ankara kalesinde İlhanlılardan Ebû Sa'îd'e ait 1330 tarihli bir yazıt vardır ve üzerinde halkın vereceği vergilerle ilgili kuralları yazılıdır<sup>32</sup>.

İlhanlıların dağılmasından sonra da Anadolu Türkleri kendi topraklarına İlhanlı toprakları diyorlardı ve İlhanlı dönemi kanunlarına bağlıydılar<sup>33</sup>. Bugün, İlhanlılar döneminde Farsça yazılmış olan pek çok değerli eser, özellikle Reşîduddîn'in *Kitâb-i Sultânî* gibi eserleri, *Beyânü'l-Hakâyık* ve *Miftâhu't-Tefâsîr* gibi Arapça eserleri Türkiye kütüphanelerinde mevcuttur<sup>34</sup>.

<sup>30</sup> Yusûfî, Gulâmhusayn, a.g.m., s. 427.

<sup>31</sup> Riyâhî, Muhammed Emîn, a.g.e., 12.

<sup>32</sup> Franz Taeschner, "Ankara" maddesi, *Dâniş-nâme-i İran ve İslâm*, s. 252.

<sup>33</sup> Togan, Zeki Velidi, a.g.e., s. 27.

<sup>34</sup> Hemedânî, Reşîduddîn Fazlullâh, *Vakf-nâme-yi Reb'-i Reşîdî*, nşr. Muctebâ-yi Mînovî – İrec-i Efşâr, Tahran 2536, s. 34-35.

zamanında Cuveynî, Reşiduddîn Fazlullâh ve Hâce Nasîruddîn-i Tûsî tarafından izlendi<sup>21</sup>. Bu dönemde Moğol dönemi öncesi idarî teşkilâtları devam etti. Moğol saraylarında toplanan İranlı devlet adamları, Moğollar zamanında ortaya çıkan karışıklıkları düzeltme fırsatı buldular ve bunların İran kültürünü korumadaki rolleri son derece önemliydi. Bu devlet adamlarının özellikle, hayır kurumları kurma, imar, bilimi yayma ve şehzadeleri eğitime konusundaki çalışmaları övgüye layıktır<sup>22</sup>.

Ahmed-i Eflâkî, Muînuddîn-i Pervâne'nin Anadolu Selçuklu sarayında iktidara ulaştıktan ve halkın huzur ve refahını sağladıktan sonra, Anadolu'da medrese, za-  
viye, hastane ve kervansaray yapımına giriştiğini yazmaktadır<sup>23</sup>.

Hâce Reşiduddîn de pek çok hayır kurumuna imza atmış, bilginleri himaye eden bir vezirdi. O, bir fakülte hükmünde olan "Reb'-i Reşîdî" adlı havzayı kurarak, orada sanattan tıbbâ, edebiyattan çeşitli mesleklerle kadar o zamanın bütün aklî ve nakli bilimlerinin tedris edilmesini sağladı. Reşiduddîn, İlhanlı topraklarında bulunan bütün bilginlere yardım etmekten ve onları bilime teşvik etmekten de geri durmadı. Onun Diyarbakır'da bulunan beşyüz parça mezarından başka Anadolu'da 1500 parça mezarı vardı. Anadolu hâkimi Celâluddîn'e yazdığı bir mektupta halkın hukukuna riayet etmesini, medreseler, mescitler ve ribatlar inşa ettirmesini, kendi malından Anadolu'da hayır kurumları yaptırmasını<sup>24</sup>, Anadolu ve İstanbul'dan aldığı cizyeden Tebriz'deki bin talebe için pay vermesini istiyordu<sup>25</sup>.

Kendi malından harcayarak Erzincan'da bir hankah yaptırdı ve Mevlânâ Şemsuddîn Muhammed-i Konevî'yi oraya müteveli ve müderris olarak tayin etti. Anadolu hâkimine, ona her yıl koşumlu bir katır, bin dinar Erzincan akçesi, yüz harvâr<sup>26</sup> tahıl, bir takım da elbise vermesini, hankahtaki yirmi talebenin her birine de birer yün cübbe, birer takım elbise, iki harvâr buğday ve yüz akçe vermesini emretti<sup>27</sup>. Tebriz alimlerinin münakaşalarına Anadolu alimleri de katılırlardı<sup>28</sup>. Yine yazdığı bir mektupta Anadolu hâkimlerine, Sivas'ta Gazan adına bir Dârü's-siyâde ile birlikte hamamlar, dükkânlar ve değirmenler yaptırmalarını ve su kanalları kazdırmalarını emretti<sup>29</sup>.

<sup>21</sup> Golbun, Muhammed, "Behâr-i Edeb-i Fârsî", *Mecmû'a-i Makâlât*, Tahran, İntişârât-i Franklin, 2535, C. 2, s. 34-35.

<sup>22</sup> Abdulhayy Habîbî, "Rûzgâr ve Âsâr ve Şahsiyyet-i Reşiduddîn", *Mecmû'a-yi Makâlât-i Tahkiki der Dovmîn Kongre-yi Tahkikât-i İranî*, 1350, s. 85.

<sup>23</sup> Köprülü, Fuad, *Türk Edebiyatı Tarihi*, s. 240.

<sup>24</sup> Sütüde, Huseynkulî, "Avâ'id ve Der-âmedhâ-yi Hâce Reşiduddîn Fazlullâh", *Mecmû'a-yi Makâlât-i Tahkiki der Dovmîn Kongre-yi Tahkikât-i İranî*, s. 153.

<sup>25</sup> Selim, Gulâmrızâ, "Ta'lîm ve Terbiyet der Reb'-i Reşîdî", *Mecmû'a-yi Makâlât-i Tahkiki der Dovmîn Kongre-yi Tahkikât-i İranî*, s. 172, 264.

<sup>26</sup> Bir harvâr yaklaşık 300 kg.dır (Çevirenin notu).

<sup>27</sup> Yusuî, Gulâmhuseyn, "İn'ikâs-i Evzâ'-i İctimâ'î der Âsâr-i Reşiduddîn Fazlullâh", *Mecmû'a-yi Makâlât-i Tahkiki der Dovmîn Kongre-yi Tahkikât-i İranî*, s. 425.

<sup>28</sup> Togan, Zeki Velidi, *Umumi Türk Tarihine Giriş*, İstanbul 1970, s. 279.

<sup>29</sup> Sütüde, Huseynkulî, *a.g.m.*, s. 158.

lerdi. İran'da şiirin ve şairliğin düşüşü, İlhanlılar dönemi Anadolu'sunda da etkisini gösterdi.

Tasavvufun yayılmasıyla tekkeler de arttı. Ortaya üç tür tasavvuf çıktı: Çoğu öldürülen mücadeleler, göçmenler ve uzlete çekilen uzlaşmacılar<sup>15</sup>. Tasavvufi şiirler, övgücülüğün yerini aldı. Fars nesri Anadolu'da da İran'da olduğu gibi revaç buldu. Fars nesrinin yayılmasının pek çok etmenleri vardı. İlhanlıların İranlı devlet adamlarından yararlanması, isimlerinin kalıcı olmasına, topraklarını genişleterek üniter bir imparatorluk kurmaya, siyasî, ticarî ve kültürel ilişkiler geliştirmeye duydukları ilgi, düşünce ufkunun açılması, Bağdat'ın düşmesinden sonra hilâfet merkezinin yazılıp çizilenler üzerindeki etkisinin yok olması, İmparatorluğun her noktasında seçkin danışmanlardan yararlanılması, padişahların ve hanların tarihçileri maddî manevî desteklemeleri, bu dönemde Anadolu'da ve İran'da çok değerli eserler verilmesi için gereken ortamı hazırladı<sup>16</sup>. O yüzyılda Farsça yazılmış bazı önemli eserleri şöylece sıralayabiliriz: İbn Bîbî'nin *El-Evâmiru'l-Alâ'iyye*'si, Aksarayî'nin *Musâmeretu'l-Ahbâr*'ı, Muhammed b. Muhammed b. Mahmûd-i Hatîb'in *Fustâtu'l-Adâle min Kavâ'idî's-Saltana*'sı, Hasan b. Abdulmumin-i Hoyî, Kutbuddîn-i Şîrâzî ve Sadruddîn Muhammed İshâk-ı Konevî'nin eserleri, Sadr mahlaslı Ebu Bekr Zekî-yi Konevî'nin mektuplarından oluşan *Ravzatu'l-Kuttâb* ve *Hadîkatu'l-Elbâb*'ı ve 717/ yılına dek Moğol istilası döneminde yazılmış 82 mektup fermanından oluşan *Tesâvîru'l-Manâsib*'i<sup>17</sup>; Kadî Burhânuddîn Ebû Nasr-i Mes'ûd'un Şâhnâme vezninde Selçuklu sultanı İzzuddîn adına yazdığı *Enîsu'l-Kulûb*'u, Sultan III. Alâuddîn Keykubâd'ın Hoca Dehhânî'ye Farsça olarak yazmasını emrettiği *Şâhnâme-yi Selcukî*<sup>18</sup>, Eflâkî'nin *Menâkıbu'l-Ârifîn*'i, Kâşânî bir tarihçi olduğu halde Anadolu'ya göç ettikten sonra eserini I. Keyhusrev'e sunan Râvendî'nin *Râhatu's-Sudûr*'u.

Zikredilen örneklerden yola çıkarak, Farsça tarih nesrinin hiçbir dönemde bu denli olgunluk derecesine erişmediğini söyleyebiliriz<sup>19</sup>. Bu dönem bilginleri, Moğol saldırısı öncesi İslâmî İran kültürünün vârisleri olsalar da, öncekilerin edebî miraslarını ustaca kullanmış ve onların özetlerini kendi eserlerinde kullanmışlardı<sup>20</sup>.

Bu dönemde, tarihçilikten başka matematik ve astronomi gibi bilimlerde gelişmekteydi. Bu bilimlerin temelleri, çalışmalarına Sâmânîler, Gazneliler ve Selçuklular döneminde başlayan, Hârezmşahlar döneminde kısa bir fetret dönemi geçiren ancak İlhanlılar döneminde yeniden parlayan alimlerdi. Bu birikim, İlhanlılar

<sup>15</sup> Petrochevski, Carl Jahn-Smith, John Mason, *Târih-i İctimâ'î ve İktisâdî-yi İran der Dovre-yi Mogul*, çev. Ya'kûb-i Âjend, Tahran, İntişârât-ı İtîlâ'ât, 1366.

<sup>16</sup> Lambton - Cahen, *Târih-nigârî der İran*, Tahran, Neşr-i Gostere, 1360, s. 79.

<sup>17</sup> Riyâhî, Muhammed Emin, a.g.e, s. 128.

<sup>18</sup> Velî, Vehhâb - Miftâh, İlhâmc, *Nigâhi be-Revend-i Nufûz ve Gosteriş-i Zebân ve Edeb-i Fârsî der Türkiye*, Tahran, Vezâret-i Ferheng ve İrşâd-i İslâmî, 1374, s. 90.

<sup>19</sup> Murtazavî, Menûcihr, *Mesâ'il-i Asr-i İlhanan*, Tebriz, İntişârât-ı Muessese-yi Târih ve Ferheng-i İran, 1358, s. 376.

<sup>20</sup> Tercânî-zâde, Ahmed, *Târih-i Edebiyyât-i Arab*, Tebriz, İntişârât-ı Şems, 1348, s. 253, 256.

Anadolu Selçuklu padişahları, İran şahlarını izleyerek muhteşem saraylar kurmak suretiyle İranlı devlet adamlarını, münşileri, şairleri, mimarları ve sanatçıları kendilerine çekmek için birbirleriyle yarışıyorlardı<sup>11</sup>.

Bu padişahların saraylarında yaygın bir şekilde "Şâhnâme" okunuyordu. Selçuklu şehzadelerinin çoğu kendileri de şair olup Fars dilini yayıyorlardı. Fars edebiyatı, onların görkemli saraylarında, özellikle Keykâvûs ve I. Keykubâd döneminde, altın çağını yaşıyordu. Ticaretin canlanması ve zaferlerden elde edilen ganimetler, padişahların hazinelerini zenginleştirmiş, böylece şairlere verilen ödüller ve ihsanlar konusunda onların ellerini açmıştı. Bu yüzden, Anadolu'da ve komşu bölgelerde Farsça yazan tarihçilerin çoğu eserlerini emirlere ve hâkimlere takdim ediyorlardı<sup>12</sup>. Anadolu, Köse dağ bozgunundan sonra Moğollara tâbi bir eyalet haline gelerek zamanla toplumsal ve kültürel durumu değişime uğradı. Bu tarihten sonra, Sivas ve Kayseri şehirleri, Konya'nın yerine Anadolu'nun idarî ve siyasî işlerinin yürütüldüğü merkezler haline geldi; böylece Anadolu Selçuklu yöneticileri birer Moğol valisine dönüştüler. Selçukluların zaafa uğradığı ve İlhanlıların tamamen egemen oldukları I. Keykubâd döneminde, Muînuddîn-i Pervâne gibi İran kökenli devlet adamları Selçuklu sarayındaki gücü ele geçirdiler. Ancak Pervâne, Abaka Han'ın Mısır Memlûklerine yenilmesinden sonra, Mısır Memlûkleriyle işbirliği yapmak suçlamasıyla beraberindeki 36 kişi ile birlikte katleldi. Pervâne, Mevlânâ'nın dostlarından birisi olup Fars edebiyatı ve kültürü hâmlerindendi. Eflâkî'nin bildirdiğine göre Pervâne, Mevlânâ için semâ törenleri tertip ediyordu; Mevlânâ da *Fihî Mâfih* adlı eserini onun adına yazmıştı<sup>13</sup>. Anadolu'da çeşitli kültür katmanlarından olan Yunan, Ermeni, Türk ve İranlıların bir araya toplanması, taassubun azalmasına ve bu diyarda özgür düşünce ortamının doğmasına yol açtı. Müslümanlar arasında, İran'da faaliyet göstermeleri mümkün olmayan, Melâmetîler, Bâunîler, Kalenderler ve Fütüvvet ehli gibi çeşitli sufi fırkaları, orada özgürlük ve güvenlik içinde yaşıyorlardı. Mevlânâ'nın irşat döneminde Anadolu'da İlhanlı hakimiyeti vardı. Onun, İran şiir, edebiyat ve düşünce kültürünün şaheseri olan değerli eseri, Anadolu'da İran kültürünün yayılmasına yol açtı. Mevlânâ'nın şiiri ve tarikatı hem Anadolu'da hem Anadolu dışında Fars dilinin kalıcı olmasını sağladı. Anadolu'da Selçuklu hakimiyeti, nasıl bu ülkenin saraylarında Fars dili ve edebiyatının yayılmasına öncülük etmişse, Farsça, halk arasındaki nüfuzunu tekkelere borçludur. Öyle ki saraylarda Şâhnâme okunması, tekkelerde de Mesnevi okunması tekkelerin kapatıldığı 1304 h.k. kadar sürekli olarak devam etti<sup>14</sup>. Mevlevihaneler, İran kültürünün korunduğu ve her yıl Nevruz bayramlarının kutlandığı merkez-

<sup>11</sup> Savi, Saime İnal, "Anadolu'da Farsça Gramer", IV. Millî Selçuklu Kültür ve Medeniyeti Kongresi, Konya 1994, s. 122-126.

<sup>12</sup> Riyâhî, Muhammed Emîn, *Zebân ve Edeb-i Fârsî der Kalemrov-i Osmânî*, Tahran, İntişârât-i Pâjeng, 1369, s. 37.

<sup>13</sup> Browne, Edward, *Ez Senâyi tâ Sa'dî, Târih-i Edebiyyât-i İran*, çev. Gulâmhuseyn Sadri-yi Efşâr, Tahran, İntişârât-i Morvârid, 1351, s. 204; Turan, Osman, a.g.e., s. 526.

<sup>14</sup> Riyâhî, Muhammed Emîn, a.g.e., s. 95-96.

tının yayılmasını sağladılar. Kuşkusuz bundan önce, Büyük Selçuklular zamanında da İran kültürü Anadolu'daki nüfuzunu yeterince sağlamlaştırmıştı<sup>4</sup>.

Çünkü, Farsçanın kullanımı devlet adamları ve âmilleri için Arapçayı kullanmaktan daha kolaydı. Çeşitli boyların ve aşiretlerin konuşma dili ise Türkçe idi. Karahanoglu Mehmed Bey 1277'de Konya'yı tasarrufu altına alınca Türkçeyi resmî saray dili haline getirdi<sup>5</sup>. Bu sırada halk Türkçe konuşuyor, yazışmalar ve divan işleri Farsça görülüyor, Arapça ise din dili olarak kullanılıyordu. Anadolu Selçukluları, Antakya ve Sinop limanlarını ele geçirerek Akdeniz ve Karadeniz'e açıldılar ve İtalya cumhuriyetleriyle ticari ilişkiler kurdular. Ancak 1243 yılında, Baycu Noyan komutasındaki Moğollara yenilerek onlara metbu oldular<sup>6</sup>. Bu yenilgi birçok Türk-Moğol boyunun Anadolu'ya girmesine yol açtı. Bu göçmenler Anadolu'ya yerleştikten sonra İran, Arap ve Yunan kültür ve uygarlıklarıyla yüz yüze geldiler. Bu topraklara yerleşip onlarla yanyana yaşamaya başlayınca zaman içinde bu uygarlıkların kültür ve edebiyatlarına ilgi duymaya başladılar<sup>7</sup>. Ancak bu göçebeler "baba"larına tâbi olarak eski geleneklerine bağlı kaldılar.

"Babalar", kendi geleneklerine uyarak düzenledikleri özgür ve sade merasimlerle onları Batınî Alevî tarikatına yönlendiriyorlardı<sup>8</sup>. Anadolu Selçukluları da Moğollara tâbi oldukları halde, göçleri sırasında, beraberlerinde pek çok Farsça eser getirerek Fars kültür ve edebiyatının yeniden Anadolu'ya intikal etmesini sağlayan<sup>9</sup> İranlı bilginler için güvenli bir sığınaktı. Başlangıçtan itibaren, toplumsal ve siyasal şartlar nedeniyle, seçkinlerin edebiyatı ariflerin ve sâliklerin sözlerinden ve aynı şekilde halk kitlelerinin şiir ve sanatından ayrıldı. Böylece bir divan edebiyatı ortaya çıkarak saray çevresine bağlılığını gösterdi. Bu edebiyatın özelliklerinden birisi İran kaynaklı olmasıydı. VII/XIII. yüzyılda Fars dili, Anadolu Selçukluları sahasında gelişiminin zirvesine ulaştı, böylece Anadolu hâkimleri ve yöneticileri bu edebiyatın nüfuzu altında girdiler.

Şehzadeler, soylular ve ileri gelenler, küçük yaştan itibaren Farsça öğreniyorlardı. Bu öğrenim, iyi yetişmenin ve aristokrat sınıftan sayılmanın âlâmeti sayılıyordu. Fars nazmı, Türk edebiyatına örnek teşkil etti. Farsça Anadolu'nun ikinci dili haline geldi. Farsça kelimeler Türkçe kelimelerle karışarak henüz Farsçanın girmediği alanlara da yol buldu<sup>10</sup>.

<sup>4</sup> Köprülü, Fuad, *İlk Mutasavvıflar*, Ankara, Türk Tarih Kurumu, 1976, s. 192.; Safâ, Zebîhullâh, *Târih-i Edebiyyât der İran*, 10. bs., Tahran, İntişârât-ı Firdevs, 1373, C 3, s. 82.

<sup>5</sup> Hey'et, Cevâd, *Nigâhî be Târih-i Ferheng-i Turkân*, Hamse Varlın, 1365, s. 126.

<sup>6</sup> İbn Bibî, *Ahbâr-i Selâcika-i Rûm*, hzl. Muhammed Cevâd-i Meşkûr, Tahran 1350, s. 33; Hey'et, Cevâd, a.g.e., s. 120.

<sup>7</sup> M. F. Köprülü, a.g.e., s. 190.

<sup>8</sup> M. F. Köprülü, *Türk Edebiyatı Tarihi*, s. 242.

<sup>9</sup> Safâ, Zebîhullâh, a.g.e., s. 161.

<sup>10</sup> Tarlan, Ali Nihad, *Edebiyyât-i Dîvânî-yi Turk ve Nâ'îlî*, çev. Hamîd-i Nutkî, Tahran, Muessese-yi Ferhengî-yi Mintukâi, 1349, s. 4.

## MOĞOL İLHANLILARI ZAMANINDA ANADOLU'DA İRAN KÜLTÜR VE MEDENİYETİNİN NÜFUZU\*

MUHAMMED TAKÎ İMÂMÎ-Yİ HOYÎ

Selçuklular, V/XI. yüzyılın ilk yarısında güçlü boylarına dayanarak Gaznelileri yendikten sonra İran'da yönetimi ele geçirdiler; kendilerinden önceki devletlerin deneyimlerinden yararlanarak İranlı devlet adamlarını kullanmak ve Sünnî dünyanın hilâfet merkezinin desteğini arkalarına almak suretiyle, mahalli yönetimleri ortadan kaldırıp İslâm topraklarının egemenlik sahasını Orta Asya'dan Akdeniz'e dek tek parça haline getirdiler ve Maverâünnehr'in İslâmî İran kültürünü Anadolu ve Mezopotamya havzasına aktardılar<sup>1</sup>. Ancak otlakların azlığı ve devleti oluşturan boyların ihtiyaçlarının karşılanamaması, Selçuklu devletini Bizans topraklarına doğru ilerlemek zorunda bıraktı. Önemli bir dönüm noktası olan 463/1071 yılındaki Malazgirt savaşı ve Doğu Roma imparatorunun yenilip esir düşmesi sonucunda Anadolu toprakları Türklere açılmış oldu. Türk boyları bu zaferin ardından Selçuklu yöneticilerinin siyasetlerini dikkate almaksızın Anadolu topraklarında ilerlemeye başladılar<sup>2</sup>. Selçuklular, Anadolu'da egemenliklerini kurmak üzere 1072'de Süleyman b. Kutalmış'ı göndermek ve Doğu Roma İmparatorluğu'ndaki karmaşalarından yararlanmak suretiyle ele geçirilen bölgelerde egemenliklerini sağlamlaştırdılar. Kılıç Arslan zamanında Selçuklular İç Anadolu'yu ele geçirerek Konya şehri merkez olmak üzere egemenliklerini tesis ettiler<sup>3</sup>. Anadolu Selçukluları Anadolu'da Büyük Selçuklular (İran Selçukluları) gibi saraylarında İranlı devlet adamlarından yararlandılar. Yazışmalarını Farsça ile gerçekleştirdiler. Böylece, Farsça, çeşitli risaleler, kitaplar ve değişik konulardaki metinler sayesinde Arapça karşısında bağımsızlığını ilan etmiş oldu. VI./XII. yüzyıldan VII./XIII. yüzyılın başlarına doğru yaklaşıldığında Farsçanın iktidarı bu ülkede daha da güçlenmişti. Moğolların İran'ı istilası sırasında, içlerinde pek çok bilgin, sanatçı, şair ve mutasavvıfın da bulunduğu kalabalık insan toplulukları emniyet yoksunluğu nedeniyle Türkistan, İran ve Harezm'den Anadolu'ya göç ettiler. Selçuklu yöneticilerinin himayesinden yararlanarak bu ülkede, İran kültürünün, özellikle de Fars dili ve edebiya-

\* Ankara Üniversitesi, Dil ve Tarih-Coğrafya Fakültesi, Fars Dili ve Edebiyatı Anabilim Dalı, öğretim üyesi Doç. Dr. Derya Örs tarafından Türkçeye çevrilmiştir.

<sup>1</sup> Fray, Richard, *Asr-i Zerrîn-i Ferheng-i İran*, çev. Mes'ûd-i Recebnîyâ, Tahran, İntişârât-i Surûş, 1358, s. 243, 246.

<sup>2</sup> Cevâdî, Hasan, "Anadolu" maddesi, *Dâniş-nâme-yi İran ve İslâm*, C. 1, Bungâh-i Terceme ve Neşr-i Kitâb, 1354.

<sup>3</sup> Osman Turan, *Selçuklular Zamanında Türkiye*, İstanbul 1971, s. 194.



Bâyezid, babasına karşı ayaklanıp, bu ayaklanmasında başarılı olamayınca yanında çoğunluğu Orta Anadolu'dan Karamanlu, Turgutlu, Tekelü ve Dulkadırlılardan meydana gelen 10.000 kişilik taraftarı ile İran'a sığınmış (Bunun için bk. Ş. Turan, Şehzade Bayezid Vak'ası, Ankara 1961) ve bu olay Şah Tahmasb'ı oldukça sevindirmişti. Hatta Tahmasb'ın bu olay üzerine "bu bize Elkas'a ni'mü'l-bedel cenâb-ı bâriden bir atıye-yi âzimedir" dediği Osmanlı kaynaklarında da nakledilir. İki yıldan fazla bir süre İran'da kaldıktan sonra Bâyezid, oğulları ve adamlarından bazıları Kazvin'de öldürüldüğünde, Dulkadırlı, Karamanlu, Turgutlu ve Tekelülere mensup olan taraftarları ise, daha önce İran'a gelmiş bulunan kendi aşiret mensupları arasında dağıtılmışlardı.

Sonuç olarak şunu söylemek gerekir ki, bu göçler, özellikle Safevîler devrinde Anadolu'dan İran'a vukubulan göçler, sadece tek bir sebebe, yani dini sebebe bağlanamaz. Göçlerin siyasi, idari ve iktisadi sebepleri de vardı.

Türkiye ile İran arasındaki tarih boyunca yüzyıllardır süregelen ilişkiler karşılıklı kültürel etkileşime de yol açmıştır. Kara Koyunlu Cihan Şah Türkçe ve Farsça şiir yazıyordu. Pek çok Osmanlı Sultan ve devlet adamı Farsça bildikleri gibi, İran'daki sultan ve devlet adamları da Türkçe biliyorlardı. Yavuz Sultan Selim'in Farsça divanına karşılık, Şah İsmail'in divanı da Türkçe idi. Bugün Türkçe'de birçok Farsça kelime mevcut olduğu gibi, İran'da da Türkçe konuşan pek çok kimse bulunmaktadır. İslam medeniyetinin üç büyük cemiyyetinden ikisini teşkil eden İranlılar ve Türkler arasındaki iyi ilişkilerin artması gelecekte her iki devletin de yararına olacaktır.

yi Abbasi, 774), Şah Abbas tarafında iyi kabul gören Celâlîler, Urmiye, Hoy ve Selmas taraflarına sevk edilmişlerdi. Osmanlı Vezir-i Âzamı Kuyucu Murad Paşa Celâlîlere karşı sert tutumundan dolayı binlerce Celâlîlinin İran'a gitmesine sebep olduğu için aleyhindekiler tarafından şiddetle tenkit ediliyordu. Bunların başında gelen Nasuh Paşa, Osmanlı padişahından da izin alarak Diyarbekir'den Celâlî ileri gelenlerine afnâmeler göndererek geri dönmelerini istemiş ve Celâlîlerden pek çoğu Anadolu'ya geri dönmüşlerdi.

Şah Abbas devrinde 1604 yılında Anadolu'dan İran'a 2.000 hanelik bir topluluğun daha göçtüğünü görüyoruz. İskender Beg Türkmen'in ifadesine göre (s.648) onlar Anadolu'da devamlı yağmacılık yaptıklarından kendilerine Silsüpür denilmiştir. Şah Abbas Silsüpürleri birkaç bölüğe ayırarak, Sâve, Rey, Hvar ve Firuzkûh taraflarına gönderdi. İran'a gelen Silsüpürlerin başında Halil adlı bir beg bulunuyordu ve Abbas ona Sultan unvanını vermiş olup, Halil Sultan adı ile tanınmıştı. Şah Safi zamanında onların bir kısmının Âzerbaycan'da yaşadığı anlaşılıyor. 1655 yılında elçilik ile İstanbul'a gönderilen Kelb-i Ali Sultan da Silsüpürlerden idi. Silsüpürler XVIII. yüzyılda da varlıklarını devam ettirmişlerdir.

1605 yılında Anadolu'dan kalabalık bir kitle daha İran'a gelmişti. Erzurum-Pasin arasında yaşayan Mukaddem oymağı da İran'a göç ederek, Meraga taraflarında yerleştirildiler. Onlar bu yörede varlıklarını günümüze kadar sürdürmüşlerdir.

Şah Abbas zamanındaki göçlerden bir diğeri de Beğdili boyuna mensup olan Gündoğmuş'un 1623 yılında mensubu bulunduğu oymağı ile birlikte Şahseven olarak Abbas'ın hizmetine gitmesidir. Bu Beğdili emiri Şah'ın hizmetine girdikten sonra ondan Sultanlık unvanı alarak, Gündoğmuş Sultan olarak, İran'da emirler arasına girmiş ve Âzerbaycan'da geniş dirliklere (Tüyülât) sahip olmuştur (*Târih-i Âlem-âra-yi Abbasi*, 1085). Bu gibi göçler sadece çeşitli sebeplerle İran'a giden boy ve oymaklara inhisar etmiyordu. Zaman zaman karşılıklı olarak Osmanlı devletinden Safevîlere veya Safevîlerden Osmanlı devletine hanedan mensupları da dahil ilticalar söz konusu idi. Bunlara birkaç örnek vermek gerekirse:

1512 yılında Amasya'da bulunan Osmanlı şehzadesi Sultan Murad, amcası Selim'e karşı giriştiği harekette başarılı olamayınca, İran'a gitmiş ve kendisine Fars bölgesinde bazı yerler tınar olarak verilmiş, fakat o buraya giderken yolda ölünce, Şeyh Ali Sehl-i Isfahani'nin merkadinde gömülmüştü.

Vaktiyle Şah Kulu ayaklanması sırasında Tekelüler ile birlikte İran'a giden ve büyük begler arasında yer alan Ulama Sultan 1532 yılında Şah Tahmasb'a karşı ayaklanarak, dönüp Osmanlı devletine sığınmış ve Kanunî Süleyman'ın İran seferinin açılmasına da sebep olmuştu. Şah Tahmasb'ın kardeşi Elkas Mirza 1547 yılında Osmanlı devletine sığınmış Osmanlı sultanını ağabeyi Tahmasb aleyhine kışkırtarak 1548 yılında İran üzerine sefer açılmasına sebep olmuş ve kendisi de bu sefere katılmıştı. Elkas Mirza gibi, 1559 yılında bu sefer de Kanunî'nin oğlu şehzade

zeklü idiler. Bunlardan Varsaklar, Adana-Tarsus bölgesinde; Çepniler ise Trabzon yöresi ve Canik'te idiler. Turgutlular Konya bölgesinden gelmişlerdi.

Devlet kurulunca Şamlu Lala Hüseyin Beg Beglerbegi, Zulkadır Dede Abdal Beg Korucubaşı, Tekelü Sarı Ali Beg Mühürdar, Şamlu Abdi Ali Beg Tavacı başı, Rumlu Pir Ali Beg ve diğer birçokları taşra valiliklerine tayin edildiler.

Safevî devletin kurulması üzerine Anadolu'dan İran'a göçler daha da arttı. Bunun üzerine Dulkadırlılar ve Osmanlılar göçü önlemek için bazı tedbirler aldılar ise de pek tesirli olmadı. Bunda Osmanlı devlet adamlarının tutum ve davranışlarının da etkisi vardı. Üstelik Şah İsmail'in devletini güçlendirebilmesi ve başarılarını devam ettirebilmesi için, Anadolu'dan insan gücü ile desteklenmesi gerekiyordu. Nitekim 1510 yılında Tekeli Şah Kulu, devlet adamlarının adil olmayan hareketlerinden duyulan memnuniyetsizlikten dolayı Antalya dolaylarında büyük bir ayaklanma çıkarmış, üst üste kazandığı başarılarından sonra öldürülmekle birlikte, 15.000 kadar bir Tekelü topluluğu İran'a gitmişti (Gaffarî, *Cihanârâ*, 274). Kemalpaşazâde'nin "yerlerinde raiyyet idiler. Anda vardılar devlete girdiler ve esbâb-ı şevketi tekmil ettiler. Ol taifenin kalanı dahi terk-i diyar etmek istediler. Ölüsü dirisine yüklenip cümlesi çıkıp gitmek istediler" veya "ömründe ve diyarında kendüye kimse âdem dimeyen bi-kârlar Tuman begleri olup, hadden ziyade itibar buldular. İşiten çıktı gitti. Yerden ayrılıp, yurdun terkedüb, çiftin çubuğun dağıttı. Evin ocağın yakı harab etti. Ânâ varan beg olurmuş deyü zikrolan taifeden kalanları dahi kemân-ı intikamı kurmuşlardı" kayıtları ve

"Türkler terkedip diyarların  
Sattılar yok bahaya davarların"

beyti durumu çok iyi gözler önüne sermektedir (Bunlar için bk. Faruk Sümer, *Safevî Devletinin Kuruluşu*, 26-27). Nitekim Şah Tahmasb ve Kanuni devri olayları sırasında adı çok sık geçen Ulama Han da, ayaklanan 15.000 Tekelü arasında İran'a gelmiş, Şah İsmail devrinde önce Yasavul yani teşrifatçı, ardından Eşikağası başı, nihayet emirliğe yükselmiş ve büyük emirler arasında yer almıştır. Şah İsmail İran'a gelen Tekelülere neden ayaklandıklarını sorduğunda onlar "Sultan Bâyezid pîr olup, i'tilâl-i mizacı ihtilâl-i mülke müeddi olup, tedbir-i umurdan el çekmiştir. Tetavül-i vüzerâ ile çok mezalim cereyan etti. Zulûmlerine tahammül edemeyüb bu sûreti ihtiyar ettik" cevabını vermişlerdi. Vergi veren nüfusun çeşitli sebeplerle İran'a göçlerini önlemek mümkün olmadığından 1555 yılında Amasya Antlaşmasında iki taraf ülkelerinden diğerine sığınacakların iade edileceğine dair bir madde bulunması, bu gibi göçleri önlemek maksadıyla Osmanlılar tarafından koydurulmuş olmalıdır.

Celâlî ayaklanmaları sırasında Celâlîlerden bazıları da İran'a sığınmışlardı. Mesela Şah Abbas devrinde 1609 yılında başlarında Kalenderoğlu Mehmed'in bulunduğu yaklaşık 10.000 kişilik bir Celâlî topluluğu İran'a gelmiş (*Târih-i Âlem-âra*

sıdır. Görüldüğü üzere tarikatın başı Âzerbaycan'da Erdebil'de; gövdesi ise Anadolu'da idi. İran'da ise henüz bu sırada tarikatın çok az bir mensubu vardı. Şeyh Haydar ve ardından oğlu Sultan Ali'nin hayatlarını savaş meydanında kaybetmeleri de müridlerin maneviyatını kırmadı.

İsmail'i Erdebil'in Anadolu'lular mahallesinde (Mahalle-i Rûmîyân) oturan bir kadın saklıyordu (Hasan Beg Rumlu, *Ahsenü't-Tevârih*, 5). Aba veya Ebe adlı bu kadın Dulkadır boyundan olup, onu Gilan'da Lahican'a kaçırانlar da Şamlu boyundan Lâla Hüseyin Beg, Dulkadırlı boyundan Dede Abdal Beg ve yine Anadolu Gök Ali idiler. Ancak zaman da İsmail'in lehine çalışıyordu. Ak Koyunlular arasında saltanat mücadelesi kanlı bir biçimde devam ettiği gibi, dirayetsiz bir hükümdar olan Bâyezid tarafından idare edilen Osmanlı devleti de acz içinde idi. Bu bakımdan harekete geçmek için bundan daha müsait bir zaman olamazdı. Nitekim yanında çok az bir adamla İsmail, Lâhicân'dan ayrılarak Anadolu müridleri ile birleşmek üzere Erzincan dolaylarındaki Sarıkaya'ya doğru yola çıktı. Bu arada Erzincan'a gelmeleri için Anadolu müridlere ulaklar gönderilmişti. Yolda iken kendisine katılmalar olduğu gibi, Sarıkaya'da da onu Ustacalular karşıladılar. İsmail'in Anadolu'ya gelişi buradaki müridleri arasında derin bir sevinç yarattı. Bölük bölük katılmalar oldu. O derecede ki, gerdeğe girmek üzere olan, Dulkadırlılardan bir gencin davet haberini alır almaz sevinçle Erzincan yolunu tuttuğu nakledilir. Anadolu müridler, boy ve oymakların Erzincan'da toplanmaları ile baş ve gövde birleşmiş olup, dolayısıyla artık harekete geçilebilirdi.

İsmail Anadolu'nun her yerinden gelen müridlerinin başında Âzerbaycan'a dönerek, Safevî devletini kurdu. İsfahanlı Hasan Can'ın oğlu Osmanlı müverrihi Hoca Sadeddin bu münasebetle;

"Başına tâc aldı çıktı ol pelid  
İtti bi-idrâk Etraki mürid"

beyti ile başlayan bir şiir yazmıştır.

Devrin kaynaklarından anlaşılacağı üzere Safevî devletini kuran unsur Anadolu köylü ve göçebelerden meydana geliyordu. Bu husus Safevî devletinin başlıca dayanağı olan boy ve oymakların yurtlarının bilinmesi ile daha iyi anlaşılmaktadır. Bunlar başlıca şunlardır: Ustacalu, Rumlu, Tekelü, Zulkadır, Şamlu, Afşar, Kacar. Bunlardan Ustacalular Sivas-Amasya bölgesinden gitmişti. Rumluların Tokat-Amasya, Çorun, Koyulhisar, Bayburt yöresinden olduğu görülüyor. Tekelü adını Teke denilen Antalya bölgesinden almıştır. Zulkadır, Maraş, Elbistan ve Yozgat bölgesindeki Dulkadırlılara mensup bir boydu. Şamlu, Sivas taraflarında ve Uzun Yayla'da; kışın Haleb bölgesinde yaşayan Türkmenler idi. Kacar'a gelince, bu oymak, XV. yüzyılın sonlarına doğru, Ak Koyunlular devrinde Bozok yani bugünkü Yozgat bölgesinden gelmişti. İkinci dereceden oymaklara gelince bunlar: Varsak, Çepni, Cerid, Silsüpür, Turgutlu, Bayat, Bozcalu, Arabgırlu, Hınıslu ve Çemişge-

gibi, bir kısmı ise Semerkand'a nakledildiler. Türkistan'a nakledilenleri Timur'un ölümünden sonra karışıklık yıllarında tekrar Anadolu'ya kaçmak istemişler ise de, muvaffak olamamışlardır.

Safevî devrinin bazı müverrihleri ve onlara bakarak bazı müellifler Erdebil'deki Safevî tarikatının Anadolu'lu mensuplarını, Timur'un bu ülkeden getirip de Safevî şeyhi Hâce Ali'ye hürmeten serbest bıraktığı tutsaklar ile onların neslinden olduklarını yazarlar. Günümüzdeki birçok bilim adamının da tekrarladıkları bu haberin gerçekte hiçbir ilgisi yoktur. Timur Türkistan'a Anadolu'daki Kara Tatarların büyük bir kısmını zorla göçürdüğü gibi, Âzerbaycan'dan da 10.000 hanelik bir topluluğu götürmüştü. Hâce Ali'nin Timur'a ricada bulunarak onların serbest bırakıldığına dair Timurlu devri kaynaklarında hiçbir kayda rastgelinmez. Bu yüzden bu haber İran'da uzun zaman unutulmayan Rum'dan yani Anadolu'dan gelişi hâturasının izahından başka birşey değildir. Nitekim Anadolu'da da Horasan'dan gelişi bir hatıra olarak son zamanlara kadar yaşamıştır.

Kara Koyunluların hakimiyetine son veren Ak Koyunlular Oğuzların Bayındır boyuna mensup olup, Diyarbekir bölgesinde yaşıyorlardı. Bu devletin en tanınmış hükümdarı olan Uzun Hasan Beg, Kara Koyunlu Cihanşah ve Timurlu Ebû Said'i ortadan kaldırmak suretiyle Ak Koyunluları bir imparatorluk haline getirdi. Onun zamanında Ak Koyunlu devleti Fırat'tan Horasan'a, Basra'dan Kafkasya'ya kadar uzanıyordu. Devlet merkezinin Diyarbekir'den Tebriz'e taşınması ile 5. defa olarak ve daha kalabalık bir kitle halinde Anadolu'dan gelenler İran'da hakim olmuşlardır. Ak Koyunlular başlıca Pürnek ve Musullu boylarına dayanmışlardır. Bunları Hamza Hacılu, İzzeddin Hacılu, Emirlu, Dodurga, Karkın, Afşar, Beğdili, Döger, Bayat, Çepni, Ağaçeri gibi boylar takip etmektedir.

Safiyüddin-i Erdebili'nin başlangıçta Sünni esaslara dayanan tarikatı eskiden beri Anadolu'da bilinmekte idi. Şeyh Cüneyd Erdebil'de şeyhlik postunu ele geçirmek için amcası Şeyh Cafer'e karşı giriştiği mücadelede muvaffak olamayınca Anadolu'ya gitti. O burada kendisine pek çok mürid edindiği gibi, silahlı bir kuvvet de meydana getirerek Trabzon, Şirvan ve Kafkasya üzerine seferlerde bulundu. Ak Koyunlu Uzun Hasan'ın kız kardeşiyle evlenmesi şöhreti ve taraftarının sayısını da artırmıştı.

1460 yılında Şirvanşah karşısında hayatını kaybetmesi de taraftarlarının dağılmasına yol açmadı. Onlar bu sefer de çocuk yaşta bulunan Uzun Hasan'ın kızkardeşinden olan Haydar'ın etrafında toplandılar. Hasan Beg'in Cihanşah'ı yenerek, İran'a hakim olmasından sonra Haydar da Erdebil'deki şeyhlik postuna rahatça oturduğu gibi dayısı Hasan Beg'in kızı Halime Begim ile evlendi ki, bu evlilikten Safevî devletinin kurucusu İsmail'in de bulunduğu üç oğlu dünyaya geldi. Bilhassa Anadolu'da geniş bir propaganda faaliyetine girişildi ve buraya halifeler gönderildi. Bunlardan biri de Teke yani bugünkü Antalya taraflarından olan Hasan Halife idi ki, meşhur Şah Kulu veya Osmanlı kaynaklarının deyimi ile Şeytan Kulu'nun baba-

'ın 1336'da İlhanlı hükümdarı Arpagaun üzerine yürümesiyle başlamıştır. Ali Padişah'ın, Arpagaun'u yenerek iktidarı ele geçirmesi üzerine, Doğu Anadolu ve Güneydoğu Anadolu'dan çok sayıda Türk ve Moğol topluluğu İran'a gitti. Fakat Ali Padişah'ın hakimiyeti pek uzun sürmedi. Moğolların Anadolu umumî valisi olan Celâyir Büyük Şeyh Hasan 1337 yılında mühim bir kuvvetle gelerek iktidarı Ali Padişah'ın elinden aldı. Böylece İran'a Anadolu'dan ikinci bir topluluk daha gelmiş oldu. Celâyir Şeyh Hasan da karşısında kuvvetli bir rakip buldu. Bu, Sulduz boyuna mensup olan Küçük Şeyh Hasan idi. Küçük Şeyh Hasan Anadolu'da bulunuyordu. Mücadeleyi Küçük Şeyh Hasan kazandı ve Büyük Şeyh Hasan'ı Bağdat ile yetinmek zorunda bıraktığı gibi(1339); Orta Anadolu'dan çok sayıda Türkmenin İran'a gitmesine de yol açtı.

İlhanlı Ebu Said'in ölümü üzerine Moğol begleri arasında baş gösteren hakimiyet mücadeleleri sırasında, merkezi Erciş olmak üzere Van gölü dolaylarında ortaya çıkan Türkmen topluluklarından Kara Koyunlular, başlıca Sa'dlu, Baharlu, Duharlu, Karamanlu, Alpagut, Döger, Bayramlu, Ağaçeri, Hacılı, Câkirlu, Âyinlu gibi oymaklardan meydana geliyordu.

Kara Koyunlu begi Kara Yusuf, XV. yüzyılın başlarında Âzerbaycan'ı Timurlulardan ve Irak-ı Arab'ı ise Celâyirlilerden aldı. Bunun sonucunda devlet merkezi Erciş'den Tebriz'e nakledildiğinden Doğu Anadolu'da yaşayan Türkmenlerin önemli bir kısmı Âzerbaycan'a geldiler. Gelenler arasında asıl yurdu Maraş yöresi olan Ağaçeri Türkmenlerinden bazı oymaklar da vardı ki, bunlar İran'da Behbahan dolaylarında zamanımıza kadar varlıklarını devam ettirmişlerdir (Mes'ud Keyhan, *Coğrafya-yi Mufasssal-ı İran*, II, 88). Kara Koyunlular tarafından meydana getirilen 50.000 hanelik Kara Ulus topluluğu başlangıçta Irak-ı Arab'da yaşarlarken, Ebû-bekr-i Tihranî'nin sözlerine göre (*Kitâb-ı Diyarbekriyye*, 361) Cihanşah, oğlu Bağdat valisi Pir Budak'ı ortadan kaldırmadan önce onun emrine verilmiş olan Kara Ulus'u Âzerbaycan'a göçürmüştür. XVI. ve XVII. yüzyıllarda Kara Ulus'a mensup bazı oymaklar Hemedan havalisinde yaşıyordu (İskender Beg, *Târih-i Âlem-âra-yi Abbasî*, 470, 472).

Kara Yusuf zamanında Timur tehdit ve tehlikesi iyice arttığından Kara Yusuf nihayet Osmanlı devletine sığınmak zorunda kalmış, lâkin Osmanlı Sultanı Bâyezîd'in onu kabul etmesi Timur ile Bâyezîd arasında meydana gelen savaşın başlıca bahanesini teşkil etmiştir. Timur Anadolu seferinden dönerken 30-40 bin çadır olan Kara Tatarları da Anadolu'dan göçürmeye karar verdi. Aslında onlar gitmek istememişti. Çünkü artık Türkmenleşmişlerdi. Nitekim Timurlu tarihçisi Abdürrezak-ı Semerkandî onlar için "Türkmanân-ı Kara Tatar" ifadesini kullanıyor. Göçürülürlerken Damgan'a gelindiğinde Kara Tatarlar kaçma teşebbüsünde bulunduklarından ağır bir şekilde cezalandırıldılar. Öldürülenlerin başlarından kuleler yapıldı ki, İspanyol elçisi Clavijo birkaç ay sonra buradan geçerken, bu kuleler hâlâ daha duruyordu. Bunların bir kısmı Astarâbâd taraflarında ormanlara kaçtıkları

## ANADOLU'DAN İRAN'A GÖÇLER

İSMAİL AKA

Türklerin, Türkistan'dan İran üzerinden Anadolu'ya Malazgirt savaşı ve Moğol istilâsından sonra kitleler halinde göç ettikleri ve bu göçlerin uzun süre devam ettiği bilinen bir husustur. Buna karşılık Anadolu'dan İran'a göçler şimdiye kadar pek az meslektaş dışında kimsenin dikkatini çekmemiştir. Biz bu tebliğimizde bu konuya dikkat çekmeye çalışacağız.

Doğu Anadolu Bölgesi, İlhanlılar ile birlikte iki askeri bölgeye ayrılmıştı. Bunlardan biri Musul, Mardin ve Diyarbakir'i içine alan ve merkezi Musul olan Diyarbakir bölgesi; diğeri ise merkezi Ahlat olan Van bölgesi idi. Diyarbakir bölgesindeki Moğol askeri birliklerinin çoğunu Uyratlar teşkil ediyordu. Kışı Musul yöresinde geçiren bu oynak, İlhanlı Gazan ve Baydu arasındaki taht mücadelelerinden yararlanarak 1296 yılında Türkmenlere saldırıp, onların hayvanlarını yağmalamışlardı. Buradaki sözü geçen Türkmenlerin Kara Koyunlular olması muhtemeldir.

1312 yılında Diyarbakir valisi Kara Tatarlardan Mulay Noyan'ın ölümü üzerine, bölgenin idaresi Sutay Noyan'a verildi. O, 1332 yılındaki ölümüne kadar Diyarbakir valiliğinde kalmış ve kendisinden sonra Uyratlardan, İlhan Ebû Said'in dayısı Ali Padişah vali olmuştur. Buna rağmen Sutay'ın oğulları Diyarbakir ve Van bölgelerinde varlıklarını sürdürmüşlerdir. Sutaylıların hakimiyeti Musul'dan Erzurum'a kadar uzanıyordu. 1335 yılında Ebû Said'in ölümünden sonra, Sulduzlardan Emir Çoban'ın torunu, Timurtaş'ın oğlu Küçük Şeyh Hasan, Celâyirli Büyük Şeyh Hasan ile işbirliği yaptıklarından dolayı, Sutaylıların gücünü kırarak, onları hakimiyeti altına almak istemiş ise de bunu başaramamıştı. Lakin çok geçmeden Sutaylılar arasında büyük bir iç mücadele başladı. Sutay'ın oğlu Hacı Tugay ile yeğeni, Barımbay'ın oğlu İbrahim Şah arasında cereyan eden bu mücadele sırasında, Hacı Tugay Musul, Ahlat ve Erzurum yöresini; yeğeni İbrahim Şah ise Diyarbakir yöresini elinde bulunduruyordu. Bu mücadele sonunda İbrahim Şah 1343 yılında amcasını öldürmüş ve Musul'a da hakim olmuştur. Bu amca ile yeğen arasındaki mücadele sırasında iki Türkmen topluluğundan Kara Koyunluların Hacı Tugay, Ak Koyunluların ise İbrahim Şah'ın yanında yer aldıkları söylenebilir. Çünkü biraz sonra Kara Koyunluları Hacı Tugay'ın hakim olduğu; Ak Koyunluları ise İbrahim Şah'ın hakim olduğu yörelerde görmekteyiz.

Bu olaylarla ilgili olarak önceki devirlerin aksine, Anadolu'dan İran'a göç hareketleri de başladı. Bu göçlerin ilki Moğolların Diyarbakir valisi Uyrat Ali Padişah-



- \* Âmedin-i elçi-i Acem
- \* Âmeden-i Şah-ı Acem be-imdad-ı Bagdad
- \* Ba'zı vekayi' ez-ahvâl-i bilad-ı Acem
- \* İstilâ-i Şah-ı Acem be-hisar-ı Revan
- \* Âmeden-i elçi-i Acem
- \* İrsal-i elçi-i acem ve nâme
- \* İbtidâ-i zuhur-i fetret der-serhadd-i Acem
- \* Âmeden-i Şah-ı Acem be-nehr-i Diyâle ve reften-i Murad Paşa be-mukabele
- \* Fevt-i Şah-ı Acem
- \* Hareket-i Şah-ı Acem be-cânib-i Tebriz bâ-tahrîk-i Kürd Gazî Bey
- \* Reften-i Padişah-ı İslam be-garet-i Tebriz
- \* Vak'a-i neferet-ı Tebriz
- \* Ceng-i Şah-ı Acem bâ-Tebrizyân der-karye-i Sofyan
- \* Serdâr-i Murad Paşa be-sefer-i Tebriz
- \* İnhizam-i Tebrizyân ve galebe-i Şah-ı gümrâhân
- \* İstilâ-i Revâfız be-kal'a-i Alınca ve Civanşîr
- \* Revhane küsten-i asker be-sûy-i Revan
- \* Binâ-i hisar-ı cedîd der-Revan
- \* Vurûd-ı Kasîd Mahmud
- \* İstilâ-i Şah be-şehr-i Nahcivan
- \* Mukadde-i Şah-ı Acem be-Revan
- \* Vurud-ı Yahşi, kasîd-ı Şah
- \* Âmeden-i Yahşi Kasîd be-kal'a
- \* Vurud-ı haber-i nakz-ı ahd-i Şah-ı Acem ve meşveret-i âyân-ı devlet der-Âsi-tâne
- \* İnhizam-ı Surh-ser der Altunköprü
- \* İnhizam-ı Surh-seran der-ceng-i Kenan Paşa
- \* İstâlâ-i Surh-ser ber Musul ve Kerkük
- \* İnhizam-i leşker-i Surh-ser der-Gürcistan
- \* İnhizam-ı Surh-ser der-Altunköprü
- \* İrsâl-i asker be-cânib-i Gürcistan
- \* Tafsil-i hikayet-i Gürcistan bâ-Surh-serân

- \* Kızılbaş'tan gelen elçi Divan-ı Âlî'ye geldiğidir.
- \* Acem Şahı Şah Abbas'tan elçi geldi.
- \* Şah nâmesinin şâyi' olan mefhûmudur.
- \* Vali-i Vilâyet-i Acem Şah Abbas nâmesinin mefhumudur.
- \* Acem elçisi ziyafet olundu.
- \* Gilan Hakimi Han Ahmed'in Şah Abbas ile macerası.
- \* Ferzend-i Şah-ı Acem Haydar Mirzâ sünnet olup düğün olduğudur.
- \* Serhedd-i memâlik-i Şark alıbarıdır, yani Şah Abbas leşker-i Kızılbaş ile Kazvin'den Hemedan'a geldiğidir.
- \* Vali-i Vilâyet-i Şark Şah Abbas'tan elçi ile nâme geldiğidir.
- \* Şah Abbas'tan ağır elçi geliyor dedikleri haberidir.
- \* Vali-i vilâyet-i Şark Şah Abbas elçisi Erdebil Hanı Zülfikâr Han geldiğidir.
- \* Vali-i vilâyeti Şark Şah Abbas Mirzâ elçisi Divan'a geldiğidir.
- \* Vali-i vilâyet-i Şark Abbas tarafından elçilik ile mefâtih ve nâme getiren Eşik Ağası Karahan Ağa'ya istikbale çıkıldığıdır.
- \* Şah Abbas'ın gönderdiği kağıd Asitane'ye geldiğidir.
- \* Vali-i vilâyet-i Şark Şah Abbas Han'dan Hüseyin Bey nam elçi ile gelen Güli ter nam Hatun geldikleridir.

**EK - 2: Tarih-i Na'îmâ'da (1000-1070/1591-1660) Safeviler dönemi İran'la ilgili bahisler**

- \* İbtidâ-i zuhur-ı fetret der-serhadd-i Acem
- \* Mukaddem-i Şah-ı Acem be-Revan
- \* Vurud-ı haber-i nakz-ı ahd-i Şah-ı Acem ve meşveret-i a'yan-ı devlet der- Âsitanec
- \* Tafsili-i teveccüh-i Sinan Paşa be-sefer-i Acem
- \* Vak'a-i Cıgala-zade der -serhadd-i Acem
- \* Ameden-i Veziriazam Nasuh Paşa bâ-elçi-i Ecem
- \* Teveccüh-i asker-i mansur be-cânib-i Erzurum ve muracaat-ı Abaza be-cânib-i Şah-ı Acem
- \* Zikr-i sulhnâme-i Şah-ı Acem
- \* Âmeden-i kasıd-ı şah-ı Acem
- \* Habs-i elçi-i Acem

duğunu ve daha güçlenerek devam etmesi gereğini önemle belirterek tebliğimi tamamlıyorum.

**EK-1: Tarih-i Selânikî'de (971-1008/1563-1600) Safevîler dönemi İran'la ilgili bahisler**

Âmeden-i Elçi-i Şah Tahmasb, ferman-fermây-ı vilayet-i Şark

\* Şah-ı memalik-i Acem Tahmasb Han elçisi Revan ve Nahcivan Hakimi Tokmak Han geldiğidir

\* Elçinin hedayasını çekmek için DH'a gelip âlî ziyafet olunması

\* Vüzeranın ale't-tertûb âlî ziyafet ettükleridir

Kıssa-i Ceng-i Kızılbaş-ı evbaş bâ-leşgerhâ-i serhadd-i mansure der Sahrâ-yı Çıldır ve inhizâm-ı melâ'in-i mezbûre

\* Reften-i Kethüdâ-i Kapucıyan Hasan Ağa ve âmeden-i elçi-yi Kızılbaş

\* Elçi-yi Kızılbaş İbrahim Han icazet taleb edip serdar yanına gitmek buyurulduğudur.

Osman Paşa tekrar Şark Diyarına serdar olduğudur.

\* Osman Paşa hazretleri Şark seferine müteveccih olduğudur.

\* Hapisten ıtlak olunan İsmail Çavuş leşker-i Kızılbaş'tan haber getirdiğidir.

Serdar-ı âlişan Osman Paşa'nın Tebriz'de Kızılbaş ile vaki olan mufassalan ahvalidir.

\* Kızılbaş meterislerinde Rum gazileri topu aldıklarıdır.

\* Serdar hazretlerinin Kızılbaş taifesi sulha taliblerdir diyü arz ettiğidir.

\* Serdar-ı bâ-vakar hazretleri Şah-ı Acen Hüdabende salha tâlib ü râğıbdur dediği arzlarıdır.

\* Serdar Ferhad Paşa hazretleri Kızılbaş-ı bed-maaş ahvalin arz eylediğidir.

\* Tekrar Diyar-ı Şark seferi ferman olunduğudur.

\* Serdar hazretleri Şah Abbas tarafından şehzade çıkıp gelip mukarrer oldu deyü arz ettiğidir.

\* Şah oğlu Haydar Mirza gelir deyü mihmandarlık hizmetin buyurulduğudur.

\* Gence üstüne gelen Kızılbaş'ın serdarını serhad leşkri bastığidir.

\* Kızılbaş Ziyad-oğlu Gence Hakimi Asitane-i saadete gelip iltifat olunduğudur.

Kızılbaş Hakimi Şah Abbas'dan elçi geldiğidir.

Osmanlı-İran seferleri, bunların hazırlıkları, serdar tayinleri, mühimmat ve iâşenin temini<sup>8</sup>, ordunun hareketi, cepheden gelen sefer raporları, zaferle sonuçlanması halinde yazılan fetihnâmeler, bu münasebetle akdedilen meşveret meclisleri vs. hakkında vekayinâmelerde bahisler bulunmaktadır.

Sonuç olarak, XVI-XVII. yüzyıllarda iki kardeş ülke arasında sebeplerini izah etmek çok güç olan lüzumsuz mücadeleler yapılmış, her iki ülke de bundan büyük zarar görmüştür. Her iki devlette Sunnî ve Şii doktrinler çerçevesinde İslam'a saygılı ve İslami ilkeleri referans alan bir yol izlediği bilinmektedir. Bu durumda bu seferlerin mahiyetini izah etmek daha zorlaşmaktadır. Safevî tarafının mutlaka bu savaşlarda kendi tezini savunan gerekçeleri vardır. Osmanlı tarafının bütün zahmeti, masraflı, içtimâî ve iktisadi yapıyı sarsan mücadele için sade ve basit gerekçesi vardır. O da Batı Hristiyan dünyasına karşı giriştiği mücadele sırasında doğuda İran tarafından bir cephe açılması böylece Batı'daki mücadelesinin zaafa uğramasıdır. Burada İran tarafının Osmanlı aleyhine, Batı'da Katolik-Protestan Hristiyan dünyası ile ittifaklar yapması Osmanlı tarafınca savaş sebebi sayılmıştır.

Önemli ölçüde Osmanlı aydını temsil eden ve köken itibarıyla ilmiye veya kalemîye mesleğinden gelen tarihçiler nezdinde İran hep suçlanmış ve farklı bir gözle bakılmıştır. Bu değerlendirme zaman zaman fetvalarda da ifadesini bulmuştur. Nitekim Yenişehirli Abdullah Efendi'nin Behcetü'l-fetâtâ'nda çeşitli örnekler bulunmaktadır.

Böylece savaş için önemli bir sebep ve delil ortaya konmuş oluyordu. Savaş için alınan fetvalarda gerekçe "Mâni'-i gazâ olana gazâ farzdır" ilkesiyle ifade ediliyordu.

Burada cevabı verilme de Safevî vekayinâmelerini yazan o dönemin Safevî aydın ve bürokratlarının Osmanlı devleti ve toplumuna nasıl baktıkları, ne tür ifadeler kullandıklarının mukayeseli bir şekilde incelenmesi de çok önemlidir.

Osmanlı vekayinâmelerinde zaman içinde görüşlerin değiştiği yumuşadığı veya sertleştiği görülmektedir. Mesela XVI. asırda Tarih-i Selânîki'de gözlenen sert tavrın XVII. yüzyıl başında kaleme alınan Tarih-i Na'îma'da daha yumuşak hale geldiğini belirtmek gerekir.

Bugün aynı coğrafyada yaşayan, yüzyıllardan beri badirelere, cihan harplerine rağmen kendi sınırlarını aynen muhafaza eden bu iki kardeş ülkenin, geçmişi iyi bilerek ve ondan ders çıkararak işbirliği içerisinde olması bir zarurettir. Burada her iki tarafın ilim adamlarına özellikle tarihçilerine büyük sorumluluk düşmektedir. Olaylar tarafsız ve önyargısız bir şekilde ortaya konulup, bu yaklaşımın önce ders kitaplarında ifade edilmesi böylece gençlerin doğru bilgiler edinmesi önemlidir. Bu anlamda tarihçilerin Tahran ve Konya toplantılarının anlamlı bir başlangıç ol-

<sup>8</sup> İran seferleri için mühimmat, erzat ve lojistik destek konusunda R. Murphy ve Ömer İşbilir tarafından özellikle arşiv ve vekayinâmeler kullanılarak iki değerli doktora tezi yapılmıştır.

İslam dünyasında en çok üzerinde durulan ve tartışılan konulardan birisi olan bir Müslüman devlet diğer bir Müslüman devlet aleyhine gizli veya aşikâr olarak gayri Müslim devletlerle antlaşma ve ittifak yapabilir mi meselesinde, asla yapamayacağı hakkında yetkili makamlarca fetvalar verilmiştir.

Bir diğer ihtilaf konusu ilk üç halife ile Hz. Aişe'ye karşı takınılan menfi tavır her vesile ile gündeme getirilip halledilmesi istenmiş, nitekim 1590 İstanbul Antlaşması maddeleri arasında bu hususa yer verilmiştir. Doğu'da Osmanlı-İran hududunda vurkaç usulüyle sınır ihlalleri Osmanlı makamlarını tedirgin etmiştir. Ayrıca İran tarafından yıllık olarak gönderilmesi gereken ipeğin az gönderilmesi, zamanında gönderilmemesi de ihtilaf mevzuudur.

İkinci safha: 1012-1021/1603-1612 tarihleri arandaki dokuz yıllık bir dönemdeki savaşlar ve münasebetlerdir. Bu dönemde Osmanlı padişahı III. Mehmed vefat etmiş, 14 yaşındaki tecrübesiz bir genç olan oğlu I. Ahmed tahta geçmişti. Buna mukabil Safavî tahtında ise dirayetli, dizginleri elinde tutan Şah Abbas bulunmaktaydı. Osmanlı ordusuna önce Cıgalazade Sinan Paşa serdar olmuş fakat herhangi bir başarı kazanamamış, daha sonra Kuyucu Murad Paşa, üçüncü olarak da Nasuh Paşa serdar tayin edilmiştir. Şah Abbas'ın seri hareketi, casusları vasıtasıyla önceden bilgi toplaması ve en önemlisi de Batı devletleriyle Osmanlı aleyhine yaptığı ittifakla Osmanlı orduları karşısında direnmiş, Osmanlı tarafı daha önce aldığı yerlerinin bir kısmını kaybetmiş, 1612 İkinci İstanbul Antlaşması ile sonuçlanmıştır.

Üçüncü safha 1615-1618 arasında üç yıl sürmüş, önce Öküz Mehmed Paşa, daha sonra Halil Paşa serdar tayin edilmiş, 1618'de Nasuh Paşa Antlaşması ile sonuçlanmıştır.

Bu safhalar boyunca vekayinâmelerde ağırlık olarak işlenen konu elçiler ve onların faaliyetleri çevresindeki meselelerdir. Bilindiği üzere elçiler Osmanlı topraklarına girdikleri andan itibaren bütün seyahat ve ikametleri süresince ve tekrar memleketlerine dönüncüye kadar Osmanlı'nın misafiri sayılır her türlü iâşe ve ibâtesi Osmanlı hazinesinden karşılanırdı<sup>6</sup>. Elçilerle ve özellikle de sıkça gelen ve çok kalabalık bir maiyeti olan İran elçilik heyetleriyle ilgili birçok problemler yaşanıyordu. Gerek bu problemler, gerekse Divan-ı Hümayuna kabulü, sadrazam ve diğer vezirlerin ziyafetleri, padişah huzuruna (huzur-ı hümayun) kabulleri, getirdikleri hediyelerin tek tek dökümü ve devlet adamlarına takdimi, sünnet, culus, ulufe tevzii, sefere hareket, seferden dönüş, donanmanın denize indirilişi vs. törenlerine katılmaları sıkı bir merasime bağlı idi. İşte bütün bunlar ve bu sırada yaşanan aksaklıklar vekayinâmelerde işlenmiştir<sup>7</sup>.

*Münasebetleri, 1578-1612*, İstanbul Fetih Cemiyeti, İstanbul 1993, s. 256-257; Remzi Kılıç, *XVI-XVII. Yüzyıllarda Osmanlı-İran Siyasî Antlaşmaları*, Tez yayınları, İstanbul 2001, s. 150-153.

<sup>6</sup> M. İpşirli, "Elçi", *DİA*, 11, s. 3-15.

<sup>7</sup> Bu konudaki başlıklar için bk. Ek-1 ve Ek-2.

tarafından İran serdarlığını üstlenerek oralarda kendisini isbat etmek isteyen iki paşa yani Lala Mustafa ile Koca Sinan paşalarının III. Murad'ı İran seferlerinin lüzumuna inandırmış olmaları bu harbin asıl sebebi oldu.

Sokullu'nun bu sırada harbi önleme faaliyetleri döneminin vekayinâmesi Peçevi tarihinde canlı ifadelerle anlatılmaktadır<sup>3</sup>. O sırada olayların bizzat içinde olan Selânikî Mustafa Efendi de (ö. 1600) III. Murad'ın devlet adamlarının uyarılarını dinlemediğini yana yakıla ifade etmiştir<sup>4</sup>. Osmanlı-İran münasebetlerinin en yoğun geçtiği bu dönemde önce Lala Mustafa Paşa, daha sonra sırasıyla Koca Sinan Paşa, Ferhad Paşa, Özdemir-oğlu Osman Paşa ve nihayet tekrar Ferhad Paşa serdar tayin edilmişlerdi.

Her iki tarafı da yıpratın bu seferlerin gerek cereyan safhaları gerekse sonuçları üzerine vekayinâmelerde önemli değerlendirmeler yapılmıştır. Yapılan tenkitlerde a) Herhangi bir kalıcı sonuç alınamayacağı Kanuni dönemindeki savaşıardan belli olduğu halde lüzumsuz sefere teşebbüs edildiği; b) Zabdedilen yerlerde Niha-vent, Gence, Şemahı, Tiflis, Tebriz, Revan gibi gelip geçici yeni eyalet ve sancakların kurulduğu, geliri giderine yetişmeyen bu idari birimlerin Osmanlı eyalet sistemini bozduğu belirtilmiştir. Bir eyaletin idaresi için gerekli kurumlar oluşturuluyor, yöneticeler tayin ediliyor, birkaç yıl içinde topraklar elden çıkıyor, eyalet lağvediliyor büyük kargaşa yaşıanıyordu. Bu sıkıntıyı Selânikî özellikle dile getirmiştir. c) İran'dan bazı yerler alınsa bile halkı hiçbir zaman Osmanlı'ya tabi olmaz. Büyük masraflar ve emekler sarfedilerek din ve devletin zaafa uğratılması bahasına böyle bir sefere girişmek yanlışır.

Vekayinâmelerde vurgu yapılan iki devlet arasında ihtilafa sebep olan hususlar ise: İran'ın Osmanlı aleyhine Venedik, Papalık, İspanya, Avusturya vs. ile antlaşmalar yapması. Çoğu gizlice yapılan bu ittifakları Osmanlı makamları değişik istihbarat kaynaklarından ve İstanbul'da birbirine rakip Batılı devletlerin elçilerinden öğreniyordu. Osmanlı tarihleri de sınırlı olmakla birlikte duydukları bazı bilgilere dayanarak bu ittifaklardan bahsetmişlerdir. Aslında bu konu ihtilafın en can alıcı noktasını teşkil ediyordu. Avrupa devletlerinin İran'la ittifak teşebbüleri üzerine bir doktora çalışması yapan Barbara von Palombini, bu antlaşmaların mahiyeti, dönemleri, dayandığı şartlar ve Osmanlı'nın durumu üzerine etraflı bilgiler vermektedir<sup>5</sup>.

<sup>3</sup> Peçevi, *Tarih*, 2, 37-38 ve oradan naklen İ.H. Uzunçarşılı, *Osmanlı Tarihi*, IV/1, TTK Ankara 1995, s. 58-59.

<sup>4</sup> "Millet-i kızılbaş hususunda padişah vükela-i devletin re'y ü tedbirin dinlemeyip inad etmekle gerçi zor-ı bâzû ile nâm-âverlik eyleyip kabza-i tasarrufa getirdi velâkin devlet ü saltanat-ı Rum revnakı kalkıp Âsîâne-i saadetin âyin ve uslûb-ı kadîmi tebdil ü tağyîr olmağa sebep ü bâ'is oldular", *Tarih-i Selânikî*, s. 427.

<sup>5</sup> Barbara von Palombini, *Bündniswerben Ausländischer Mächte um Persien, 1453-1600* (Avrupa Devletlerinin İranla ittifak teşebbüsleri, 1453-1600) Wiesbaden 1968, V+138 sayfa; bu konuda ayrıca bk. Danişmend, *İzahlı Osmanlı Tarihi Kronolojisi*, III, 222-223; Bekir Kütükoğlu, *Osmanlı-İran Siyasi*

## OSMANLI VEKAYİNÂMELERİNDE İRAN (XVI-XVII. ASIRLAR)

MEHMET İPŞİRLİ\*

Osmanlı Devleti'nin değişmeyen Batı siyasetini Avrupa ahvali teşkil ettiği gibi değişmeyen Doğu siyasetinin temelini de Safeviler ve halefi olan Avşarlar, Zendler ve Kaçarlar ile olan münasebetleri oluşturmuştur.

Bu tebliğin amacı münasebetleri anlatmak değil vekayinâmelerin bu konudaki bilgilerini ve tutumunu, bakış açılarını analitik olarak değerlendirmektir.

Osmanlı vekayinâmelerinde Safevi, Avşar, Zend, Kaçar hanedanları hiç geçmemekte, bunlarla ilgili konular İran, Acem, Kızılbaş, Surhser, Acem şahı, Diyar-ı Şark gibi terimler ile anlatılmaktadır.

XVI-XVII. asırlar zengin bir vekayinâme edebiyatının olduğu bir dönemdir. Bu bildiride bilhassa bir asırlık (1560-1660) dönemde birbirini takip eden ve İran konusunda özel bir konuma sahip olan *Tarih-i Selânikî*<sup>1</sup> (971-1008/1563-1600) ile *Tarih-i Na'îma*'nın<sup>2</sup> (1000-1070/1591-1660) İran'la ilgili bahisleri dikkate alınmıştır.

Safeviler'le ilişkiler her dönemde çok yoğun olmuş, bu yoğunluk resmî belgelere ve vekayinâmelere yansımıştır.

Sultan Selim ve Sultan Süleyman devrendeki münasebetler, seferler ve barış görüşmeleri, çok yoğun olarak elçi teâtüsü 1558 Amasya Antlaşması ile sonuçlanmıştı.

Bundan sonra III. Murad devrinden IV. Murad'ın saltanatı sonlarında Kasrışirin antlaşmasına (1577-1639) kadar devam eden süre, sebepleri ve sonuçları itibarıyla ve iki tarafa verdiği zararlar bakımından önemle üzerinde durulması gereken bir devredir.

Bu dönemde Osmanlı-İran münasebetleri üç safhada cereyan etmiştir.

985-997/1577-1589 yılları içerisinde 12 yıl süren ve sonunda 21 Mart 1590 İstanbul antlaşması ile sonuçlanan birinci safhanın hazırlıkları sırasında harbe şiddetle karşı olan Sokullu Mehmed Paşa bu seferleri önlemek için yoğun gayret sarfetmişti. Ancak Sokullu'nun III. Murad üzerindeki nüfuzunun azalmış olması, diğer

\* Fatih Üniversitesi öğretim üyesi.

<sup>1</sup> Selaniki Mustafa Efendi, *Tarih-i Selânikî*, haz. M. İpşirli, TTK Ankara 1999.

<sup>2</sup> Naima, *Tarih-i Na'îma*, I-VI. cilt, İstanbul 1280.

beyin gönderüp mezbûr Karamanoğlu adına olan mesfûru Kuştemüroğlu deniz kenârından geçürmüş, Şam tarafına veyahud Şark cânibine gidip veyahud ol yerde pinhan olduğu ma'lûm olmadı deyü bildirmişsiz. Eyle olsa gerekdür ki bu bâbda kemâl-i ihtimâm ve hüsn-i ikdâm zuhûra getirip ol müfsidin ne yere varıp ve ne yere ilticâ ettiğin temâm tahkik edüp bilmeyince olmayasız ve hakikat-i hâl temâm ma'lûm olduktan sonra yazıp dergâh-ı âlem-penâhına i'lâm edesiz, şöyle bilesiz, alâmet-i şerife i'timâd edesiz.

Tahriren fi evâil-i Zilhicce sene sitte ve tis'a mie (Ahkam Defteri, s. 67, nr. 240).

## IX

Sultan Şehinşaha hükûm yazıla ki,

Şimdiki hâlde sadrû'l-vüzerâi'l-izâm veziria'zam Mesih Paşa -edâmallahu me'âli-yehu- senün bâb-ı sa'adet-meâbına mektûb gönderüp *"Taşili'nin boy beylerinin her birini da'vet eyleyüp istûmâlet edüp ahd u şartla inandırıp getirdikten sonra munâfıkın iğvâsıyla yine nefret ettirip kaçururlar, bizim sa'yimiz iş bu memlekete kıyâm ve nizâm verip maslahat temâm oması maksûddur; bu bâbda şöyle cezm olundu ki bu fesâd Nasuh'a mensub kimesnelerdendir ve bu memleketin harâbına ve bu olan fesâdlara sebeb ol olmuştur"* deyü bildirdiği ecilden sen dahi dergâh-ı âlem-penâhına ol mektûbu aynıyla gönderüp ve sen dahi mektûb yazıp ve mezbûr Nasuh'dan ve ana müte'allık ademlerden: *"envâ' şenâ'at ve fesâdâta muttali olup bu diyârda bunca işler olup bunca gavgalara sebeb ol olup şenâat ve hıyâneti olduğuna şâibe-i şüphe olmayıp vâcibü'l-katl olmasında iştibah yoktur"* deyü bildirmişsiz. Eyle olsa işte bu bâbda paşa-yı mûmâileyhe hükm-i humâyun gönderüp buyurdum ki mezbûr Nasuh'u bir tarikle ele getirüp kendüyü ve kendünün ta'allukatından ve etbâ'ından ve oğlundan ve kızından ve avratundan nesne komayıp cümlesin ihzâr ettirip kadr-i kifâyetce silahdarlardan yarar ve mu'temed kimesneler ile cümlesini esbâblarıyla ve davalarıyla dergâh-ı mu'allama göndereler, sen dahi kapın halkından yarar adamlar koşup bile gönderesiz ki mezbûr Nasuh'u ve ta'allukatın ne var ise yolda ve izde hiç birini kaçırmayıp cümlesini mahfûz ve mazbût dergâh-ı mu'allama getirip teslim edeler, bu bâbda mezbûr Nasuh ve ta'allukatı ve evlâdı ve etbâ'ı ne denli adem gönderilirse cümlesini esâmileriyle defter edüp defteri bile gönderesiz ki defter mücebince getirip teslim edeler, yolda ve izde kimesnesini kaçırmayalar, bu bâbda gereği gibi ihtimâm oluna ki mezbûr Nasuh'tan ve ta'allukatından kimesne kalmayıp cümlesi gönderile, şöyle bilesiz, alâmet-i şerife i'timâd edesiz.

Tahriren fi evâhir-i Zilhicce sene sitte ve tis'a mie (Ahkam Defteri, s. 124, nr. 451).

## VI

Sultan Ahmed'e hüküm yazıla ki,

Şimdiki hâlde dergâh-ı mu'allama mektûb ve adem gönderüp Yukarı Şark diyârına gönderilen ademden biri gelüp: "*Sûfi tâifesi Kür suyunun öte kenarında oturup Şirvan vilâyetinin ekin yürür ovalarında ta'ûn hastalığı vâki' olup Akkoyunlu bu cânibde oturup memelerli hıfz ederler*" deyü bildirmiş, ma'lûm oldu. Eyle olsa gerekdir ki bundan böyle dahi dâim yarar ademler, gönderüp tecessüs ettirip hakikat-i hal ne vechile zâhir olursa yazup dergâh-ı âlem-penâhıma i'lâm edesiz ve Karahisar sancağı beyi mektûb gönderüp Şark beylerinden Zünnun Bey nâm kimesne kendüye adem gönderüp Âsitane-i sa'adete ilticâ etmek istediğın i'lâm etmişsiz. Eyle olsa Yukarı Şark tarafıyla bu cânibin aramızda dostluk ve muhâsalat-ı tâtıme vardır, şimdi ol taraftan bu tarafa adem kaçup gelüp kabul olunursa, aralıkda bürûdete ve küdürete sebep olur, mezbûr sancak beyine mektûb gönderüp ısmarlıyasız ki ol dahi haber göndere ki mezbûr Zünnun bu tarafa gelmek lâzım değildir, gelmeye ve Anıasya'da imâret-i âmirede...

Tahriren fi evâhir-i zilhicce sene site ve tis'a mie (*Ahkam Defteri*, s. 125, nr. 453).

## VII

Sultan Şehinşah'a hüküm yazıla ki,

Bundan evvel hükm-i hümayun gönderüp: "*Yukarı tarafa varan Erdebil sûfilerinden varışda ve gelişde bulunanın siyâset edesiz*" deyü buyurmuşdum. Ol bâbda hâliyâ şöyle buyurdum ki, ihtümân-ı tâtım üzere olup sâbıkâ gönderilen hükm-i hümayunum mücebince amel edüp mezbur sûfilerden ele girenin mecâl vermeyüp siyâset ettiresiz ve ol bâbda gönderilen hükm-i hümayunum tarihinden şimdiye dek ne denlû sûfi siyâset olunmuştur, defter edüp dergâh-ı mu'allama gönderesiz ve bundan böyle ayda bir, iki ayda bir, ne denlû sûfi siyâset olunursa defter edüp göndermek ardınca olası, fi'l-cümle ol bâbda gönderilen hükm-i hümayunu icrâ edüp emrimi ihmâl etmeyip yerine komak ardınca olası, şöyle bilesiz, alâmet-i şerife i'timâd edesiz.

Tahriren fi evhahir-i Zilhicce sene sitte ve tis'a mie (*Ahkam Defteri*, s. 126, nr. 454)

## 2) Karamanoğlu isyanı ile ilgili kayıtlar

## VIII

Mesih Paşa'ya hüküm yazılı ki

Şimdiki hâlde dergâh-ı mu'alama mektûb ve adem gönderüp Karamanoğlu adına olan müfsid Taşili'nden çıkıp Tarsus cânibine gidip akabinde Ankara sancağı

maz vâki' olurmuş, akçe alınmak benüm emrim deęlidir ve akçe alınmaęa kat'a rızâm dahi yoktur. Eyle olsa buyurdum ki, bu def'a hüküm-i şerifim varup vusûl bulunduęu gibi gerekdür ki taht-ı eyâletinde olan vulât-ı vilâyete tehdid ü te'kid edüp ismarlıyasız ki bu hususda kemâl-i ihtimâmıla mücidd ü mukayyed olalar, her sûfi ki gelürken veya giderken dutula veya evine geldükten sonra anda vardıęı ma'lûm u zâhir ola, halife olsun mürid olsun hiç kimesneye meyl u muhâba etmeyüp salb eyleyeler, zamânla akrabası demin da'va ettikte hazer eylemeyeler emr-i şerifim budur ki ol asıl sûfilerden her kim siyâseten salb oluna hiçbir zamânda anun demi hususunda olan da'va mesmû' olmaya, şöyle ki atabe-i âlem-penâhımdan gelüp bir sûretle tefüşe hüküm dahi alurlar ise ol hükümle dahi amel olunmaya, elbette dutulan sûfi siyâset için salb olup emrüm yerine varmak gerekdir, birkaç aydan sonra ademler ve mu'temed kimesneler gönderüp bu hususiyâtı alâ vechin bi'l-ihitimâm tefiş ettirsem gerek şöyle ki bunların siyâseti bâbında ihmâl olunmuş bulunacak olursa, senün lalalarından olsun hudâvendigâr -enârallahu burhânehu- rûhiçün azille konmayup mu'âteb bi'l-mu'akab olurlar ve ger subaşılardan ve sipahilerden ve senün bâb-ı sa'adet-me'âbun hakkında olsun ve sâir halkdan olsun o halâs ettikleri kimesne yerine kendüleri salb ettirsem gerekdir, şöyle bileler ve sen dahi her üç ayda bir taht-ı hükûmetinde vilâyeti tefiş ettirip kaziyye ne vechile olup ve kaç nefer sûfi salb olunduęunu ma'lûm edinip dahi tafsiliyle yazup dergâh-ı mu'allama i'lâm eylesiz ve su başılardan ve sipahilerden her kim benüm emrüm yerine koyup ol sufileri siyâseten salb eder anun bu hizmeti benüm izz ü huzurunda pesendide vâki' olup envâ' inâyetümle mer'i ve mahzûz olalar, şöyle bilesiz, alâmet-i şerife i'timâd edesiz.

Tahriren fi evâil-i Zilhicce sene sitte ve tis'a mie.

Sultan Ahmed'e dahi bu uslub üzere hüküm yazıla

Sultan Alemşah'a dahi bu uslub üzere hüküm yazıla

Sultan Selimşah'a dahi bu uslub üzere hüküm yazıla.

(*Ahkam Defteri*, s. 78-79, nr. 281).

## V

Sivas Sancağı beyine hüküm yazıla ki,

El-hâletü hâzihi dergâh-ı mu'allama mektûb gönderüp Şark cânibine tecessüs edüp adem gönderüp Erdebil-oğlu'nun ve Murad Han'un ve Ebulfeth Mirza'nın ve Şirvanşah Bey oğlu Gazi Bey'in keyfiyyet-i ahvâllerin bildirmişsiz, ma'lûm oldu. Eyle olsa buyurdum ki, bundan böyle dahi sâhib-i vukuf kimesneler gönderüp ol tarafın temâm haberi ne ise bilip hakikat-i hâli eyle yazup dergâh-ı mu'allama i'lâm edesiz, şöyle bilesiz, alâmet-i şerife i'timâd edesiz.

Tahriren fi evâil-i Zilhicce sene sitte ve tis'a mie (*Ahkam Defteri*, s. 92, nr. 330).

yıp sûfilerin siyâsetleri mukabelesinde ta'zîr bi'l-mâl olup sûfilerden dört yüz ve halifelerden ikişer bin akçe alınıp siyâset olunmayıp sûfiler hod hemân ol tarafa gitmeğe ruhsat bulup şekavet-zâtîler ki şirretle mecbûldür, ol denlû cerîme virmeğe râzî olup gerü varup gelürler imiş. Eyle olsa ol tâifenin hakikat-i hâli hod temâm ma'lûmdur, anların şirret ü fesâdları temâm zâhir olup her yirde ne asıl hareket ve şenâ'at etükleri, pâye-i serir-i a'lâma arz olunup ef'al-i kabihleri ve şirret ü fesâdları mümted olduğu merrâren istimâ' olunmuşdur, anların cüz'î nesnelere iltifât edüp emrüm mücebince siyâset olunmamak bir dürlüdür. İmdi emrüm kemâkân ol bâbda mukarrerdür, buyurdum ki ol tâifeden şunlar ki Yukarı tarafa teveccüh edeler, bâb-ı sa'aadet-me'âbında olan huddâma ve sipâhiye ismarlıyasız ki yolları görüp gözeteler, anların gibi sûfiyân tâifesinden her kim benüm hükmüme muhâlefet edüp Yukarı tarafa giderlerse tutup muhkem bend edeler, soygunu ve esbâbı dutanın olup sen dahi mecâl vermeyüp dutulan sûfileri siyâseten salb edesiz ve bu hükm-i şerifim vâsıl olduktan sonra ne denlû adem dutulup salb olunursa karşı bu tarafa i'lâm edesiz, aminâ bu bâbda ademlerine ve sipahilerine te'kidten ismarlıyasız ki bu kaziyyeyi hemân bir kisb ü kâr edinüp ol sûfilerin esbâblarına ve mallarına tama' edüp dutulan sûfileri salıvermeyeler ve illâ istimâ' olunursa, anlara itâb-ı azîm olup siyâset olunur, şöyle bilesiz, işte bu maslahat için [...] irsâl olundu, alâmet-i şerife 'i'timâd edesiz.

Tahriren fi evâhir-i Zilka'de sene sitte tis'a mie (*Ahkam Defteri*, s. 21, nr. 71).

### III

Sultan Selimşah'a hüküm yazıla ki,

El-hâletü hâzihi dergâh-ı mu'allâma mektûb ve adem gönderüp..... ve Erdebil sûfilerinin ve Şirvan tarafının ahvâlin i'lâm etmişiz. İmdi gerekdür ki bu kaziyyenün aslı ve hakikati nice ise yarar ve mu'temed kimesneler gönderüp temâm keyfiyet-i ahvâline ıtılâ'-ı küllî hâsıl olduktan sonra tafsiliyle yazup dâima bu haberden eksük etmeyüp karşı dergâh-ı mu'allama i'lâm edesiz, şöyle bilesiz, alâmet-i şerife i'timâd edesiz.

Tahriren fi evâhir-i Zilka'de sene sitte ve tis'a mie (*Ahkam Defteri*, s. 32, nr. 111).

### IV

Sultan Mahîmud'a hüküm yazıla ki,

Bundan evvel: "Erdebil-oğlu'na varup gelen fitine ve fesâda sebeb olan sûfilerden yolda ve izde, varışda ve gelişde dutulan sûfinin soygunu dutanın olup kendüsü siyâseten salb oluna" diyü kerrâtla kırâ'etli ahkâm-ı şerife irsâl olunmuş idi ki hâliyâ şöyle istimâ' olunur ki ol tâife husûsunda gönderilen ahkâm-ı münife ile amel olunmayıp siyâsetleri mukabelesinde ta'zîr bi'l-mâl olup mürid dutulsa dört yüz akçe, halife dutulsa iki bin akçeleri alınıp siyâset olunmaz imiş, be-gayet yara-

## EKLER

### 1) Şah İsmail, adamları ve faaliyetleri ile ilgili kayıtlar

#### I

Sivas Sancağı beyine hüküm yazıla ki,

Şimdiki halde dergâh-ı mu'allama mektûb ve adem gönderüp: "bundan evvel hükm-i hümayun verilüp Erdebil sûfilerinden Erdebil-oğlu'na giderken dutulan sûfilerin soygunları dutan kimesnelere verilip kendüleri siyâseten salb oluna deyü buyrulmuşdu. Hâliyâ şehzâde tarafından kul gelüp anların gibi sûfilerin siyâseti ta'zir bi'l-mâl olmak vech görüldü. Sen ana dahl etmeyüp mezbûr kulum sûfilerden dörder yüz, halifelerden ikişer bin akça alına deyü emr olunmuş, ihtiyât için arz olundu" demişsiz. Eyle olsa mezbûr Erdebil-oğlu'na varan sûfiler hususunda olan yasağım kemâkan mukarrerdir. Ol bâbda ihtimâm üzere olup ademlerine ve sipâhilerine tenbih ü te'kid edüp ismarlıyasız ki sûfiyân tâifesinden şunlar ki Erdebil-oğlu'na varalar, yolda, varışda ve gelişde her hangisi ele girerse mecâl vermeyüp salb etüresiz, suyunu ve esbâbı dutanın ola. Amınâ bu bâbda ademlerinden ve sipahilerinden ihtiyât ederler ki hemân bir kisb ü kâr murâd edinip dutulan siyâset olunmayıp esbâbı ve akçesi alınmağla halâs olmayalar, ma'lûmudur ki ol tâife ne vechile ehl-i fesâd tâife olup Yukarı tarafda ne tarikile fesâd etmişlerdir, heman anların ol taraftan men' olunması murâddur ve bu hüküm-i şerifim vâsıl olduktan sonra sûfiyân tâifesinden ne denlû kimesne dutulup ve ne tarikile dutulup salb olunur karşı gelen ulağla i'lâm edesiz ki ol bâbda senün istikametini ma'lûm ola, şöyle bilesiz.

Tahriren fi evâhir-i Zilka'de sene sitte ve tis'a mine (Ahkâm Defteri, s. 8, nr. 27).

#### II

Sultan Mahmud'a hüküm yazıla ki,

Bundan evvel: "Memâlik-i mahrusemde ba'zı sûfiler yaraklarıyla Öte tarafa Erdebil-oğlu'na varup ol tarafda şekavet edüp ol zümre-i tugat ve tâife-i eşkiyânın enva' şenâatleri zâhir olup ol tâifenün Yukarı gitmesi men' ü def olunup nice defa men' ile memnû olunmadıkları ecilden mezbûr sûfilerden ol tarafa giderken yolda ve izde varışda ve gelişde dutulanun soygunu dutanın olup kendüler siyâseten salb oluna" diyü emr edüp ol bâbda ahkâm-ı şerifeler irsâl olunmuşdu. Hâliyâ şöyle istima' olundu ki ol tâife-i eşirra husûsunda gönderilen hüküm-i şerifimle amel olunma-

1511'de Şah Kulu isyanı Anadolu'yu alt üst ettiğinde bundan on yıl önce farkına varılan tehdit ve tehlikenin ne ölçülere ulaşabileceği iyice anlaşılmıştır. Nitekim I. Selim'in bütün şartları zorlayarak giriştiği ilk ciddi karşı saldırının arkasında yatan ana sebebin nereden kaynaklanmış olduğu da böylece daha iyi anlaşılmış olur. Hadisenin üzerinde çok durulan dinî ve sosyolojik boyutu dışında siyasî çerçevesini ve merkez-taşra iç irtibat ve ilişkiler yumağını mutlaka göz önüne almak gerekir. Böylece Osmanlı Devleti'nin Şark Meselesi jeopolitik çerçevede siyasî yönü ağır basan bir kavram olarak formüle edilebilir, fakat bilahire bu durum, Osmanlılar'ın kendilerini dinî açıdan tanımlayacağı, Safevî hareketine yönelik fikrî ve mezhebî hazırlıklarla İslam dünyasında yeni bir misyon üstleneceği, bu hazırlıkların yine kendi iç sosyal ve dinî düzenini, tesisleri bugüne uzanan gelişmelerle kozasını öreceği bir sürece girecektir.

lerinin merkeze yolladıkları haberlerde geçer. Hükümlerdeki önemli bir vurgu, silahlı olarak şark tarafına giden sufilerin ve propaganda yapmak üzere sevk edilen halifelerin "siyaset cezasına" müstahak olmalarının her bakımdan âşikâr olduğu yolundaki hukukî bir ön karara yapılmaktadır. "... ol tâifenin hakikat-i hali hod temam ma'lûmdur, anların şirret ve fesâdları temam zâhir olup her yerde ne asıl hareket ve şena'ât eyledikleri.... ef'âl-i kabihleri ve şirret ü fesâdları mümted olduğu ma'lûmdur.." denilerek hukuki çerçeve örfi kararlar manzumesi olarak önceden alınıp "siyaset" tabiriyle ilgililere bildirilmiştir<sup>30</sup>. Bununla beraber bu ilk sıcak tepkilerin ardından bu gibilerin Âşıkpaşazâde'nin de vurguladığı gibi sürgün olarak Rumeli'ne yollandıklarına dair belgelere rastlanmaktadır. Nitekim daha 911/1505 gibi erken sayılabilecek bir tarihte Mora'ya sürülmüş olan Erdebil sufilerinden bahseden bir hüküm tesbit etmiş bulunmaktayız<sup>31</sup>.

Netice olarak Osmanlı idarecileri Şah İsmail'in ortaya çıkışını ve Tebriz'i ele geçişini, Anadolu ile yakın ilişkisini, Orta Anadolu ve Teke-ili bölgesindeki hareketlenmeleri yakından izleyerek ilk andan itibaren irtibatı kesmeye yönelik oldukça radikal sayılabilecek tedbirleri alma gereği duymuşlar ve bunda da başarılı olmuşlardır. II. Bayezid'in bu yolda takip ettiği siyasetin 1501 devresi itibarıyla başarılı olduğu açıktır. II. Bayezid Mora'daki mücadeleden yeni çıkmış olarak bir taraftan Karamanoğlu isyanı ile uğraşırken bir taraftan da doğu sınırında Safevî hareketini takip etmiş ve söz konusu hükümlerden anlaşıldığına göre sert tedbirlere başvurarak bu iki hareketin birbiriyle irtibatını kesmiştir. Hatta anlaşıldığına göre Anadolu'daki hareketlenmeleri göz önüne alarak sıcak bir çatışma için uygun bir hareket zamanı beklemek gibi pasif fakat tavizkâr olmayan bir siyaset izlemeye çalışmıştır. Sıcak bir çatışmaya dönüşebilecek olan Şahkulu isyanı sırasında ise oğulları arasında başlayan taht kavgaları ve yaşanan iç problemler yüzünden arka planda kalmış, problemin halli ise halefine intikal etmiştir.

Böylece 1501'den itibaren Şark Meselesi sadece bir tabir olarak değil, içi doldurulabilecek ölçüde bir kavram olarak teşekkül etmiştir denilebilir. Fakat bu gibi sert tedbirlerin Şah Kulu isyanını önleyecek bir boyuta ulaşmamış olması, yukarıda değinilen hükümlerde de yer aldığı gibi sınır boylarındaki şehzadeler arasında çok erken tarihte başlayan ve hükûmet merkezini de derinden etkileyen yoğun çekişme olmalıdır. Öte yandan bu hareketlenmenin sosyal ve ekonomik boyutta çarelere başvurularak önlenme isteği dahi yine bu çekişme ortamının kurbanı olmuştur.

<sup>30</sup> Bk. Ek II. Suçun sabit görülüp muhakeme bile olmaksızın derhal idam edilme kararının alınması, daha sonraki fetvalarda yer alan ifadelere paralellik arzeder. Ayrıca siyaset cezası için bk. A. Mumcu, *Osmanlı Devleti'nde Siyaseten Katl*, Ankara 1985.

<sup>31</sup> BA, A.DVN, nr. 978, s. 54. Kitabi kaynaklarda özellikle 1511'e doğru Şahkulu isyanı sırasında ve sonrasında Rumeli kesimine sürgünler yapıldığı belirtilirse de 1501'den hemen sonrasına ait bu kabil hareketlerden söz edilmez (Tansel, *Sultan II. Bayezid'in Siyasî Hayatı*, İstanbul 1966, s. 237; Sümer, *aynı eser*, s. 36). İlk anda sürülenlerin sayısını 30.000 olarak veren Venedik kaynakları mevcuttur (bk. A. Allauche, s. 95-96). Bu sayının biraz abartılı olduğu düşünülebilir. Belki bu sayıyı daha geniş bir zaman dilimi içinde düşünmek bir anlam verebilir.

naklanmış olduğu ve bu devirden geriye bakanların böyle bir kanaati sergiledikleri söylenebilir.

II. Bayezid Şah İsmail'in 1507'de yeniden Erzincan dolayına gelip Sivas Kayseri hattından Osmanlı topraklarını geçerek Dulkadıroğlu üzerine yürümesi ve ardından Şah Kulu isyanının 1510-11'de patlak vermesine kadar bir karşı savaş açmayı dönemindeki dış gelişmeler dolayısıyla düşünmemiş, hareketin Anadolu'da Osmanlı hakimiyetini, dinî yapısını ve sosyal şartlarını etkilemesini önlemek gibi bir siyasetin taraftarı olmuştur. Şah İsmail'in bir bakıma Osmanlı tepkilerini sınama amaçlı olan Dulkadır seferi sırasında takip ettiği güzergâh dolayısıyla ortaya çıkan mesele, sıcak bir mücadeleye dönüşmeksizin karşılıklı dostluk tezahürleriyle geçiştirilmiştir<sup>27</sup>. Daha önce de 1501'de Şark beylerinden Zünnun adlı birinin Osmanlı tarafına iltica isteğine dahi konjonktürün müsait olmayışını ileri sürerek izin vermemiştir<sup>28</sup>. Temelde onun ana gayesi saldırgan değil korumacı bir siyasettir. Nitekim dış problemler arasında Macar meselesi ön plandadır, Venedik'in Mora meselesi dolayısıyla yeni bir saldırısından çekinilmektedir. Bütün bu gibi durumlar karşısında korumacı anlayışın bir yansıması olarak hükümlerde yer alan ana hedef, Şah İsmail hulefasının faaliyetlerinin şiddet yoluyla bertarafı olmuş, hatta sınır beylerinin yakaladıkları sufilerden 400 ve haliflerden 2000 akça cerime alıp serbest bırakmaları dahi uygun görülmemiş, yakalananların derhal idamı ve mallarına el konulması istenmiştir. Hükûmet merkezine ne kadar sufinin yakalandığının isim listelerinin yollanması dahi sıkı sıkıya tenbil edilmiştir<sup>29</sup>.

Bu hükümlerde dikkat çeken husus Şah İsmail taraftarlarının mürid, sufi ve halife olarak tanımlanmasıdır. Fakat hükûmet merkezindeki kararlarda bu ayırım bulunmamakta ve genel olarak sufi tabiri tercih edilmektedir. Bu ayırım sınır bey-

---

Devleti'nin kurlumasında ve tarikatin yaşamasında II. Bayezid'in büyük sorumluluğu olduğunu yazarken (s. 13), bu ifadeyi müspet değil menfî manada kullanmıştır. Aslında II. Bayezid'in burada bir ölçüde payı vardır, fakat bu pay Anadolu'da tutunma niyetlerine set çekerek, onları bir bakıma Şirvan, Azerbaycan yönüne yönlendirmek ve bu daha zayıf bölgede kolayca tutunmalarına yol açmak şeklinde anlaşılmalıdır.

<sup>27</sup> Karşılıklı mektuplaşmalarla geçiştirilen bu olaylar sırasında bile II. Bayezid son derece dikkatli tedbirler almış sınır hattına önemli sayılabilecek kuvvetler kaydırmış, Şah İsmail taraftarlarını gözetim altına almıştır (bk. Kemalpaşazâde, *VIII. Defter*, s. 251-252).

<sup>28</sup> Burada adı geçen şahıs ile ilgili hükme göre, Safeviler'in Şirvan bölgesinde Kür ırmağı civarında iken ve Akkoyunlular'ın onları dikkatle takip etmekte oldukları bir sırada iltica isteğinde bulunmuş, fakat aradaki dostluk sebebiyle onun ilticası kabul edilmemiştir. Ayrıca bu yönden gelecek taleplere uygun cevap verilmesinin iki taraf arasında soğukluğa yol açacağı belirtilmiştir (bk. ek VI). Buradaki ifadelerde kastedilenlerin Safeviler değil, Akkoyunlular olma ihtimali büyüktür. Ancak Zünnun'un Şah İsmail yanından kaçmak isteyen biri olması keyfiyetini de yok saymamak gerekir. Hükümde açık bir ifade bulunmadığından bu konu hakkında kesin bir şey ileri sürmek zordur. Ancak aradaki anlaşmadan söz eden ibareler, İsmail ile olan 1500 yılındaki mektuplaşmayı düşündürmekte ise de 1505 yılına kadar bir diplomatik teşebbüs olmadığı bilinmektedir.

<sup>29</sup> Bu hüküm için bk. ek I, II, VII. Muhtemelen Şah İsmail'in ilk yolladığı mektup bu alınan tedbirlerden duyduğu rahatsızlığın bir sonucudur. İsmail kendi yanına gelmek isteyenlerin engellenmesini istiyordu. Bayezid ise mukabil cevabında durumu idare edici ifadelerle geçiştirmiştir (*Munşeat*, I, 345).

itibaren katı bir tavır sergilemelerine yol açmıştır. Ancak Mora seferinin problemleri henüz tam olarak halledilmemişti, hükûmet merkezi bu konuyla daha ilgili görünmekteydi. Bununla birlikte doğu sınır boylarındaki beylerbeyiler ve şehzadelerden gelen haberler üzerine derhal önemli sayılabilecek ilk tedbirlerin alınmasına çalışıldı. Ne yazık ki eldeki defter bir aylık dönemi kapsayan bir parça halinde bugüne ulaştığından hükûmet merkezinin önceki tavrını anlamak ve tarihlendirmek zorsa da eldeki kayıtlarda eskiye yönelik atıflar, aslında Şah İsmail'in ve Karaman yöresindeki yandaşlarının hareketlerinin daha başlangıcından itibaren çok sıkı bir şekilde takip edildiğini ortaya koymaktadır. Bu konularla alakalı bir aylık döneme ait yedi hüküm mevcut olup bunlar sırasıyla Sivas beylerbeyisine, Şehzade Mahmud'a, Selim'e, Ahmed'e ve Şehinşah'a yollanmıştır (bk. Ek I-VII).

Hükümlerde Şah İsmail ve yandaşları için tercih edilen terminoloji, mesela Kemalpaşazâde ve İdris'ten farklı, ama Âşıkpaşazâde ile paralellik arzedecek şekilde, "*sufi, sufi tائفه, Erdebil sufileri*" tanımlamalarıdır. Şah İsmail için ise Erdebilolu tabiri geçer. Coğrafi tarifler genellikle, "*Sufi canibi, Yukarı taraf, Öte taraf*" ve nihayet daha sonra sıklıkla kullanılacak olan ve bu tebliğde de kavram olarak takdim edilmek istenen meseleyi tedai eden "*Şark tarafı, Yukarı Şark tarafı, Şark canibi*"dir. Kemalpaşazâde'nin aksine Âşıkpaşazâde tarihindeki gibi bu ilk belgelerde de "*kızılbaş*" tabirine rastlanmaz<sup>25</sup>.

Âşıkpaşazâde'nin Erdebil ocağı ile ilgili bilgileri dışında yer verdiği "*Memleket-i Rum'da olan sufiler hulefasını ve Erdebil'e varan sufileri Sultan Bayezid tahkir edip Rumeli'ne sürdü*" ibaresi ile kısaca geçirilen husus, söz konusu hükümlerin muhtevasıyla benzerlik arzeder. Nitekim gönderilen hükümlerde temel konu, Anadolu ile Erdebil ocağı arasındaki yoğun hareketliliğin takibat altına alınmasıdır. Osmanlı hükûmet merkezi sınır boylarındaki idareciler, casuslar vasıtasıyla ulaşan haberleri oldukça ciddiye alarak derhal tepki vermiş gözükmemektedir. Hükümlerdeki temel vurgu, Erdebil ocağına mensup, sufi ve halifelerin Anadolu'daki hareketleri ve propagandalarıdır, bunun önünün alınması için çok sert tedbirlere başvurulması ilgili idarecilere tenbih edilmektedir. Yani genel olarak Osmanlı merkezi karar organları, durumun çok ciddi boyutlara ulaşabileceğinin farkına daha ilk anlardan itibaren varmışlardır. Hatta öyle ki, Şah İsmail yanına giden veya gelen sufilerin derhal yakalanıp "*siyaseten idam*" edilmeleri, hiçbir bahane ile serbest bırakılmamaları gibi çok sert bir karar ilgililere bildirilmiştir. Böylesine bir tavrın ilk Safevî hareketinin başlangıç devrelerinde belirmesi, daha sonraki tarihçilerce bu hareketin yayılmasında II. Bayezid'in gevşek tutumunun rol oynadığı<sup>26</sup> yolundaki kay-

<sup>25</sup> Resmi literatür olarak Bayezid'in doğudaki mahalli beylerden Hacı Rüstem Bey'e yolladığı Rebiülevvel 908/Eylül 1502 tarihli Farsça mektupta kızılbaş tabiri geçer. Yine Akkoyunlu Elvend'e cevaben yolladığı mektupta da muhatabının kullandığı bu tabire aynı şekilde karşılık vermektedir (Feridun Bey, *Münşeâtü's-selâtin*, I, 351-354). Ancak bu mektuplar Şah İsmail'in Şirvan seferi öncesine değil sonrasına ait olmalıdır.

<sup>26</sup> Safevîlerin bir devlet olarak ortaya çıkışlarında II. Bayezid'in yeterli tedbirleri almamasının rolü olduğu fikri, onun halefinin saltanatu yıllarında kaleme alınmış tarihlere dayalı bir kanaattir. Bu durum genel bir karakter de kazanmış ve birçok çalışmada tekrar dile gelmiştir. Örnek olarak F. Sümer, Safevî

yetlerinden vazgeçip Şirvan'a yönelmişlerdir. Bu dönüş bir bakıma İran tarihinin yönünü değiştirmiş ve Safevî Devletinin kurulmasına yol açmıştır<sup>20</sup>.

Çizilen bu tabloya bakıldığında gerçekten tam bu sıralarda Osmanlı ordusunun Mora'da Modon'da bulunduğu aylarda 1500 yılı Ağustos'unda Karamanoğlu'nun Taş-ili bölgesinde kendisini destekleyen Türkmen gruplarıyla büyük karışıklıklar çıkardığı, asilerin 1501 Mart sonunda gönderilen Veziriazam Mesih Paşa'nın kuvvetlerince bertaraf edilmesi sonrasında Osmanlı idarecilerinin bölgedeki istihkamları takviye ettikleri<sup>21</sup>, yeni kaleler ve garnizonlar oluşturdukları, Karamanoğlu'nun ise Şam veya Şark tarafına gittiği yolunda haberler alındığı hususunda defterde yer alan bir dizi kayıt bir anlam kazanmaktadır<sup>22</sup>. Defterde isyan ile ilgili kayıtlarda açık olarak Karamanoğlu ile Şah İsmail arasında bir bağ olduğuna dair bilgi yoktur. Aksine Karamanoğlu'nun Memluklerle ilgisini ihsas ettiren ifadeler mevcuttur. Nitekim Mesih Paşa'ya gönderilen hükümde, Silifke, Mut bölgesinde yer alan boyların yurtlarının yanlarına kaleler yapıp bunların zapt u rabt altına alınması, Karamanoğlu'nun Taş-ili'nden çıkıp Tarsus canibine gittiği, ona Kuştemüroğlu'nun yardımcı olduğu, Karamanoğlu'nun Şam yahut Şark taraflarına gidip ortadan kaybolduğu, Taş-ili yöresinin namılı boy beylerinin devlete bağlı kalmaları halinde affedileceklerinin kendilerine bildirilmesi ifade edilmekteydi<sup>23</sup>. Yine Şehzade Şehinşah'a yollanan hükümlerde ise vaktiyle Karamanoğlu isyanına katılan boy beylerinden bazılarının isyanlarının sürdüğü, bunların Nasuh adlı birinin etrafında toplandıkları, bu şahsın derhal yakalanması gerektiği bildirilmekteydi<sup>24</sup>. Bütün bu kayıtlar açık olmasa bile Karaman bölgesindeki hareketlenmelerle Şah İsmail'in Erzincan'a gelişi arasındaki irtibatı ihsas eder. Hatta Karamanoğlu isyanına son verildikten sonra bile bölgede karışıklıkların sürmesi Şah İsmail ve yandaşlarına ümid verici olmuştur denilebilir. Burada unutulmaması gereken husus henüz 12, 13 yaşlarında bulunan Şah İsmail şahsında ona uluhiyyet veren yandaşlarının ve etrafındaki ekibinin Karaman, Taş-ili bölgesindekilerle aynı boylara mensup olmaları keyfiyetidir. Bu durum niyetlerin ne olduğuna ayrı bir delil teşkil eder. Muhtemelen Şah İsmail ve yanındakiler Osmanlı kuvvetlerinin Mora seferi ile meşgul olduğu sırada doğan boşluktan istifade ile asıl ihtilali Anadolu'nun ortasında çıkarmak ümidinde idiler. Fakat 1500 yazından 1501 yazına kadar geçen devrede Osmanlıların son derece etkili tedbirleri bu irtibatı kesmiştir. Bu konu burada temas edilen ve ekte yer alan hükümlerle sarıh bir şekilde ortaya çıkmış olmaktadır.

Şah İsmail'in faaliyetleriyle ilgili haberlerin, hadisenin henüz çok canlı olduğu bir sırada birkaç ay içinde Osmanlı divanına aksetmesi, idarecilerin daha o andan

<sup>20</sup> Bütün bu konudaki bilgi ve tartışmalar için bk. A. Allouche, *aynı eser*, s. 78-93.

<sup>21</sup> İsyân hakkında Kemalpaşazâde, *VIII. defter*, s. 210-212'de tafsilat vardır.

<sup>22</sup> Bu hükümler için bk. ekler, VIII ve IX. Ayrıca bk. Ahkam Defteri, hük. nr. 72, 99, 100, 113, 114, 240, 332, 338, 451, 452.

<sup>23</sup> Bk. Ek VIII ve IX.

<sup>24</sup> Bk. Ek IX.

lesi kavramını nispeten göz önüne serecek bir çerçeveyi çizmemize de yardımcı olabilmektedir.

Defterde mevcut olan Haziran-Temmuz 1501 tarihine ait hükümlerin Osmanlı divanından çıkması sırasında Şah İsmail henüz yeni yeni görünüyor, bir yıl önce Erzincan bölgesinden topladığı kuvvetlerle 1501 senesi ilkbaharında Akkoyunluları bozup Tebriz'e girmiş bulunuyordu. Burada ilginç olan husus Şah İsmail'in daha Erzincan bölgesine gelip bir süre beklemesi ve etrafına adam toplaması sırasında Osmanlı merkezi idaresine hayli yoğun istihbarat ve bilgi akışının ulaştığı gerçeğidir. Her ne kadar eldeki kayıtlar 1501 senesi yaz aylarına rastlamakta ise de hükümlerdeki bilgiler daha öncesine ait haberlere atuf yapmaktadırlar. Bilindiği gibi Şah İsmail etrafındaki sadık adamlarıyla 1500 yılında Erzincan'a gelmiş ve bahar ayında Anadolu'daki yandaşlarının toplanmaları için haberler göndermiş, çağrıya ancak 7000 kişi icabet edebilmişti. İsmail bir müddet burada durup ekibiyle birlikte takip edecekleri stratejiyi belirlemeye çalışmışlar, ancak umut edildiği sayıda adam toplanamaması üzerine daha fazla beklemeyerek aldıkları karar gereği Şirvan taraflarına yönelmişlerdi. Ardından da Akkoyunluları yenip Tebriz'i ele geçirmişlerdi<sup>18</sup>. Bu olayları dikkatle izleyen Osmanlı merkezî idaresi, Sivas Beylerbeyi vasıtasıyla özellikle Şirvan tarafındaki gelişmeler hakkında bilgi almış ve sadece Şah İsmail değil Akkoyunlu Murad Han, Ebulfeth Mirza ve Şah İsmail ile yaptığı savaşta hayatını kaybeden Şirvan Şah Ferruh Yasar'ın oğlu Gazi Bey'in durumu hakkında bilgilendirilmişti<sup>19</sup>.

Şah İsmail'in Erzincan'a niçin geldiği konusu tartışmalıdır. Bu hususta yaygın olan görüş Anadolu'daki müridlerinin yanına kolayca ulaşmalarını sağlamak şeklindedir. Ancak o sıralarda Karaman bölgesinde isyan çıkarmış bulunan ve Teke-ili yöresindeki Türkmen gruplarına dayanan Karamanoğlu hanedanına mensup Mustafa ile irtibat kurma amacının da bunda rol oynadığı üzerinde durulur. Karamanoğlu ile Şah İsmail arasında bir bağ olduğu dönemin Venedik kaynaklı bilgilerinin imalarından hareketle desteklenir. İsmail ve ekibinin amacının bu isyan dolayısıyla Erzincan'a gelip burada etraflarına toplanacak adamlarla Karaman'a inmek olduğu üzerinde durulur. Ancak Osmanlı hükümet merkezinin aldığı sert tedbirler sebebiyle yanlarına fazla adam toplanamayınca kararsız kalan İsmail ve ekibi bu ni-

*Bayezid Dönemine Ait 906/1501 tarihli Ahkam Defteri*, İstanbul 1994; s. XXIV-XXV. Bundan sonra *Ahkam Defteri*). Buna rağmen ilgili kayıtlara görülebildiği kadarıyla, ancak bir iki atuf yapıldığı, onların da giriş kısmındaki bilgilere dikkat etmedikleri anlaşılmaktadır.

<sup>18</sup> F. Sümer, 1500'de Tercan'da Sarukaya yaylağında Ustaclular tarafından karşılanan İsmail'in yanına Ustaclu, Şamlu, Rumlu, Dulkadır ve Varsak boylarının toplandığını, onun 1500 yılı Temmuz-Ağustos ayına kadar burada kaldığını belirtir (*Safevi Devletinin Kuruluş ve Gelişmesinde Anadolu Türklerinin Rolü*, Ankara 1976, s. 13). A. Allouche, Şirvan'a Mart 1501'den sonra gidildiğini yazarak bu konularda öne sürülen kronolojinin tahlilini yapar (*Osmanlı Safevi İlişkileri*, s. 69-73). Ayrıca bu konu ile ilgili Safevî kaynaklarının tanıtımı için bk. Ataullah Hasenî, "İran Kaynaklarında Osmanlı Haberleri", *İran ve Türkiye Arasındaki Tarihî ve Kültürel İlişkiler*, I, (Tahran 2002), 87-116.

<sup>19</sup> Bk. Ek V.

yine ilginç şekilde, bilahire Selim döneminde onun faaliyetlerini kaleme alan diğer bir kısım tarihçiler gibi hadisenin sosyal ve iktisadi yanlarına da vurgu yapmaktan geri durmamıştır. Ona göre Şahın katına giden Tekelü Türkmenleri mevki ve timar sahibi olunca bunlar arasında "*ana varan beğ olurmuş*" şayiaları dolaşmaya, bu sebeple Türkmenler kitleler halinde şaha gitmek için harekete geçmeye başlamışlardır<sup>15</sup>. Onun bu olayları aktarırken kullandığı kelimeler daha öncekilere göre oldukça ağırdır, Şah İsmail için XVI. asır kroniklerini alışılmış terminolojinin ilk örnekleri olacak nitelemelere yer verilmiştir.

Bilgi birikiminin önemi İdris-i Bitlisî'nin Şah İsmail'in zuhuru ve dinî düşüncesi ile ilgili kayıtlarında çok açık olarak görülür. Kendisi bu coğrafyada bulunduğu için İsmail'in hurucuna tanıklık etmiş olması dolayısıyla I. Selim için kaleme aldığı sonradan oğlu tarafından düzenlenen Selimşahnâme adlı eserinde Erdebil ocağının karıştî dinî düşünce dünyasını çok iyi bir şekilde tahlil etmiş, "*İsmailiye müridleri*"nin Anadolu ile olan bağlarını açık şekilde dile getirmiştir<sup>16</sup>. Fakat onun bugünkü tarihçilere de ışık tutacak bilgileri II. Bayezid dönemi için yaygın bir hale gelmemiş, ancak I. Selim ve Kanuni devirleri için bir anlam ifade eder mahiyet kazanmıştır. Bununla beraber II. Bayezid'in resmi tarihçileri olarak hem o hem de Kemalpaşazâde, farklı bir panorama ve yaklaşım sergilemeler de Osmanlı devletini sadece siyasî bakımdan değil dinî açıdan da sarsabilecek boyuttaki bir meseleyi ortaya koymuşlar ve bunun bir "*şark meselesi*" olarak içinin doldurulabileceği ana ve-  
rileri sağlamışlardır.

Bu mevzuda asıl dikkati çekmek istediğim husus entelektüeller dışında Osmanlı idarecilerinin bu problemi nasıl idrak ettikleri noktasıdır. Yakın zamana kadar ilk münasebetler ve algılamalar konusundaki bilgilerimiz devrin kroniklerinin ışığında yapılmış çoğu anakronizm kokan gerek ampirik ve gerekse teorik yaklaşımlarla sınırlı kalmıştır. Hadisenin büyük önem arz eden iç yansımaları dahi hangi şartlar ve zeminlerde yazılmış olduklarına bakılmaksızın kroniklerin etkisi altında izah edilmeye çalışılmıştır. Bu durumda araştırmacılara daha bir genişlik sağlayan ve kroniklerin inalcemesini kontrol etme imkânı tanıyan arşiv belgelerinin varlığı önem kazanmaktadır. Bundan yaklaşık sekiz yıl önce tarafımızdan tespit edilip yayımlanan II. Bayezid devrine ait 1501 tarihli bir ahkam kayıt defterinde yer alan hükümler konuyu sağlam bir zemine oturtacak evsaptır<sup>17</sup>. Bu kayıtlar Şark Mese-

<sup>15</sup> IX. Defter, s. 43-44.

<sup>16</sup> İdris eserinde mücadelenin meşru zeminini ortaya koyarken, diğer Osmanlı tarihçilerinin de basit ifadelerle değindikleri, zalim taifesinin ortadan kaldırılmasının, gazadan önemli olduğu hükmünü öne çeker. Bu konuda İslam tarihinden de örnekler verir. Onların gulat-ı şâyâya katılıp bazen hulûfîler gibi peygamber ehli beytinden gelen imametın Safevî şeyhi çocukları arasında çıkışına inandıklarını belirtir. Meczub sufilerin sekr hali içerisinde söyledikleri sözleri kullandıklarına değinilir (*Selimşahnâme*, trc. H. Kırılgaç, Ankara 2001, s. 121, 127-130). Bu arada metinde geçen "*İsmailiye müridleri*" lafzının İsmailî mezhebinin nitelemeyişi, Anadolu'daki Şah İsmail yandaşları için kullanılmış olduğunu belirtmeliyiz.

<sup>17</sup> Defter yayınlanırken giriş kısmında ilgili hükümlerin önemine ilk defa dikkat çekilmiş ve bunların değerlendirmesi yapılmıştır (İ. Şahin-F. Emecen, *Osmanlılarda Divan Bürokrasi Ahkam: II.*

İsmail'in Sivas bölgesine geldiğini, fakat etrafa hiç zarar vermediğini, karışıklığa yol açmak istemeyip II. Bayezid'e hürmetkâr bulunduğunu, fakat onun gelişinin Osmanlı topraklarındaki Türkmen zümrelerini hareketlendirdiğini de yazar<sup>11</sup>. Burada yer verilen ifadeler Kemalpaşazâde'nin meseleyi henüz tam olarak dinî-siyasî boyutuyla kavrayamadığını, dönemin Osmanlı entelektüelleri gibi ciddi bir enformasyon eksikliği içinde bulunduğunu ve bu yüzden durumu yeteri ölçüde algılamakta zorluk çektiğini düşündürmektedir.

Bununla beraber I. Selim için kaleme aldığı kısımda ve Kanuni Sultan Süleyman dönemine ait parçada<sup>12</sup>, bu enformasyon eksikliğinin bütünüyle ortadan kalktığı, bu kısımlarda meseleyi tekrar ele alan Kemalpaşazâde'nin tamamıyla Osmanlı dinî düşüncesini şekillendirip karşı dünyayı buna göre yargıladığı, katı bir dinî çerçeveye bakış açısını oluşturduğu, sonradan topladığını tahmin ettiğimiz bilgilerle daha önce yer vermediği Erdebil ocağının zuhuru, Şeyh Cüneyd olayı ve onun ah-fâdının faaliyetlerini tafsil ettiği dikkati çekmektedir<sup>13</sup>. Hatta yine daha önce bahsetmediği, ancak II. Bayezid'in ölümünden sonra tekrar kaleme aldığı II. Bayezid'in son yılları ve Selim'in tahta çıkış hikayesini aktarırken patlak veren Şahkulu isyanını açık bir şekilde Şah İsmail hareketiyle bağdaştırmış, onu İsmail'in gönderdiği halifelerden biri olarak takdim etmiştir<sup>14</sup>. Dinî tezat noktalarını ön plana çıkarırken

<sup>11</sup> Şah İsmail'in Dulkadıroğlu üzerine yürürken Diyarbekir yönünden gidebilecekken Erzincan tarafına gelip Sivas, Kayseri civarından Osmanlı topraklarına girmesini "bir taşla iki kuş vurma" şeklinde yorumlayan yazar, alınan tedbirler sonucu umduğunu bulamadığını, yandaşlarıyla irtibat kuramadığını belirtir (VIII. Defter, s. 251-259).

<sup>12</sup> Bunlardan I. Selim için yazdığı IX. Defter, A. Uğur tarafından II. Bayezid devri sonlarını ihtiva eden kısım ile birlikte neşredilmiştir (The Reign of Sultan Selim I in the Light of Selimname Literature, Berlin 1985). Kanuni Sultan Süleyman devrine ait X. Defter'de yayımlanmıştır (nşr. Şefaatün Severcan, Ankara 1996).

<sup>13</sup> Kemalpaşazâde çok açık olarak İsmail'in sünni karşıtı sert politikasını ve mezhebinin hususiyetlerini ifade etmiştir. Hatta yine VIII. Defter'de yer vermediği İsmail'in sünni karşıtı sert politikasını ve mezhebinin hususiyetlerini ifade etmiştir. Hatta yine VIII. Defter'de yer vermediği İsmail'in ilk zuhuru sırasında Anadolu'ya gelip Erzincan'da konaklaması ve burada müridlerinin gelmesini beklemesi konusu da buunmaktadır (IX. Defter, s. 89-94). Keza benzeri sert ifadeler X. Defter'de de tekrarlanır. Mesela Şah İsmail hakkında: "...müfsid-i fâsid-nihâd ve mülliid-i bed-i'tikad, ...hek-i sutûri ve fetk-i sudûru ve sâir fücûru rağbetle işlerdi, hiç birisinden perhiz kalmazdı... şîâr-ı ibâhati âşikâr kılmışidi, şetm-i sahâbe-i kibâra ve sâir kebâire... alâ vechi'l-i'lân irtıkab ettirdi..." gibi VIII. Defter'de pek ratlanmayan ibareler mevcuttur (X. Defter, s. 205-206). Ayrıca Çaldıran savaşı dolayısıyla kullandığı ifadeler için bk. IX. Defter, s. 84-85.

<sup>14</sup> IX. Defter, 43-44. Burada Şahkulu'ndan söz ederken onu şahın daisi olarak niteler ve onun Hadım Ali Paşa ile yaptığı savaş sırasında yok olduğunu belirtirken "nâ-bedid olup yer delindi yere mi girdi, göğe mi çıktı kimse bilmedi..." şeklinde şaşkınlıkla dolu bir ifadeye yer vermiş olması, Şahkulu hakkında efsane gibi anlatılanlardan epeyce etkilenmiş olduğuna işaret etse gerekir. Bu ifadeler alaya alma vesilesi gibi de anlaşılabilir, ancak buradaki ibarenin tahtında bir hayret ve şaşkınlık izleri yakalamak mümkündür. Nitekim Şahkulu hakkında bu kabil birtakım dedikodular ve efsaneler resmi raporlara da yansımıştır. Bunlar için bk. Ş. Tekindağ, "Şah Kulu Baba Tekelü İsyanı", *Belgelerle Türk Tarihi Dergisi*, III (Aralık 1967), 34-39; IV (Ocak 1968), 54-59. Ç. Uluçay, "Yavuz Sultan Selim Nasıl Padişah Oldu", *Tarih Dergisi*, VI/9 (İstanbul 1954), 61-74 (Burada yer verilen bir raporda o ve yanındakiler için "... amına bilmeyüz ki silri mi vardır, teshir-i cin mi bilir...her ne defada adem sınımış ise uğraş olmadan sıyıp kaçmıştır..." ifadesi bulunur).

bu konuda bir de risale kaleme almış bulunan Kemalpaşazâde<sup>5</sup>, II. Bayezid devrini henüz padişahın sağlığı sırasında yazarken meseleyi daha sonraki katı dinî çekişmenin mahut formülasyonu ile değil daha yumuşak ifadelerle aktarmıştır<sup>6</sup>. Hatta upkı Anonim tarihler gibi o da Anadolu'daki dinî temayüllü hareketlenmeleri doğrudan Şah İsmail ile irtibatlandırmayıp oldukça müphem tarzda dağınık bir üslûp ile ele almaktadır. Ancak bu konuda Teke Türkmenlerinin Şah İsmail'in yakın adamları olup onun yanında yer alan ilk grup olduğunu yazarken Teke yöresindekilerin onlar gibi "*devlete ermek ve raiyyetlikten çıkmak*" amacıyla burayı terketmek istediklerini belirtir ve bunun önlenmesi için Şehzade Korkud'un Teke-ili'ne gönderildiğini anlatır<sup>7</sup>. Bu ifadelerden onun önemli bir problemin doğduğunu farkında olduğu intibai edinilebilir. Hatta vaziyeti "*diyar-ı Şark'ta zuhur eden fitne*" ifadesiyle de ortaya koymuştur.

Yine ilginç bir şekilde dinî çatışma noktalarına girmeksizin fitne ocağı diye niteliği Erdebil'de Şah İsmail'in ortaya çıkışını ve gücünü yaymasını, Osmanlı ordusunun Mora yarımadasındaki seferine bağlar, Anadolu'da yeteri sayıda askerî güç kalmadığı için onun doğu kesiminde rahatça hareket edebildiğini belirtir<sup>8</sup>. Yani ona göre siyasî-askerî sebepler ön plandadır. Şah İsmail "*Darü'l-mülki-i Türkman*" olan Tebriz'i ele geçirdikten ve bütün İran'a hakim olduktan sonra II. Bayezid'in aldığı ilk tedbirin Sivas surlarını kuvvetlendirip buraya asker göndermek olarak belirtmiş olması<sup>9</sup> meselenin nasıl kavrandığının bir başka yansımasıdır. 911/1505 yılında II. Bayezid İstanbul'da bulunurken Azerbaycan'da zuhur eden Şah İsmail'in hareketinin günden güne şiddetlendiğini, onun Anadolu'ya hücum ihtimaline karşı dikkatli olunduğunu; buradan gönderilen elçilere saygılı davranılmakla birlikte onlara güvenilmediğini belirten Kemalpaşazâde<sup>10</sup>, 913 yılı başlarında (1507 yılı ortaları) Dulkadir oğlu Alaeddin Bey ile anlaşmazlığa düşen Şah

<sup>5</sup> Kemalpaşazâde'nin oldukça sert ifade ve vurgularla mücelhez fetvasının Arapça metni için bk. Ş. Tekindağ, "Yeni Kaynak ve Vesikaların Işığında Yavuz Sultan Selim'in İran Seferi", *Tarih Dergisi*, XVII/22 (1968), s. 77-78; metnin tercümesi, A. Allouche, *Osmanlı-Safevi İlişkileri, Kökenleri ve Gelişimi*, trc. A.E. Dağ, İstanbul 2001, s. 188-190. Ayrıca Sarı Görez'in Türkçe fetvası ise daha çok halka hitap eder tarzda ve onları bilgilendirmeye yönelik bir üslupta kaleme alınmıştır (Bunun için bk. Ş. Tekindağ, *ayrı makale*, s. 54-55). Bu fetvaların her ikisinin de I. Selim devrinin hemen başında, muhtemelen Şah Kulu isyanının sonrasındaki gelişmeler çerçevesinde kaleme alınmış oldukları tahmin edilebilir.

<sup>6</sup> Kemalpaşazâde'nin II. Bayezid'e sunduğu VIII. Defter'de Şah İsmail'in zuhuru ile meydana gelen gelişmelere kronolojik sırayla değinilir, 905/1500-1501 yılı esas alınır (*Tevârih-i Âli Osman*, VIII. Defter, haz. A. Uğur, Ankara 1997, s. 231, 234, 243). İlk olarak bu hareketler Macarlarla barış yapılma zaruretiye yol açmıştır: "...*diyar-ı Şark'da nâr-ı fitne ve bâd-i fesâd zâhir oldu...il dilinde kızılbaş unvânıyla iştihâr bulan bed-kirdâr ki musavver-i mevt-i ahmeddür, diyâr-ı Azerbaycan'da na-gehân zuhûr etdi...*" (s. 231-232).

<sup>7</sup> Şehzade Korkud'un bu vazifeyle Teke-ili'ne gitüğünü belirtirken aynı zamanda Şehzade Selim'in de Trabzon'da Şah İsmail yandaşlarına karşı mukabil hareketlerine temas eder (VIII. Defter, s. 233-234).

<sup>8</sup> VIII. Defter, s. 275-279.

<sup>9</sup> VIII. Defter, s. 278.

<sup>10</sup> VIII. Defter, s. 243.

rın bugünkü İran coğrafyasını doğrudan ilgilendiren doğuya yönelişlerinin ilk adımını oluşturdu. Osmanlı kronikleri bu mücadele dolayısıyla Akkoyunlu hakimiyetindeki Tebriz merkezli bölgeyi tarif ederken Azerbaycan canibi veya Acem vilayeti tabirlerinin kullandılar ve billindiği gibi bu çarpışmayı hiçbir zaman dinî bir çekişme başlangıcı olarak görmediler. Osmanlı-Akkoyunlu zıtlasma, siyasî örüntüleri üst planda olacak tarzda izah edildi, sonuçları itibarıyla da önemli bir tehdidin bertarafı olarak dahi algılanmadı<sup>2</sup>. Fakat Akkoyunlu mirası üzerinden doğan Safevîlerin, daha doğrusu Şah İsmail'in ortaya çıkışıyla birlikte İran'a bütünüyle hakim olup Osmanlı Devleti ile doğrudan sınırdaş hale gelişi, yeni devletin oldukça tehlikeli görülen dinî-siyasî misyonunu ikâme ve ihraç teşebbüsleri, bu durumu değiştirmekte gecikmedi.

Dönemin çağdaş Osmanlı kronikerleri, Şah İsmail'in zuhuruyla meydana gelen yeni değişimleri muhtemelen anlamakta ve aktarmakta zorluk çektiler. Nitekim Âşıkpaşazade Tarihi'nin metnine II. Bayezid dönemi sonlarına doğru eklenmiş olan ve çok iyi bilinen Erdebil ocağının ortaya çıkış hikayesi<sup>3</sup> dışında, yine dönemin Anonim tarih geleneği durumdan ilk defa Teke-ili yöresinde ortaya çıkan Şahkulu isyanı sebebiyle harberdar olmuş bir görünüm sunmaktadırlar<sup>4</sup>. Onlara göre asiler Osmanlı ordusuyla savaştıktan sonra Acem diyarına geçip Şah İsmail'e iltihak etmişlerdir. Hatta Şah İsmail bunların yanına gelmelerini garipsemiş, çeşitli suallerle bunun sebebini anlamak istemiştir. Açık ki devrin I. Selim dönemi öncesinde kalemeye alınmış olan tarihlerin yazarlarının çoğunun zihni bu olaylar sebebiyle oldukça karışık ve vaziyeti tefhimde zorluk çekmektedirler. Önde gelen Osmanlı uleması arasında yer aldığı için özellikle temas edeceğimiz Kemalpaşazâde'nin II. Bayezid'in emriyle yazdığı ve ona sunduğu tarihinin ilk versiyonunda dahi buna benzer bir durum göze çarpmaktadır. Meselenin iyice idrak edildiği I. Selim döneminde Safevîler'in dinî yönelimleri ve şia hakkında sert fetvalar verecek olan ve

---

Muhammed Hüseyin Emir Erduş, *Uzun Hasan-ı Akkoyunlu ve Siyâsethâ-yı Şarki-Garbi Münâsebât-ı İran ve Osmani der-Devre-i Uzun Hasan-ı Akkoyunlu*, Tahran Hş. 1381, s. 93-142.

<sup>2</sup> Mesela dönemin tarihleri, Âşıkpaşazâde, *Tevârih-i Âl-i Osman*, (nşr. Atsız, *Osmanlı Tarihleri* içinde), İstanbul 1949, s. 222-225'te olayı anlatırken siyasî çerçeveyi çok iyi çizer, ayrıca Fatih Sultan Mehmed'in Uzun Hasan'ı mağlubiyete uğrattıktan sonra, onu takip edip memleketini yakıp yıkmadığını, Müslümanları incitmediğini de vurgular. Ayrıca bk., Neşri, *Kitâb-ı Cihannümâ*, nşr. Unat-Köymen, İstanbul 1957, II, 807 vd.; Tursun Bey, *Târih-i Ebu'l-fethi*, nşr. M. Tulum, İstanbul 1977, s. 150-168.

<sup>3</sup> *Tevârih-i Âl-i Osman*, s. 249-250.

<sup>4</sup> *Anonim Tevârih-i Âl-i Osman*, (Giese neşri), haz. N. Azamat, İstanbul 1992, s. 132-133; *Anonim Osmanlı Kroniği (1299-1512)*, haz. N. Öztürk, İstanbul 2000, s. 140-141. Bunlardan biraz daha geç bir tarihte derlendiği anlaşılan ve Latince çevirisiyle günümüze ulaşan bir başka müellifi belirsiz Osmanlı kroniği, II. Bayezid ve I. Selim devrini içine almakta olup hayli ayrıntılı bilgi verirse de bunlar döneminde değil daha sonra toplanmış olmalıdır. Fakat burada da ilk temaslar yer almaz, Dulkadiroğlu meselesi dolayısıyla II. Bayezid ile Şah İsmail arasındaki irtibattan söz edilir. Yolların kesilmesi ve İsmail'e katılanların katli emri, daha sonraki bir anlatım içine yerleştirilir (R. Kreutel, *Haniwaldanus Anonimi'ne Göre Sultan Bayezid-i Veli*, 1481-1512, trc. N. Öztürk, İstanbul 1997, s. 41-42, 45).

## OSMANLI DEVLETİ'NİN "ŞARK MESELESİ" NİN ORTAYA ÇIKIŞI İLK MÜNASEBETLER VE İÇ YANSIMALARI

FERİDUN M. EMECEN

Şark Meselesi kavramının Batıda XIX. yüzyılda Osmanlı İmparatorluğu'nu ilgilendiren siyasî bir çerçevenin mahsulü olarak ortaya çıkmış ve şekillenmiş olduğu malumdur. XIX. yüzyılın büyük Batılı Devletleri için bir ayağı Balkanlar'da bulunan Osmanlı İmparatorluğu önemli bir siyasî çekişmenin hedefi olmuştur. Bununla birlikte bu kavram Osmanlı İmparatorluğu'nun kendi iç ve dış siyasetinde bir dönem için daha farklı bir anlam kazanmış gözükmektedir. Osmanlılar bunu Batı dünyasında anlaşıldığı bir şekilde ve müspet bir siyasî yönelimin ana çerçevesini ifade etmek maksadıyla kullanmamışlardır. Ayrıca literatüründe de böyle bir yerleşmiş kavram mevcut bulunmamaktadır. Fakat bugünden geriye doğru baktığımızda mahiyeti itibarıyla farklı renkler taşısa da Osmanlı İmparatorluğu'nun kendisine has bir Şark Meselesinin varlığı çok açık olarak tesbit edilebilir. Özellikle XVI. yüzyıl başlarından itibaren Osmanlı sistemine alternatif olabilecek bir gücün doğu sınırlarında belirmiş olması, buna karşı son derece ciddi boyutta dinî, siyasî ve askerî hazırlık safhaları böyle bir meselenin mevcudiyetini ve bir kavram halinde ortaya konulabileceğini düşündürmektedir. Burada bu kavramın ortaya çıkışına dayanak teşkil edecek olan olgulara yönelik bazı noktalara işaret etmek ve zaman dilimini belirlemek amaçlanmış olup Osmanlı-Safevî çekişmesinin Osmanlı tarihinin genel seyri itibarıyla ilk anda nasıl anlaşılmış olduğu ve hangi motiflerle bezenmiş bulunduğu üzerinde durulmaya çalışılacak ve konu dinî, sosyal ve siyasî yönelimlerin ağırlıklı olduğu bir konsept halinde Şark Meselesi şeklinde takdim edilecektir.

Anadolu'nun Batıya oldukça yakın bir kesiminde, oldukça erken bir tarihte Trakya yakasına geçmiş olmakla bir bakına bir ayağı Asya'da diğeri Avrupa'da oldukça ilginç bir coğrafi mekânda ortaya çıkan Osmanlı Devleti için doğuya müteveccih esaslı siyasetin teşekkülünü, Bizans'ın düşüşünün sonrasına yerleştirmek ve özellikle doğuda Diyarbekir'den Tebriz'e uzanan bölgede mevcut bir Türkmen devleti olan Akkoyunlular ve güneyde Memlükler ile doğrudan sınırdaş haline geldiği Fatih Sultan Mehmed dönemine indirmek yanlış olmasa gerekir. Fatih'in doğu Anadolu hakimiyeti için Uzun Hasan ile yaptığı savaş<sup>1</sup> bir ölçüde Osmanlıla-

<sup>1</sup> Savaş, Uzun Hasan'ın durumu ve Osmanlılara karşı tavrı bir takım araştırmalara konu olmuştur. Bunlar için bk. J. Woods, *Akkoyunlular. Aşiret, Konfederasyon, İmparatorluk*, trc. S. Özbudun, İstanbul 1993, s. 193-203; ayrıca konunun İran kaynakları ağırlıklı olarak incelendiği son bir çalışma:



- İsfahânî, Muhammed Ma'sûm b. Hâcegî, Hulâsatu's-Siyer, nşr. İrec-i Efşâr, Tahran, İntişârât-i İlmi, 1368.
- Kummî, Kadî Ahmed, Hulâsatu't-Tevârih, 2 C., nşr. İhsân-i İsrâkî, Tahran, İntişârât-i Dânişgâh-i Tahran, 1359, 1363.
- Müneccim, Mollâ Celâl, Târih-i Abbâsî, nşr. Seyfullah-i Vahîdniyâ, Tahran, İntişârât-i Vahîd, 1366.
- Nasîrî, Muhammed İbrahim b. Zeynu'l-âbidîn, Dustûr-i Şehriyârân, nşr. Muhammed Rızâ Nasîrî, Tahran, Bunyâd-i Mevkûfât-i Doktor Muhammed-i Efşâr, 1373.
- Rumlu, Hasan Big, Ahsenu't-Tevârih, C 12., nşr. Charles Norman Seddon, Tahran, Kitâbhâne-i Şems, 1347.
- Şamlu, Velikuli b. Davudkuli, Kasasu'l-Hâkânî, C 1., nşr. Seyyid Hasan Sâdât-i Nâsirî, Tahran, Sâzmân-i Çâp ve İntişârât-i Vezâret-i Ferheng ve İrşâd-i İslâmî, 1371.
- Türkman, İskender Big, Âlem-ârây-i Abbâsî, 3 C., nşr. Muhammed İsmail-i Rızvânî, Tahran, Dunyâ-yi Kitâb, 1377.
- Vahîd-i Kazvînî, Muhammed Tâhir, Abbâs-nâme, nşr. İbrahim-i Dehgân, Erâk, Kitâbfurûşî-yi Dâvûdî, 1329.
- Vâlih-i Kazvînî-yi İsfahânî, Muhammed Yusuf, Huld-i Berîn: İran der Zamân-i Şâh Safî ve Şâh Abbâs-i Dovvom, Hadika-i Şeşom ve Heftom ez Ravza-i Heştom, nşr. Muhammed Rızâ Nasîrî, Tahran, Encumen-i Âsâr ve Mefâhir-i Ferhengî, 1380.

bas'a saldırmak üzere birlik olan Osmanlıların ve Kürtlerin birbirine düşmesi ve birbirini katletmesi, "*Şah Abbas'ın Allah tarafından desteklenmesi ve işinin yaratılmışların irade ve ihtiyar dairesinden çıkmış olması*" yüzündendi. Bu olay da ilahî ihsanın, masum imamların merhametinin ve Şeyh Safiyyuddin'in kerametinin eseri idi (Cunâbedî, s. 865).

"Eğer dünya kılıç olup yerinden oynasa, Tanrı dilemedikçe tek bir damarı bile kesemez." (Cunâbedî, s. 20).

Sonuç olarak denilebilir ki, İranlı tarihçilerin haberlerine göre, "İran iç işlerindeki karışıklıklar", Osmanlı-İran ilişkilerinde ortaya çıkan krizin asli değişkeni olmuş ve Osmanlıların İran'a göz dikmelerinde önemli bir rol oynamıştır. Çünkü, ne zaman iç karışıklıklar azalsa ve çeşitli güçlerin birliği sayesinde hükümetin iktidar gücü artacak olsa, Osmanlıların emellerini uygulama imkânı da o oranda azalmıştır. Bunun tam aksine, ne zaman devlet adamları arasında anlaşmazlık ve nifak baş gösterecek ve merkezi hükümet zayıflayacak olsa, komşu devletin sadece iştahı kabarmakla kalmamış, İran'a tâbi olan kavimleri, yönetimleri ve İranlı devlet adamları gibi değişkenleri de kendi amaçlarına ulaşma doğrultusunda kullanmayı ve hizmetine almayı başarmıştır. Safevi dönemi tarihçilerinin haberleri arasında "batulıların karar alma mekanizmaları üzerindeki müdahaleleri" değişkeni üzerinde fazla durulmamıştır. Ancak, mevcut tanıklar ışığında bunun en etkili değişkenler arasında bulunduğunu söylemek mümkündür. "Osmanlı iç işlerindeki karışıklıklar" da bir başka temel değişken olarak tanımlanabilir. Çünkü, bu değişken, sınır boylarında güvenliğin yok olması, kavimî hareketlerin meydana gelmesi ve sonuçta iki devletin ilişkilerinde kriz çıkmasında önemli rol oynamıştır. Safevi dönemi tarihçilerine göre "ilâhî takdir", tarihî olayların ortaya çıkışının asıl nedeni sayılmakta ve hiçbir olay bu olgunun etki çerçevesi dışında görülmemektedir.

#### KAYNAKLAR

- Bahâr, Muhammed Takî (Meliku's-Şu'arâ), Sebk-şinâsî, C. 3, 4. bs., Tahran, İntişârât-i Emir-i Kebir, 2535.
- Bidlîsî, Şeref Han, Şerefnâme: Târih-i Mufasssal-i Kurdistân, nşr. Muhammed-i Abbâsî, Tahran, İntişârât-i İlmî, 1343.
- Efûşteî-yi Natanzî, Mahmûd b. Hidâyetullah, Nukâvetu'l-Âsâr fî Zikri'l-Ahyâr, nşr. Hasan-i İşrâkî, Tahran, Bungâh-i Terceme ve Neşr-i Kitâb, 1350.
- Felsefî, Nasrullah, Zindegânî-yi Şâhî Abbâs-i Evvel, C 1-4, Tahran, İntişârât-i Dânişgâh-i Tahran, 1353.
- Fermânfermâiyân, Hâfız, Tahlîl-i Târîhi-yi Siyâset-i Hâricî-yi İran, çev. İsmail-i Şâkîrî, Tahran, İntişârât-i Merkez-i Mutâle'ât-i Âlî-yi Beynûlmilelî-yi Dânişgâh-i Tahran, 2535.
- Huseynî-yi Esterâbâdî, Seyyid Hasan b. Murtazâ, Târih-i Sultânî: Ez Şeyh Safî tâ Şâh Safî, 2. bs., nşr. İhsân-i İşrâkî, Tahran, İntişârât-i İlmî, 1366.

Şanlı, C. 1, s. 241-253). Bu olay, İran'ın askeri gücünü zaafa uğratarak Bağdat'ı Sultan IV. Murad'ın saldırılarına karşı koruma konusunda İran'ın yenilmesine uygun bir ortam hazırladı. Aynı yıl, bir yandan Bağdat Osmanlı kuvvetleri tarafından kuşatıldı, bir yandan da Murad Han Erdelan durumu fırsat bilerek Osmanlı ordularından yardım aldı ve bölgeyi bölmek üzere Kürdistan'a saldırdı. Vâlih-i Kazvîni bu konuda şunları yazar:

*"Sultan Murad, Bağdat'ı kuşatmaya giriştiği sırada, Murad Han Erdelan Türklerden ve Kürtlerden bir topluluğun yardımıyla, Kürdistan mülkünü ayırmak amacıyla o vilayete cüret bayrağını dikti. Süleyman Han Erdelan, ebediyet nişanlı devletin desteğiyle o sapkın gürulhum yolunu kesti ve o topluluğun bağlarını birbirinden kopardı."* (Vâlih-i Kazvîni, s. 284).

Şah Safi, Bağdat kuşatılmadan önce güçlerini oraya göndermeyi başaramadı ve Tâk-ı Vustân'da kaldı. Bağdat'ı koruyan İran güçleri de bir süre direndikten sonra ihtilafa düştüler. Bacları oynamağının Osmanlı sultanına katılması (Huseyni-yi Esterâbâdî, s. 258), kaleyi yöneten emirlerin nifak pazarının ısınmasına, Tâk-ı Vustân'dan gelen Şah Safi'nin mizacında bozulma olduğu haberinin yarattığı korku (Vâlih-i Kazvîni, s. 269-271) Bağdat kalesinin düşmesini hızlandırdı ve şehir Osmanlı sultanının tasarrufuna geçti. Bağdat'ın düşüşünün ardından, barış görüşmeleri başladı ve 14 Muharrem 1049 (17 Mayıs 1639) tarihinde Zihâb barış antlaşmasının yapılmasıyla birlikte (İsfahânî, s. 268-275; Vahîd-i Kazvîni, s. 49-53; Vâlih-i Kazvîni, s. 273-281) iki devlet arasındaki tartışmalar sona erdi ve yüzyıla yakın bir süre fitnenin gözü uykuya daldı.

İranlı tarihçiler, sonucu ister zafer ister yenilgi olsun, her olayda, kaderin elini, ezeli iradeyi ve ilâhî takdiri açıkça görmüşlerdir. Bu yüzden, mesela 986 (1578) yılında Osmanlı saldırılarının Azerbaycan ve Şirvan halkının yüzüne mihnet ve bela kapılarını açmış olması, katil ve yağma pazarının revaç bulması, ilâhî takdir öyle gerektirdiği için olmuştu (Türkman, C. 1, s. 354-355). Ya da 993 (1585) yılında Tebriz kalesinin Osmanlı tasarrufuna geçmesi de ilâhî takdir, o şerefli şehrin kalesinin tahribi ve halkının perişanlık ve dağınıklığı yönünde gerçekleştiği için meydana gelmiş, onların hiçbir çabası aslında bu konu üzerinde etkili olmamış ve şehir Osmanlıların eline düşmüştü (Türkman, C. 1, s. 479, 492). 1033 (1624) yılında İran orduları başkomutanının ve bazı Kızılbaş emirlerinin Gürcüler eliyle katledilmesi, ezeli iradenin o topluluğun öldürülmesi ve o ordunun zayıf olması yönünde gerçekleşmesi yüzünden meydana gelmişti (Cunâbedî, s. 891). Azerbaycan ve Şirvan kalelerinin kilit noktası konumunda olan Erivan kalesinin 1013 (1605) yılında ilâhî teyit ve gayp ordularının yardımı sayesinde kahredici devletin yöneticilerinin tasarrufuna geçmesi de böyleydi (Türkman, C. 2, s. 1062). Anadolu sultanının 1027'de (1618) birkaç kez ordu donatınaya girişi, ancak hezimete uğraması, ilâhî teyit, masum imamların ruhlarının yardımı ve Şeyh Safiyyuddin'in kerameti sayesinde olmuştu (Cunâbedî, s. 872). 1028 yılında, Çemenhoy olayında, Şah Ab-

Yaklaşık yirmi yıl boyunca İran ordularının başarılı ilerleyişi, iç ve dış ilişkiler sahnesinde yeni değişkenlerin devreye girişi, zaman içinde olayların yönünü değiştirdi. 1033 (1624) yılında Sultan Mustafa ikinci kez saltanattan azledildi. Yerine Sultan IV. Murad geçti. Osmanlı siyasetindeki nispi istikrarla birlikte, Osmanlılar ellerinden çıkan bölgeleri yeniden geri almak üzere saldırıya geçtiler. 1034 (1625) yılında Osmanlı orduları Kürtlerin ve Arapların işbirliğiyle Musul ve Kerkük bölgesine saldırmaya başladılar (Huseyni-yi Esterâbâdî, s. 226). Gürcistan hâkimi Tahmurs Bey'in sürekli itaatsizlikleri, Gürcü Morav Bey'in isyanı ve İran başkumandanı Karçagay Han'ı, Şirvan beylerbeyi Yusuf Han'ı ve öteki Kızılbaş komutanlarını öldürmesi ve 1034 (1625), 1036 (1627), 1037 (1628) yıllarında Osmanlılara bağlılığını bildirmesi, Hüsrev Paşa'nın 1037 (1628) yılında onun İran'a saldırmak için kışkırtması (Türkman, C. 3, s. 1703-1706, 1769, 1787; Cünâbedî, s. 856, 896, 897; Vâlih-i Kazvîni, s. 39, 1038 (1629) yılı olaylarının zeylinde; Huseyni-yi Esterâbâdî, s. 227) İran'ın kuzeybatı bölgesinde durumun bozulmasına neden oldu. Özellikle, sonuçta yenilgiye uğramış olsalar da Kürtlerin saldırıları Osmanlıların da arka çıkmasıyla Tebriz'e dek uzandı (Huseyni-yi Esterâbâdî, s. 238). Şah Abbas'ın 1038'de (1629) ölümüyle birlikte, "*Dost görünen düşmanların ve riyakâr hasunların yüzünden perdeler düştü. Her biri, eskiden beri kafalarında hayalini kurdukları bir arzu ve hevesle ellerini celadet yeninden çıkarıp ayaklarını gereğinden fazla uzattılar.*" (İsfahânî, s. 56). İsfahan'da, Şehzade İmamkuli Mirza saltanat iddiasına kalkıştı ancak başı ezildi (Türkman, C. 3, 1797; Vâlih-i Kazvîni, s. 7). 1038 (1629) yılında Garib Şah'ın ayaklanması, Gilan'ın güvenliğini tehlikeye attı ve bir bölük Kızılbaş askerini kendisiyle uğraşmak zorunda bıraktı (İsfahânî, s. 49-54; Vâlih-i Kazvîni, s. 15-23). 1034-1044 (1625-1634) yılları arasında, Özbeklerin Horasan'a saldırması, Kızılbaş ordularının batı bölgelerine yoğunlaşmasını engelledi. Özellikle de ikinci saldırıları, Sultan Murad'ın Erivan'a saldırdığı haberinin yayılmasıyla birlikte gerçekleşti (İsfahânî, s. 195; Şamlu, C. 1, s. 216-241). Bu olaylarla aynı zamanda, Şah Abbas'ın şehzadeleri ve hanım sultanları, ordudan ve divandan pek çok devlet adamı, Şah Safi'nin emriyle katledildiler (İsfahânî, s. 125-126, 136-137; Vâlih-i Kazvîni, s. 106-108, 115-120, 199).

İran'ın siyasî durumunun karışmasına yol açan ve yukarıda zikredilen etmenler, Osmanlıların İran'a saldırmasını kolaylaştıran ve şiddetlendiren uygun ortamı hazırladı. Özellikle, Sultan Murad 1044 (1634) yılında batılılarla barış yapmış (İsfahânî, s. 186; Vâlih-i Kazvîni, s. 198) ve kafasını onlardan yana rahatlatarak bizzat İran ile savaş meydanında karşılaşmaya hazırlanmıştı.

Sultan IV. Murad, 1045 (1635) yılında Erivan'a saldırdı (İsfahânî, s. 198), ardından saldırısını Tebriz'e yöneltti. Ancak, sonraki yıllarda bazı bölgeleri ele geçirmeyi başardıysa da yenilgiye uğradı (İsfahânî, s. 208). 1048 (1638) yılında, muhtemelen Safevi sarayı tarafından mali kayıtlarının incelenmesinden kaygı duyan Kandeher valisi Ali Murad Han'ın isyanı, bölgenin İran'dan ayrılması ve Hindistan'ın sultasına girmesiyle sonuçlandı (İsfahânî, s. 253-256; Vâlih-i Kazvîni, s. 264;

(Türkman, C. 2, s. 1538) Öküz Mehmet Paşa lakabıyla bilinen sadrazam Mehmet Paşa bir barış planı ortaya koydu ve İran'dan onun ordugahına bazı elçiler gittiler (Türkman, C. 2, s. 1494). Ancak, bir başka olay barış görüşmelerinin askıya alınmasına neden oldu. Mehmet Paşa, Kızılbaş ile savaşı ve kale kuşatması sırasında kurlu olmakla suçlanarak sadrazamlık görevinden azledildi.

Mehmet Paşa'nın yerine Halil Paşa atandı ve Tatar Cani Bey Giray Han'ın yardımıyla 1027 (1618) yılında İran'a saldırmaya yöneldi (Türkman, C. 2, s. 1503). Halil Paşa'nın Kızılbaş'a yenilmesi, barış görüşmelerinin yenilenmesine neden oldu. Sonunda 1029 (1620) yılında, nihai barış antlaşması metni, Amasya barış antlaşması esas alınarak düzenlendi ve imzalandı. İskender Big Türkman bu konuda şunları yazar:

*"İki devlet arasındaki barış konusu, cennet mekân Şah Tahmasb ve Sultan Süleyman zamanında yürürlükte olan ilkelere ve şartlara göre belirlendi. Üzerinde yapılan ve iki taraf arasında münakaşaya neden olan değişiklik, anılan süre içinde Kızılbaş sınırları içinde bulunan ve şimdi Osmanlı tasarrufunda olan Gürcistan'ın Ahıska vilayeti ile, Şah'ın topraklarıyla Irak-ı Arab arasında bulunan ve o zamanlar Osmanlı sınırında yer aldığı halde şimdi bu devletin tasarrufunda olan Derteng şehri ve Zencir Kalesi'nin değış tokuşu üzerinde tarafların razı olması ve bu konuda tartışmaması ve geri kalan yerlerin merhum padişahların zamanında olduğu gibi kalması karara bağlandı. Şah, Ahıska konusunda aslında razı olmasa da, o sırada Halil Paşa'nın ve iki taraf arasındaki hayırlı aracılarn ricası üzerine, anlaşmaya rıza gösterdi ve bu şartlar kabul edildi."* (Türkman, C. 3, s. 1567).

Ancak, yine İskender Big'in deyişle: *"Yolsuz felek ve gaddar zaman, âlemde rahatın devam etmesine ne zaman fırsat vermiştir ki?"* (Türkman, C. 3, s. 1567).

Bu kez de, Sultan Ahmed'in ölümünden sonra 1026 (1617) yılında Osmanlı devletinde baş gösteren saltanata geçme krizi, barışın gerçekleşmesini engelledi. 1031 (1622) yılında yeniçeriler ayaklandılar ve Sultan Osman'ı katlettiler. Onun yerine, daha önce saltanattan azledilen Sultan Mustafa'yı yeniden saltanat tahtına oturtular (Türkman, C. 3, s. 1631). Sultan Mustafa, Şah Abbas'a hitaben yazdığı dostane mektubunda "barışın ve dostluğun temellerini yeniden sağlamlaştırmaktan" söz etse de (Huseyni-yi Esterâbâdî, s. 220) Osmanlı iç işlerindeki karışıklıklar, barış antlaşmasına bağlı kalma bahanesini Şah Abbas'ın elinden alarak onu, halkı, Osmanlı sarayındaki vahim olaylar yüzünden ne Anadolu'ya ne de Kızılbaş'a bağlı olan Bağdat'ı kuşatmaya yöneltti (Türkman, C. 3, s. 1655). Bağdat Subaşı Bekir'e -Bağdat'ın Osmanlı valisi- yazdığı bir mektupta *"Ziyaret saadetine ulaşmaktan başka bir maksadının olmadığı"* yolunda güvence veren Şah Abbas (Türkman, C. 3, s. 1657), Bağdat'ı tasarrufu altına almakla kalmadığı gibi, aynı yıl (1032/1623) Kerkük'ü, Musul'u ve Gürcistan'ın Ahıska'sını da Osmanlı hakimiyetinden çıkardı (Türkman, C. 3, s. 1666-1673).

"Kendisinin ve Osmanoğulları hanedanının aksakallarının malumudur ki cennet mekân Şah ile merhum Sultan Süleyman ve oğlu Sultan Selim arasında, bu iki hanedan arasında aruk nesilden nesle muhalefet olmasın diye sözleşme ve anlaşma şartları sağlam bir iman üzere kurulmuştu. Türkler, cennet mekân Şah'ın kaçınılmaz ölümünden sonra, Kızılbaş oymakları arasında çıkan en küçük bir olayı bahane ederek fırsatını bulunca sebepsiz yere sözleşmeyi ve anlaşmayı bozarak bize miras kalan memleketlerimizi gasp ederek ele geçirdiler. Şimdi bizim, miras malımızı talep etmeye hakkımız vardır. Eğer Anadolu ülkesinin padişahı atalarının sözlerini dikkate alıp ülfet ve dostluk makamında durursa sınırlar o zamanki haline geri döner. Biz de düşmanlık ve inat yolunu terk edip dostluk ve birlik yolunu tutarız. Eğer inat eder de düşmanlık makamına geçerse, yüce Allah'ın lütfuna tevekkül edip hakkımız olan mirası talep etmekten geri durmayız." (Türkman, C. 2, s. 1177; Münecim, s. 309-310).

Bu tarihten itibaren, Şah Abbas artık sonuna dek sözünde durdu ve bunun gerçekleşmesi için uğraştı. Barış için elçilerin defalarca gidip gelmeye devam ettiği 1018 (1609) yılından itibaren Amasya barışının şartlarına uydu: "Sözümüz söyledigimizdir; mertlerin sözü tektir" (Türkman, C. 2, s. 1353-1357) diyordu. Sonunda 1019 (1610) yılında barış şartları kabul edildi. Şah Abbas'ın elçisi Muhammed Bey Rumlu, sınırları belirlemek üzere Murad Paşa ile görüşmek üzere İstanbul'a hareket etti (Türkman, C. 2, s. 1636).

Murad Paşa'nın ölümü barışı bir süre sekteye uğrattı. Ancak barışı sağlamak amacıyla elçilerin geliş gidişleri yeniden devam etti. 1022 (1613) yılında İncili Çavuş adıyla bilinen Mustafa Paşa, beraberinde cennet mekânlı Süleyman kararlı sultanın zamanındaki kanunlar uyarınca hazırlanmış bir barış metni getirdi ve İsfahan'da Şah Abbas'ın huzuruna çıkarak sundu. İki taraf sınırları belirlemek için temsilciler seçtiler. Ancak bu kez de "Özellikle Gürcüler ve Kürtler gibi bozguncuların ifsat etmesiyle barış meselesi ortada kaldı ve taraflar arasında bir kez daha fitne ateşi tutuştu." (Türkman, C. 2, s. 1425-1427).

Şah Abbas Gürcistan'a saldırınca, onun bu hareketi barış görüşmelerinin durmasının bahanesi oldu. Saldırıdan sonra, bazı düşmanların, Şah Abbas'ın Gürcistan'a hareketinin Osmanlı sultanına ulaştırıldığı haberi geldi. Şah Abbas, Mazenderan baş kumandanı Kasım Bey'i İncili Çavuş ile birlikte Osmanlı sarayına göndererek Sultan Ahmed'e hitaben yazılmış dostane bir mektup ve çeşitli hediyelerle kendi hareketini "bir zaruret gereği" olarak göstermeye çalıştıysa da bu açıklamaları Osmanlıların İran'ın batısına asker sevk etmelerine mani olamadı. Bu yüzden, o, Gürcistan esirleri ve elde ettiği ganimetlerle birlikte İsfahan'a doğru yola koyulduğu sırada Osmanlı serdari ovada ikamet etmiş, asker toplamak ve savaş hazırlıkları yapmakla meşguldü (Huseyni-yi Esterâbâdî, s. 205-208).

Çatışmaların şiddetlenmesiyle birlikte, barış görüşmeleri 1025 (1616) yılına dek askıya alındı. Bu yılda, sözünde durmayarak Erivan'ı kuşatma altına alan

Cunâbedî: "*O kavim, sürekli olarak cihan padişahından Kayser'e karşı savaş açması talebinde bulunuyorlardı*" demektedir (Cunâbedî, s. 806; Ayrıca bkz. Türkman, C. 2, s. 1258 vd.).

Şah Abbas'ın siyasi gerekçelerle İran'ın Osmanlı tasarrufunda bulunan topraklarını kurtarma girişimlerine ilaveten, kendisine sığınanları iyi karşılaması ve onların savaş gücünü Osmanlılara karşı kullanması iki ülke arasındaki ilişkilerdeki krizi şiddetlendiriyordu.

Osmanlılar da benzeri durumlardan yararlanıyor ve Safevilerden yüz çeviren valilerden ya da sınır boylarında bulunan emirlerden İran'a saldırmak üzere yararlanmaya çalışıyorlardı. Bu cümleden olarak, 1014 (1605) yılında Kürt büyüklerinden Koçi Bey'in Selmas, Enzel, Karabağ ve Urûmî'deki isyan haberi ve Anadolu serdarı Cağaloğlu'nun ona bir mektup yazarak, onu kendi ordusunun hareketinden haberdar ettiği, en kısa zamanda ağır ordusuyla beraber o sınırlara yöneleceği ve ondan adamlarıyla birlikte Anadolu ordusuna katılmasını istediği haberi Şah Abbas'a ulaştı (Cunâbedî, s. 784). Yine 1019 (1610) yılında, Safevi hanedanının ekmeğiyle yetişen Mukri taifesinin nankörlük ederek Osmanlılara arka çıktığı anlaşıldı (Huseyni-yi Esterâbâdî, s. 197).

Osmanlı-İran ilişkilerinin otuz yedi yıl süren altıncı döneminde, Şah Abbas, Osmanlı tasarrufunda bulunan bütün bölgeleri geri aldı. Molla Celal-i Müneccim-başı'nın bildirdiğine göre, Şah Abbas'ın amacı sadece Şah Tahmasb zamanındaki sınırlara yeniden ulaşmak değil, aynı zamanda bu sınırları Şah I. İsmail zamanındaki sınırlara ulaştırmaktı. Molla Celal, 1013 (1604) Ramazanı'nda Süleyman Bey Kürd-i Mahmudi'den şu içerikte bir mektup geldiğini yazmaktadır:

"Biz bu taraftan barışa yanaştık ve Osmanlı serdarı da büyük rağbetle birkaç şartla barışı kabul etti: Birincisi, harap olmasına yol açtukları kaleleri tamir etsinler. Yani Erivan, Nahçıvan ve Tebriz kalelerini onarsınlar. İkincisi, kalelerdeki top ve balyemez gibi malzemeleri defterlerde kayıtlı olduğu şekilde teslim etsinler. Üçüncüsü, o bölge halkından yağmalanarak alınan esirleri, malları ve araç gereçleri geri versinler. Mektup cennete benzeyen mecliste okununca, herkesten elinde olmadan bir kahkaha yükseldi. Ali'nin eşiğinin köpeği olan sultan şöyle buyurdular: Allah'a şükür bizden ölmüşlerin yeniden diriltülmesini istemediler. Gerçekten ben, merhum Şah İsmail'in ülkesini istiyorum ve doğrusu o cennet mekân şahın ülkesini almaya razı değilim. Kendileri hem barışa meylediyorlar hem de böyle tekliflerde bulunuyorlar." (Müneccim, s. 273-274.).

Elbette, Şah Abbas bir süre sonra, Amasya barış antlaşması esaslarına göre isteğini değiştirdi ve o barış antlaşmasının şartları uyarınca bölgelerin geri alınmasına razı oldu. 1015 (1606) yılında İran ile barış yapmak için Gürcü Simon Han'a ve Şah Tahmasb'ın eski hizmetkârı Gürcü Gülçehre adındaki kadının elçiliğine tevessül eden Osmanlı sultanına cevap olarak yazdığı mektupta şöyle diyordu:

"Karşı tarafın mensupları bazı hareketlerde bulundular, bu yüzden muzaffer alayın o tarafa doğru hareket etmesi lazım geldi. Başıbozuk Türkler ve devletsiz Kürtler ayaklanıp fesat çıkardılar. Her birinin kafasını bağımsız olma sevdası karıştıyordu. Sınır boylarındaki paşalar ve hâkimler de Celaliler gibi isyan ve tuğyan etmiş, bu tarafın mensuplarına karşı uygunsuz bir tavır almışlardı. Kendilerinden çeşitli edepsizlikler zuhur ediyordu. Nitekim, Van'da hüküm süren Ahmet Paşa, şahın hususi tacirlerinden birisini yakalayıp malına tamah ederek öldürdü ve şahın özel mallarının tümüne el koydu. Şirvan'da da esir ve yaralı satın almak üzere Dağistan tarafına gitmiş olan şahın mülazımlarını yakalayıp mallarına el koydular. Yüce padişah bunları bilmezden gelip padişahlara yakışır bir tavırla olup bitene göz yumuyordu. Sınır boylarındaki paşaların bu çirkin davranışları Türk sultanına ve büyük vezirlere defalarca bildirdi, ancak bir sonuç alınamadı. Paşalar bu çirkin davranışlarına devam ederek kendi padişahlarının fermanıyla amel etmiyorlardı. Bunlar olup biterken Kürt Gazi Bey ile Türkler arasında çatışma çıktı. Gazi Bey, Selmas sınırında bulunan Karnıyarık kalesini sağlamlaştırarak Tebriz beylerbeyine itaatten yüz çevirmişti. Tebriz beylerbeyi Ali Paşa, Gazi Bey'e ve ayaklanan Kürtlere haddini bildirmek için üzerlerine gitti. Gazi Bey, oğlu Han Abdal'ı yüce saltanat eşğine gönderip yardım talebinde bulundu. Şah Abbas miras malı olan Azerbaycan ve Şirvan'ı almaya karar verdi. Rebiüssani 1012'de Tebriz'e saldırdı ve şehrin kalesini ele geçirdi." (Türkman, C. 2, s. 1028, 1030, 1038; ayrıca bkz. Cunâbedî, s. 767).

Bu, Şah Abbas'ın kaybettiği bölgeleri geri alma hususundaki ikinci girişimiydi. İlk işi, yaklaşık on beş yıldır Osmanlı tasarrufunda bulunan Nihavend kalesini tahrip etmek oldu. İranlı devleti tarafından pek çok kez Osmanlı devlet adamlarına "Bu dört duvarın arada bulunması, sonuç olarak barışın ve birliğin temellerine zarar vermektedir" diye uyarıda bulunuldu (Türkman, C. 2, s. 1024). Ancak, bu yönde bir girişimde bulunulmadığından Şah Abbas, oranın kuşatılması ve tahrip edilmesi için ferman çıkardı. Osmanlıların Nihavend kalesinin tahribi konusunda kuşkuya kapıldıklarını, fırsatını bulduklarında bunu eyleme geçireceklerini ve özür kabul etmeyeceklerini bildiğinden, artık Azerbaycan ve Şirvan'ın da Osmanlıların elinde kalmasını akılcıca bir iş olarak saymadı ve fırsattan yararlanarak o bölgelere saldırdı (Türkman, C. 2, s. 1028). Yukarıda söz konusu edilen hareketler, 999 (1591) yılında başlayan onüç yıllık barış sürecini sona erdirdi ve Osmanlı-İran ilişkilerinde altıncı dönemin başlamasına yol açtı.

Bu dönemde, bir bölük Osmanlı'nın Şah Abbas'a sığınması, ordusunun moralini ve saldırı gücünü artırdı. 1014 (1605) yılında, o sıralarda Anadolu'dan cihan padişahının kulluğuna gelen ve Azerbaycan'da kışlağı ve yaylası bulunan öncü boyların serdari Niyaz Han iki bin süvari ile Kızılbaşların saflarına katıldı ve Cağaloğlu'na karşı açılan savaşa katıldı (Cunâbedî, s. 786). 1017 (1608) yılında da Celalilerden on iki bin silahlı süvari Şah Abbas'a katıldılar. Osmanlılara karşı kıyam eden ve Anadolu'nun çeşitli yerlerinde toplumsal kargaşalar ve huzursuzluklar çıkaran Celaliler, Şah Abbas'ın Osmanlılara karşı savaşlarında onun yanında yer aldılar.

tarafından Şah Abbas'a hediye edilen çok değerli bir elmas parçasını Şah kendi tasarrufuna almayıp âlimlere teslim etti. "*Âlimler, müminlerin genel yararı doğrultusunda bu elmasın satılmasına, karşılığında uygun mülkler satın alınmasına ve bundan elde edilecek paranın devlet işlerinde kullanılmasına cevaz verdiler. Bundan dolayı, elması Anadolu'ya gönderip İstanbul'da makul bir fiyata satıp kıymetini feyiz eserli Şah'ın huzuruna gönderdiler.*" (Türkman, C. 2, s. 980).

Bu dönemde Osmanlılar genellikle batılılarla çatışma halindeydiler. Bu yüzden doğruya çok az ilgi gösteriyorlardı. Ancak batılılar İran'ı Osmanlı aleyhinde bir eyleme girişmeye zorluyorlardı. Şah Abbas'ın müneccimbaşı Molla Celal'in bildirdiğine göre, 1007 (1598) yılında Avrupa'dan İran'a gelen elçi, İran'ın sınır boylarının Osmanlı tarafından işgalini bahane ederek Şah Abbas'ı Osmanlılara saldırmaya teşvik etti. Şah'a hitaben şöyle dedi: "*Biz Osmanlıyı çok zayıflattık ve defalarca yenilgiye uğrattık. Siz artık kendi ülkenizi talep etmelisiniz ki her ikimizin de muradı hasıl olsun.*" (Müneccim, s. 185). Şah Abbas'ın bu söze nasıl bir tepki gösterdiğini bilmiyoruz. Ancak, Kızılbaş'ın Horasan'daki fütuhatını bildirmek üzere elçi gönderilmesi, Osmanlı sultanına "muhabbet nişanlı" bir mektup yollanması, iki ülke arasındaki ticari ilişkinin normal görünmesi ve Şah Abbas'ın 1012 (1603) yılına dek Osmanlı aleyhine hiçbir düşmanca harekete girişmemesine bakılırsa, batılı elçinin Şah Abbas'ı ani bir tepki göstermeye zorlama girişiminin etkisiz kaldığı anlaşılmaktadır. Halbuki sarayda batılı elçilerin bulunması, Hüseyin Ali Big Bayat'ın ve Antoni Sherley'in Zilhicce 1007'de (1598) Avrupa ülkelerine elçi olarak gönderilmesi, Şah Abbas'ın batılılarla Osmanlı aleyhine bir birlik zemini arayışı içinde olduğunu göstermektedir. Şah Abbas Azerbaycan ve Şirvan vilayetlerini kendisinin "miras mülkü" saymaktaydı (Türkman, C. 2, s. 1047) ve doğal olarak Osmanlıların bu bölgelerdeki sultasından hoşnut değildi. Ancak, söylendiği gibi, Osmanlı-İran ilişkilerini bozacak bir hareketin ilk önce kendisinden gelmesini istemiyordu. Bu yüzden, Osmanlıların tasarrufunda bulunan bölgeleri geri alma girişimine, Osmanlı iç işlerinin karıştığı ve bu yüzden İran sınır boylarının güvenliğinin tehlikeye düştüğü bir sırada el atmayı yeğledi. Saltanatın temellerinin sarsılması, batılılardan alınan yenilgi (Türkman, C. 2, s. 1255), Erivan'ın muhasarası sırasında Silsüpür (iki bin çadır) oymaklarının, çeşitli Kazak boylarının, Şemsüddinli ve Hacılar obalarının Şah Abbas'a katılması (Türkman, C. 2., s. 1049-1050; C. 3, s. 1810), Celali isyanları (Türkman, C. 2, s. 1025), Kürtlerin ayaklanması, sınır boylarındaki paşaların ve hâkimlerin Kızılbaşlara uygunsuz davranışları, Osmanlı iç işlerindeki karışıklıkları meydana getiren temel etkenlerdendi.

İskender Big Türkman, Osmanlıda bu krizli ortamın doğmasını "gaybi bir lütf" olarak gösterir ve Şah Abbas'ın takdir kalemiyle kaza levhasına yazılmış olan Azerbaycan ve Şirvan bölgelerini kurtarma arzusunun gerçekleşmesini ancak gayp âleminde gelecek yardımlarla mümkün görür (Türkman, C. 2, s. 1028). O, Şah Abbas'ın kaybedilen bölgeleri geri alma hevesinde olduğunu, ancak ahdini bozmak istemediğini yazar:

*tin Kürtlerden ve Lorlardan oluşan bir grup ayak takımı onlarla ittifak ederek Nihavend kalesine geldiler. Nihavend kalesini koruyan Türkler, yüce huzura bir adam gönderip onu durumdan haberdar ettiler. O sırada Hemedan hâkimi olan Hasan Ali Han Çigini'yi bu ayaklanmanın müsebbibi sayarak kendisinden şikayetçi oldular. Yüce padişah, barış şartlarına bağlılığı ve sözünde duruşu yüzünden korucular gönderip o ayak takımını dağıttı. Müfsitlerden birkaçını öldürerek başlarını Bağdat'a gönderdiler. Hasan Ali Han da Hemedan hâkimliğinden azledildi."* (Türkman, C. 2, s. 816-817).

Osmanlılar da barış antlaşmasının şartlarına bağlı kaldılar. O yıllarda, bazı İranlı devlet adamları ya Osmanlılara sığındılar ya da onlara bağlılıklarını bildirdiler. Ancak eskiden olan bitenin aksine, "*Oradan asker alıp geri gelmek için Osmanlı sultanının hizmetine gidiyorum*" (Müneccim, s. 115) diyen, ancak bu hususta başarı elde edemeden gurbette ölen (Türkman, C. 2, 700, 843; Cunâbedî, s. 722-724; Huseyni-yi Esterâbâdî, s. 153) Han Ahmed-i Gilani dışında diğer sığınmacılar Osmanlı tarafından destek görmediler ve çaresiz, Şah Abbas'tan özür dileyerek İran'a geri dönmek zorunda kaldılar. Bunlar arasında, sınırlar belirlendikten sonra yönetimi altındaki toprakları İran sınırlarının içinde kalmış olan Karacadağ hâkimi Halife Veled oğlu Şahverdi Han, Şah Abbas'ın huzuruna çıkmaktan kaçındı. Ancak, sınır boylarındaki paşalardan yardım göremeyince, çaresiz İran sarayına bağlılığını bildirmeye geldi ve katline ferman çıktı (Türkman, C. 2, s. 698, 715, 716). Yine, barış antlaşmasının yapılmasından birkaç yıl önce bağımsızlıktan dem vurarak Alişeker'in topraklarındaki birçok oynağı ve boyu göç ettirerek kendi vilayetine götürmüş olan ve kendisini Anadolu'ya tâbi kabul eden Loristan hâkimi, Muhammedi oğlu Şahverdi Han Abayi, barış akdinden sonra, özür dilemek üzere elçi gönderdi ve affa uğradı. Ancak, Şah Abbas'ın 1002-1006 (1594-1597) yılları arasında gerçekleşen Loristan saldırılarının ardından Anadolu'ya sığındı. Ancak bu kez Osmanlı tarafından destek bulamayınca özür dilemek üzere yeniden İran'a geldi ve bir kez daha Loristan hâkimliğine atandı. Ne var ki ikinci kez Şah'ın gazabına uğrayıp öldürüldü (Türkman, C. 2, s. 691, 742, 793, 862-864; Münecim, s. 121, 159).

Bu dönemde ilişkilerin düşmanca olmayışı göz önünde tutularak, Şah Abbas tarafından Osmanlı sarayına elçiler gönderildi. Birisi 1004 (1596) yılında Sultan III. Murad'ın ölümüne baş sağlığı dilemek ve Sultan Mehmet'in cülusunu kutlamak için; bir diğeri 1007 (1598) yılında Şah Abbas'ın Horasan'da Özbeklere karşı zafer elde ettiği haberini bildirmek için gitti (Türkman, C. 2, s. 811, 945). İki ülke arasındaki dostluk duygusu, 1004 (1596) yılında elçi olarak gönderilen Zülfikar Han ile birlikte Kızılbaşlardan bir grubun Osmanlıların batulılarla yaptığı savaşa katılması ve hatta bir süre batulıların eline esir düşmesi derecesinde ilerlemişti. (Müneccim, s. 147-148). Siyasî heyetlerin geliş gidişi dışında, iki ülke arasında tacirlerin ticari hareketliliği de devam ediyordu. 1010 (1601) yılında Özbeklerin İnam Rıza (a) türbesinden götürdükleri ve o sırada Özbek şehzadeleri ve ileri gelenleri

yükselmışti (Efûştei-yi Natanzî, s. 164)- ; 993'te (1585) Türkmen ve Tekelü Kızılbaşlarının Emir Han Musullu'nun kanını isteme bahanesiyle ayaklanmaları, Zilhicce 994'te (Kasım 1586) Veliaht Hamza Mirza'nın öldürülmesi, Veliahdın öldürülmesinin ardından Halef Bey gibi bazı İranlı Kürt emirlerinin Sultan III. Murad'a bağlanması (Bidlîsî, s. 572), 966'da (1588) Şah Abbas'ın saltanat tahtına oturması, Sultan Muhammed Hudabende'nin zindana atılması ve adamlarının yok edilmesi, Cunâbedî'nin ifadesiyle "mülûk-i tavaif'in bağımsızlıktan dem vurması ve birbirlerine itaati mekruh saymaları (Cunâbedî, s. 712) yüzünden bütün İran'da Kızılbaş emirleri arasındaki ihtilafların yeniden alevlenmesi gibi olaylar ve etmenler ülkedeki huzuru ve emniyeti yok etmiş ve bu durum, doğudan Özbeklerin, batıdan ise Osmanlıların İran'a karşı iştahını kabartmıştı. Böylece *"Azerbaycan ve diğer bölgeler tamamen Anadolu'ya, Horasan vilayeti de Özbeklere geçti."* (Cunâbedî, s. 715-716). İskender Bey Türkman'ın deyişiyle *"Her ne zaman memlekette ordu önderleri arasında nifak çıksa ve birlik bozulsa, ileride nelerin olacağı bellidir."* (Türkman, C. 1, s. 490).

Osmanlılar bu yıllarda, İran sınır boylarında ve İran'ın nüfuzu altında olan bölgelerdeki ilerleyişlerine devam ediyorlardı. Aynı zamanda, arada sırada da olsa barıştan da söz edildiği oluyordu. Ancak, Amasya barışının maddelerini dikkate almaksızın, inatla *"Osmanlılar adına hutbe okunan her ülkenin kendilerine bırakılması"* gerektiğini söylüyor, *"aksi takdirde İran'ı ele geçirmeye devam etmekten geri durmayacaklarını belirtiyorlardı."* (Türkman, C. 1, s. 451; Huseyni-yi Esterâbâdî, s. 113-114; 121-122).

Kızılbaşlar arasındaki ihtilaflar, saltanatın temellerinin sarsılması, Horasan'ın Özbeklerin elinden kurtarılmasının lüzumu gibi etmenler, Şah Abbas'ın ve devlet adamlarının Osmanlıların üzerinde ısrar ettikleri isteklere boyun eğmelerine neden oldu. Bütün Azerbaycan, Erran, Mugan, Şirvan ve Gence'yi Osmanlı tasarrufuna bırakan 999 (1591) barış antlaşması (Cunâbedî, s. 650) İran tarafından kabul edildi ve bu antlaşmanın şartlarından birisi olarak Hamza Mirza'nın oğlu Şehzade Haydar Mirza rehin olarak Osmanlı sarayına gönderildi (Kummî, C. 2, s. 892; Türkman, C. 2, 682; Huseyni-yi Esterâbâdî, s. 148).

Osmanlı-İran ilişkilerinin beşinci dönemini kapsayan bu onüç yıllık barış süreci, Şah Abbas'ın ortaya konulan şartlara riayet etmesi ile geçti. Bu süreci, daha çok Horasan'ın Özbek hakimiyetinden kurtarına mücadelesi ile geçiren Şah Abbas, Osmanlılarla tesis edilen barışı bozma ihtimali bulunan her türlü girişimin başını eziyordu. Bu cümleden olarak, Nihavend havalisindeki Sa'd-ı Vakkâs ahalisi, Osmanlı dizdarlarına karşı ayaklandıkları ve Kürtlerle birlikte kaleyi kuşatukları 1004 (1596) yılında Şah Abbas tarafından hizaya getirilip öldürüldüler, hatta öldürülenlerin başları Bağdat'a gönderildi. Türkman bu konuda şunları yazar:

*"Bu yılda, Nihavend'e bağlı kasabalardan Sa'd-ı Vakkâs halkından bir grup Türklere isyan ettiler, Sa'd-ı Vakkâs'ta yaptıkları kaleyi ele geçirip yıkular. O vilaye-*

İskender Big Türkman da, Mehd-i Ulya'nın saltanat işlerine hakim olması ve dizginleri ele geçirmesiyle, Kızılbaş emirlerinin şahsî çıkarlarını din ve devlet çıkarlarına tercih ederek aykırı yol tuttuklarını yazar ve "*Öyle ki, o vefalı topluluğun işi, kendi başlarına karar vermeleri ve inatçılıkları yüzünden vefa ve uzlaşma yolundan ayrılıp nifak ve isyan yoluna döndüştü ve asker arasında ikilik yüz gösterdi*" der (Türkman, C. 1, s. 351). Molla Celaluddin Münecim'in de bu durumu teyit eden sözleri vardır: "*İskender şanlı Sultan ve Sultan Hamza Mirza zamanında, emirlerin ve sultanların her biri ayrı bir irade sergiliyordu. Kim arzusuna ulaşamayacak olsa derhal itaat yolundan yüz çevirip tuğyan ve isyan yolunu tutuyor, yağmaya, zulme ve zorbalığa baş koyuyordu.*" (Münecim, s. 71).

Yukarıda söz edilen meselelerle birlikte "devlette fahiş sorunların ortaya çıktığı" (Türkman, C. 1, s. 351) bir dönemde, Nahçıvan hâkimi Emir Şeref Han-ı Bidlîsî gibi bazı Kürt emirlerinin 986'da (1578) Osmanlı sultanına bağlanması (Bidlîsî, s. 582), Azerbaycan sınır boylarındaki Kürtlerin yüz çevirerek Urûmî'ye saldırması ve Osmanlılara bağlılıklarını bildirmesi<sup>3</sup>, Şirvanlıların baş kaldırarak İran sınır boylarına akın eden Anadolu paşalarına yardım etmesi<sup>4</sup>, Gürcistan hâkimi Aleksandr Han'ın Osmanlıya bağlılığını bildirmesi (Türkman, C. 1, s. 415), 987'de (1579) Mehd-i Ulya'nın bazı Kızılbaş emirleri tarafından katledilmesi gibi olaylar, 988'de (1580) Abbas Mirza'nın Horasan'da saltanata geçirilmesi, Mirza Selman İ'timadu'd-devle'nin öldürülmesi, yine 988'de (1580) veliaht Şehzade Hamza Mirza'nın İ'timadu'd-devle'nin kızı olan karısını boşamaya mecbur edilmesi, 992'de (1584) Azerbaycan valisi ve beylerbeyi olan Emir Han Musullu'nun Hamza Mirza'nın emriyle öldürülmesi -ki Osman Paşa bunu Kayser'in ikbalinin alametlerinden sayıyordu (Cunâbedî, s. 643) ve Natanzi'nin ifadesine göre bu cinayetle birlikte Azerbaycan'dan huzur ve sükûnet yaygısını toplamış, fitne, fesat, kin ve zulüm bayrağı

<sup>3</sup> Kadı Ahmed-i Kummî sınır boylarındaki Kürtlerin isyanı hakkında şunları yazar: "Hüseyin Han Sultan, Kürdistan sınır boylarında Hoy ve Selmas'ı idare etmekle meşguldü. 986 yılında oradaki beldelerde kışlayan ve her zaman bu hilafet mekânlı hanedana bağlılık ve kulluk gösteren Kürt toplulukları isyan bayrağı açarak muhalefet kılıcını kınından çektiler. Yedi sekiz bin adam toplayıp Urumî'de Hüseyin Han Sultan Hınıslu'nun üzerine yürüyerek savaşmaya başladılar. Birçok gazi katledildi, Kürtler onların mallarını ve eşyalarını yağmaladılar. Kadınlarını, kızlarını ve oğullarını esir aldılar. Hüdavendigâr'ın huzuruna başlar ve aktarmalar gönderip o ülkeyi ele geçirdiler (Kummî, C. 2, s. 672).

<sup>4</sup> Şirvanlıların isyan ederek Osmanlılardan yardım istemeleri hakkında Kummî, Burhan oğlu Ebu Bekir Mirza'nın Osmanlı paşalarına şöyle yazdıklarını bildirir: "Safevi hanedanının saltanatının yıkılmaya yüz tuttuğu ve Kızılbaş askerinin zulmünün doruğa ulaştığı şu anda, Şirvan mülkünün bütün ileri gelenleri bana mektuplar ve dilekçeler yazarak, fakirin size doğru gitmemi istemişlerdir. Ola ki bu sayede Kızılbaş'ın zulüm ve cevir eli âcizlerin ve miskinlerin üzerinden kalkar ve bu girişim, İslâm padişahının muzaffer askerinin yardımı olmaksızın mümkün değildir. Yüce Allah'a hamd olsun ki Müslümanların refahı ve kurtuluşu için Azerbaycan sınırlarını teşrif etmişsiniz, eğer azimet dizginini Gürcistan tarafına da çevirirseniz, o mülk, muzaffer ordunuzun tasarrufuna geçer ve Şirvan'dan İslâm ordusunun eline nice ganimetler nasip olur. Muhlis kulunuz, yolunuzda hizmet etmek ve can vermek için kıyam etmişim ve Şirvan mülkünün haracını her yıl mamur hazinenize göndermeye hazırım." (Kummî, C. 2, s. 677-678).

Anadolu'nun antlaşmayı bozması, İranlıların zihninde bu olaydan geriye acı hatıralar bıraktı. İranlı tarihçiler bu konuda söz birliği içindedirler. Şah Abbas, yıllar sonra kaybedilen bölgeleri yeniden geri almaya giriştiğinde, bu durumu hatırlatmak için her fırsattan yararlanıyordu. Azerbaycan'ın ve Erivan'ın fethi münasebetiyle 1013/1604 yılında, Celaluddin Muhammed Ekber Şah'a gönderdiği bir mektupta, bu anlaşmanın nasıl bozulduğuna işaret ederek kendi girişimlerini açıklamaya çalışır:

*"Anadolu sultanları, yüceler yücesi yurtlu Şah babam (Şah Tahmasb) ile, nesilden nesle arada artık muhalefet olmaması yönünde barış ve anlaşma şartlarını sağlam bir iman üzere kurmuşlardı. Cennet mekânı bu kulların ölümünden sonra, yüce Kızılbaş fırkaları arasındaki ihtilafları bahane ederek, onlar fırsat buldular ve Azerbaycan ve Şirvan'ı almaya yöneldiler."* (Felsefi'den naklen, C. 4, s. 83).

Şah II. İsmail'in ölümünden Şah Abbas'ın saltanat makamına geçtiği zaman arasındaki yıllar, Şah Sultan Muhammed'in yönetim zaaflarından, kadınlar saltanatından, iki başlılıktan, Hudabende hayattayken ortaya çıkan saltanat kavgasından, veliahtlık makamının Hamza Mirza, Tahmasb Mirza ya da Abbas Mirza'ya verilmesi konusunda Kızılbaşlar arasında çıkan ihtilaftan kaynaklanan krizli yıllara denk düşer. Bu yıllarda İran'da ortaya çıkan kriz ortamı, Haydar Mirza yandaşları ile İsmail Mirza yandaşları arasında Şah Tahmasb'a halife olma konusunda kargaşa çıkmasına uygun zemin hazırlanmıştı. Sultan Muhammed Hudabende'nin eğlenceye, kadına ve sefahate düşkünlüğü (Efûştei-yi Natanzî, s. 73) ve yönetimde gösterdiği zafiyete, Mehd-i Ulya'nın mutlak hakimiyeti de eklenince kriz zirveye ulaştı. Cunâbedî bu konuda şunları yazar:

*"Elinin altındakileri ve müfsitleri uyarma ve cezalandırma konusundaki görüş zaafı ve iktidarsızlığı, feleğe benzeyen dergâhındaki emirlerin birbirine muhalefetleri yüzünden, şehirlerde ve kırsalda oturan Tanrı kullarının yüzüne bela, mihnet ve olay kapıları açıldı. Uzun zaman bu olaylar devam etti."* (Cunâbedî, s. 758).

Hudabende'nin yönetim zaafı, Mehd-i Ulya'nın saltanat işlerine hakim olmasına yol açtı. Bu durum, kızılbaş emirlerinin isyan etmesine ve saltanatla inatlaşmasına neden oldu. Efûştei-yi Natanzî bu konuda şunları yazar:

*"[Sultan Muhammed Hudabende], saltanat işlerini yürütmede akılsızlık ve beceriksizlik gösteriyordu. Bu yüzden annesi saltanat ve bağımsızlık işlerinin dizginini eline aldı ve padişahlık işlerinin nizamı ve düzeni onun dünyayı süsleyen görüşüne kaldı. Oysa bu durum hiçbir zaman bazı büyük emirlerin ve devlet erkanının isteğine uygun değildi. Bu yüzden baş kaldırarak zamanın melikesine boyun eğmekten ve fermanına itaat etmekten yüz çevirdiler. Büyüklemleri ve gururları yüzünden onun yönetimi ve zorlaması karşısında itaat başını eğmediler."* (Efûştei-yi Natanzî, s. 74).

lerin kışkırtılması ve kendisine, şehri Kızılbaş memurlarının elinden kurtarmak kaydıyla Meraga beylerbeyliğinin verilmesi (Bidlîsî, s. 377), bütün bu girişimler, Sultan III. Murad tarafından Amasya antlaşmasının ihlaline yönelik hareketlerdi ve Şah II. İsmail'in ölümünden sonra ve Şah Sultan Muhammed Hudabende'nin saltanatının başlarında İran'da ortaya çıkan kriz ortamıyla eşzamanlı olarak ortaya çıkmıştı.

Hoy ve Selmas'a saldırmak için Van ile Azerbaycan arasında bulunan Kürt toprak ağaları tarafından kışkırtılan ve yoldan çıkarılan Van kalesi hâkimi Hüsrev Paşa (Türkman, C. 1, s. 355-356), Sultan III. Murad'ı kışkırtmak amacıyla 987 (1579) yılı başlarında İran'daki kriz ortamını ona şöyle rapor etti:

*"Şah [II.] İsmail göç davulunu çalmış, İran memleketlerinde fitne ve fesat ateşi alevlenmiştir. Bağımsız ve muktedir bir padişahları olmadığı için her diyarın ve her şehrin emirleri ve hâkimleri arasında zulüm ve inat ateşi baş göstermiştir. Bu şehirlerin halkları tam bir perişanlık ve düzensizlik içinde eziyet görmektedir. Her vilayette oraya hâkim olan valiler, tasallut ve galebe elini zulüm yeninden çıkarmış, o şehirlerin sakinlerine ağır yükler ve vergiler koymaktadırlar. İnsanların dünya malından yana neleri varsa zorla ve tecavüzle ellerinden almaktadırlar. Bundan dolayı insanların çoğu birbirinden kopmuş, alıştıkları meskenlerinden ve yurtlarından ayrılmış, bazıları çöllerde açlık ve susuzluk içinde çocukları ve aileleriyle birlikte vahşi hayvanlara yem olmuşlardır. Kendilerini bayındır bir şehre ulaştırabilenlerse dilencilik yaparak yaşamaya çalışmaktadırlar. Bundan dolayı dindar padişahların himmeti gerekli, belki muhakkaktır. Böylece halkın korunmasını ve güvence altına alınmasını emredip onları kendi korumaları ve himayeleri altına alsınlar ve halleri son derece bozuk olan bu topluluğun üzerine adalet ve hilim kanadını açsınlar."* (Efûşteî-yi Natanzî, s. 76-77).

Hüsrev Paşa'nın sözleri Sultan III. Murad üzerinde etkili oldu. Efûşteî-yi Natanzî bu durumu şu şekilde anlatır:

*"İstühare ve istişareden sonra, üçüncü vezir olan Lala Mustafa Paşa Diyarbakır beylerbeyi, Karaman beylerbeyi Derviş Paşa, Halep hâkimi Melîmet Paşa, Erzurum beylerbeyi Behram Paşa ve Maraş hâkimi ile birlikte sayıları yüz bine varan bir askerle İran ülkesine doğru harekete geçmeleri için Sultan Murad Han'ın kaza etkili fermanı sâdır oldu."* (Efûşteî-yi Natanzî, s. 77)

Anadolu orduları sınır boylarını geçtiler ve İran ordusunun Horasan'da (991/1583) bulunmasını fırsat bilerek Çuhursa'd ve Erivan'a (Kummî, C. 2, s. 757), birkaç yıl sonra da benzer şartlar altında Karabağ, Gence, Hemedan ve Nihavend'e saldırdılar (Türkman, C. 2, s. 629-633). Öte yandan aynı zamanda, Tatarlarla birleşerek Şirvan'ı ele geçirmeye ve civar bölgelere saldırmaya başladılar (Türkman, C. 1, s. 389, 416; C. 2, s. 778-780).

*alarda bulunmuşlar, o vefalı ve hayır düşünceli topluluğun işi, vefadan ve birlikten isyana ve nifaka dönüşmüştür. Muhalefet, inatlaşma, fitne ve fesat yüzünden kargaşanın ateşi ve düşmanlığın karanlığı aralarında şiddetlenmiştir. Bu durum, yabancıların bu diyara tamah etmelerine ve memlekette kargaşa çıkmasına yol açmıştır. Gözleri her zaman bu engin topraklar üzerinde bulunan Turan ve Anadolu sultanları fırsat bulup hilaf kapıları açmışlardır."* (Bahâr, C. 3, s. 270)

Şah II. İsmail'in ölümünden sonra da aynı durum tekrarlanır. İskender Big Türkman bu konuda şunları yazar:

*"İsmail Mirza'nın ölümünden sonra, çevredeki muhalifler, bu saltanatın temellerinin sarsıldığı ve Kızılbaş'ın durumunun bozulduğu zannına kapılarak ayaklarını gereğinden fazla açmış ve ellerini uzatmışlardır."* (Türkman, C. 1, s. 352). *"Özbekler de Hamza Mirza'nın öldürüldüğü, Kızılbaş arasında çatışma çıktığı ve İran askerinin Anadolu sınır boylarında çaresiz kaldığı haberini alır almaz, fırsatı ganimet bilerek Horasan'a gelmiş ve kutsal Meşhed'i kuşatmışlardır."* (Bahâr, C. 3, s. 273).

Komşuların bu türden girişimleri, sınır güvenliğine, ticaret yollarının güvenliğine ve İran'ın siyasi ve kültürel güvenliğine zarar veriyordu. Bu durumun fikri huzur, sosyal güvenlik, doğu ve batı devletleri arasındaki ticari akış ve İran devletinin gelirleri üzerinde yıkıcı etkileri vardı. Toprak güvenliğinin, ekonomik güvenliğin ve ülkenin doğal sınırlarının korunması yoluyla kültürel güvenliğin sağlanması, ticaret yollarının bulunması, korunması ve kültürel özerklik İran'ın dış siyasetinin geleneksel temellerinden sayılıyordu (Fermânfermâiyân, s. 9). Zikredilen girişimler, İranlı devlet adamlarının olumsuz tepkisine yol açıyor, ikili ilişkilerin bozulmasına neden oluyordu. Ancak yukarıdaki satırlarda nakledilen ifadelerden anlaşıldığı üzere, komşuların İran'a saldırıma istekleri belli zamanlarda ortaya çıkıyor ve iç değişkenlerin varlığına bağlı oluyordu. Yani, ülkenin iç işlerinde yaşanan karmaşa, anlaşmazlıkların artması, devlet işlerinde bozulmalar meydana getiriyor, devlet işlerindeki bozulmalar da İran'a göz diken komşuların iştahını kabartıyordu.

İran-Osmanlı ilişkilerinin dördüncü dönemi, Sultan III. Murad tarafından Amasya antlaşmasının (962/1555) maddelerinin ihlaliyle başladı. Van'da bulunan askerlerin Kürtlerin yardımıyla 985'te (1577) Hoy'a saldırması; aynı yıl Erzurum'da bulunan ordunun Şuregil'e saldırması (Rumlû, C. 12, s. 504-505); Sultan Murad'ın Şirvanlılara yardım ettiği haberinin yayılması ve Lala Paşa'nın 986'da Kızılbaş ile mücadele etmek üzere onlara yardıma gönderilmesi (Türkman, C. 1, s. 358); yine 986'da (1578), sınırda bulunan paşalar tarafından, Lala Paşa Kars vilayetine gelinceye kadar Sultan Muhammed Hudabende'nin elçilerinin İstanbul'a gitmekten alınmaması (Türkman, C. 1, s. 358); Amasya barışına göre sınır noktası sayılan ve iki tarafça imar edilmemesi konusunda anlaşılan Kars kalesinin, 987'de (1579) Lala Paşa tarafından alınarak tamir edilmesi ve silahla donatılması (Kummî, C. 2, s. 717; Türkman, C. 1, s. 358; Huseynî-yi Esterâbâdî, s. 195); 991'de Sultan III. Murad tarafından Emire Bey b. Şeyh Haydar'a paşa unvanının verilmesi suretiyle İranlı hâkim-

8. dönem İran'ın batı ve kuzeybatı bölgelerinin Osmanlılar tarafından ele geçirilmesiyle başlamış, 1135 (1722) yılından Nadir Şah'ın saltanatının son yıllarına ve 1159 (1746) barış anlaşmasının aktedilmesine dek yirmi dört yıl devam etmiştir. Yazarın bu makaledeki amacı, İran-Osmanlı ilişkilerindeki krizi ve bunun 985-1049 (1577-1639) yılları arasındaki niteliğini incelemektir ve yukarıdaki sekiz dönemden dört, beş ve altıncı dönemleri kapsamaktadır.

Bu incelemede sadece İranlı tarihçilere ait kaynaklar çalışmaya esas alınmış, İran dışı kaynaklar dikkate alınmamıştır.

Araştırmanın temel sorusu şudur: "985-1049 (1577-1639) yılları arasında İran-Osmanlı ilişkilerindeki krizin ortaya çıkışında ne tür değişkenler rol oynamıştır?" Bu soruya cevap bulmak amacıyla, aşağıdaki savlar ortaya atılmıştır:

Aşağıdaki değişkenler, 985-1049 (1577-1639) yılları arasında İran-Osmanlı ilişkilerindeki krizin ortaya çıkışının etmenleri arasındadır:

- 1) Yabancıların İran üzerindeki emelleri (burada Osmanlı).
- 2) İran'ın iç işlerindeki karışıklıklar.
- 3) Metbu hükümetlerin ve kavimlerin isyanı ve yüz çevirmesi.
- 4) Hâkimlerin ve devlet adamlarının isyanı ve Anadolu'ya bağlılıklarını bildirmeleri.
- 5) Batılıların karar alma mekanizmasına müdahaleleri.
- 6) Osmanlı'nın iç işlerindeki karışıklıklar.
- 7) İlahî takdir.

Komşuların İran topraklarına göz dikmesi, iki taraf arasındaki ilişkilerde krize yol açmıştır. 242 yıllık Safevi saltanatı döneminin neredeyse yarısına yakını, İran-Osmanlı düşmanlığıyla geçmiştir. Bu durum iki tarafın siyasî, ekonomik, sosyal ve kültürel hayatı üzerinde pek çok olumsuz etki yaratmış, her iki tarafın gücünü yabancılara karşı zaafa uğratmıştır.

İranlı tarihçiler, zikredilen değişkenler arasında "yabancıların İran üzerindeki emelleri" konusu üzerinde çokça durmuşlardır. İskender Big Türkman bu konuda şöyle yazar: "[Şah Tahmasb'ın] saltanatının ve yönetiminin başlarında, devlet işlerinde birkaç yönden bozulma baş göstermişti. Böyle bir günün gelmesini bekleyen akıbeti kötü düşmanlar, doğudan ve batıdan İran mülküne göz dikmişler ve fitne çıkarmışlardı." (Türkman, C 1, s. 77). Şah Abbas da 1005 (1596) yılında Celaluddin Muhammed Ekber Şah'a gönderdiği bir mektubunda, Şah Tahmasb'ın ölümünden sonra ortaya çıkan durumlarla ilgili olarak bu meseleyi dile getirerek şöyle der:

"Cennet mekân, yüce Hakan [Şah Tahmasb]'ın can yakıcı ölümünden ve o hazretin cennet bahçelerine göçüşünden sonra, her fırkanın ileri gelenleri ve her taifenin büyükleri, öncelik ve fazlalık adına arzusuyla türlü türlü ve çelişik iddi-

## İRANLI TARİHÇİLERE GÖRE OSMANLI İRAN İLİŞKİLERİNDEKİ KRİZİN NEDENLERİ (985-1049/1577-1639)\*

ATÂULLAH-İ HASANÎ\*\*

İran ve Osmanlı arasındaki ilişkileri, İranlı tarihçilerin haberleri doğrultusunda, biçimsel bakımdan, savaş ve barış ya da dostluk ve düşmanlık esasına göre sekiz döneme ayırmak mümkündür:

1. dönem Şah İsmail'in ilk akınlarından (905/1499) Sultan Selim ile savaşmasına dek geçen on beş yılı kapsar.
2. dönem Çaldıran savaşıyla (920/1514) başlamış ve Amasya barışına (962/1554) kadar kırk iki yıl devam etmiştir.
3. dönem Amasya barışıyla başlamış, 962-985 (1554-1577) yılları arasında yirmi dört yıl sürmüştür.
4. dönem Kars kalesinin Osmanlıların tasarrufuna geçmesi, tamir edilip donatılması, Sultan III. Murad'ın Azerbaycan ve Şirvan'a saldırmasıyla başlayıp 985-999 (1577-1590) yılları arasında on dört yıl sürmüştür.
5. dönem 999 (1590) yılındaki barışla başlayıp 1012 (1603) yılına dek on üç yıl devam etmiştir.
6. dönem Nihavend kalesinin tahrip edilmesi ve Tebriz'in Osmanlı sultanından kurtarılmasıyla 1012-1049 (1603-1639) yılları arasında otuz yedi yıl sürmüştür<sup>1</sup>.
7. dönem Zihâb barış anlaşmasıyla başlamış ve 1049-1135 (1639-1722) yılları arasında seksen altı yıl sürmüştür<sup>2</sup>.

\* Ankara Üniversitesi, Dil ve Tarih-Coğrafya Fakültesi, Fars Dili ve Edebiyatı Anabilim Dalı Öğretim Üyesi Doç. Dr. Derya Örs tarafından Türkçeye çevirilmiştir.

\*\* Şehid Bihîştî Üniversitesi Öğretim Üyesi.

<sup>1</sup> Kuşkusuz, iki ülke arasındaki ilişkilerin 6. döneminde Amasya barış antlaşması hükümleri çerçevesinde ve iki tarafın güçlerinin tasarrufları altındaki bölgelerdeki yeni yerleşim konumları dikkate alınarak önce 1019'da, sonra da 1020'de bir barış akdi yapıldı. Aynı içerikle 1025 ve 1029 yıllarında yeniden müzakere edilerek taraflarca kabul edildi. Ancak uygulanmadığı için bu antlaşmadan bir sonuç alınmadı (Bkz. Türkman, C. 2., s. 1363, 1425, 1494; C. 3, s. 1567).

<sup>2</sup> 1107 yılında, Osmanlı iç işlerinde çıkan karışıklıklar ve İran'ın sınır boylarının karışmasına neden olan Basra olayları yüzünden, Basra İran ordularının denetimine geçti. Ancak, zaman geçirmeden Basra'nın İran ordusunun denetimine geçmesinin ve idaresinin geçici olarak ele alınmasının nedenleri Osmanlı sultanının bilgisine sunuldu. Bu yüzden, şehrin geri verilme şartları hazır hale geldiğinde İranlı yöneticiler hiçbir şart öne sürmeden Basra'nın denetimini Osmanlı temsilcisine bırakular. Bundan dolayı İran'ın bu hareketi Osmanlılar tarafından düşmanca bir girişim olarak görülmedi ve bu durum barışa bir zarar vermedi. Bkz. Nasîrî, s. 141, 313, 314.



Tuğrul Bey adına hutbe okuttu. Bu yıl içinde Tuğrul Bey Huzistan'a hâkim olabilmek için bir grup Türkmen'i o bölgeye göndermişti.

Tuğrul Bey h.450/m.1058-1059 yılında Azerbaycan'a babasının yerine Ebû Nasr Memlân b. Velîsûdan'ı tayin etmişti. Ancak Memlân ertesi yıl Türk hâkimiye-tine karşı ayaklandı. Tuğrul Bey 454/1062'de tekrar Azerbaycan'a gelerek Ravvadi-ler'i ağır bir harac karşılığında itaate zorladı<sup>24</sup>.

1062'de aile içi anlaşmazlığa düşen Deylem bölgesindeki *Müsafiriler*'den Cüs-tan b. el-Merzuban, Müsafir b. İbrahim II'ye karşı Tuğrul Bey'den yardım istedi. Bunun üzerine harekete geçen Selçuklu sultanı Şemiran/Tarum'daki Germ kale-sine yürüdü. Kuşatma uzun sürmüş, sonunda kale halkı "100 bin altın ve bin giysi" vereceklerini buna karşılık kuşatmayı kaldırması hususunda onunla anlaşmışlardı. Sultan, isteğinin yerine getirilmesi üzerine kuşatmayı terk etti (454/1062)<sup>25</sup>. Böy-lece Tuğrul Bey zamanında Selçuklular hemen hemen tümüyle İran'a hâkim ol-muşlardı.

Abbas İkbal'in yazdıklarını hatırlarsak Selçuklular 437/1045-1046'da batı yö-nünde Irak-ı Arab hududuna ulaşmışlardı. Bundan iki yıl sonra ise Selçuklu kuvvet-leri 1048'de Anadolu'nun güneydoğu ucunda Büyük Zab nehri kenarında Bizanslı-lar ile karşılaşılıyordu. Bu olaylardan anlaşıldığına göre; Selçuklular doğu-batı yö-nünde oldukça süratli bir şekilde İran'ı geçmişlerdi. Sonuçta bu durumun sebep-leri neler idi?

- a) Selçuklular'ın önünden kaçan Arslan Yabgu'ya bağlı Oğuzlar (Irak Türk-menleri) farkında olmadan Selçuklular için bir öncü kuvveti olarak çalış-mışlardı.
- b) Zikri geçen olaylara dikkat edersek İbrahim Yinal, İran'a hâkim olmak açı-sından başarılı bir rol oynamıştır.
- c) Sultan Tuğrul Bey zamanında Gazneliler'i saymazsak İran'a kuvvetli bir dev-letten ziyade daha çok mahalli yönetimler hâkimdi. Bu bakımdan bunlar-dan zaman zaman yukarıda belirttiğimiz üzere, Müsafiriler, Ravvadiler, Şeddadiler, Büveyhiler, Annaziler, Kakuyiler, Hasanaveyhiler, ve Ziyariler gibi mahalli devletleri Selçuklular'ın kendilerine bağlamaları kolay ol-muştu. Böylece Selçuklular 10 yıllık bir dönemde Anadolu sınırlarına ulaşmışlardı.

<sup>24</sup> İbnü'l-Esir, *Trk.trc.*, IX, s. 454, 492; Madelung, *aynı eser*, s. 239, 243; Bosworth, *The Iranian World*, s. 33, 45; Ahmed Kesrevî, *aynı eser*, s. 214, 216; Abdülhüseyn, *Tarih-i Merdum-ı İran*, s. 319.

<sup>25</sup> İbnü'l-Esir, *Trk. trc.*, X., s. 39; Ali Sevim, "Sibt İbnü'l-Cevzi'nin Mir'âtü'z-Zaman Fi Tarihi'l-Âyan Adlı Eserindeki Selçuklularla İlgili Bilgiler I. Sultan Tuğrul Bey Dönemi", *Belgeler*, sayı: 22, Ankara 1997, s. 76; Bosworth, *The Iranian World*; s. 31; Ahmed Kesrevî, *aynı eser*, s. 63.

hâkim olduğu Şehrizur'u ele geçirmişti<sup>18</sup>. Ertesi yıl h.440/1048-1049'da Muhelhil çocuklarından birini göndererek Şehrizur'u geri aldı<sup>19</sup>.

Büveyhîler'in yönetimindeki Kirman bölgesine Selçuklular'ın hâkimiyeti 1048 tarihinde başlamıştı, Melik Kavurd, Şaban 442/Aralık 1050-Ocak 1051 tarihinde bütün Kirman bölgesini ele geçirmişti<sup>20</sup>.

İsfahan hâkimi Ebû Mansûr Feramûrz ise tâbi olmasına rağmen Tuğrul Bey'e karşı istikrarlı bir siyaset takip etmiyor, bazen de ondan ayrılarak Büveyhîler'den Melikürrahim'e itaat ediyordu. Bu durum Selçuklu sultanının ona karşı harekete geçmesine sebep oldu. Tuğrul Bey'in İsfahan kuşatması bir yıl sürdü, sonunda halk ona boyun eğerek şehri teslim etti (Mayıs-Haziran 1051). Tuğrul Bey bu şehri çok beğenmiş ve Selçuklu başkentini Rey'den İsfahan'a nakletmişti. Ayrıca Ebû Mansûr Feramûrz'e iktâ olarak Yezd ve Eberkuh şehirleri verildi. Bundan sonra Ebû Mansûr'un halefleri Selçuklular'a tâbi olarak Yezd'de yaşadılar<sup>21</sup>.

Selçuklular'ın İsfahan'ı ele geçirdiği yılda *Annazîler*'den Muhelhil b. Muhammed, Tuğrul Bey'in huzuruna çıkarak itaatini bildirdi. Tuğrul Bey onu iyi karşılamış ve sahip olduğu Sirvan, Dakuka, Şehrizur ve es-Sâmâğân gibi iktâları onda bırakmıştı<sup>22</sup>.

Bir müddet sonra Selçuklu kuvvetleri Fars'a girip Şiraz'a kadar ilerlediler (h.444/1052-1053). Selçuklular, Fars hâkimiyeti için yaptıkları akınların yanı sıra Büveyhîler'in aralarında olan anlaşmazlıklardan da yararlandılar. Nitekim Emîr Ebû Mansûr Fulad Sütun, Şiraz'a hâkim olduğu sırada Tuğrul Bey adına hutbe okuttu (Şevval 445/Ocak-Şubat 1054). Ancak daha sonra Melik er-Rahim, Şiraz'ı ele geçirdi ve hutbeden Tuğrul Bey'in adını kaldırdı (Muharrem 447/Nisan 1055). Fars'da gerçek Selçuklu hâkimiyeti bu aileden Kirman fatihi Kavurd tarafından tesis edildi. Melik Kavurd, Şebankâre emîri Fazluye'yi mağlup ederek Şiraz'a girdi ve hutbeyi Tuğrul Bey adına okuttu (Receb 454/Temmuz-Ağustos 1062)<sup>23</sup>.

Tuğrul Bey 446/1054'de Azerbaycan ve Arran'a gelerek mahalli liderlerin itaatini kabul etti. Tebriz'e hâkim olan *Ravvadiler*'den Velhûdan b. Memlan I, bu liderlerden biriydi. O hutbeyi Tuğrul Bey adına okuttuğu gibi, oğlunu da rehine olarak vermişti. Selçuklu sultanı Ravvadiler'in itaatini sağladıktan sonra Gence hâkimi *Şeddadiler*'den Ebu'l-Esvar'ın üzerine yürüdü. O da aynı şekilde itaat arz edip

<sup>18</sup> İbnü'l-Esîr, *Trk.trc.*, IX, s. 409-410; Bosworth, *The New Islamic Dynasties*, Edinburg 1966, s. 158.

<sup>19</sup> İbnü'l-Esîr, *Trk.trc.*, IX, s. 414.

<sup>20</sup> Bk. Merçil, E., *Kirman Selçukluları*, Ankara 1989, s. 11-16.

<sup>21</sup> Bk. İbnü'l-Esîr, *Trk.trc.*, IX, s. 427; Abbas İkbal, aynı eser, s. 314-315; Huart, "Kâkuyiler" mad., *İA.*; Bosworth, "The Iranian World", s. 38; Merçil, E., "Yezd Atabegleri", *TED*, sayı : XII, İstanbul 1982, s. 368.

<sup>22</sup> Bk. İbnü'l-Esîr, *Trk.trc.*, IX, s. 433.

<sup>23</sup> Bk. Merçil, *Fars Atabegleri Salgurlular*, s. 3-4.

tayin etti. Ancak iki yıl sonra Ebû Kalicâr Gerşasp, Hemedan üzerine yürüyerek Tuğrul Bey'in nâiblerini buradan uzaklaştırdı ve şehre hâkim oldu (436/1044-1045)<sup>11</sup>. Bu durumda Tuğrul Bey, İbrahim Yinal'ı tekrar Cibal bölgesine gönderdi. İbrahim Yinal'ın Hemedan'a doğru harekete geçmesiyle Ebû Kalicâr şehri terketti, böylece İbrahim Yinal, Hemedan'ı tekrar Selçuklular'a bağladı (437/1045-1046)<sup>12</sup>.

Bu olaylar olurken, *Annaziler*'den Ebu'ş-Şevk, Dinever'de idi, o da İbrahim Yinal'dan korkarak Karmişin'e gitti. İbrahim Yinal bundan sonra Dinever, Karmişin (Receb 437/Ocak 1046), Saymera (Şaban 437/Şubat-Mart 1046), Hulvan (Şaban ayı sonu/Mart 1046) ile Huzistan sınırındaki Sirvan ve Hânikin şehirlerini ele geçirdi<sup>13</sup>. Abbas İkbâl'e göre<sup>14</sup>, "Der tarih-i ciharsadusiye heft (437) hudut-ı devlet-i Selacika ez taraf-ı magrib be-merz-i Irak-ı Arab resid/ 437 (1045-1046) tarihinde Selçuklu Devleti'nin hududu batı tarafında Irak-Arab'a ulaşmıştı".

Öte yandan Sultan Tuğrul Bey, İran'a hâkim olmak için faaliyetlerine devam ediyor ve h.438/1046-1047'de Isfahan'ı kuşatıyordu. Fakat ilk etapta bu kuşatmadan bir sonuç elde edilememişti. Ebû Mansûr Feramûrz Kakuyî sonunda Tuğrul Bey'e bir miktar mal göndererek Isfahan ve çevresinde onun adına hutbe okutmak şartıyla anlaşmayı tercih etti<sup>15</sup>. Ertesi yıl yani h.439/1047-1048'de İbrahim Yinal, Ebû Kalicâr Gerşasp hâkimiyetindeki Kinkever şehrini kale kumandanı Ukber b. Fâris ile aman üzerine anlaşma yaparak Selçuklular'a bağladı<sup>16</sup>.

Fars bölgesine ilk Selçuklu akınlarının da İbrahim Yinal idaresindeki kuvvetler ile yapıldığı anlaşılmaktadır. Fars hâkimi *Büveyhî* emiri İmâd ed-Dîn Ebû Kalicâr h.439/1047-1048'de Tuğrul Bey'e ülkesine yapılan Selçuklu akınlarından dolayı şikâyetle bulunmuş, bunun üzerine Tuğrul Bey, İbrahim Yinal'a bir mektup yazarak Ebû Kalicâr'ın ülkesine taarruz etmemelerini bildirmişti<sup>17</sup>.

İran'ın Güney bölgesine zaman zaman hâkim olan *Hasanaveyhîler* sülâlesi Bisutun yakınındaki Sarmac kalesinde hüküm sürmekte idiler. Ancak Sarmac kalesi hâkimi bu yıl içinde vefat etti ve adı geçen kale İbrahim Yinal'a teslim edildi. Bu sırada İbrahim Yinal *Annaziler*'den Ebu'ş-Şevk'in kardeşi Muhelhil b. Muhammed'in

<sup>11</sup> İbnü'l-Esir, *Trk.trc.*, IX, s. 389; Bosworth, *Dailamîs*, s. 382; Abbas İkbâl, *aynı eser*, s. 312.

<sup>12</sup> İbnü'l-Esir, *Trk.trc.*, IX, s. 400; Bosworth, *aynı eser*, s. 82; Abbas İkbâl, *aynı eser*, s. 313.

<sup>13</sup> İbnü'l-Esir, *Trk.trc.*, IX, s. 402; Bosworth, *aynı eser*, s. 82; Abbas İkbâl, *aynı eser*, s. 313.

<sup>14</sup> İbnü'l-Esir, *Trk.trc.*, IX, s. 402-403, 405-406; Bosworth, *Dailamîs*, s. 82; Abbas İkbâl, *aynı eser*, s. 313.

<sup>15</sup> İbnü'l-Esir, *Trk.trc.*, IX, s. 407; Bosworth, *Dailamîs*, s. 83; Abbas İkbâl, *aynı eser*, s. 313.

<sup>16</sup> Bk. İbnü'l-Esir, *Trk.trc.* IX, s. 409; Huart, CL, "Kâkuyiler" mad., *İA.*, s. 109; Bosworth, *Dailamîs*, s. 83.

<sup>17</sup> İbnü'l-Esir, *Trk.trc.*, IX, s. 408; krş. Merçil, E., *Fars Atabegleri Salgurlular*, Ankara 1975, s. 2.

(431/1040). Tuğrul Bey, Gürgan'ın bu karışık durumundan faydalanarak beraberrinde sâbık Gazneli kumandanlarından Merdâvîc Bîşûi olduğu hâlde bu bölgeyi ele geçirdi ve Merdâvîc'i buraya yerleştirdi (433/1041-1042). Sonuçta Anuşîrvan ve Merdâvîc aralarında bir barış yaparak Tuğrul Bey'in hükümdarlığını kabul ettiler, Gürgan ve Taberistan'daki şehirlerde onun adına hutbe okuttular. Böylece Ziyârî hanedanı Selçuklular'a tâbi olarak varlığını devam ettirdi<sup>5</sup>.

Yine mahalli hanedanlardan biri olan *Kakuyîler* (takr. 1008-1141)'den Ebû Ca'fer Alâüddeve Muhammed'in Muharrem/Eylül 1041'de ölümünden sonra büyük oğlu Ebû Mansûr Ferâmürz, Rey ve Isfahan'da, öteki oğlu Ebû Kalicar ise ağabeyine bağlı olarak Hemedan ve Nihavent'te hâkimiyet kurmuştu. Alâüddeve'nin öldüğü yıl İbrahim Yinal, Rey'i kuşatarak ele geçirdi. Ertesi yıl yani 434/1042-1043'te Tuğrul Bey buraya gelerek hâkim oldu ve bu şehri Selçuklu Devleti'nin başkenti yaparak imarını emretti<sup>6</sup>.

İbrahim Yinal ise Rey'de düzeni sağladıktan sonra civardaki şehirlere doğru harekete geçmiş ve Burucird'e hâkim olmuştu. İbrahim Yinal daha sonra Hemedan'a doğru ilerledi. Ebû Kalicar Gerşasp onun yaklaştığını haber aldığı zaman Hemedan'ı terkederek Şabur Hast'a gitti. İbrahim Yinal onun ardından Şabur Hast'a gelerek şehre hâkim oldu (434/1042-1043) ve Tuğrul Bey'in Rey'e geldiğini duyunca onun huzuruna gitti. Bu fırsattan yararlanan Ebû Kâlicar, Oğuzlar'ı uzaklaştırarak tekrar Hemedan'a döndü<sup>7</sup>.

Tuğrul Bey, Rey'de iken Taberek kalesini *Büveyhî* âilesinden Ebû Tâlib Mecdü'd-Devle'den aldı<sup>8</sup>, daha sonra aynı yıl içinde Kazvin üzerine yürüdü, halk 80 bin dinar ödemek suretiyle sultanla anlaşmış ve şehrin hâkimi de itaatini arzemişti. 434/1042-1043 yılı içinde; Tuğrul Bey'e para ve hediye göndererek itaat edenler arasında *Deylem* meliki ve *Sallâr-ı Tarum* (Sallârililer veya Müsafiriler) da bulunmaktaydı. Sallâr-ı Tarum muhtemelen İbrahim'in oğlu Cüstân idi<sup>9</sup>. Tuğrul Bey ayrıca Isfahan hâkimi Kakuyî Ebû Mansûr Feramürz'ün itaatini sağladıktan sonra Hemedan'a doğru ilerledi. İbn el-Esîr'e göre<sup>10</sup>, Ebû Kalicâr Gerşasp, bu sırada Selçuklu sultanının huzuruna gelmişti. Tuğrul Bey daha sonra Ebher ve Zencan'a hâkim olduğu gibi, Hemedan'ı da Ebû Kalicâr'dan alarak buraya Nasır el-Alevî'yi nâib

<sup>5</sup> Bk. Köymen *aynı eser*, s. 364.

<sup>6</sup> İbnü'l-Esîr, *Trk. trc.*, IX, s. 379; Merçil, E., Ziyariler mad., *İA*; Abbas İkbâl Aştîyanî, *Tarih-i Mufasssal-ı İran*, Tehran hş. 1347, s. 147, 310-311; Madelung, W., "The Minor Dynasties of Northern İran", *Cambridge History of Iran*, 4, Cambridge 1975, s. 216; Bosworth, C., "The Iranian World (A.D. 1000-1217)", *Cambridge History of Iran*, 5, Cambridge 1968, s. 26.

<sup>7</sup> İbnü'l-Esîr, *Trk. trc.*, IX, s. 387-388; Bosworth, C., "Dailamîs in Central Iran: The Kâkuyids of Jibâl and Yazd", *İRAN*, vol.VIII, 1970, 80-81; Köymen, M., *Tuğrul Bey ve Zamanı*, İstanbul 1976, s. 33.

<sup>8</sup> İbnü'l-Esîr, *Trk. trc.*, IX, s. 387; Krş.Abbas İkbâl, *aynı eser*, s. 312; Bosworth, *Dailamîs*, s. 82.

<sup>9</sup> Bk. İbnü'l-Esîr, *Trk. trc.*, IX, s. 388.

<sup>10</sup> İbnü'l-Esîr, *Trk. trc.*, IX, 388-389; Abbas İkbâl, *aynı eser*, s. 312; Madelung, *aynı eser*, s. 226; Bosworth, *The Iranian World*, s. 31; Ahmed Kesrevî, *Şehriyârân-ı Gumnâm*, Tehran 2535 s. 49'da bu hanedanın Cüstâniler olduğunu zikrediyor.

## SULTAN TUĞRUL BEYZAMANINDA İRAN

ERDOĞAN MERÇİL

Selçuklular'ın devletlerini kurduktan sonra İran ülkesini geçerek Anadolu'nun doğu sınırlarına ulaşması, Türk tarihinin önemli olaylarından biridir. Sultan Tuğrul Bey döneminde vukû bulan bu olay sırasında Selçuklular açısından İran'da neler olmuştu? Selçuklular devlet kurma yolunda ilk adınlarını attıkları Serahs Savaşı (Mayıs 1038)'nda, önce Gaznelileri mağlup etmişlerdi. Bundan sonra onlar İran hâkimiyeti açısından ilk olarak Horasan'ın merkezi Nişabur'a yöneldiler. Gazneli yönetimindeki Nişabur'a önce İbrahim Yınal gelmiş ve Şaban 429/Mayıs-Haziran 1038'de Tuğrul Bey adına hutbe okunmuştu. Tuğrul Bey ise Haziran ayında Nişabur'a giderek Gazneli Sultanı Mesud'un çadırına indi ve tahtına oturdu. Ancak daha sonra 27 Rebi II. 431/11 Ocak 1040'da Gazneli Sultanı Mesud, Nişabur'a tekrar hâkim oldu. Tuğrul Bey ise 431 yılı sonu-432 yılı başı/Ağustos-Eylül 1040'da yeniden Nişabur'da idi<sup>1</sup>.

Serahs Savaşı'nı takiben bundan sonra neler yapılacağı hususunda Tuğrul Bey aile üyelerine görevler verdiğinde; İran'la ilgili olarak İbrahim Yınal'a Dihistan<sup>2</sup> tevcih edilmişti<sup>3</sup>. Dandanakan Savaşı (1040)'nı kazandıktan sonra Selçuklular, Merv'de bir kurultay topladılar. Burada yine İran'la ilgili çıkan karara göre; Çağrı Bey, Merv merkez olmak üzere Horasan'ın büyük kısmını almış, oğlu Kavurd'a Tabes ile Kirman ve Kuhistan bölgeleri verilmişti<sup>4</sup>. Tuğrul Bey ise Irak tarafına gidecek, İbrahim Yınal, Yakutî ve Kutalmış onun emrinde olacaktı.

Selçuklular'ın İran hâkimiyeti açısından karşılaştıkları mahalli devletlerden biri *Ziyarîler* (931/takr. 1090) idi. Hazar Denizi'nin güneydoğu ucundaki Gürgen bölgesine hâkim olan Ziyarîler'in aile arasındaki mücadelelerinden Anuşirvan b. Menuçîhr üstün çıkarak hükümdarlığı ele geçirmeye muvaffak olmuştu

<sup>1</sup> Bk. Hacı Ebu'l-Fazl Muhammed b. Hüseyin Beyhâkî Debîr, *Tarih-i Beyhâkî* (nşr. Dr. Gani ve Feyyaz), Tehran hş. 1324, s. 550-554, 570, 589, 603; İbnü'l-Esîr, *İslâm Tarihi, el-Kâmil Fi't-Târih Tercümesi*, çev. A. Özeydin, IX. cilt, İstanbul 1987, s. 369; C. E. Bosworth, *The Ghaznavids Their Empire in Afganistan and Eastern Iran 994/1040*, Edinburg 1963, s. 176, 244-245, 251, 257, 268; 'Abdülhüseyin Zerrînkûb, *Tarih-i Merdum-ı İran*, Tehran hş. 1367, s. 258, 260, 320; Köymen, M., *Büyük Selçuklu İmparatorluğu Tarihi*, cilt I, Ankara 1979, s. 251-265; Merçil, E., *Gazneli Devleti Tarihi*, Ankara 1989, s. 68, 73-74.

<sup>2</sup> Abeskun'un kuzeyinde, Hazar Denizi'nin doğu sahillerinde bir yerleşim merkezi bk. Barthold, W., *A Historical Geography of Iran*, Princeton 1984, s. 117-119.

<sup>3</sup> Köymen, aynı eser, s. 269.

<sup>4</sup> Bk. aynı eser, s. 363-364; Merçil, E., *Kirman Selçukluları*, Ankara 1989, s. 6.



yeterli alanındaki belirleyici rolünü ve yerini artırmış; onun ışığında iki ülkenin kültürel ilişkilerinin, ilmî ve araştırmayla ilgili işbirliğinin geliştirilmesini zorunlu kılmıştır. Her ne kadar dünyanın bu kaçınılmaz olgusuna uyum sağlamak, iki ülkenin seçkinlerini görüş ve düşünce birliğine ve dayanışmaya zorluyorsa da günümüzde İranlı ve Türk seçkinlerinin her birinin içinde, yüreğinde ve kalbinde, iki milletin kültürel geleceğini düzenleme yolunda tasvire sığmaz bir fikir birliği, ilgi ve rağbet vardır ki buna İlahî lütuf ve bereketten başka bir ad konulamaz.

Yukarıdaki sayılan dört alan ve etken ve hatta bu kısa konuşmada anlatılamayacak daha başka alanlar ve etkenler esas alınarak hazırlanmış olan bu toplantılar, bu fikir ve görüş birlikleri, İran ve Türkiye milletlerinin yetersiz kaldıkları konuların bir kısmına kesinlikle çare olacak; gelecekte kültürel ve bilimsel alanlardaki yolunu açacak tarihî bir fırsat hazırlamıştır. Şimdi bir yıllık iş, görüş ve araştırma birliğinin faal ve verimli karnesine bakarak, bu sürece derinlik ve ivme kazandırmak yolunda durmadan gayret göstermiş olan Türk bilginlerine, seçkinlerine ve akademik personeline teşekkür etmeyi görev sayar, özellikle de Türk Tarih Kurumu Başkanı Prof. Dr. Yusuf Halaçoğlu'na kadirşinaslığımı ve şükranlarımı sunarım.

Bugün iki ülkenin kültürel ilişkilerini geliştirme yönünde sağlam ve dahice atılmış bu adımın bereketi ile İranlı ve Türk hocaların ve bilim adamlarının katılımlarıyla gerçekleşecek ikinci kültürel ve ilmî toplantıya başlama noktasında bulunmaktayız. Kültür ve İslâmî İlişkiler Kurumu ile Türk Tarih Kurumu arasında yapılan ilk toplantının meyvesi olan ortak kitap basılmış olup dağıtımına hazırdır. Ayrıca iki ülke arasındaki kültürel ve bilimsel işbirliği protokolü uygulama aşamasına gelmiş; öğrenci değişimi ile iki ülke üniversitelerinin hocaları arasında bilimsel işbirliği imkânları hayata geçirilmekte; öngörülmüş ortak araştırmalar yapılmaktadır. Muhterem Türkiye Cumhuriyeti Cumhurbaşkanı Sezer'in huzurları ile Allame Tabatabaî Üniversitesi'nde açılmış olan Türk Dili Kürsüsü halihazırda öğrenim programını uygulamaktadır. İran'da yapılacak üçüncü toplantının ön hazırlıkları da şimdiden yapılmaya başlanmıştır. Kısa süredeki bu çok verimli iş karnesinin, öngörülenin de ötesine geçmesinin ümit verici, arzu edilen bir durum olduğuna dikkat buyurunuz. Ben burada, başta Türk Tarih Kurumu yetkilileri, Türkiye üniversitelerinin rektörleri, Türkiye Cumhuriyeti Kültür Bakanlığı'nın muhterem temsilcileri, iki ülkenin büyükelçileri ve Türkiye Cumhuriyeti Dışişleri Bakanlığı olmak üzere iki ülkeden toplantıya katılan bütün meslektaşlarıma teşekkür etmeyi bir görev bilirim. Son olarak İran ve Türkiye milletlerine başarı, artan bir şekilde yücelik diler, her iki milletin geleceğinin mutlu ve parlak olmasını Yüce Allah'ın katından niyaz ederim.

Teşekkürler.

her zaman esas ve temel gücü teşkil etmişlerdir. Tarihin seyri içinde fikir birliği, rekabet ve hatta bir parça saldırı devirlerindeki gösterilen ortak kültürel çabalar sonucunda bugün İran ve Türk milletleri, İslâmî kültür ve medeniyetin en büyük mirasçıları ve koruyucularıdır. İslâm Peygamber'inden (A.S.), onun ismetli ehl-i beytinden ve seçkin sahabelerinden bazısından elde edilen manevî ve kültürel mirastan ve mekânlardan başka, çok yönlü İslâm kültür ve medeniyet mirasının önemli bir kısmı, bu iki ülkenin medeniyet sahasında saklanmıştır. İşte bu yüzden ki bizler ve sizler, bu büyük medeniyetin korunup tanıtılmasının tarihi büyük görevini üstlenmiş olup, doğal olarak geçmişte olduğu gibi günümüzde de İslâm medeniyetinin çeşitli yönlerini en iyi şekilde anlayabilecek bir konumda yer almaktayız.

2. Gözle görülen ve dünya insanların genelinin rağbet ettiği ilginç tarihî eserlere ilâve olarak iki milletin seçkinleri, İslâm dünyasının geniş kapsamlı yazılı mirasının önemli bir kısmını meydana getirmişler; sürekli işbirliği ve alışveriş sonucunda Fars ve Türk dilleri ile on binlerce ilmî ve kültürel eseri, ilim ve kültür âline sunmuşlardır. Öyle ki Katip Çelebi ile Fuat Sezgin kitaplarında bu eserlerin birçoğunu tanıtmaya çalışmışlardır. İran'da ve bugünkü Türkiye'nin kütüphanelerinde bulunan ve UNESCO gibi uluslararası kültürel kuruluşların tescil ettiği çok sayıdaki el yazması nüsha, bu söylediklerimizin başka hiçbir kanıt, şahide ve belgeye ihtiyaç duyurmayacak açık kanıtlardır.

3. Çağdaş Türkiye'nin ve İran'ın aydınları, seçkinleri, düşünürleri ve din âlimleri, İslâm dünyasındaki diğer milletlerden daha fazla modern dünyanın kavramları, gizli mücadeleleri ve ondan doğan fırsatlar ile karşı karşıyadır. Bugün bu konulardaki en kapsamlı araştırma ve inceleme, hepsinden daha önemlisi, bu mücadele içinde engin tecrübeler, en başta İranlı ve Türk düşünürleri, aydınları ve din âlimleri arasında bulunabilir ve bu araştırmalardan ve tecrübelerden çıkan en muhteber sonuçların arkasına yine onlar düşebilir. İslâm dünyasının kültürel ve ilmî geleceğinin önemli bir kısmını ve şimdiki ve gelecekteki İran-Türkiye ilişkilerinin alanını ve alışverişinin niteliğini ipotek altına almış olan bu durum, sadece İslâm dünyasını değil, beşerî toplumlardan birçoğunu bile aydınlatan bir lamba ve eşsiz bir kılavuzdur.

4. Bu geçmişin ve büyük bir kültür ve medeniyet mirasının temeli üzerine oturmuş olan çağdaş İranlı ve Türk seçkinleri, uluslararası kültürel kurumların birçoğunda etkin ve seçkin yerler ve roller bulabilmişlerdir. Bu tesirlerin ve rollerin kültür yapan iki millet olan İran ve Türkiye'nin gerçek ve doğal alanları üzerine dayandığı, acele alınmış geçici kararlar olmadığı açıktır. İranlı seçkinlerin ve bilginlerin UNESCO teşkilâtının çeşitli yönetim makamlarında; Türk seçkinlerinin ve bilim adamlarının IRCICA'daki etkin ve yol gösterici varlığı, hatta iki ülkenin seçkin kültür adamlarının ECO ve buna benzer diğer kurumlardaki kültürel işbirliklerini yönlendirme çerçevesindeki etkin yeri, İran ve Türkiye'nin dünya kültür faali-

**KÜLTÜR VE İSLÂMÎ İLİŞKİLER KURUMU**  
**ARAŞTIRMA VE ÖĞRETİM YARDIMCISI**  
**DR. SEYYİD ABBAS NEBEVÎ'NİN KONUŞMASI\***

Sayın dinleyenlerim, bayanlar, baylar, sayın hocalar, sevgili öğrenciler!

Siz seçkin kişilere, bilim adamlarına ve kültür araştırmacılarına ayrı ayrı selâmlarımı arz ederim. Sizlere başarı, yücelik, dünya ve ahiret mutluluğu dilerim. Tahran Şehid Bihiştî Üniversitesi'nde düzenlenmiş olan geçen yılki toplantının arkasından düzenlenen bu samimî ilmî ve kültürel toplantı, İranlı ve Türk bilim ve kültür adamlarının sağlam azminin ifadesi olup iki ülkenin kültürel ilişkilerini derinleştirme, ilmî ve kültürel işbirliğini yayıp genişletme konusuna ivme kazandırıcı bir özellik taşımaktadır. Bugün yeniden ortaya çıkan bu fırsatta bazı İranlı ve Türk bilim adamları ile seçkinleri samimî ve verimli bir oturumda kendi aralarında tarihî ve kültürel açılardan araştırmalarını ortaya koyacaklar, yüzeysel ve geçici şüphe tozlarını ortadan kaldırarak, asırlardır devam eden İran-Türk kültürel ve ilmî ilişkilerinin ve uygulamaların ne kadar derin ve köklü olduğunu gösterecekler; İranlılar ve Türkler arasında rekabetin ve hatta düşmanlığın doruğa çıkmış olduğu tarihin bazı kesitlerinde bile iki ülke bilginlerinin ve kültür adamlarının aralarındaki kültürel ve ilmî alışverişi geliştirip güçlendirme konusunda nasıl çaba harcadıkları; İslâm dünyasının kültürel mirasının korunup aktarılmasında nasıl seçkin bir rol oynadıkları ve şimdi de oynamakta oldukları şeklindeki hayret verici tarihî gerçeği vurgulayacaklardır.

Şimdi iki ülkenin ilmî ve kültürel alışverişlerindeki önceki tecrübelerin eğitici derslerine yeniden bakacak; kendi kültürleri ile mücadele halinde olan muhtelif toplumların ve milletlerin kültürlerindeki çok hassas ve acil değişimlere göz atacak olan İranlı ve Türk bilginleri ve seçkinleri, bu toplantı ile birbirlerini yan yana bulacakları, kültürel işbirliğini geliştirme konusunda birbirinin elini samimiyet ve kardeşlik içinde sıkacakları, bugünkü dünyanın kültürel ve ilmî rekabetlerinin iniş ve çıkışında omuz omuza verip birbirine yardım edecekleri çok önemli bir fırsatı yakalamışlardır.

İran-Türk milletlerinin kültürel ve medenî varlığına ve birikimine göz ucuyla acele bir bakış şunları göstermektedir:

1. İslâm kültürünün ve medeniyetinin 14 asırlık gelişip serpilme süresince iki milletin seçkinleri, İslâmî kültür ve medeniyet üretiminin gelişmesi ve yayılmasında

\* Bu konuşma Prof. Dr. Mürsel Öztürk tarafından Türkçe'ye çevrilmiştir.



tecrübe birikimini ortaya çıkaracaktır. Bilhassa, Selçuklulardan Kaçarlara, Nizamülmülkten Mevlânâ Celâleddin-i Rûmî'ye kadar toplumlarımız ortak değerlerinin tesbiti, devlet geleneğine sahip Türkiye ve İran'ı bölgenin istikrar gücü ve dünya barışının temel unsurları haline getirecektir.

İşte bu düşünceler ışığında, Türk Tarih Kurumu ile İran Kültür ve İslamî İlişkiler Kurumu arasında 2001 yılı Ocak ayında işbirliği protokolü imzalanmış, bu protokol çerçevesinde bu sempozyumlar düzenlenmeye başlanmıştır. Ümid etmekteyim ki, karşılıklı olarak düzenlediğimiz bu toplantılarda, her iki tarafın da samimi yaklaşımları ve ülkelerimiz arasında iyi ilişkilerin kurulması düşüncesi, yukarıda değindiğim sonucu sağlayacaktır.

Değerli konuklar,

Sempozyumda 7'si İran'dan 15 ilim adamı konuşma yapacaklar. Tek oturum halinde devam edecek olan sempozyum, açılışın hemen sonrasında başlayacak ve iki gün devam edecek. Üçüncü gün, yani Çarşamba günü misafirlerimize Konya'mızın tarihli mekânlarını gezdireceğiz. Bugün akşam ise Şeb-i Arûs törenlerine katılacağız. Huzurlarınızda, bu toplantının Ankara dışında gerçekleştirilmesi sebebiyle çıkması muhtemel sıkıntıların çıkmaması için bizlere ihtiyaç duyduğumuz desteği veren çok değerli Rektörümüz Abdurrahman Kutlu Bey'e, Kültür Bakanlığı İl Kültür Müdürlüğü yetkililerine teşekkür ediyorum. Her biri birbirinden kıymetli bildirileriyle bizlere katılan bilim adamlarımıza ve tabii ki İran'dan gelen İranlı kardeşlerimize ve İran Kültür ve İslamî İlişkiler Kurumu'nun değerli başkan yardımcısı Sayın Nebevî'ye, İran Büyükelçisi Sayın Devletabâdî'ye, Kültür Müşaviri Sayın Halaç Münferid'e de ayrıca teşekkürlerimi sunuyorum. Bu arada mütercimimiz sayın Ahmed Mercanî Bey'e de teşekkür ederken, hepinizi saygıyla selâmlıyorum.

düşmanlığın zuhuru, bölge için çizilen stratejinin maharetle uygulandığının bir delili olarak görülmelidir.

Değerli konuklar, bilim adamları,

Doğu kültürlerinde her zaman, Makyavelli felsefesinden çok ayrı bir anlayış hakim olmuştur. Bu felsefenin temeli insana verilen değere dayanmaktadır. Meselâ Türklerde Bilge Kağan'dan başlayan, Kaşgarlı Mahmud'la devam eden ve Osmanlı'nın kuruluşunda Şeyh Edabalı'nın "*İnsana değer ver ki devlet yücelsin*" öğüdü ve Fatih Sultan Mehmed'in Ayasofya vakfiyesinde kendini bulan "*Kâinatın özü insandır, bu vakfım insanlar içindir*" anlayışı, mekânında bulunduğumuz Mevlânâ Celâleddin-i Rûmî'nin bütün insanlığa çağrısı, bunun en güzel örneklerini oluşturmaktadır.

Tarih, geçmişi zamana aktaran bir bilim dalıdır. Tarih biliminin bu özelliğinden faydalanan ve tarihi bir tecrübe kaynağı olarak gören milletlerdir ki, sahip oldukları yüksek değerleri, yani kültürlerini muhafaza etmeyi başarırlar. Böyle toplumlar, ikinci şahısların oyunlarından etkilenmez, küçük hesapların kurbanı olmazlar. Türk-İran tarihî ilişkilerini bu gözle değerlendirecek olursak, her iki toplumun zaman zaman karşı karşıya geldiğini, zaman zaman iyi ilişkiler içinde olduğunu görürüz. Mesela Yavuz Sultan Selim'le Şah İsmail arasında cereyan eden Çaldıran savaşını ve neticelerini değerlendirecek olursak, savaşın zaferden veya mağlubiyetten çok öte sonuçlar doğuran, talihsiz bir savaş olarak nitelendirilmesi mümkündür sanırım. Zira bu savaştan asıl kârlı çıkanlar, Osmanlı veya Savfevi devletleri yerine, üçüncü devletler olmuşlardır. Nitekim, Batı'da gaza ile meşgul olan Osmanlı Devleti, doğusunda devamlı bir "*düşman tehdidi*" altında bulunmuş olmanın verdiği sıkıntıyı yaşamış, hem ekonomik, hem de siyasi güç ve potansiyelini maalesef İran'a karşı kullanmak durumunda kalmıştır. Bu dönemlerde gerçekleştirilen İran seferlerinin Osmanlı Devleti açısından bir değerlendirmesini yaptığımız, elde edilenlerle kaybedilenleri karşılaştırdığımız takdirde, sonucun hiç de iç açıcı olmadığı ortaya çıkmaktadır. Kaldı ki o tarihlerde atılan düşmanlık ve rekabet tohumları uzun yıllar devam etmiş ve ancak 1639'da sona erdirilebilmiştir. Hattâ bu dönem içinde her iki ülkenin nezdine gönderilen elçilik heyetleri, 100-150 kişilik bir sayıya ulaşarak, karşılıklı rekabet içinde âdeta gövde gösterisine dönüşmüştür. Halbuki, Yavuz Sultan Selim'in henüz şehzadeliği döneminde Osmanlı nezdine gönderilen İran elçilik heyetine, Osmanlı sınırlarından itibaren nasıl büyük bir misafirperverlik ve dosluk gösterildiği, İran sınırından Osmanlı başkentine kadar bütün masraflarının Osmanlı Devleti'nce karşılandığı arşiv belgelerinde yer almaktadır.

1639'da başlayan ve kesintisiz günümüze kadar 363 yıl devam eden barış dönemi, zaman zaman soğuk rekabet ortamlarında sürmesine rağmen, dünya tarihinin nadirlerinden sayılabilir. Türk ve İran tarihinin bu safhalarını önyargısız ciddi bir araştırmaya tabi tutmak, her iki ülkenin ufkunu açacak, geleceğini aydınlatacak

## TÜRK TARİH KURUMU BAŞKANI PROF.DR. YUSUF HALAÇOĞLU'NUN KONUŞMASI

Sayın Valim, Sayın Büyükelçi, Selçuk Üniversitesinin Sayın Rektörü, Sayın Belediye Başkanı, değerli ilim adamları, kıymetli misafirler;

Bugün Türkiye Selçuklularının en önemli merkezlerinden biri ve Mevlânâ gibi büyük bir mutasavvıfın mekânı olan meşhur Konya şehrimizde, tarih boyunca Türk-İran ilişkileri konulu ikinci toplantıyı gerçekleştiriyoruz. Toplantıyı teşriflerinizden dolayı değerli misafirlerimize, siz kıymetli bilim adamlarına ve öğrenci arkadaşlarımıza teşekkür ediyorum.

İlkini İran'da Tahran'da yaptığımız toplantı, bir başlangıç olarak Türkiye ile İran arasındaki son dönemlerde gerçekleştirilen ilk ilmi toplantı olması bakımından önem taşımaktaydı. Genel olarak bu ilk toplantıda, Türk-İran tarihinin kaynaklarını her iki taraf ilim adamları ele aldılar ve incelediler. Bildiriler İran tarafından Türkçe'ye ve Farsça'ya olarak ortak bir kitap halinde basılmaktadır. Bu ikinci toplantı ise yine değişik açılardan tarih ve kültür ilişkilerini ihtiva etmektedir. Bu toplantı sonunda sunulan bildiriler de birincisinde olduğu gibi bizim tarafımızdan ortak bir kitap haline getirilecektir.

Türkiye ve İran, blundukları coğrafya sebebiyle Avrupa, Asya, Kafkasya ve Ortadoğu coğrafyası arasında çok önemli stratejik bir konuma sahiptir. Özellikle Sovyetler Birliği'nin dağılmasından sonra meydana gelen yeni siyasî oluşum, bölgenin önemini daha da arttırmıştır. Hele hele Orta Asya Türk Cumhuriyetlerinin sahip olduğu yeraltı zenginlik kaynakları, dünyanın önde gelen zengin ülkelerinin iştahını kabartmaktadır. Bu büyük ekonomik potansiyeli kendi çıkarlarına yönlendirmek için bu devletlerce yeni stratejiler üretilmiş, bölge ülkelerinde bazen istikrar adına, bazen demokrasi adına, bazen de terörizm adına müdahaleler gündeme gelmiştir. Söz gelimi Orta Asya'dan petrolün çıkarılması için iki temel yol olan Afganistan-Pakistan ile İran-Türkiye güzergâhlarının kontrolünü sağlamak düşüncesi, bölge ülkelerinin ekonomileri, siyasî istikrarları ve toplum barışı ve yapısı üzerinde olumsuz etkiler doğurmuştur. Özellikle, yeni Türk Cumhuriyetleri ile Türkiye arasındaki tarihî, kültürel, dil ve din bağlarının bulunması, bölge ekonomisini ellerinde tutmak isteyen güçleri olması gerekenden çok daha fazla endişelendirmiş ve Türkiye'de son 20-25 yıldır başta ASALA, Hizbullah ve PKK terör örgütleri olmak üzere önemli tedhiş hareketlerinin çıkmasına ve Türkiye'nin çok büyük miktarlara ulaşan kaynaklarının, bu konunun çözümüne harcanmasına yol açmıştır. Ayrıca bölge ülkeleriyle Türkiye arasında, aslında hiç de akla ve mantığa uymayan bir



## İÇİNDEKİLER

|                                                                                                                          |      |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------|
| Türk Tarih Kurumu Başkanı Prof.Dr. Yusuf Halaçoğlu'nun Konuşması .....                                                   | 1    |
| Kültür ve İslâmî İlişkiler Kurumu Araştırma ve Öğretim Yardımcısı<br>Dr. Seyyid Abbas Nebevî'nin Konuşması .....         | 5    |
| Erdoğan Merçil, Sultan Tuğrul Bey Zamanında İran .....                                                                   | 9    |
| Attâullah-i Hasanî, İranlı Tarihçilere Göre Osmanlı İran İlişkilerindeki<br>Krizin Nedenleri (985/1049/1577-1639) .....  | 15   |
| Feridun Emecen, Osmanlı Devleti'nin "Şark Meselesi"nin Ortaya Çıkışı İlk<br>Münasebetler ve İç Yansımaları .....         | 33   |
| Mehmet İpşirli, Osmanlı Vekayinâmelerinde İran (XVI-XVII. Asırlar) .....                                                 | 49   |
| İsmail Aka, Anadolu'dan İran'a Göçler .....                                                                              | 57   |
| Muhammed Takî İmâmî-yi Hoyî, Moğol İlhanlıları Zamanında Anadolu'da<br>İran Kültür ve Medeniyetinin Nüfuzu .....         | 65   |
| Mehrengiz-i Mezahirî, IX-XI. (XV.-XVII.) Yüzyıllarda İran-Türkiye Arasındaki<br>Kültürel İlişkiler .....                 | 71   |
| Rızâ Şabânî, Efsariye ve Zendiye Döneminde (H. 1135-1210/M. 1723-1796)<br>İran-Osmanlı İlişkileri .....                  | 79   |
| Hadi Vekili, 1920-1940 Yıllarında Ortadoğu'daki Kültürel Söylemler .....                                                 | 87   |
| Mürsel Öztürk, Farsça'nın Türk Kültüründeki Yeri .....                                                                   | 105  |
| Abdu'r-Resûl Hayrendîş, İran Hamâselerinin Horasan'dan Anadolu<br>Sınırlarına İntikâli ve Tema Bakımından Gelişimi ..... | 113  |
| Esin Kahya, <i>Teşrih-i Ebdan</i> Adlı Eser ve Değerlendirilmesi .....                                                   | 123  |
| Yusuf Sarınay, Türk-İran İlişkilerinin Arşiv Kaynakları .....                                                            | 131  |
| Levhalar .....                                                                                                           | 1-39 |

Tarihten günümüze Türk-İran ilişkileri sempozyumu :  
16-17 Aralık 2002, Konya .--Ankara : Türk Tarih Kurumu,  
2003.

139, [39], 227 s. : res. ; 24 cm.--( AKD TYK Türk Tarih  
Kurumu yayınları ; XXVI. Dizi-Sa. 11)

Farsçası mevcuttur (1-227 ss.).

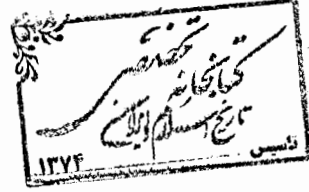
ISBN 975 - 16 - 1680 - 8

1. Kongreler \_ Türk-İran ilişkileri. I. Dizi.

327.561055

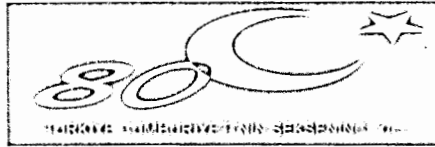
ISBN 975-16-1680-8

ATATÜRK KÜLTÜR, DİL VE TARİH YÜKSEK KURUMU  
T Ü R K T A R İ H K U R U M U Y A Y I N L A R I  
XXVI. Dizi – Sayı 11



# TARİHTEN GÜNÜMÜZE TÜRK-İRAN İLİŞKİLERİ SEMPOZYUMU

16-17 Aralık 2002, Konya



T Ü R K T A R İ H K U R U M U B A S I M E V İ - A N K A R A  
2003



TARİHTEN GÜNÜMÜZE  
TÜRK-İRAN İLİŞKİLERİ  
SEMPOZYUMU